

تاریخ حکای سهل رو

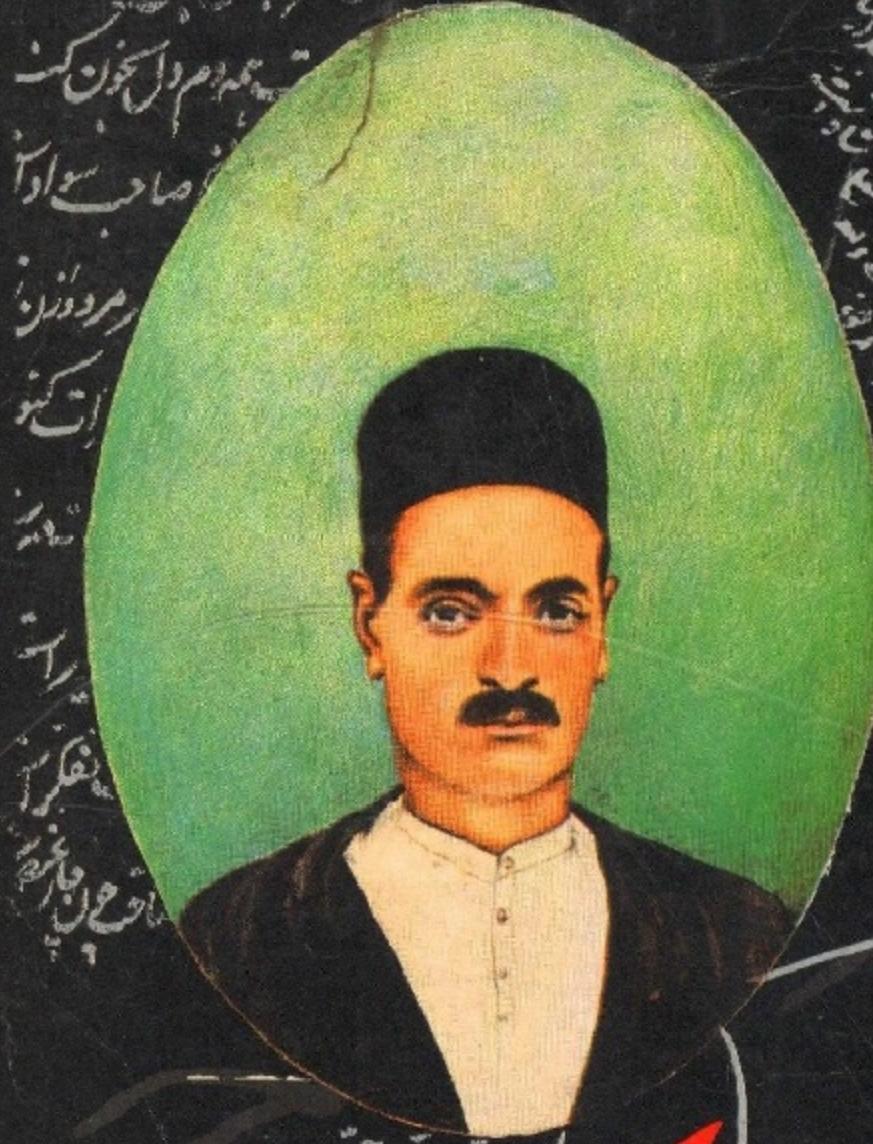
بادوست ای هر رخت صنادق و قایع تکار هما مرد نشستم در خانه

آن آغاز تا عذر نامی که بجا بیسح زین کیم باد خم لر زان

مرحوم یعنی از کردند از این دنیا نداشتند از این دنیا

گردآورند:

مرحوم یعنی از



□ این کتاب تاریخی ، حاوی
هجه ترین وقایع زمان جنگ [های]
ایران و (وسیه است ، که نسخه اصلی
آن از یادداشتهای یکی از مردان
وطبیعت ، بنام « هیرزا محمد صادق
وقایع نگاد مردی » است که یکی از
هنرمندان دربار فتحعلیشاه قاجار بوده .
□ چون وزیر امور خارجه وقت —

هیرزا ابوالحسن خان شیرازی - در پنهان
ظرفدار هنرمند (وسیه ، در ایران بوده ،
« وقایع نگاد » دوی نظر و زیر ، جریان
آنرا دا نمی دوازسته بطور یکه هوت
هیگرفته ، در وقایع وزانه منعکس نماید .
ولی جداگانه یادداشتی نموده است ،
قا شاید وزیر بدست اهلی برسد و
بسیع آیندگان برسانند .

حسین آذر

آهنگ سرگش

تاریخ جنبه‌ای این روز

یادداشت‌های میرزا محمد صادق و قایع نگار هما مرزوک

از آغاز تا عهد نامه‌ی کمپانچا

پسچیح:

امیر ہوشمند آذرب

گردآورنده:

مرحوم حسین آذر

تاریخ جنگهای ایران و روس. (آهنگ سروش).

یادداشت‌های میرزا محمد صادق و قایع نگار (هما) مروزی. از آغاز تا عهدنامه‌ی ترکمانچای.

گردآورنده: هر حوم حسین آذر.

مصحح: امیر هوشنگ آذر.

ناشر: مصحح.

خط نستعلیق: منوچهر اسکندری.

تیرماه: ۳۰۰۰ نسخه.

حروفچینی: مؤسسه کوهی

چاپ: چاپخانه‌ی حیدری

نوبت چاپ: اول - ۱۳۶۹

صحافی: پیمان: ۳۹۳۲۱۱

لیتوگرافی آریا: ۳۱۱۶۸۶

فهرست تصاویر

- ۱- ص ۱۸- عکس متن خطی به تحریر مرحوم حسین آذر.
- ۲- ص ۲۴- عکس صفحه‌ای اول، از مقدمه‌ی «تاریخ جهان آراء».
- ۳- ص ۳۲- عکس صفحه‌ای از مقدمه‌ی «تاریخ جهان آراء».
- ۴- ص ۳۹- عکس صفحه‌ای اول از: «زینت المدایع».
- ۵- ص ۴۰- عکس صفحه‌ای دوم از: «زینت المدایع».
- ۶- ص ۵۱- عکس مرحوم حسین آذر.
- ۷- ص ۵۲- عکس صفحه‌ای آخر مقدمه‌ی «تاریخ جهان آراء».
- ۸- ص ۵۷- صفحه‌ای از مقدمه‌ی «تاریخ جهان آراء».
- ۹- ص ۵۸- صفحه‌ای از مقدمه‌ی «تاریخ جهان آراء».
- ۱۰- ص ۱۵۷- صفحه‌ای از «زینت المدایع».
- ۱۱- از ۴۰۴ تا ۴۰۷- ۴ صفحه‌ای پی در پی از مقدمه‌ی «تاریخ جهان آراء».

فهرست عنوان‌بن

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۱۲۴	۱۰- قتل ایشپیخدز = (سیسیانوف).	۷	مقدمه‌ی مصحح؛
۱۲۷	۱۱- قتل عام مردم قره‌باغ.	۱۹	الف- نگاهی به اوضاع سیاسی ایران
۱۳۱	۱۲- گفتاری در خبائث روسیان.	۲۵	پیش از آغاز جنگ‌های ایران و
۱۳۵	۱۳- عزیمت شاه بدارالخلافه.	۲۵	روس.
۱۳۸	۱۴- دستیابی بقلعه‌ی بادکوبه.	۳۳	ب- مختصری درباره‌ی متن.
۱۳۹	۱۵- تحریکات تازه و تسخیر در بنده.	۵۱	پ- علل پیدایش جنگ‌های ایران و
۱۴۲	۱۶- آشوب در قلعه‌ی شکی.	۵۳	روس.
۱۷	۱۷- اطلاع نایب‌السلطنه از اقدامات	۵۹	ت- مختصری درباره‌ی «میرزا محمد
۱۴۶	دشمن.	۷۰	صادق و قابع نگار مروزی -
۱۴۸	۱۸- حرکت شاه بطرف آذربایجان...	۷۷	هنا».
۱۵۳	۱۹- معاہده‌ی ایران و ناپلئون.	۸۱	مرحوم حسین آذر = محرر.
جلد دوم:		۸۳	۱- مقدمه‌ی محرر.
۱۵۸	۲۰- تقاضای صلح با ایران.	۹۱	۲- تاریخ روسیه.
۱۶۱	۲۱- تعهدات فرانسه.	۹۴	۳- علل برخورد نظامی ایران و روس.
۱۶۴	۲۲- تسخیر نجف‌گران.	۱۰۲	۴- دخالت مستقیم در امور گرجستان.
۱۶۶	۲۳- در قلعه‌ی ایروان.		
۱۶۹	۲۴- نقض تعهدات فرانسه.		
۱۷۱	۲۵- دخالت انگلیس.		
۱۷۲	۲۶- حکم جهاد.		

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۴۹	- مراجعت شاه بدبار الخلافه و... ۲۴۲	۲۷	- ماجرای سفارت میرزا ابوالحسن-
۲۴۵	۵۰ - تزویر یک ارمنی.	۱۷۴	خان.
۲۴۸	۵۱ - خطاب، غفلت و شکست.	۱۷۶	۲۸ - شکست مجدد روسها.
۲۵۰	۵۲ - توجیه غفلت نایب السلطنه.	۱۷۹	۲۹ - درگیری اشار و طالش.
۲۵۲	۵۳ - بار دیگر خواب زمستانی شاه... ۲۵۲	۱۸۱	۳۰ - سفارت دویم «جان ملکم».
۲۵۵	۵۴ - مقدمات فتح تبریز.	۱۸۳	۳۱ - مساعدة شاه به حکام شکی و بادکوبه.
۲۶۱	۵۵ - تسخیر اوچ کلیسا بدست سرداران ایرانی.	۱۸۴	۳۲ - قتل حاکم بغداد.
۲۶۲	۵۶ - تسخیر قلعه‌ی عباس آباد بدست عباس میرزا.	۱۸۶	۳۳ - قضیه‌ی «سلمان پاشا».
۲۶۴	۵۷ - آخرین خواب زمستانی شاه.	۱۹۲	۳۴ - مراجعت میرزا محمد رضا خان...
۲۶۶	۵۸ - مار زخمی، بیرون خزید.	۱۹۶	۳۵ - اسارت افسران روسی.
۲۷۰	۵۹ - ورود سردار روسی به تبریز.	۱۹۹	۳۶ - عکس الفعل عثمانی.
۲۷۲	۶۰ - ملاقات با پشاوریج.	۲۰۲	۳۷ - حیله‌ی روسی.
۲۷۴	۶۱ - اجتماع سرداران در آذربایجان... ۲۷۴	۲۰۷	۳۸ - خیانت انگلیس.
۲۷۶	۶۲ - سفیر انگلیس - واسطه‌ی صلح.	۲۰۹	۳۹ - سقوط قلعه‌ی لنکران.
۲۷۸	۶۳ - شرایط عهدنامه.	۲۱۰	۴۰ - بسیج سرداران ولايات.
۲۹۰	۶۴ - سفارت گریبايدوف.	۲۱۱	۴۱ - وساطت انگلیس و قرارداد آتش بس...
۲۹۱	۶۵ - عوامل قتل گریبايدوف.	۲۱۲	۴۲ - خیانتهای میرزا ابوالحسن شیرازی.
۲۹۶	۶۶ - غارت کتابخانه‌ی اردبیل.	۲۱۹	۴۳ - استقبال از سفیر روس.
۳۰۰	۶۷ - خاتمه.	۲۲۱	۴۴ - تحف تزار برای فتحعلیشاه.
۳۰۳	بخش توضیحات	۲۲۴	۴۵ - سفر دویم میرزا ابوالحسن شیرازی به لندن.
۳۸۱	بخش اعلام	۲۲۷	۴۶ - حل شروع جنگ دویم ایران و روس.
		۲۳۲	۴۷ - دومین حکم جهاد علمای نجف.
		۲۳۷	۴۸ - بسیج ولايات.

مقدمه‌ی مصحح

الف - نگاهی باوضاع سیاسی ایران پیش از آغاز جنگهای ایران و روس.

سیاست بین‌المللی قرن هیجدهم در آسیا و اروپا عملاً برمحور اندیشه‌های توسعه طلبانه سلطه گران^۱ اروپائی-روسیه‌ی تزاری و انگلستان (= بریتانیای کبیر) - دور می‌زده است.

لیکن از هر سو بنگریم، وزنه‌ی سنگین‌تر، در کفه‌ی ترازوی انگلیس بود، بویژه از هنگامیکه عملاً خاک پربر کت هندوستان، در حیطه‌ی تصرف آن دولت درآمد.

اما میهن پرستی هندی، باعث گردید که امپراتوری انگلستان، در سال ۱۸۵۷ میلادی، با شورشی همه جانبیه - در داخل هندوستان - مواجه شود، و مردم هند، بر علیه «شرکت هند شرقی» - که در حقیقت دولت انگلیسی هند بود - برخیزند.^{۲*}

*۱- امپریالیست Imperialists

*۲- دولت ومورخین انگلیسی، از این شورش‌ها به نام Indian Mutiny - بلوای هندوستان) نامبرده‌اند. گوئی گروهی از ملوانان انگلیسی سرکشی کرده بوده‌اند.

در حقیقت موجب اصلی آن شورشها ، رفتار غیر انسانی و ضد اخلاقی انگلیس‌ها بود *^۱ و آخر الامر ارتش توانای انگلیس قادر بخوابانیدن شورش یکپارچه‌ی مردم شد و از آن پس - بتوصیه‌ی سیاستمداران لندن - ضمن برانداختن اقتدار «شرکت هند شرقی»^۲ ، بساط سلطنت خسандان امپراطور مغول نژاد را نیز برچیدند و حکومت را مستقلاً بدست سیاستمداران انگلیسی سپردند ، و این وضع تا زمانی ادامه داشت ، که روسیه‌ی تزاری ، در آسیای مرکزی دست بتصیرفاتی گشود و در سال ۱۸۶۴ ، «تاشکن» - مرکز ترکستان - را تسخیر نمود .

این سلطه جوئی روسها ، در پارلمان انگلیس غوغائی بپا کرد و دولت امپراطوری ، شدیداً احساس خطر نمود ، چرا که از طریق مرزهای شمالی هند ، روسیه نزدیک می‌شد .

طبعاً علت احساس خطر ، جز این نمی‌توانست باشد ، که امپراطور مجمع الجزایر کوچک انگلستان ، تولید کننده‌ی بزرگ مصنوعاتی شده بود ، که مواد خام آن از «شبہ قاره»^۳ هند تأمین می‌شد ، و در واقع ، هندوستان ، قلب طینده‌ی اقتصاد انگلیس ، و هر گونه مخاطره ، بمعنی از دست رفتن مواد خام کارخانجات انگلستان بود .

از طرف دیگر ، دولت روسیه ، هنوز اندرز تاریخی «پطر کبیر» را بخاطر داشت ، و بدنبال راهیابی بدریاهاي «آب گرم» بود ، و ده سال بعد ، چنان پیشرفت ، که عملاً با سرحدات شمالی هند ، همسایه شد . و این چیزی نبوده که برای امپراطوری بریتانیا قابل تحمل باشد . . . بنابراین ، دولت مذکور بایک مانور سیاسی کاملاً حسابشده ، قسمت باریکی را که در ارتفاعات «پامیر» واقع بود ،

*۱- کارگران انگلیسی در هندوستان ، بسیاری از سنن و آداب و افکار سنتی هندیان را - آشکارا - مورد استهza و نکوهش قرار می‌دادند . از جمله سوزانیدن اجساد و ملنی کردن حق وراثت طبقاتی و غیره . . .

*۲- شرکت هند شرقی . این شرکت ، در واقع قدرت مطلق سیاسی ، اقتصادی و نظامی هندوستان بود . برای مطالعه‌ی دقیق‌تر ، بتواریخ مربوط به سیاستهای انگلیس در آسیا مراجعه شود .

بدولت افغانستان وا گذاشت ، و بدینوسیله ، راه نفوذ ارضی روسیه را مسدود ساخت . . .

پس میبینیم که روسیه از طریق شرق دریای مازندران ، عملاً به تهدید سرحدات ایران نزدیک می‌شد و دولت جدید الولادی «فتحعلیشاه (=باباخان)» مورد مخاطره قرار گرفت و نیز هشداری جدی برای انگلیس بود تا از طریق اظهار علاقه بدوستی ایران ، حائل سیاسی و نظامی تازه‌ای برای نجات «انبار مواد خام» خود ، پدید آورد.

بدنبال این احساس خطر،—بطور ناگهانی—یک شرکت انگلیسی ، خط تلگراف میان هند و اروپا را در دست احداث گرفت . . . و بتدریج شرکتهای ظاهرآ ملّی انگلیسی—یکی پس از دیگری—شروع بسرمايه گذاری هائی در جنوب ایران کردند . چراکه «نفت» بعنوان مهمترین ماده‌ی انرژی زا ، در کارخانجات اروپائی ، مطرح شده بود .

درین احوال ، نماینده‌ی شرکت هند شرقی در بندر بوشهر — که مردی، بنام «مهدی علی خان» و تبعه‌ی انگلیس بود . با مبالغ گزافی ، مأمور ایجاد یک «جنگ خانگی» در ایران شد و به رانوار دگردید ، تافته‌ای میان افغانها و ایرانیان برپا سازد .

باين طریق «زمانشاه» — پادشاه افغانستان — که افکار توسعه‌طلبانه‌ای در مورد ایالت پنجاب هند داشت — از اندیشه‌ی خود منحرف ، و منصرف گردید.

در چنین شرایطی ، مطامع جهانگشائی «ناپلئون بناپارت» — امپراطور فرانسه — نیز ایجاب می‌کرد ، تا مستعمرات انگلیس را — در شرق و جنوب آسیا — مورد توجه قرار دهد . چراکه امپراطوری فرانسه ، در سال ۱۷۹۸ ، مصسر را بتصرف درآورده بود ، و همین امر ، خطری جدی‌تر برای انگلیس محسوب می‌گردید . زیرا ناپلئون ، بسادگی می‌توانست از طریق ایران و افغانستان ، هند را مورد ، هجوم و تسخیر قرار دهد .

در واقع ، این فتوحات ناپلئون — در اروپا و افریقا — بود که دولت انگلیس را واداشت ، تا در فوریه‌ی ۱۸۰۰ میلادی سروان «جانمالکولم John malcolm» را بسر پرستی هیئتی ، بایران بفرستد . امّا وی ، حدود

چهار ماه در بندر «بوشهر» متوقف ماند . . . و بعد از توافقهایی که در زمینه‌ی تشریفات پذیرائی از هیئت او بعمل آمد ، از طریق شیراز و اصفهان ، به تهران وارد شود . ^{۱*}

«جان مالکولم» با تمهدات و بذل و بخشش‌های بیحساب ، آخر الامر در ژانویه‌ی ۱۸۰۱ (۱۲- شعبان ۱۲۱۵ هـ) موفق بانعقاد معاهدات تجاری-سیاسی با دولت ایران شد . ^{۲*}

یکی از مفاهیم این قرارداد ، چنین بود که اگر افغانستان بر علیه هندوستان دست به جوم نظامی بزند ، دولت ایران متعهد است که با افغانستان وارد جنگ شود ! و دولت انگلیس نیز «متعهد» شده بود ، که در صورت حمله‌ی افغانستان یا فرانسه ، بسرزمین هند ، «تا سرحد امکان لوازم و تجهیزات جنگی» در اختیار «دولت ایران» قرار بدهد ! . ^{۳*}

بعد از این قرارداد ، وقایعی در اروپا اتفاق افتاد ، که تأثیر مستقیم بر سیاستهای استعماری انگلیس ، در آسیا می‌نهاد ، که تحسین آنها ، قتل «بل اول»

۱*- «... مالکوم سر انجام از بوشهر برای افتاد . عده همراهان او به پانصد نفر می‌رسید . . . مشایعین نظامی او تقریباً یکصد تن از افراد سواره نظام و پیاده نظام هندوستان ، و تقریباً همان عده از خدمتکاران هندی ، و بیش از سیصد خدمتکار ایرانی ...». انگلیسها در ایران - ص ۱۵

این شخص در ایران «مالکوم» و «ملکم» معروف است.

۲*- وی بعد از انعقاد این معاهده ، در نامه‌ای نوشت :

«زمانشاد دیگر نمی‌تواند زحمتی در هندوستان برای ما تولید کند . بلطف خداوندی ، برای سالهای آینده بقدرتی کارهای زیاد و مسئولیتهای مشکل در افغانستان برای او [- زمان شاه] ایجاد خواهد شد ، که فرصت فکر کردن را هم نخواهد داشت ». و نیز نوشت : «هر اشکالی در تحت تأثیر طلای دولت انگلیس بطور معجزه مانندی از پیش برداشته می‌شد . . . ».!

تاریخ روابط - ج ۱ - ص ۴۵

۳*- در متن خواهیم دید ، که در هنگامه‌ی جنگهای ایران و روس - که انگلیس در ایجاد آنها نقش اساسی داشت - مقاد همین پیمان ، در مورد مساعدت‌های نظامی با ایران نادیده گرفته شد ، و دولت «بهیهی انگلیس» بیهانه‌ی اینکه نامی از روسیه در معاهده برد ، نشده است ، ایران را در برابر قدرت بزرگی چون روسیه‌ی تزاری ، کاملاً تنها گذاشت . جالبتر اینکه ، برای شکست ایران ، بروسیه کمک‌های فکری نیز می‌داد .

امپراطور روسیه، در ۲۴ مارس ۱۸۰۱ - دو ماه بعد از عقد معاهده‌ی مذکور - بود. مرگ «پل» و جانشینی «الکساندر اول» موجب دگرگونیهای بنیادی در سیاست خارجی - و بین‌المللی روسیه - شد باین معنی، که از طرفی دوستی روس و فرانسه از میان رفت و بدشمنی آشکار بدل گردید، و از طرف دیگر دوستی بسوی انگلستان دراز نمود، و ملوانانی را که امپراطور پیشین اسیر کرده بود، بهزینه‌ی دولت روسیه روانهی انگلستان نمود.

این رفتار دوستانه، دولت بریتانیا را برآن داشت، تا در هفدهم ژوئن ۱۸۰۱، نماینده‌ی ویژه‌ای، برای تجدید معاهدات پیشین، بروسیه بفرستد.^۱ این مسائل - و موارد دیگری که درین خلاصه جای بحث از آنها نیست - سبب نا امیدی فرانسه و قطع ارتباط آن با روسیه گردیده و برای دستیابی به هندوستان، هیچ راهی را ساده‌تر و نزدیک‌تر از ایران تشخیص نداد و باینجهت پس از تماسهایی با دربار ایران، در تاریخ چهارم ماه مه ۱۸۰۷ (= صفر ۱۲۲۲ هـ) معاهده‌ی «فین کن اشتاین^۲» را با ایران امضاء، و طی آن، دولت ایران متعهد گردید تا برعلیه انگلستان وارد جنگ شود و تمام روابط سیاسی و تجارتی خود را با آن دولت قطع و معاهدات را نیز ملغی اعلام دارد، و بارتش فرانسه اجازه دهد تا از طریق ایران، به هندوستان حمله نماید.

در اوخر سال ۱۸۰۷، «ژنرال گاردان Gardan»، بهمراه هیئت هفتاد نفری خود، که مشتمل بر کارشناسان و مستشاران فنی و نظامی بودند، وارد ایران شدند، تا برابر تعهد دولت فرانسه، ضمن آشنا ساختن ایران بفنون جنگی، استحکاماتی نیز در نقاط مرزی و داخلی ایران بوجود آورند.

اماً انگلستان، که پس از دوستی مجدد با روسیه، خود را از طرف هند، آسوده خاطر دیده بود، بعد از انعقاد قرارداد «فین کن اشتاین» - بین ایران و فرانسه - بشدت احساس خطر نموده، شروع بفالیتهای سیاسی گسترده‌ای، برای

*۱- چند ماه بعد از تجدید معاهدات، یعنی در روز ۱ سپتامبر ۱۸۰۲، روسیه شروع بتحریک و دست اندازی در مرزهای شمال‌غربی ایران نمود، و سپس علناً و عملاً جنگهای ایران و روس آغاز شدند، که متن این کتاب، بشرح آنها پرداخته است.

گشايش مجدد باب دوستي ، با ايران نمود .
 حرکات ناشيانه و گاه مضحکي که از طرف دولت انگليس ، مستقیماً و از سوي حکومت هند ، من غير مستقيم - انجام می گردید ، بوضوح نشانه‌ی سردر گمی و بلا تکلیفی دولت بریتانیا کبیر ، در آن شرایط خاص بود - که بطور کامل خلاصه - ذیلاً بیکی از آنها اشاره می‌شود :
 دولت انگليس ، یکی از مجرّب ترین افراد خود ، بنام «سرهار فورد جونز^۱» را ، که مدت بیست سال در شرکت هند غربی و بغداد و بصره خدمت کرده بود ، با سمت «نماینده‌ی رسمي دولت بریتانیا» با ایران فرستاد ، تادولت ایران را بتجدید معاهده با انگليس ، تشویق نماید .

از طرف دیگر ، «شرکت هند غربی» نیز ، مجددأ «سرجان مالکولم» را با اختیارات كامل ، با ایران فرستاد .

از نظر موقعیت سیاسی ، کنه‌ی قدرت «مالکولم» از «جونز» سنگین‌تر بود ، زیرا اولاً در لندن و پارلمان انگليس ، دوستان با نفوذی داشت ، و ثانياً فرماندار جدید هندوستان - لرد گیلبرت مینتو² (G.Minto) از حامیان پر و پا قرص او بشمار می‌رفت .

باين جهت «مالکولم» برای ختشی کردن مأموریت «جونز» دست باقدامات فراوانی زد ، امّا نتیجه‌ای حاصل نشد ، و عاقبت ، سیاست دوگانه‌ی دولت بریتانیا کبیر ، موجب گردید ، تا هر دو نفر ، راهی ایران شوند ! .

«مالکولم» در آوریل ۱۸۰۸ از بمبئی - بهمراهی بیش از پانصد نفر نظامی و غیر نظامی - وارد بوشهر شد ، و با تهدید و خشونت - طی پیامی برای دولت ایران - متذکر گردید ، که چنانچه هیئت فرانسوی «ژنرال گاردان» ، فوراً از ایران اخراج نشود ، وی از مذاکره و عقد قرارداد جدید ، منصرف خواهد شد و مسئول عواقب وخیم آن نیز ، دولت ایران خواهد بود ! *

*-۱ Sir Har ford Jons وی پیش از آن دو بار با ایران مسافرت کرده و زبان فارسی را آموخته بود

*-۲ این طرز رفتار ، به پیروی از سیاست «لرد مینتو» ، که خواستار اشغال جنوب ایران بود ، اتخاذ گردید .

«فتحعلیشاه» - فوراً - این تقاضا را رد کرد، و «مالکولم» با خشم تمام، بطرف بعیشی مراجعت نمود.

۹ روز بعد، «سرهارفورد جونز» از طریق افریقای جنوبی وارد هندوستان شد، و در انتظار نتیجه‌ی کار «مالکولم» نشست . . . اما از آنجا که اطلاعی از او بدست نیاورد، بنناچار در سپتامبر ۱۸۰۸ بطرف ایران حرکت کرد، و در روز هفدهم سپتامبر همان سال، وارد بندر بوشهر گردید.

بمحض ورود، تلگراف فرماندار کل هندوستان باورسید، مبنی بر این که فوراً مراجعت نماید. اما «جونز» بدون توجه به این دستور - بعد از مدت‌ها معطلی در بوشهر - بالاخر راهی تهران شد.

هیئت همراه وی، مرکب از یازده نفر اروپائی، از جمله «جیمز موریه James Morier^{۱*}» منشی مخصوص او بود، که مقدار زیادی هدايا نیز، با خود داشت.^{۲*}

بهر حال «فتحعلیشاه» دریافت، که دولت فرانسه نیز، جز بفکر منافع و مطامع خود نیست، و در این راه تا آنجا پیش‌رفته که با دشمن ایران - روسیه - قرارداد صلح بسته است.

با این جهت، توصیه‌های اطرافیان شاه، موجب گردید که اولاً هیئت فرانسوی را اخراج، و ثانياً فرستادگان انگلیس را بپذیرد.

«سرهارفورد جونز» اوایل مارس ۱۸۰۹ بتهران رسید و موفق بعقد «پیمان

*۱- «وی بعدها وزیر مختار انگلیس در ایران شد.»

انگلیس‌ها در ایران - ص ۱۷ - باختصار.

*۲- لازم باشاره است، که بعد از آغاز جنگ‌های ایران و روس، نمایندگان در بار ایران، کرا آقا قرارداد «فین کن اشتاین» را بدولت فرانسه متذکر شده، درخواست کمک نظامی کرده بودند. اما دولت فرانسه بدليل درگیریها و مشکلات خود در اسپانیا، قادر بانجام این تعهدات نبود، و آنقدر این مسئله را بعده‌ی تعریق انداخت و بمعاطله گذرانید، تا اینکه بالاخره در ژوئیه ۱۸۰۷، معاهدہ‌ی «تیلسیت Tilsit» را با روسیه منعقد، و با آن دولت صلح نمود.

اما دولت و دربار ایران، تا هنگام ورود «سرهارفورد جونز» ازین قرارداد بی اطلاع مانده بود، و همین امر شانس بزرگ «جونز» در این سفر بشمار می‌رفت.

مّوقت» گردید .^{۱*}، برخی از مفّات این پیمان چنین بود : ۱ - تمام معاهدات ایران با سایر دول اروپائی - اساساً - ملغی شوند. ۲ - ایران بایستی مانع عبور هر نیرویی - از خاک خود - بسوی هندوستان شود.^{۳*} ۳ - دولت انگلیس موظف است، که با هر نیروی مهاجمی که با ایران روبرو شود - و لو اینکه با آن دولت پیمان دوستی داشته باشد - چه از لحاظ نظامی و تحويل جنگ افزار، و چه از نظر مالی، مساعدت نماید.^{۴*} ۴ - دولت انگلیس حق دخالت در مخاصمات فيما بین ایران و افغانستان را نخواهد داشت، مگر اینکه طرفین از دولت مذکور، تقاضای «حکمیّت» نمایند ! .

اما این قرارداد، مورد قبول حاکم هندوستان نبود، زیرا بطوریکه اشاره رفت، «لردمینتو» طرحی برای اشغال جنوب ایران و تصرف جزیره‌ی خارک - با نیروی در حدود ششهزار نفر - و در اختیار گرفتن خلیج فارس داشت، و این مسئله را در هندوستان با «جونز» درمیان نهاده بود، با اینحال، پس از انعقاد قرارداد مذکور، بنناچار آنرا پذیرفت .^{۲*}

در همین احوال، دربار ایران، «میرزا ابوالحسن شیرازی»^{۳*} را با تفاق «جمیز موریه» بانگلستان فرستاد، تا «قرارداد دائم را تنظیم و بامضه اولیاء امور انگلیس برساند. با اینحال، حکومت هندوستان مصمم بود تا «سرجان مالکولم» را بنام نماینده‌ی «کمپانی هند شرقی» روانه‌ی ایران نماید، تا هم اندکی جبران

*۱ - این پیمان، بهمین نام شهرت یافت، و قرار بود بعدها، عهدنامه‌ی دائمی بسته شود .

*۲ - «پیمان موقت» در تاریخ ۱۲ مارس ۱۸۰۹ برابر ۲۵ محرم ۱۲۲۴ هـ منعقد شد .

*۳ - خواهیم دید که این معاهده نیز، در هنگام نیاز، کم لنیکن تلقی گردید .

*۴ - اندک توجهی با این قراردادها نشان می‌دهد، که زعمای درباره فاجار، تا آن حد از اوضاع سیاستهای حاکم بر دنیای آنروز بی اطلاع بوده‌اند که بسادگی بازیچه‌ی مطامع سیاستگران اروپائی واقع می‌شدن و هردم، زیر لوای یکی از قدرتمندن استعمار گر، قرار می‌گرفتند .

*۵ - نخستین «ایلچی» ایران بانگلستان. وی، بعدها «وزیر امور خارجه» شد، و در حقیقت «وقایع نگار» - منشی مخصوص در بار عباس میرزا در تبریز و نگارنده‌ی این کتاب بخاطر جانبداریهای او از منافع بیگانگان، ناچار «حقایق جنگ» را بصورت مخفیانه یادداشت نمود که بصورت کتاب حاضر درآمده است .

شکست پیشین را کرده ، و هم بر قابت خود با پارلمان لندن ، ادامه داده باشد ...
شرح این مسافرت ، سراسر داستان «بذل و بخشش» ها و «رجز خوانیها»^{۱*} ی
«مالکولم» علیه «هارفورد جونز» است . * اماً واقعیت این بود ، که هند
شرقي - و حکومت هندوستان - خطر ایران را برای خود ، کاملاً جتّی تلقّي
می کرد ، و بهمین جهت هیئت همراه «مالکولم» ، مأمور یك بررسی كامل از اوضاع
جغرافیائی در سرحدات شرقی بود *^۲

... و اماً «میرزا ابوالحسن شیرازی» - ایلچی کبیر - بعد از ۹ ماه اقامت
در انگلیس ، در روز ۱۸ جولای ۱۸۱۰ ، با تفّاق «سرگورا وزلی
Sir Goreouseley» - که بجای «هارفورد جونز» گمارده شده بود ، بسوی ایران
حرکت نمود و از طریق بمبئی - اول مارس همانسال - وارد بوشهر شد .

هیئت همراه «اوزلی» در مدت اقامت خود در بوشهر و شیراز ، هر یك بسوئی
روان شدند : *^۳ و پس از مدت‌ها تفحص در اخلاقیات و روابط اجتماعی ایرانیان ،
و کشف بعضی آثار باستانی ، گزارش تحقیقات خود را بطور کامل مبسوط بسفیر
تحویل ، و من حيث الجموع ، نسبت با ایران «اظهار بدینی» نمود و «نتیجه‌ی تأثیر
نظریات سوئه‌همین اشخاص بود ، که انگلیسیها نسبت با ایران بی‌اعتباً گشتدور ارضی
شدند روسها هر تجاوز و تعهدی را نسبت باراضی ایران مایل باشند ، آزادانه اعمال
کنند » *^۴ .

* - برای مطالعه‌ی بیشتر ، به کتابهای مورد استفاده این تصحیح مراجعه شود .

- انگلیس‌ها در ایران - ۱۷۴ . باختصار .

-۳* - ۱ - سرویلیام اوزلی - برادر سفیر مذکور - برای یافتن مقبره‌ی کورش کبیر ،
بسوی فسا حرکت کرد و تا داراب گرد پیش رفت .

-۲ - مستر گوردون Mr. Gordon «برای توضیحات تاریخی بطرف شوش باستانی رفت .
-۳ - کلنل دارسی Darsey بطرف فیروز آباد رفت .

-۴ - مازور استون Major Stone مأمور شد تا در حوالی شهر شاپور ، غار معروف
آن را کشف نماید .

-۵ - جمیز موریه نیز بطرف ویرانه‌های تخت جمشید رفت . . .
تاریخ روابط - ج ۱ - ص ۱۳۲ - باختصار

-۶* - همانجا - ص ۱۸۲ .

شاید بتوان گفت، که اظهار نظرهای این هیئت، حتی در انعقاد قراردادهای اروپا نیز مؤثر واقع شدند، چراکه حقاً تعیین کننده‌ی سیاستهای خارجی ایران، نیز بودند!

روسیه‌ی تزاری، پس از فوت «پل اول» و اتحاد «الکساندر اول» با دولت انگلیس، برای دستیابی باهداف خود، شروع بتحریک دولت عثمانی نمود، و مسئله‌ی گرجستان را دستاویز قرارداده با ایران نیز حمله کرد و مرزهای شمالی و شهرهای قفقاز را محاصره نمود... دولت ایران «بمعاهده‌ی موقت» که در سال ۱۸۰۱ با «سرجان مالکولم» بسته بود، استناد و، از انگلستان طلب مساعدت نظامی نمود. اما از آنجاکه دولت انگلیس جدا شد و بطور مخفیانه - مایل به سرگرم شدن روسیه در مرزهای جنوبی خود بود، بتقاضاهای ایران وقوع ننهاد، و فرستادگان ایران بهندوستان را - پس از ماهها بلا تکلیفی - با دست خالی باز گردانید...

«فتحعلیشاه» در این هنگام با استناد معاهده‌ی «فین کن اشتاین»، از فرانسه تقاضای کمک نمود... اما ناپلئون هم، به معاهده‌ی «تیلسیت» - که با روسیه بسته بود - بیشتر ارج مینهاد، بنابر این از پاسخ بخواستهای ایران خود داری و عملاً ایران را در برابر روسیه تنها نهاد...

ازین مقطع بعدها ، «محمد صادق واقع نگار مروزی» درمن - باذکر
جزئیات - بیان داشته است .^۱

۱# - خواننده‌ی گرامی توجه دارد ، که مصحح ، مرحوم «حسین آذر» را بنام «محرر» معرفی کرده است . زیرا با توجه به تن نامه‌های قائم مقام فراهانی-درمنشأت - و سادگی نثر حاضر ، بنظر نگارنده ، این سادگی با آن تکلفات قلمی ، ناساز گارند . لیکن از آنجا که مرحوم حسین آذر ، صریحاً در مقدمه‌ی خود می‌نویسد : «... درگاه فراغت ، آن اوراق متلاشی را یکجا جمع ، بدون کوچکترین دخالت در عبارت یا تغییر عنوان ، بهمان اسلوب اویله ، آنان را بصورت کتابی در ۲۶۳ صفحه درآورده و نام آن را «آهنگ سروش» گذارده‌ام ...» جای تردید نیست که نثر متن ، از واقع نگار است . اما اگر از لحاظ سبک شناسی مقایسه پنشینیم ، نثر متن ، با نثر متکلف عصر قاجار ، چندان غزدیک نیست .

با اینحال ، بنظر می‌رسد ، از آنجاکه متن حاضر ، یادداشتهای - احمدالا-عجلانه‌ای هستند ، که بشهادت «سرهنگ فسدرسکی» در «خلوت» و دور از چشم «وزیر امور خارجه» نگاشته‌می‌شده‌اند «تا شاید روزی بدست اهلی بررس و بسمع آیندگان برساند» ، می‌توان متصور شد ، که اصرار و تاکیدی بر نگارش ادبیه - نظیر آنچه برای قائم مقام یاعباس میرزا نگاشته می‌شده - بکار نگرفته است .

با اینحال ، مصحح ، برسم «احتیاط واجب» ، آن را بتحریر مرحوم حسین آذر دانسته است ؟ و گرنه شخصاً بصدق و درستی گرد آورنده ، کمترین تردیدی ندارد . بهر حال این بعده‌ی صاحب‌نظر ان این دوره از تاریخ است ، که بیشتر بمضمون توجه نمایند ، تا بلفظ و کلام . و حقیر تنها با نگیزه‌ی حقایق موجود درین یادداشتهای تصحیح داده است ، و مدعی کشف یک متن ادبی دوره‌ی قاجار نیست ! با همه‌ی این احوال اندک ، مقایسه‌ای میان متن معاهدہ‌ی ترکمانچای - از نظر سیاق نوشتن و حذف عناوین و تکلفات درباری خاص دوران قاجار - و متون مندرج در دیگر تواریخ مربوط باین جنگها ، نشان می‌دهد ، واقع نگار ، در نگارش متن معاهدہ ، تنها بذکر اهم مطالب و مسائل مطروحه توجه نموده ، و هیچگونه تکلف ادبی و تعارفات متداوله در آن روزگار را بکار نبرده است . و این می‌رساند که متن حاضر لزوماً نبایستی دارای آن گونه جملاتی باشد ، که در یک متن ادبی متکلف نوشته می‌شده است .

با توجه بتوضیح(۸۶) ، با متن مقایسه شود .

ال وردیت بر جسته ذبیح الدین اشکنیانی بخوبیت سکلاد و دهد با دلیل فاطمہ انانی کند
 و مداریه از نمی بریت پیده آرد بیهق حواب و دو محترف رفای (از حقیقت در ارال
 باز مردیده زر ار اشکنیه عدم لفت نمی بصر را لات انداره نمی بگرفت همچو رسم دار طرح هم خپد
 شریت از رفته در در لعاص ایرانی اسراز خوار و یشم و خفت اولیه صحر احت طایه
 لذم است تنه نیم تهدیه نسیه را راجع به استزاده ایله مسخر خود روسه را در اینی تقدیر
 شویم در بیکار از مواد لاله امه محمد نمی بخواه طایه شر و دود که هر دست ایرانی در مفهیم خویش
 افلاست از طرف ارال روسه علیم نمی بصد هزار قیال بیدولت روسه ستر دناید هزار لاری
 در موضع حد رضاف روسه نود هزار قیال آن انقدر داشت خود دماغه ده هزار قیال
 از ایک فیض حواله داشت که در روسه در پیش بینی نمی بود هزار قیال مرحوم در بیدت روسه
 خود نماید در اجمع بسزداد دلیل دیغایر دهم پرداخته شد و درسته دارد ای ذبیح
 خفت پیشی علاوه بر اینکه در اینم دوریت خود ایف نمود و بیکار از هر اجیت نزد
 هزار قیال نقدر را حجیف سینه دفعه فقط فیض حواله ده هزار قیال را که بیشتر اینکه
 اوسه و خدمت خود و زیر نگول او هم است که فته بود برص بدار خزانه پر در ایک
 احمد نود هزار قیال نقدر اور احمد خفت افزایی بینی رفت با اینکه
 خفت شد ایه دافعه و هبودا بود دلار طه نظر در بار او بسیج و بهم بود
 مها فتن

ب- مختصری در باره‌ی متن

مطالب متن حاضر، مربوط بحوادث روزمره در جبهه‌های مختلف جنگهای ایران و روس است، و از آنجاکه «میرزا محمد صادق و قایع نگار مروزی» خود، منشی و مورخ دربار «عباس میرزا» - در تبریز - بوده است، بدلاًیلی که ذکر آنها رفت، قادر بثبت و نگارش حقایق روزانه نبوده، یادداشت‌های خصوصی خود را، محفوظ نگاهداشته است تا اینکه به‌اموریت «تفلیس» فرستاده می‌شود. در این هنگام یادداشت‌ها را به «سرهنگ قاسم خان فندرسکی»^{*} می‌سپارد، و سرهنگ مذکور در هنگام تحویل یادداشت‌ها، بگردآورنده چنین گفته است:

«... حیف میدانم [که] این گنجینه پربها - که بمنزله اعلام بیدار باش [به] نسل آینده ایرانی است، حیف و میل یا مهمل بماند... شاید بدست کسانی افتد، که در دسترس جامعه ایرانی نگذارند، یا بدست نامحروم سپاردا...».

شاید اغراق‌آمیز نباشد، چنانچه بپذیریم که هیچ مورخی بدون حب و بنض، دست بنگارش تاریخ نزده است: از زمان هرودوت - پدر تاریخ! - تا امروز، تنها حاشیه‌نشینان حوادث تاریخی بوده‌اند، که تا حدی جانب اعتدال را - بدور از اغراض خصوصی - نگهداشته‌اند، و آن نیز تنها بدليل ذوق شخصی و میل بحفظ و نگهداری و سپردن «حقیقت» با آیندگان بوده است، نه بخاطر مستمری و صله‌ی بزرگان. و گرنه همه مورخین رسمی - که بنحوی زیر سلطه‌ی افکار یا زور وزر حکام و مخدومین بوده‌اند - در نگارش «تاریخ رسمی» امکان نقل واقعیت‌ها را نداشته‌اند!

* ۱ - در باره‌ی وی، سخن خواهد آمد.

با توجه باین مسئله، چنین بنظر میرسد که تاریخچه‌ی حاضر نیز، از «حب» وطن پرستی نگارنده بدور نمانده، بخاطر عشق مفرط بخاک میهن و بی اعتقادی بدرستی رفتار در باریان، در بسیاری جاهای با نفرت و انزعاج، از مهاجمین و بیگانگان— یا ایرانیانی که بنحوی با آنها سازش کرده‌اند— نام میبرد، و در بعضی جاهای، از بزرگان دربار نیز انتقاد میکند.

اما این وجیزه‌نویس را عقیده بر اینست، که مورخ، باید چنان محکم و مقاوم، در برابر تمایلات مخالف و موافق خود، نسبت به «حقایق تاریخی» و «واقعیات» زمان خویش، قرار گیرد، که جز «حقیقت» و «واقعیت» تاریخ، کلمه‌ای بر اوراق کاغذ نیاورد. چرا که حتی «ابراز احساسات شخصی» نیز، موجب خواهد گردید، تا درباره‌ی قضاوت هر مورخی، ایجاد شبه شود.

مثلثاً: در صفحه ۷۵ متن خطی، خطاب بمقدم و سربازان روسيه‌ی تزاری چنین آمده است: «... مثل اينکه در اين ملت، حس عاطفه و عوالم شرافت و ناموس وجود ندارد. در دنيا امروز، میتوان اين ملت را بشر غيرانسان يا حيوان انسان نما ناميد!».

در واقع، درک احساسات «وقایع نگان» و تصور شرایط بسیار مشکل و ستم و اجحافی که در مورد عقد معاهدات گلستان و ترکمانچای بر ایران روا گردید و بخش زرخیزی از این کشور باستانی را به بیگانگان و اگذار کردند، کار چندان مشکلی نیست، و میتوان تصور نمود که انسان باریک بینی چون «وقایع نگار» با مشاهده‌ی رفتار غیرانسانی سالدات‌های روسی، با دختران و زنان ایرانی، چگونه احساساتی در خود می‌یافته و بهمین جهت با «مؤدبانه» ترین کلمات، نفرت و انزعاج درونی خود را نسبت بمتجاوزین، ابرازداشته است. اما با اینهمه، حتی چنین اظهار نظرهایی، در خور یک مورخ واقع‌بین و «وقایع نگار» نیست!

* * *

درباره این کتاب، باید افزود، که هر اثری ویژه‌گی خود را دارد، و «آهنگ سروش» نیز دارای این خصوصیت است که بسیاری از مسائل پشت‌پرده‌ی دربار شاه قاجار و نایب‌السلطنه را— از حرم سرا گرفته تا مراسلات سیاسی و هزینه‌های دربار— بر ملا کرده و با دقت، از تعداد افراد نظامی، اسلحه و تلفات و اسرای گفتگو

میکند. همچنین از بسیاری افراد معروف و غیرمعروف سخن میگوید، که شاید نامشان در هیچ تاریخچه‌ی دیگری – در این زمینه – دیده نشود.

این کتاب، بیش از هرچیز، نمایانگر فقر فرهنگی دربار و شاه قاجار است، و نشان میدهد که بزرگان خیانت‌پیشه، چگونه ذهن خالی ازسیاست شاه را بازیچه‌ی امیال خویش قرار داده، هردم بسوئی کشانیده‌اند.

در خاتمه‌ی این سطور، چند نکته را متنذکر میشوم:

۱- از آنجاکه کتاب دارای نثر خاصی است و مصحح سعی داشته‌ام تا در متن اصلی تصرفی نشود، اجباراً بعضی کلمات یا حروفی را که از قلم محترر افتاده است، کلمه یا حرف مفقوده را در میان دو قلاب [] جای داده‌ام. تا خواننده دریابد، که آن حرف یا کلمه، در متن خطی وجود ندارد. مثلاً:
«... و اشخاصی را که امکان مخالفت[شان] با روس‌متصور[بود] بقید و بند در آورده و ...».

۲- در برخی جملات، کلمات یا حروفی وجود دارند، که بنظر زائده‌اند.
مانند دو میں «گرجستان» در جمله‌ی زیر:

«... چند نفر سالدار و یک سرکرده روسی [را] کشته‌اند و بهمین‌بهانه، در گرجستان - علناً - دست بیغما وغارت اموال مردم * گذارند...» که بجای «گرجستان» دوم، یک ستاره‌ی سیاه با شماره‌ای قرار داده‌ام، که در حاشیه، عین کلمه‌ی «گرجستان» ذکر شده است، تا خواننده، کلمه‌ی حذف شده را نیز دریابد. پس در هر جا - اول، وسط یا آخر جمله - یک ستاره‌ی سیاه و شماره‌ای دیده میشود، باید بحاشیه رجوع کرد و عین کلمه یا جمله‌ی زائد را مطالعه نمود. اما همین ستاره و شماره، در مورد «توضیحات مختصر» که میتوان در حاشیه‌ی صفحات جای داد نیز، بکار رفته است، و در اینگونه موارد مانند شماره‌ی تنها عمل میکند.

۳- در بعضی دیگر از سطور متن خطی، کلماتی بکار رفته، که از لحاظ زبان رایج امروز - و گاه دستور زبان - صحیح بنظر نمیرسند. نگارنده نمیدانم که این گونه اشتباهات، بر اثر استنساخ «مرحوم حسین آذر» روی داده بیا از قلم «وقایع نگار» صادر شده است مثلاً:

«... که حکم انجام این امر، به میرزا ابوالحسن خان شیرازی صورت گیرد» بنا بر این ضمن نوشتند صورت اصلی جمله‌ی دستنوشته، کلمه‌ی یا جمله‌ی مناسب را نیز، که بدراک مطلب کملک بیشتری می‌کنند، پس از یک علامت در (- پرانتز) قرار داده‌ام. باین صورت:

«... که حکم انجام این امر، به (- برای) «میرزا ابوالحسن خان شیرازی» صورت گیرد (- صادر گردد).»

۴- اساتیدی که با متون خطی آشنائی دارند - بویژه که حالت یادداشت و پیش‌نویس داشته باشند - میدانند که نویسنده‌ی کان فارسی زبان، تاقرن حاضر، بهیچ وجه رعایت اصول « نقطه‌گذاری » های متداول را - که طبعاً وجود نداشته است - نمی‌کرده‌اند، و در هیچ جای یک کتاب خطی، نقطه‌یا علامتی که جملات را از یکدیگر جدا کند وجود ندارد. بطوریکه حتی فصل‌ها و بخش‌های جداگانه‌ی مطالب نیز بی‌واسطه و پشت سرهم نوشته شده‌اند. باین دلیل، ضمن بکار بردن همه‌ی علائم نقطه‌گذاری رایج در زبان فارسی امروز، هر جا که مطلبی منقطع شده، «سرسطر» آورده و یک مربع سفید □ قرار داده‌ام، تا خواننده بداند این، کار مصحح است و اگر خطای شده، بعده نویسنده و گردآورنده نیست!

۵- در بعضی موارد، توضیحاتی ضروری بوده است، که برای عدم ایجاد نشت ذهنی خواننده، همه‌ی آن توضیحات، با آخر کتاب و بخش ویژه‌ی خود منتقل شده است. پس هر جا که یک شماره - در وسط یا آخر جملات - وجود دارد، بایستی بهمان شماره، در توضیحات پایان کتاب رجوع نمود. مثلاً:

□ حال با ولایاتی که از ایران، متعلق بخود میداند، آن مملکت عرضأ از شمال بدریای منجمد و از جنوب بخاک دربند (۱) [محدود است].
پس برای دریافت مفهوم و توضیحات مربوط به «دربند» باید به شماره‌ی (۱) در توضیحات پایان کتاب مراجعه نمود.

۶- تمام اسامی خاص - اشخاص و امکنه - در میان گیوه « قرار داده شد، تا بعلت تشابه بعضی اسامی، و پشت سرهم قرار گرفتن آنها، وقهای در مطالعه‌ی روان، و خطای در تفهم معانی و مطالب، پیش نیاید.

۷- در انتهای کتاب - پس از بخش توضیحات - فهرستی از اعلام - اشخاص

و امکنه - بترتیب الفبا جای داده شده، که در صورت لزوم، مکان یا شیئی یا انسان بودن نام مورد نظر نیز جلوی همان کلمه، ذکر شده است، تا خواننده، بصفحات مورد نیاز، رجوع نماید، مثلاً.

آبخور (قریه):

آدینه بازار (رودخانه):

آستارا (رودخانه):

آوران (محل):

آفرین داغ (کوه):

این امر لازم بنظر میرسید، زیرا ممکن بود خواننده، کلماتی نظیر: آدینه بازار و آستارا، را با امکنی بهمین نامها، اشتباه نماید.

۸- در این مقدمه، هر جا که جمله یا کلمه‌ای در گیومه «قرار گرفته باشد، از جائی اقتباس شده، که در حاشیه به مأخذ اشاره کرده‌ام.

۹- عنوانها، عموماً از طرف مصحح هستند و بهمین دلیل در قلاب قرار داده شده‌اند. اما دلیل جدا کردن متن بوسیله این عناوین، ساده‌تر شدن دستیابی خواننده در هنگام رجوع مجدد به مطالب مورد نظرست، و تا آنجا که میسور بوده است، سعی شده، تا عناوین با ماحصل آن بخش از متن، مطابقت داشته باشد.

به امید اینکه، هر خطای درین تصحیح مورد عفو و اغراض مطلعین و صاحب‌نظران قرار نگیرد، و مصحح را مورد لطف قرار دهند و آگاهش سازند، آرزو میکنم مطالعه‌ی این متن، مددی باشد جوان ایرانی امروز را در شناخت «دایه‌های دلسوزتر از مادر» که در شرایط خاص این دوره از تاریخ ما از شرق و غرب و شمال و جنوب، براین مردم ایشارگر، تاختن گرفته‌اند، تا بار دیگر، ما را - چون گذشته‌های دور - بزیر سلطه‌ی خویش در آورند و دوباره بار، بچاول منابع انسانی و فرهنگی و زیرزمینی این ملت، بپردازنند. و اگر چنین شود، نگارنده اجر خود را، هم در این جهان گرفته است.

حاجیکلا. امیر هوشنگ آذر. خرداد ۱۳۵۶

تاریخ جهان آرا - تاریخ پیش سال از سلطنت فتحعلی شاه قاجار.

مؤلف: محمد صادق وفایع نگار مروزی - هما.

کشا بخاندی مسجد سپهسالار - پشهارهی ۰۴۷۲.

نَحْمَدُكَ اللَّهُمَّ مَا مِنْ كَلْمَةٍ لَا تَأْمُرُ دُكْلَكَ الْمَلَكَ تَرْزِقُ الْمَلَكَ مِنْ شَاءَ وَتَهْرِعُ
الْمَلَكَ مِمْنَ شَاءَ وَذَكَرْتَ بِمِنْ كَلْمَةِ الْغَرَّةِ وَنِكَتَ الْبَذِلَةَ تُغَرِّ مِنْ شَاءَ وَوَنِيلَ
مِنْ شَاءَ وَيَدِكَ الْجَنَّرَانِكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَمَدِيرُكَ نَصْلَى عَلَى عَيْنَتِهِ فِي الْأَمْيَانِ سُولًا
وَعَوْلَةَ الْعِلَامِيَّةِ أَوْ هِرَادَ عَنْهُ آيَةَ وَفَلَدِ قَيْمَةِ بَصِّنْقَالِهِ وَأَنْجَدَ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا
مَمْكُنَ كَانَ بِسَوْلَاهُ وَلَمْ يَجْعَلْنَا مُمْكِنَ سَخَّنَدَ الْلَّهُمَّ هَرَا هَرَا حَمْدَ خَدا وَمَدِيرَ رَادَسْكَهَ خَاتَ
تَبَرِّهِ رَاهِبَتَ لَالَّهُ وَكُلَّ كَرْدَانِيدَرِهِ رَكِي ازَآنِ رَايَنِي بِرَوْصَدَتِ خَالِقِ كُلِّ فَرْبَهِ
وَهِيَ كُلِّ شَيْءٍ لَهَا بَاهَةَ يَمْدُلَ عَلَى اللَّهِ وَاصِدَّرَ ارْنَطَرَهِ بَارَانِ كُوْهَرَشَانِ بِرَمَارَسَارَهِ
رَازَدَلَ كُوهَسَارَانِ لَالَّهُ نَعَماَنِ شَكَارَ اللَّهِ تَنَاهِيَ كُلِّ شَيْءٍ الْوَاعِدُ الْغَهَا بِسْوَالِهِ
لَفْسِي رَابِرَ عَالَمِي حُكْمَرَانِ دَهَدَهِي سَاقِهِ شَنِي رَاجِهِ مَانِهِيَهِ جَهَانِبَانِي قَهْرَمَانِي رَابِهِ قَهْرَمَانِي

پ- علل پیدایش جنگهای ایران و روس

پیش از پرداختن بمن اصلی و ورود بجزئیاتی که در این بحث آمده، لازم است مراحل مختلف جنگهای ایران و روس را، بطور کامل خلاصه بادآور شویم، تاخوا نند گان در جریان علل بروز این حوادث قرار گیرند. چرا که کتاب حاضر، زاویه‌ی دیدی بسیار محدود را همیشه نشان می‌دهد، و چنان بجزئیات پرداخته و حوادث را ظریفانه باز گو می‌کند، که یک شمای کلتی و وسیع از جنگها را، در نظر خواننده نمی‌گشاید، بلکه از متن و بطن حوادث سخن می‌گوید.

جنگهای ایران و روس بد مرحله‌ی تاریخی تقسیم شده‌اند:

الف: جنگ نخست که خود سه بخش شده است:

۱- بخش اول: از سال ۱۲۱۸ تا ۱۲۲۲ هـ (۱۸۰۳-۱۸۰۷ میلادی) و انعقاد معاهده‌ی «تیلیست» در اروپامیان رو سیه‌ی تزاری و امپراطوری ناپلئون بنی‌پارت.

۲- از ابتدای ۱۲۲۲ تا ۱۲۲۷ هـ (۱۸۰۷-۱۸۱۲ میلادی) و امضای معاهده‌ی بخارست در اروپا.

۳- از جمادی‌الاول ۱۲۲۷ تا ذی‌قده‌ی ۱۲۲۸ هـ (۱۸۱۲ تا اکتبر ۱۸۱۳) انعقاد قرارداد «متارکه‌ی جنگ» که بنام «معاهده گلستان» معروف است.

ب- از ذی‌حججه‌ی ۱۲۴۱ تا ۱۲۴۳ هـ (۱۸۲۶-۱۸۲۸ میلادی) - انعقاد «معاهده‌ی ترکمانچای».

واقعیت ملموس اینست، که تاریخ کهن‌سال ایران، پیوسته دستخوش حوادث

تلخ بسیار بوده و از آنجا که هیچ معلومی، بدون درک علت، قابل بررسی نیست، باید اشاره نمود، که بروز جنگهای ایران و روسیه نیز، نمی‌تواند، بدون علت با علل سیاسی و اقتصادی باشند. اما بدلیل اینکه، ورودیک بحث مبسوط، از عهده‌ی این مختصر بیرون نست، بطور بسیار خلاصه، ببررسی این علل، پرداخته می‌شود^{۱۰} و اشاره می‌کنیم که حوادث و اتفاقات در یک جامعه‌ی باستانی، زنجیروار در مسیر تاریخ، یکدیگر را باعث می‌شوند، لیکن، پیگیری علل باستانی - درین وجیزه - ممکن نیست، بنابراین، وقایعی را - که علل بروز این جنگها میدانیم، از هنگامیکه خاندان زند، روپانحطاط میرفت، آغاز نموده، نگاهی اجمالی بشرایط جغرافیائی و اجتماعی «گرجستان» می‌اندازیم، که مصدر همه‌ی این مخاصمات بوده است: از نظر تاریخی، گرجستان سرزمینی است که از دو قرن پیش، مابه النزاع میان ایران، و همسایگان شمالی: روسیه، و غربی: عثمانی، قرار داشت.

این سرزمین، باهوای معتدل و خاک حاصلخیز خود، دردامنه‌ی کوههای قفقاز، و ساحل راست دریای سیاه واقع شده است، مردم آن، آریائی و از تیره‌ی «گرج Gorj» هستند، که در طول تاریخ، پیوسته جانب پادشاهان و حکومتهای ایرانی را در جنگها - رعایت می‌کرده‌اند.

*۱ - «بحث در تاریخ» - که اتفاقاً موضوع شیرین و سرگرم کننده‌ای نیز هست - پیوسته موجب شده است تا «مسئله‌ی اصلی» پس ماندگی برخی از کشورها، همچنان پنهان باقی بماند.

این مسئله‌ی اصلی «شکل و شرایط جغرافیائی» کشورهایی است که بهمین علت همیشه مطمع نظر قدرتهای فانقهی زمان قرار داشته‌اند. چراکه «وضع و موقعیت جغرافیائی» درست همانند تقدیر و سر نوشته - بیک جامعه «چسبیده» و جدا شدن از آن، هرگز مقدور نیست و بهمین دلیل ساده است که همه‌ی سیاستگران و معمربن ویشوایان اینگونه عمل، از جغرافیا دست کشیده، «همه‌ی فریادها را بر سر تاریخ می‌کشند». زیرا تاریخ، با حوادث، زمانها، فرادادها، آدمها، جنگها و دهها مسئله‌ی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی - که هر کدام بطور جداگانه قابل بحث هستند - روبرو می‌شوند، و حال آنکه در جغرافیا، تنها با مشتی سنگ و خاک و «ابرواد ومه و خورشید» و با «طبیعت‌ی شعور»ی سر و کار دارند، که امکان هرگونه «جر و بخشی» با آنها، عملاً متنقی است!...

امید که این مبحث، در جایی دیگر گشوده شود.

پس از پیدایش امپراطوری «روم» و بسط آن دولت، تدریجاً مرزهای آن، بگرجستان نزدیک گردید و در ابتدای سلطنت «اشکانیان» - همانند ارمنستان - پیوسته مورد اختلاف، میان دولت شاهنشاهی ایران و امپراطوری روم، واقع میشد. بعداز اضمحلال دولت ساسانی بدست اعراب، گرجستان مورد هجوم اقوام مختلف آسیای مرکزی، مانند سلجوقیان، مغولها و تیموریان، و عاقبت ترکان عثمانی قرار گرفت.

پس از انفراض دولت تیموری، گرجستان تو انس است مدتها باستقلال زندگی کند، و سه دولت محلی جداگانه، در آن تشکیل گردید. اما پس از استیلای عثمانی بر جنوب اروپا - ۱۴۵۳ میلادی - بعلت تعصبات مذهبی ایشان، و وجود خصومتنهائی در دولتهای محلی گرجستان، مردم آن سرزمین بدولت نیرومند صفوی - در زمان شاه عباس کبیر - ملتجمی شدند تا شاید از تجاوزات دولت عثمانی، مصون بمانند.

توجه دولت صفوی، موجب گردید تادر تمام دوران حکومت آن خاندان، گرجستان - از کوههای قفقاز تا کرانه‌های شرقی دریای سیاه - جزء قلمرو ایران محسوب و پیوسته مورد حمایت سلاطین قرار گیرد و در برابر تجاوزات بیگانگان پشتیبانی شود، بی آنکه اختلافات مذهبی، هرگز موجبات برخور迪 میان ایرانیان و مردم گرجستان شده باشد*^۱

اما از آنجا که مذهب رسمی و عمومی مردم گرجستان مسیحی بود، پیوسته نوعی آزادی عمل و استقلال داخلی داشته و پادشاهان ایران، گرجستان را پدیده‌ی یک متّحد خوب و وفادار مینگریستند و پیوسته یکی از شاهزادگان - واکشرا ولی‌عهد آن سرزمین - در دربار ایران - بر سر گروگان سیاسی - با احترام پذیرائی میشد، تا پس از در گذشت پادشاه وقت، تاج سلطنت گرجستان و سیله‌ی سلاطین

*۱ - باید توجه داشت که در طول تاریخ ایران، هرگز جنگی که ریشه در تعصبات مذهبی داشته باشد، میان اقوام گوناگونی، که با عقاید، سنن، اخلاق، زبان و مذاهب مختلف خود، زیر پرچم دولت مرکزی ایران، ملت واحدی را تشکیل میداده‌اند، بوقوع نپیوسته است. واین نشانگر علو اندیشه‌ی ایرانی، واحترام به عقاید و مسالک و سنن دیگران است.

ایران، بولیعهد سپرده شود.

این روابط حسن، بمور زمان چنان نزدیک شد، که بیشتر بزرگان و خانواده‌های مشهور اصفهان - پایتخت صفوی - با خانواده‌های گرجی وصلت میکردند، و ازین لحظه بخود می‌بایدند.. *

پس از انقراض دولت صفوی، و پدیدآمدن نابسامانیهای در داخل ایران، گرجستان بفکر استقلال افتاد و در سال ۱۱۱۵ هق، نقشه‌هایی درین زمینه کشیده شد، و بعد از بسط دولت روسیه، و هم‌جواری با گرجستان - بعلت یگانگی مذهب - روابط روس و گرجستان بسرعت رو بتوسعه نهاد. و دولت روسیه تزاری - که هنوز در آرزوی راه یافتن بدریای آزاد بود - ازین روابط استفاده کرد و در برابر نا رضائی‌های پادشاه وقت گرجستان، از رفتار درباریان ایرانی، سپاهی بکمل او فرستاد و پس از تقویت نظامی، تدریجاً سراسر گرجستان را - عملاً - بتصرف درآورد.

مسئله‌ی این تصرف تدریجی، در متن آمده، لیکن برای روشنتر شدن موضوع، باید افزود که یکی از سران عشایر گرجستان، بنام «هراکلیوس Heraclios» - که در ایران و در متن این کتاب «آراکلی» و «اریکلی خان» معرفی شده است - در روز ۲۳ شعبان ۱۱۹۷ هجری، بانماینده‌ی «کاترین دوم» - امپراتوری روسیه - قراردادی امضا نمود، مبنی بر اینکه چنانچه بتحت سلطنت گرجستان تکیه زند، دولت خود را تحت الحمایه‌ی روسیه اعلام خواهد نمود.

دولت روسیه، با مساعدت‌های نظامی و مالی، وی را تقویت، و با نام «هراکلیوس دوم» بسلطنت رسانید، و او نیز به عهد خود و فانمود و از پرداخت مالیات بایران خودداری، و گرجستان را تحت الحمایه‌ی روسیه اعلام داشت.

در سال ۱۲۰۹ هجری، آغا محمدخان قاجار - که تازه از سرکوبی یاغیان کرمان فارغ شده بود - بطرف قفقاز رفت و پیش از اینکه قوای امدادی روسیه بگرجستان برسد، طی نقشه‌ی کامل‌ماهرانه‌ای، ابتدا نامه‌ای به «هراکلیوس» نوشت و از او خواست تا از دربار ایران اطاعت، و مالیات‌های پس افتاده را پردازد.

* - مدارک موجود نشان میدهند که کلیه‌ی زنانی که از مردم گرجستان بعقد ازدواج مردان ایرانی درآمده بودند بدین اسلام و مذهب شیعه‌ی اثنی عشری می‌پیوستند. در متن باین مسئله اشاره شده است.

اما هر اکلیوس به پشت گرمی روسیه نه تنها از پرداخت مالیات خودداری نمود، بلکه پاسخ دندان شکنی نیز بفرستاده‌ی آغا محمدخان داد.

باین جهت، شاه قاجار، با شصت هزار سپاهی، نقشه‌ی خود را عمل نمود و بتمام شهرهای گرجستان: شیروان، داغستان، قره‌باغ و ایروان پایتخت ارمنستان. حمله‌ور شد و یکی پس از دیگری را بتصرف در آورد، و وارد تفلیس – پایتخت گرجستان – گردید و یکی از نادرترین قتل عامهای دوران حکومت خود را، انجام داد. باین معنی که پس از کشتن هزاران نفر از اهالی تفلیس، بیست هزار اسیر گرجی نیز بایران فرستاد و رعب و وحشتی عظیم در دل همسایگان انداد.

«کاترین دوم» که در فرستادن نیروهای امدادی اهمال کرده بود، بار دیگریک ارتش هشتاد هزار نفری را برای مقابله با خان قاجار فرستاد. و ژنرال «گودوویچ Godowich» نامی را که از افسران مجرّب ولایق بود، بفرماندهی قوای خود برگزید...

ناگفته نماند که در نقشه‌ی آغا محمدخان، تنها یک نقطه ضعف وجود داشت، و آن حضور برادرش «مرتضی قلیخان» در دربار روسیه بود. باین شرح که خان قاجار پیش از جریان گرجستان براذر خود را بنام سفیر حسن نیت بدربار روسیه اعزام نموده بود، واز آنجا که «مرتضی قلیخان» جوانی خوش صورت بود، بشدت طرف توجه ملکه‌ی روسیه قرار گرفت و بزودی تسریع تسلط او واقع گردید. باین جهت، بعد از بروز جنگ ایران و گرجستان و تصرف شهرهای مذکور، دولت روسیه مصمم گردید تا بهر قیمتی شده، دولت آغا محمدخان را ساقط، و برادر او را بسلطنت ایران بنشاند.

اما هوشیاری آغا محمد خان، موجب خنثی شدن نقشه‌ی روس شد، و برای اینکه آن کشور را از دخالت در امور داخلی ایران باز دارد، با تماس نیروی نظامی خود، بگرجستان واردش روسیه، هجوم نمود.

در گیر و دار این برخوردهای نظامی بود، که «کاترین دوم» در گذشت و پرسش «پل اول» بسلطنت نشست و سریعاً دستور عقب نشینی قوای روسیه را از مرزهای جنوبی صادر نمود. این امر موجب گردید تا آغا محمدخان قاجار مجدداً همه‌ی متصّرفات از دست رفته را در سال ۱۲۱ هجری، باز گیرد و مرزداران

ایران را با نیروهای کافی در مناطق سرحدی متصرف نمود.

بعد از قتل آغا محمد خان در شب ۲۱ ذیقعده ۱۲۱۱ هجری (- ۱۸ ماه میلادی) * وبروز هرج و مرج در دربار ایران، «باباخان» - برادرزاده و ولیعهد او - در تاریخ ۲۰ صفر ۱۲۱۲ وارد تهران شد و در مراسم عید نوروز با نام «فتحعلیشاہ» تاجگذاری نمود.

دوران سلطنت او، یکی از بدترین ادوار تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران بود. زیرا بر اثر بی لیاقتی های وی، منحوس ترین معاهدات، بادولتهای بیگانه بسته شد، وزیر سلطنه درباریان بیوطن، زرخیز ترین بخشهاش شمالي کشور - ففتازه - نیز بدست دولت روس افتاد... *

از مهمترین حوادث دوران سلطنت او (۱۲۱۲ - ۱۲۵۰ق) - که مصادف با دگرگونیهای سیاسی و اقتصادی و نظامی اروپا بود - جنگهای ایران روس را باید نام برد که از سال ۱۲۱۸ تا ۱۲۴۳ هجری قمری، بطول انجامید و از آنجاکه عین معاهدات گلستان و ترکمانچای در متن آمده است، نیازی بتنکرار آنها نیست، اما باید اضافه نمود، که در انعقاد این معاهدات، رذیلانه ترین حیله های سیاسی تاریخ، از سوی دولتهای روس، انگلیس، فرانسه و عثمانی بکار گرفته شدند، تا پادشاه بی حمیت قاجار و صدر اعظم نالایق و واپسگرای او - «حاج میرزا آقا سی» را - که هیچگونه اطلاعی از سیاستهای بین المللی و وقایع جهانی نداشتند - وادار نمایند تا بدون توجه به خالفتهای منطقی و آگاهانه «عباس میرزا»ی ولیعهد و «میرزابزرگ - قائم مقام فراهانی» باین قرار دادهای پیش ساخته تن در دهند.

هم درین مقطع بود، که «صدراعظم» مذکور جمله‌ای حکیمانه‌ای را در گوش

* - قتل آغا محمد خان، چنین توصیف شده است:

«در روز ۲۰ ذیقعده ۱۲۱۱ قمری (۱۷۹۶) آغا محمد خان داد و فریاد خدمتگزاران ویژه را شنید که باهم نزاع میکنند. دستور داد فوراً هر دونفر را بقتل برسانند. صادق خان شفاقی که خیال طغیان داشت و می ترسید قبل از وقت اسرار ارش فاش گردد، از راه دلسوزی در خواست نمود که قتل دونفر در شب جمعه که شب عبادت است انجام نشود و به روز بعد موکول گردد. شاه هم فریب خورد و پذیرفت. ولی همان افراد شبانه آ GAMM محمد خان، سفاک ۲ عساکر را کشند».

«فتحعلیشاه» زمزمه کرد: «ما، به آب شور احتیاجی نداریم!». *

برای تکمیل جمله‌ی فوق و برای درک بهتر «روابط سیاسی ایران و ملل هم‌جوار» این جمله را زینت بخش این مقدمه می‌سازیم:
 «ایران را روشهای تهدید و تخریف نمودند. فرانسوی‌ها ریشخند کردند و انگلیسها هر گز نشد که در سیاست خودشان با ایران، ولو یکبار هم شده، با آن عادلانه رفتار کنند»!! *

امیر هوشنگ آذر- حاجیکلا. فروردین ماه ۱۳۵۶

* ۱ - از آنجا که ورود به باحث مفصل‌تر، خارج از مسیر این مختصر است، با آنها پرداخته نمی‌شود. در صورت نیاز به تواریخ مربوطه رجوع شود.

۲* - تاریخ روابط- ج ۱- ص ۱۶۷- بدون ذکر نام، از قول «یکی از علمای معروف» .

ت- مختصری در باره‌ی «میرزا محمد صادق و قایع نگار مروزی - هما»

نگارنده‌ی این سطور- با اینکه هیچگونه بضاعتی در خود سراغ ندارد- طی چندین سالی که بارزش تاریخی این تألیف پی‌برده ، در جستجوی یافتن شرح حال کاملی از «و قایع نگار» بوده است . لیکن متأسفانه چنین شرح حالی بدست نیامد ، و در کار مأیوس شدن بود ، که «از صبا تا نیما»- تألیف استادیجی آرین پور- انتشار یافت . ضمن مطالعه ، باین نام برخورد نمود ، و معلوم شد که : (اصولاً چنین شخصی در دربار قاجار وجود داشته است ! ! .)

گرد آورنده - مرحوم حسین آذر - که از روی نسخه‌ی اصلی بتحریر و ترتیب « یادداشت‌های پراکنده » پرداخته بود ، نیز ، با اینکه از سوی مادر با وی نسبت نزدیک داشت ، امّا اطلاعی از شرح احوال و قایع نگار ، نداشته است ، جز اینکه بوسیله‌ی «سرهنگ قاسم فندرسکی» از وجود این یادداشت‌ها مطلع ، و از آنجا که نسبت پدری را عنوان می‌کند ، سرهنگ مذکور متوجه شده ، اوراق حاوی این یادداشت‌ها را ، به او تحویل میدهد . *

بهر حال ، «از صبا تا نیما» نخستین مرجعی بود که بدست آمد :
« میرزا محمد صادق مروزی ملقب به و قایع نگار ، از مردم شاهجهانمرو ، و از نجیبزادگان آنجا بود ، که در صحبت حاج محمد حسین خان ، فرزند

* - در صفحات بعد نیز از این شخص سخن خواهد آمد.

بیرامعلی خان قاجار مروزی ، ملقب به فخر الدوله ، بمشهد آمد و در آنجا بتحصیل علوم پرداخت .^۱

« پس از کشته شدن بیرامعلی خان عز الدینلوی قاجار ، بدست بکجان او زبک و اختلال امور خراسان ، از سواحل عثمانی بزیارت نجف اشرف رفت و بعد از مراجعت ، در کاشان اقامت گزید و با یکی از اهالی قم وصلت کرد و در نزد حاجی سلیمان خان کاشانی (متوفی بسال ۱۲۰۶ هـ) به تمرین شعر و شاعری پرداخت و بعد به تهران آمد و به درباره فتحعلیشاه راه یافت ، و ابتدا سمت منشیگری و بعد به سال ۱۲۱۵ منصب وقایع نگار گرفت و به نوشتن تاریخ قاجاریه مأمور شد و این کتاب را در دو جلد رقم زد و بسال ۱۲۲۵ هـ جلد اول آنرا که تاریخ جهان آرای نام داده بود ، بنظر شاه رسانید و سمت داروغگی دفتر سلطنتی به او داده شد و از آن تاریخ ببعد ، غالباً از طرف شاه و عباس میرزا نایب السلطنه در خراسان و آذربایجان دارای مأموریتها مختلف بود ، تا اینکه در سال ۱۲۵۰ هـ ق در گذشت .^۲

« مروزی دو کتاب دیگر به نام قواعد الملوك و شیم * عتباسی نوشته و نیز به دستور شاه ، قصاید و مدایحی را که شعرای در بار ، از بد و جلوس تا سال هفتم سلطنت فتحعلیشاه در وصف او سروده بودند ، گرد آورده و به این مجموعه ، که در سال ۱۲۲۳ هـ پرداخته شد ، خود شاه ، نام زینة المدائح داده است » .

« مروزی با قائم مقام مکاتبه داشته . . . و قائم مقام انشای او را مسیستاید و در نامه‌ای به او می‌نویسد : « بدایع افکار سرکار . . . به جائی است که دست هیچ آفریده‌ای بدانجا نرسیده ». و باز در نامه دیگری از قول نایب السلطنه مسی گوید : « فرمودند الفاظ و عبارات وقایع نگار مثل آب زلان و صافی است ، که حاجب ماوراء نیست و مضامین و معانی به سانحبات غوانی روی گشاده ، حاضر و آماده ، بی‌پرده و حجاب ، مانند ماه و آفتاب ، نه همچون زستان شهر و پلستان دهر که مهموس و مجدر باشند و محبوس و مخدّر مانند ، بهانه عفاف آرند و به آرزوی زفاف میرند . . . سرهای کچل و روهای پچل را روشنند و کلاه در کار است ،

* - « شیم shiyam - جمع شیمه : خلتها . طبیعتها : عادتها » .

زلف و کاکل همان به که چون سوسن و سنبل دست صبا و پیوست شمال باشد...»^{۱*}
وقایع نگار در شاعری «هما» تخلص داشته است. ابیات زیر، بخشی از
قصیده‌ایست که «در هنگام سفارت و توقف در تفلیس به اتفاقی قصيدة معروف
خاقانی، خطاب به عباس میرزا نایب السلطنه، سروده و او را به فتح قفقاز تشویق
کرده است»^{۲*}

فغان زین ظلم و آوخ زین تعّدا!
چو جان درتن، در آندارند خوش جا!
انیس روئی و مانوس ترسا!.
مگر تدبیر پیر شاه برسنا!
رهائی بدھدم، زین رشت سکنا!
زتیغ آبرنگ بر ق آسا!
ز روی شرع، رنگ شرک بزدا!
بجوش آورده، درسر، دیگ سودا!
که داننداین هوس خامست و بیجا!..

به تفلیس فلک آورده در دا
مرا ز آن پاک تربتها که پاساکان
سپهر آواره آورده است و کرده است
مگر تیغ ولیعهد عدو سوز
خلاصی بخشم زین شوم مسکن
جهان داور، خداوند ایکی ره
زراه دین، غبار کفسرینشان
hos در مرزا ایران کرده دشمن
فروبنشان بآب تیغ، جوشش

استاد آرین پور، درباره‌ی «تاریخ جهان آرا»، چنین اظهار نظر کرده‌اند:
«این کتاب را میرزا صادق وقایع نگار مروزی در وقایع بیست سال سلطنت
فتحلیعشاه در دو جلد تألیف کرده است، که جلد اول شامل وقایع ده سال از
۱۲۱۲ تا ۱۲۲۱ هـ و جلد دوم در وقایع سالهای ۱۲۲۱ تا ۱۲۳۳ هـ ق است.
جلد اول این کتاب را، مروزی در سال ۱۲۲۵ هـ بنظر شاه رسانیده است»^{۳*}

همچنین در مورد «زینة المدائح» نوشته شده است:
«ظاهراً نخستین تذکره‌ای که در اوایل کار قاجاریه تألیف شده، زینه
المدائح تألیف محمد صادق همـا - مروزی است، که بسال ۱۲۲۳ هـ تدوین

۱* - صبا تا نیما. ج ۱ - ص ۷۶ و ۷۷.

۲* - همانجا. همان صفحه.

۳* - صبا تا نیما ج ۱ ص ۱۸۸ و ۱۸۹.

یافته و قصایدی را که در هفت سال اول سلطنت فتحعلی شاه در مسح او سروده شده است، در بر دارد». *

متاسفانه، در «سبک شناسی» مرحوم ملک الشعراًی بهار، جز چند سطر زیر، اطلاع دیگری از «وقایع نگار» دیده نمیشود:

«میرزا محمد صادق همای مروزی ملقب بوقایع نگار، منشی حضور فتحعلیشاه است و با قائم مقام مراسله داشته‌اند و قدری متجدد است ولی نه چون قائم مقام و دو جلد کتاب شعر دارد در مدایع خاقان موسوم به «زینة المدایع» و دو جلد تاریخ در سلطنت فتحعلیشاه موسوم به «جهان‌آرا» و قصاید بشیوه‌ی متقدمان میگفته است». **

کتاب «صدرالتواریخ»-تألیف محمد حسن اعتمادالسلطنه» نیز، اشاره‌ای به «وقایع نگار» دارد:

«چنانچه روزی مرحوم میرزا جعفر وقایع نگار، در محضر مرحوم میرزا علی، پسر مرحوم قائم مقام، از زبان پدر خود مرحوم میرزا صادق وقایع نگار به مناسبتی حکایت کرد، که در ... ». ***

رویه مرفته چنین بنظر میرسد، که شرح حال وقایع نگار - بطور کامل - موجود نیست. با اینحال «منشآت قائم مقام» اطلاعات نسبتاً شاملی - اگر از نام پدر و مادر و ... بگذریم - بدست میدهد.

حقیقت اینست که ارزش ادبی و سیاسی وقایع نگار - و نقش او در اعمال سیاستهای دربار قاجار - بسیار وسیع بوده است. زیرا میدانیم که در منشآت مذکور، افراد معدودی بدلاًیل سیاسی، ادبی یا دوستی‌های سببی و نسبی، با «قائم مقام» مکاتبه داشته‌اند. در اعلام کتاب مذکور، بترتیب، اسمی این افراد، بیش از همه آمده است:

۱- عباس‌میرزا (نایب السلطنه) بتقریب در تمام صفحات. اعلام: ص ۴۷۵.

۲- ابوالقاسم (قائم مقام) «...»: ص ۴۵۸.

*- ۱- همانجا - ص ۱۹۲-۱۹۳.

*- ۲- سبک شناسی . ج ۳- ص ۳۳۲.

*- ۳- صدرالتواریخ بتصحیح محمد مشیری . چاپ روزبهان- ص ۱۴۲.

- ۳- قائم مقام (پسر) .۴۷۹
 ۴- صادق (میرزا - وقایع نگار مروی) ۱/۱۰/۱۱/۱۵/۱۳/۸۱/۸۲/۸۴
 اعلام : ص ۴۷۴ (و در اکثر صفحات). ۹۸/۹۳/۸۵

بیش از این اسمی ، نام کسی در «منشآت قائم مقام» نیامده و این حداقل نشان میدهد که وقایع نگار ، یکی از یاران صمیم و نزدیک قائم مقام بوده است . نگاهی بنام‌های موجود در منشآت ، معلوم میدارد که از کل ۱۲۵ عنوانی که در این مجموعه مراسلات دیده میشود ، تعداد ۶ نامه و ۷ رساله ، بدون عنوان ، و ۱۱۲ نامه با عنوان هستند ، و از این تعداد ، ۱۴ نامه مستقیماً خطاب به «وقایع نگار» است .

بطوریکه «سبک‌شناسی» و از «صبا تا نیما» و «صدر التواریخ» و . . . مذکور شده‌اند ، «وقایع نگار مروی = مروی» شدیداً مورد احترام و تکریم قائم مقام و عباس میرزا بوده ، و پیوسته مورد مشورت قرار میگرفته است : از جمله نامه‌ی زیر که بعنوان «وقایع نگار» نگاشته آمده است :

« . . . مخدوم مطاع مشق مهربان من . . . رقیمه کریمه رسید و اساغ مکرمات و ایصال مبهمات بحمد الله نمود . گشادن درهای بسته و بستن پیمانهای شکسته، همیشه موقوف باشارت انامل فیض شامل بوده و از بغداد تا هرات واز جیحون تا فرات کمتر آب و خاکی است که بیمن قدوم پاک شما ، حلاوت امن و طروات امان نیافته باشد . خوشانواحی بغداد و جای فضل و هنر ، که موکب مسعود وقایع نگار چون نسیم با غ بهار بر آنجا خواهد گذشت و ساحات آن ، بر راحت امن و امان مشحون خواهد گشت . خاطر بندۀ مخلص بالفعل که خبر عزیمت سامی بدان نواحی رسید از کار آنطرف جمع است و بهیچوجه دغدغه پریشانی ندارد . بار اول نیست که بغداد خراب را به بیمن قدوم شریف خود آباد کردید ، مهام وزیر را بتدبیرات دلپذیر باصلاح آورده باشید . . . وقت آنست که بار دیگر آبی بر روی کار آنحدود بیارید و باران رحمت بر خلق آنسامان بیارید ، کاندر امید قطره باران نشسته‌اند ! کار ایران و روم از دو سمت بهم بسته است . بفضل الله در جنب توجّه شما عظمی ندارد . ذکری است که در قرار نامه

صلح دولتین درباب ایل بابان^{۱*} و سنجاقات کردستان شده بود ، بطرزی که البته مکروح سمع شریف عالی شده ، مقبول طبع اشرف اعلیٰ نیفتاد و کاربتجدید مکالمه از حضرت نیابت سلطنت افتاد . . . و تأکید و ابرام در تعجیل و ارسال قاسم خان سرهنگ که بسفارت منصوب است نموده و اینک امروز که هفتم ربیع الثانی است . . . روانه میشود و امید هست که بوضع خوب بی‌جنگ و آشوب مقاصد این دولت در آن دولت ساخته شود و بار دیگر تیغ جدال بین المسلمين آخته نگردد . . . سید مشق و نیّر مشرق و صاحب صادق و مخدوم موافق من ، آخر چه بلائی تو که در وصف نیائی . بسیار بگفتم و نکردیم بیانت . عَجَزُ الْوَاصِفُونَ عنْ صِفَتِكَ !^{۲*} این بار که چاپار آمد ، این چه طور مطلب نگاری و دلربائی بود که تا مهر از سر نامه برگرفتم بی اختیار شعله‌شوق سرکش شد و خرم من صبر آتش گرفت . من ندانم که این جنس سخن را نام چیست .

یک دلیری کنسم قرینه شرک نکنم . لَا إِلَهَ إِلَّهُ اللَّهُ ! وَ السَّلَامُ^{۳*}

قائم مقام ، در جائی دیگر خطاب باو می‌نویسد :

«رقیمات مفصل مصحوب ذوالفقار بیک رسیده بود . عریضه مختصر در جواب مینوشتم . تا اواسط صفحه طوری با همراه آمدیم . آنجاقلم سرکشی کرد . هنان از دستم گرفت . پیش افتاد . دیدم بی‌پیر از خامه سرکار وقایع زنگار اقتباس کرده . زاغ است و زاغ را صفت کبک آرزوست . جلوش را محکم کشیدم . خانه خراب ! همه مرغی طوطی و بلبل نمیشود که بی‌پرده عاشق باشد و خوش لهجه و ناطق گردد ؟ . . . راستی یعنی چه ؟ . درستی کجاست ؟ . بی‌پرده گوشی چرا ؟ . پنهان خورید باده که تکفیر میکنند ! سَيْفِ شاهِر ، خاصَّة سلمان فارسی است ، صدق ظاهر مخصوص صادق مَرْوَزی . نه هر کس حق تو اند گفت گستاخ . . . ». و نیز هنگامی که عباس میرزا از خراسان بتهران آمد ، قائم مقام از قول وی ، خطاب بوقایع زنگار چنین نوشته است :

*۱- درست : « بایان و استجاقات » است که هردو از نواحی آباد کردستان عثمانی بوده‌اند .

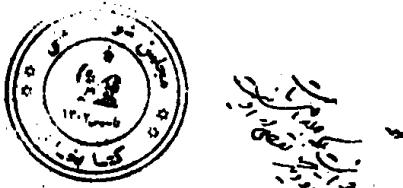
*۲- ستایندگان تو ناتوان شدند !

*۳- منشآت . نامه‌ی اول . ص ۱ تا ۴ - با حذف .

*۴- منشآت . نامه‌ی ۴۹ - ص ۸۲ و ۸۳ . با حذف .

«حضرت ولی‌عهد روحی فداه می‌فرمایند ذوالفقار علی در نیام و زبان و قایع نگار در کام نشاید. چه واقع شده که دوبار است غلام شاه و چاپار ایلچی آمده و رفته، حکایت احضار ما در میان آمده و از جانب وقایع نگار هیچ واقعه نگاشته نشده. نمیدانیم این تقصیر از میرزا مهدیست... . . . یا خدا نخواسته وجود شریف را نقاوتی عارض بوده، یا رفت و آمد خدمت بندگان خداوندگار را کمتر فرموده‌اید. اگر این‌طور اسباب و علل نمی‌بود، چگونه امکان داشت که هزار محاسن و قبایح در باب ترک و فعل این سفر انشاء و نشاد نفرموده باشند. چنانکه مکرر می –

فرموده‌اید و میدیده‌ایم و معتاد بوده‌ایم... *»



جلد دوم نیتیه المراجع یزد اماق تخلص بهای طبق تداعی کل
مردی از برگان و منی خضره بادشاه یزد زرینه نهان
که قصاید شعری سه مرار اور من فهمی از این کار آن دست داشت

شاهزادن که مغار شاه آشاد
در بکار گشت او افسوس
کیمان چو دید عجب ارشن به
چهسته از ترقی او در تحریر
لستیق می‌کنم که نمود نهاده
بی‌سر عن بادق تغییر شنیده
که نظر فیلم مسدود است
که نظر فیلم مسدود است
زدن هم که فیت شنید اولانه
لار نکند فندی بیمهان غلبه
ناید نمود سنج کی نم هم شد
دربان سینه خود بکسر نموده
بنو پیر آذپر ان او شود
از دندانه کار چون نهاده
منزد لزدی ساغرها نزم او
دکشیدن ای کربان خند نهاده

پایان

باکن که در میان حروف شریعت است
با بن که عارک دو شعر شروع شد است
با عارکه هارمه و بحر نجات
با عارکه کن کعبه مکہ نظرت
با پر که فصل علیه از نظم جانفت
با پر که فصل علیه از نظم جانفت

بسم الله الرحمن الرحيم
مشت زخم باوی میل زنث بن ده
لعل زنث بو آن بدل با آن ده
منق سشم بند و فیلان بند ده
لوبت نوبه غله بپرس و لون ده
سر زنده سشم هر حسن آن ده
یقیم دلبر ریحه دلبر آن ده
آین کین پلا خم لبر آن ده
هشت میانه از همه کنه او زین ده
زلف کشان سپنل باع جنایه
بپر کر شمه ت بمدهم دل خون کنه
خال ذقن که رنگی صاحب سواد آوت
خوبیت شر سخن زن هر مرد و زن زن
مازدم بکمال توکه وون هنرات کنون
بانم بعثه ولت دل و دن کلند و ریب
داد ارکنه پرم و پچت که هریش
فیزاد ازان دهن که پی قدری علن

براستی این چگونه سخن سرائی بوده است که صاحب قلمی چون قائم مقام فراهانی، بدینصورت توصیف و اینگونه در برابر آن اظهار نظر نموده است. مصحح مدتها کوشید، تا متنی از نشر وقایع نگار بدست آورد، و بعنوان مقیاسی برای شناخت درین مقدمه بگنجاند. تا اینکه توفیق یار شد و در کتابخانه‌ی مسجد سپهسالار، از وجود نسخه‌ای از «تاریخ جهان آرا» مطلع گردید... و عکسبرداری از مقدمه‌ی آن، توانست یکی از زیباترین متون ادبی دوره‌ی قاجار را در اختیار قراردهد.

اینک برای شناخت نشر وقایع نگار، و درک علل توصیفهای متكلّقانه‌ی قائم مقام و عباس میرزا ولیعهد، دیباچه‌ی «تاریخ جهان آرا» بخوانندگان بصیر این کتاب، ارائه می‌شود، تا میزان پیروی او از نثر مسجّع سعدی - که قائم مقام نیز از متابعین اوست - نمایانده شود:^{۱*}

«... حمد خداوندی را رواست، که خاک تیردرا منبت لاله و گل گردانیده و هر برگی از آن را، آیتی بر وحدت پدیدارسازد^{۲*} واژ دل کوهساران لاله نعمان آشکار. الله خالق کل شی و هو الواحد القهار.»^{۳*}

«ب بواسطه، نفسی را بر عالمی حکمرانی دهد، و بیسابقه، شیئی را بر جهان رتبه جهانبانی. قهرمانی را بقهری مقهور سازد و مقهوری را بلطافی قاهر. بر یکی بی زحمت رحمت آورد و دیگری را با هزار گونه زحمت، در تعب گذارد. با ذلت عزیز گرداند و در عین عزّت ذلیل. جز حریم بارگاهش کسی را پناهی نیست و در آن بارگاه احديرا بگستاخی راهی. بامری همه را از عدم بوجود آورد و بحرفي، جمله‌را از مکمنِ فنا، بعرصه‌هستی و بود.»

«امّی لعنتی را ناسخ مذاهب نمود و ذرّ یتیمی را شعشعه افزای جمله کواكب... واعلای کلمه دین را علوم اولین و آخرین، در مخزن ضمیرش بودیعت سپرد، تا عزّتش ظاهر سازد و بجان عزیزش قسم یاد آورد. تارضای خاطرش جوید، جمله

*۱- سطور عربی ابتدای مقدمه حذف شده‌اند.

*۲- اشاره است به:

برگ درختان سبز از نظر هوشیار
هر ورقش دفتری است معرفت کردگار.
از شیخ اجل، سعدی.

*۳- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۱۷.

گناهکاران را از مضيق دوزخ آزاد [و] محبتش را وسیله نجاح ساخت و اطاعت‌ش را مایه فلاح...»

«...امّا بعد، محمد صادق مروزی را که راوی این روایات صادقه و جامع این حکایات رایقه است، خمامه و قایع نگار بدین ترانه پرده‌ساز قانون سخن‌آرائی میگردد که در عهد میمون سلطنت روز افزون سلطان السلاطین جهان و حکمران پادشاهان فلك شان، داور دادگستر عدالت شعار و تاجور جهان‌گیر مرحمت دثار، اسلام پرور اسلامیان پناه، شرع نواز شریعت آگاه، خدارا ظل ظلیل و خدا پرستان را خداوند بی عدیل. معموره زمین را کنارنگ^۱ با فرهنگ و محروسه جهانرا، هوشنگ^۲ با هنگ^۳ ... و امپراطور روسش عقیدت گستره. از اول جیحون تا منتهای عمان و از مبدأ دجله تا انتهای اران^۴ عرضًا و طولاً درزیر نگینش. از ناحیه شمال تا نقطه جنوب واز حدود خاوران تانو احی قیروان^۵ عموماً و خصوصاً عرصه فیومارسل الشاه ویوماً رسال‌الخان، در ظل شادروان ایوان سایه گزینش. ملک عرب و عجمش مستخر، کشور هند و ترکش از نعال مراکب موکب. زیر وزیر جهان از عدلش آباد...».

«السلطان بن السلطان بن السلطان، والخاقان بن الخاقان، ابوالنصر والفتح الظفر فتحعلی شاه قاجار... افتتاح امر و گشايش کاررا شبی در شبهستان ضمیر، با پیر عقل که مشیریست بی نظیر، نزد مشاورت باخته، قرعة اندیشه که سالها در خاطر محزون، مخزون بود، بر باسط تمناً دراند اخته، رهائی مهره مقصود راشندر حیرت بدین نقش دلکش از ندر رای صوابش مستلت نمودم که: عمریست تا بر

* - کنارنگ = حاکم. والی. مرزبان. Kanarang

* - اران = اوان = نام عربی ناحیه‌ای قدیم در فرقان. کما بیش مطابق ناحیه‌ی قدیم آلبانیا. در قرن ششم میلادی خاندان مهرگان از نجای ایران، با عنوان ایرانشاه بر آن حکومت داشتند و در آن زمان اران از شیر و ان جدا بود...»

دائرۃ المعارف فارسی: ص ۸۴.

* - قیروان: «کرسی ولایت قیروان، تونس... و ۱۵۶ کیلومتری... تونس. یکی از شهرهای مقدس اسلام، که بخاطر مساجد جامع شمشور است... عمدۀ ترین آنها مسجد جامع سیدی عقبه است، که یکی از بزرگترین بناهای افریقا شمالي است.»

دائرۃ المعارف فارسی. ج ۲ ص ۲۱۰۰

قطع ضمیر، انتظام کار را بیدق اندیشه ندادم و بدستیاری فرزین فکرت، فرس خیال در نشیب و فراز اندیشه‌های دور و دراز، از خاطر جهازده، که شاید بلطیفه از پایمال سیل حوادث رهائی دست داده، روزی با شاهد آرزو، رخ بر رخ نهاده، حریف بخت بد را، بسته، باقی تلافی مافات کرده‌آید.»

« هیچ‌گه نقش این‌تمنا بر تخته اندیشه صورت حصول نپذیرفته است، شاهد تقدیر باحریف تدبیر، در پرده وقوع، جوابی ازلاؤنعم^{۱*} نگفته، اگردر آئینه‌ضمیر که مهبط ملهمات غیبی است و مظهر واردات لاربی، صورت چاره این مهم اهم، مر تسم گردد، رسم رعایت حقوق دیرینه مرعی گردیده خواهد بود. عقل را دل بر ضراعتِ^{۲*} رحمت آورده، تطیب^{۳*} خاطر را از طیب نفس، باین خطاب مستطاب خطیب فصل آنخطاب آمد که باکنون متاع گران بهای هنر را، در بازار زمانه رواجی نبود و مایه اندوزان کمال، از سودای سخن آرایی سودی وابتهاجی. قحط مایه مدرک بحدی بود و غلای متاع تمیز بمتایه، که مهره را با جوهر مهر، تفاوتی حاصل نبود و شبه را با گوهر مه، امتیازی کامل کمال و بال بودی و هنر موجب ملال، فحول سخنوران را مهر خموشی بر لب بود و دانشوران ذوقنون را ماحضر از خون جگر...»

«... غم مخور که نهال آمالت به برآمده و مهره آرزویت از ششدر حیرت بدر. در انحاج مطلبت همتی گمارم و در حصول مرامت جتدی بلیغ بجای آورم. ولی درین اندیشه، دل بهانه‌جو، که قبض و بسط امور، بسته بکدر و صفائ اوست باید رحیل آید و انجام مرام را کفیل، و گرنه ورق خیال، از نقش مقصود ساده‌ماند، و شاهد مطلوب، نقاب تعطیل از چهره گشاده، تا آغاز این نیاز را النجامی حاصل آمد و انجام مرام را انتظامی بادل خون گشته، از ماجزای گذشته با صد گونه هراس از سر استیناس^{۴*} حرفی بر زبان آورد، و این سخن در میان، که عمریست تا پایمردی

*۱- لا و نعم. عربی: نه و آری.

*۲- ضراعت = تصرع کردن - فروتنی کردن - سست و ناتوان شدن. زاری کردن.

*۳- تطیب = بروزن. تفعل. خود را خوشبو کردن - عطرزدن.

*۴- استیناس = اتناس = انس گرفتن. مأنوس شدن. خو گرفتن. البت یاقتن.

سعی تو، از هر صدفی گوهری جسته و از هر کانی جوهری بدهست آورده، انتهاز^{۱*} فرصت را در خزانه خاطر مخزون داشته‌ام و گنجینه خیال را باین ذخیره، که مایه ذخر و شرفست انباشته، تا چون متاع هنر را در بازار دانش بهائی روی نماید و کوکب بخت هنروران را در افق بینش ضیائی، محصول را در پیشگاهِ مقبلی قابل، بر طبق عرض نهاده شود و بمفتاح شوق، قفل از گنجینه سخن گشاده آید، که زحمتهای کشیده را رحمتی پدیدار گردد و عملهای کرده را اجرتی..»

«اکنون کشت امید را هنگام حصاد^{۲*} است و دیده بخت را زمان سهاد^{۳*} در این اندیشه قرار کارت چیست و بنای اندیشه‌ات به چه؟. مصراع: رای آنچه تواندیشی، حکم آنچه تو فرمائی..»

«دل اگر چه در حقیقت از ستم روزگار قطره خونی بود بیقرار، و از جفای حریفان دل آزار، سودای بسیطی بود پرشوار... دمی بموافقت سرشک خونین، بماهی در رفته، از نشاط نامی نشینیده و انبساط را هیچگه در بساطی ندیده. وقتی از شوخي، دیده در دام طرّه خوبان گرفتار بود، و زمانی نیاز خاطر را از ناز مهوشان دلاzar، در آزار. ولیکن تکلیف عقل را بی تکلف، انگشت قبول بر دیده نهاده، اطمینان خاطر را بخیری زبان برگشاده و گفت: سخن پیران شنودن مایه سعادتست و وسیله کفايت. آنچه پیر عقل را مقتضی تدبیر است، همان در صفحه خاطرم نقش پذیر. مرا در این مشورت ترددی^{۴*} نیست وازین مصلحت، تمردی. ولی خامه سودائی را که از سیاهکاریهای تو، دوش در سر است و آتشش بر جگر، موافقت در این قضیه موضوع کلامست و نتیجه این مشکل، بدون اذعان وی تصوّری بی‌فایده و تصدیقی ناتمام. هرگاه خامه مشکین ختامه، انجام این وام معهود را در عهده گیری ووفای بعهد را مردانه میان بندی و عقدۀ کار گشوده آید و زنگ اندوه زدوده، مصراع: تاخامه چه‌اندیشد و بادل چه سراید.»

*۱- انتهاز = فرصت یافتن. غنیمت شمردن وقت. منتظر فرصت بودن.

*۲- حصاد = درو کردن. درویدن. هنگام درو.

*۳- سهاد = بیداری. کم خوابی. بی خوابی.

*۴- تردد = رفت و آمد. آمدوشد و بصورت مصطلح بجای؛ شک و تردید بکار رفته و میرود. وقایع نگار در اینجا برای مسجع شدن جمله، همراه با «تمرد» آورده است.

«إنجاح^۱، مطلب را عنوان این نامه، بجناب خامه عرض کرده آمد که: ای کشاف نتایج ضمایر، وای ترجمان مضمرات سرا بر، ساله است که مکنونات خاطر را تو محروم امینی و تفسیر ما فی الضمير را خطیبی بریمین. آنچه گفته ام سر بر خط فرمان گذاشته و در اجرای ماجرا دل، هرگز نکته [ای] فرو نگذاشته. اکنون در این باب، دلچوئی دل و عقل را بر زبان چهدا نی وازین فصل، موافقت احباب جانی را چه حکایتی برخوانی: مصرا ع: نوبت بتوا افتاده کنون، تا تو چه گوئی.»

«خامه چون تأملی وافی در موضوع قضیه نمود و نظری کافی بر محمول کلام بر گماشت، معلومش آمد، که نتیجه این ترتیب، جزا شک باریدن و بسردویدن آن، چیز دیگر نخواهد بود. زبان تحاشی بر گشاد و این جواب مدعیانه ام در کنار نهاد که: با تنگی سینه و سوختگی دماغ، روزگاری دل بر سر سودای تو نهادم و عمر عزیز در پریشان گوئی های تو بیاد داده ام. هر نکته بدیعی که از فیض قدسی، خاطرات را ملهم آمد، با سواد دیده، بر بیاض نامه نگاشتم و هر لطیفة غیبی که از پرده تقدیر، ضمیر را منکشف گردید با سودای خاطر بر بساط ظهور جلوه اش دادم. بالاخره سودم ازین سودا، همه زیان آمد و حاصلم از تحصیل رضای تو، قطع زبان. اکنون از دوده آتش دل، آینه خاطرم تار است واز سرزنش احباب پیکرم زار و نزار. (المؤلفه):

در سینه غمی و در سرم سودائیست دل در جائی [و] خاطر اندر جائیست
بگذار مرا بخود، بیاری بر گیر گر غیر منتیار سخن آرائیست .۰

«چون از نی خامه، جز ترانه بی نوائی بگوش نیامد، و از آن آتش بجان سوخته دل؛ بغیر پریشان سرائی، آوائی، معارضه را مجال نبود و انجام امر را راه اهمالی، دل با کمال سکون، قرین اضطراب آمد و عقل با نهایت متأثت، رهین هزار گونه پیچ و تاب، هردو بقدم یاری، گامی دو پیش نهاده، بنرمی زبان بر گشادند که: خامه مشکین ختامه را آنچه درین باب بر زبان الهام ترجمان، جاری آمد، عین صوابست و اعتراضی ممتنع الجواب. ولی عقلا ماجرا ماضی را ماضی ماضی^۲ بر گویند و باقتضای حال، طریق امضای مطلب در پویند. از حدیث

*۱- إنجاح = برآوردن حاجت. برآمدن حاجت. پیروز شدن

*۲- مضی ماضی: گذشت زمان. گذشتن. آنچه در زمان ماضی گذشته است. وقایع گذشته. گذشته، گذشته است.

گذشته؛ گذشتن بهتر و دفتر پیشینه به آب نسیان شستن نیکوتر. رنجهای برده را گنجها در پیش است و نیشهای خورده را نوشها. شیوه خلاف بگذار و رسم و فا پیش آر، که متعاد دانش را خریدار حاضر است و غایب ازین بازار. خایب^{*} و خاسر نصایح محبتانه احباب خامه را، در دل جای گیر آمد و سخنان مشفقاته دل آن پریشان آشته را، دلپذیر آری. مصراع: سخن کز دل برون آید، نشیند لاجرم بردل «.

«بارشاد جناب عقل، خامه و دل، باهم یکدل و یکزبان آمدند و در اتمام این داستان، همداستان. خاطر افسرده نیز موافقت یاران مشقرا آیت اتفاق بر خواند و حدیث یگانگی برزبان راند. پس باعانت خامه و دل، خاطر معانی ذخایر، تقدیم کار را مصمم گردید [و] نقش حکایات و صورت روایات... بکلک فکرت به صفحه بیان مرتسم. از مصدر خلافت عظمی «تاریخ جهان آرای» نامش آمد و اقبال بیزوال شاهنشاه عدیسм الزوال مشتوق اتمامش. امید صادق و رجاء آشق است که سلطان‌السلطین جهانرا مقبول خاطر خورشید مظاهر آید و ارباب کمال را منظور نظر کیمیا مآثر...»

«...در نظم و ترتیب و اسلوب و ترکیب این روزنامه وقایع و مآثر پادشاه جهانگشای عالم آرا، عندلیب خامه و داستان سرا و رطب اللسان است...»

• • • • •

• • • • •

«این کتاب، مجرد نگارش روایات نباشد و محض نگاشتن حکایات، مطالعه کنندگان را نیز مخفی نماند که تواریخ سالفه از راویان مختلفه الاقوال متفاوت الاحوال مرویست و صدق و کذب اخبار بسته بحکایت و روایت راوی، و این تاریخ را اخبار و آثار مروی، از روی راوی صادق است و روایت مطابق آنچه را بیان دیده برشته بیان کشیده و هرچه را برشته بیان کشیده، آنست که بیان دیده: رأينا وَرَوْيْنَا. عَلِمْنَا وَكَتَبْنَا^{*} وَهُذَا كَتَبْنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ.^{**}... و زبان بتعلقات بیجا و

۱*- خایب و خاسر = زیان دیده - زیان رسیده. خسران یافته. زیانکار.

۲*- دیده‌ایم و گفته‌ایم. دانسته‌ایم و نوشته‌ایم.

۳*- و اینست کتاب ما، میگوید برشما براستی. قرآن: سوره جاثیه. آیه ۲۸۵.

تكلفاتِ بیحاصل نگشاده است، مگر کسانیکه در طی روایات و ضمنِ حکایات از ذکر اسامی ایشان ناچار بود...»

«... نردِ عشق میورزم و امید که این فنِ شریف، چون هنرهای دگر، موجب حرمان نشود. و اربابِ مناصب دیوانی رانیز در این جزو زمان، اوقات مصروف به جمع مال است، نه بر بنای نام و نشر خصال. دانگی زر، در نظرِ ایشان بهتر از خرواری هنر است و سیمی قلیل، نیکوتر از یکجهان ذکرِ جمیل و این ندانسته‌اند که فرد: یک دعا، به که سیم صد خرم من.

یک ثنا، به که زر، دو صد خروار.»

«علاوه بر این، اربابِ کمال را بی‌سبب دشمن دیرینه‌اند و اهلِ سخن را

بی‌وجب در صدِ عداوت و کینه...». *

امیر هوشنگ آذر - مردادماه ۱۳۵۶

*- از متن چاپ سنگی ۱۲۸۰ هجری قمری - انتشارات شرق . بتصحیح محمد عباسی بدون تاریخ طبع.

... و اما در مورد «سرهنگ قاسم خان فندرسکی»، جز آنچه «گردآورنده» ضبط نموده، و آنچه که در بعضی نامه‌های قائم مقام ذکر شده، اطلاعی در دست نیست.

در سرلوحه‌ی این نامه‌ها: «مصحوب قاسم خان سرهنگ که حامل عهدنامه مبارکه بود» و «نامه خاقان مغفور بسلطان روم، مصحوب قاسم خان سرهنگ» آمده است. و این نشان میدهد که مدعی‌ای «سرهنگ قاسم خان فندرسکی» - بگفته‌ی گردآورنده درست بوده، وی تنها حامل نامه‌های بخارج از کشور بوده است.

در نامه‌ی نخست، ضمن دو صفحه «تعارفات سیاسی» سرهنگ مذکور: «... عالیجاه رفیع جایگاه جلادت و ارادت آگاه بسالت و بنالت همراه، صداقت و صرامت پناه، مقرب الحضرت‌العلیه قاسم خان سرهنگ پیادگان نظام از درگاه اشرف اسنی، بخرگاه امجد اعلی روانه می‌شود.» ستوده ووصف شده است که در واقع ارجمندی قاصد، عظمت شان کاتب را میرسانده است.

عنوان و متن نامه‌ها، نشان میدهد که سرهنگ مذکور، دارای هیچگونه سمت یا مقام سیاسی نبوده، و تنها بعنوان «حامل نامه‌های سیاسی» بخارج از کشور فرستاده می‌شده است.

* * *

به حال، در منشآت قائم مقام، چهارده نامه، مستقیماً خطاب بوقایع نگار نوشته شده‌اند، که بر ترتیب صفحات متن، از این قرارند: ۱، ۱۰، ۱۳، ۸۳، ۸۵، ۹۳، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰. نامه‌ی ص ۱۷۱ نیز - که بدون عنوان است - ظاهراً باید خطاب بوقایع نگار باشد. زیرا از مطلع، و کلمات و عبارات مأнос در نامه‌های دیگر، چنین برمی‌آید.

با تمام این تفاصیل، ارزش واقعی کار «وقایع نگار» در دقّت و توجّهی است که نسبت بشیت دقایق و ظرایف بکار برده است، بطوریکه این توجه، گاه بحد وسوس میرسد، و از ذکر ریال و دینار نیز خودداری نمی‌کند. برای این که دقّت وقایع نگار روشن شود، یک مقطع زمانی را، از «ناسخ-التواریخ» با یادداشت‌های «وقایع نگار» مقایسه می‌کنیم:

الف - ناسخ التواریخ ص ٦٤

«ارتش روس، آهنگ تسخیر گنجه نمود و قلعه گنجه را محصور داشت. جو ادخان قاجار- حاکم گنجه - صورت حال را بدست سفیری، انفذ پادشاه داشته، خود با جماعتی که داشت از قلعه بیرون شده چنگ بپیوست. نصیب بیک شمس الدین لو و ارامنه گنجه در میدان چنگ، جواد خان را گذاشته به رویه پیوستند...»

بـ همین مسئله، در متن حاضر، پس از شرحی در چهار صفحه‌ی خطی، بگشادگی کامل و ذکر همه‌ی علل و عوامل و شرایط زمانی و مکانی، بیان شده، و سپس چنین نتیجه‌گرفته است: «ایشپیختر» با توپخانه و مهمات جنگی، از طریقی که قبلاً برای سهولت عبور تجهیزات تهیه شده بود، «گنجه» را محاصره کرد. «جوادخان زیادلوئی»^۱ – که حاکم گنجه بود – با اینکه عده‌ای از جمعی او در مقابل دشمن ناچیز بود، پایداری کرد و مراتب را با آذربایجان اطلاع داد: اما [در] داخله گنجه، که عده‌ای [از] ارامنه سکونت داشتند – بنا بنظریه «آرام» نام کشیش – برعلیه حاکم مشغول دسیسه و تحریکات شدند و ساکنین گنجه را، از قدرت قوای روسیه بیمناک مینمودند. شبی تاریک، کشیش مزبور، کاغذی به «ایشپیختر» نوشت که: ارامنه ساکن گنجه حاضرند زیر لوای روسیه بزنده‌گی ادامه دهند. و نیز خاطرنشان ساخت [که] شب دیگر (= بعد)، کلیه ارامنه، از گنجه خارج [و] بلشکر روسیه خواهند بیوست.»

«□ سودار روس - شب دیگر - عّده[ای] پیاده نظام را - به حرast آنان -

*۱- زیادلو، یکی از دو تیره‌ی بزرگ قاجار است. «گرنت داتسون» در «تاریخ ایران دوره قاجاریه» - ترجمه‌ی وحید مازندرانی - چنین یاد کرده است: «... راجع بطاپه قاجار در چند قرن اخیر اطلاعاتی در دست هست. ایشان از نژاد ترک و شامل سه تیره بوده‌اند: سولدوز. تنک کوت و جلایر. سولدوزها هیچوقت با ایران نیامدند. تنک کوت‌ها که شاید فقط سی چهل خانوار بودند با اقوام مغول مخلوط شدند. جلایرها در ایران و توران اقامت گزیدند و گویا نام خود را ابتدا بتمام آن طایفه داده بودند...»

«... در تاریخ ایران... مندرج است که حکومت ایالات قره باغ، گنجه، خراسان، مرو و استرآباد به عهدهٔ دو تیره بزرگ قاجار بنام زیادلو و قوانلو بود و نفوذ آنها گویا شاه عباس را نگران ساخته بود.»

بنزدیکی برج و باروی گنجه روانه داشت».

□ ارامنه بدون اطلاع حاکم، از گنجه خارج شده، بسیاه روسیه پیوستند.»^{۱*}

با توجه باین شیوه‌ی دقت در نگارش - که در میان مورخان دوره‌ی قاجار، خاص وقایع نگار است - میتوان بارزش واقعی کار او، و کتاب حاضر پی برد، بخصوص پژوهندگان تاریخ دو قرن اخیر ایران، با مقایسه‌ی علل و اسباب پیدایش جنگهای ایران و روس - از نظر وقایع نگار و سایر تاریخ نگاران - پی خواهد برد، که این تاریخ تا چه حد موجب روشن شدن نکات تاریک موجود خواهد بود.

درین خاتمه، لازم بتدکر است، که در متن، بسیاری اسمی خاص وجود دارند، که نگارنده‌ی این سطور، در هیچ اثر دیگری - اعم از ایرانی و خارجی - ندیده‌ام، و موجب نهایت سپاس خواهد بود، چنانچه محققان و صاحبظران این بخش از تاریخ ایران - که یقیناً ازین حقیر مطلع تر بامور مربوطه هستند - این بند را بی‌نصیب نگذارند، واگر درمورد برخی از اسمی مذکور، نظری دارند، نگارنده‌ی این سطور را آگاه سازند.

بی‌تردید، درین تصحیح و تحشیه و نگارش، بسیاری خطأ و خطا وجود دارد، که حقیر بعلت عدم بضاعت تاریخی - و هر گونه بضاعت گونه‌ی دیگر - ندانسته مرتکب آن شده‌ام. امید غمض عین ندارم، و آرزو منم اساتید فن، با یادآوری آنها، موجبات پیش‌گیری از خطاهای بیشتر را فراهم آورند. و نیز امیدوارم که مجموع این کتاب، روشنگر برخی مسائل سیاسی برای خواننده - بخصوص جوانان - باشد، و ایشان را با بسیاری از رموز سیاست همسایگان و علل پس‌ماندگی این کشور، آشنا سازد.

* - از ص ۲۴ و ۲۵ متن حاضر.

حسین آذر. فرزند صادق خان.

بسال ۱۲۷۳ در تهران متولد شد. در ۵ سالگی پدرش که باز رگان و نیز میر شکار ظلله‌السلطان در ایالت اصفهان بود، در توطئه‌ای بقتل رسید و سرپرستی او به « حاج ملک اصفهانی» سپرده شد تا از املاک خانوادگی وی تا سن بلوغ محافظت شود...
که نشد!...



حسین آذر
۱۳۴۲ - ۱۲۸۳ هجری شمسی

وی خواندن و نوشتن را در اصفهان آموخت و شاعری را از ۱۲ سالگی آغاز کرد.
پس از ازدواج مجدد مادر، از اصفهان گریخت و در ۱۴ سالگی وارد نخستین دسته های ژاندارمری-در شیراز- شد و طی در گیریهای با طوایف بویر احمدی، در خفر و پادنا، بضرب گلوله‌ای مجروح و شبانه به آباده گریخت...^{۱*}
در سال ۱۳۱۳ شمسی وارد شهربانی شد. در ۱۳۱۹ از آبادان با هواز و در آغاز جنگ جهانی دوم - ۱۳۲۰ - به مسجد سلیمان انتقال یافت و تا ۱۳۳۶ در سمت‌های مختلف، خدمت کرد. درین سال به تهران آمد و برای روزخانه سربی پیش گفته در بازوی چپ، بنوعی غددی سرطانی گرفتار شد و در سال ۱۳۳۹ دست چپ وی قطع گردید... و عاقبت در سال ۱۳۴۲ بدرود حیات گفت:

دیگر آثار قلمی- نظم و نثر- وی در دست گردآوری هستند.

امیر هوشنگ آذر- شهریور ماه ۱۳۵۶ حاجیکلا

*- مرحوم حسین آذر، زندگی نامه خود را که مشحون از مسائل تاریخی آن دوره است نگاشته و اینک بصورت اوراق پراکنده، در حال گردآوری و تدوین قرار دارند. امید است با یاری زمانه و زمینه، روزی بچاپ برسد.

بجمع مال است به برقعه ای ام و نشہ خصال دانکی زرد نظر بشان بهزار خواری بهشت
و سینی قلبل بکور از یکجها نجیبل وابن مدحنه اند که فسرد بکد عاپه که سیم صدر من پیکت
شتابه که زرد و صدر خواره مکلاوه بر این ارباب کمال را بی سبب شمن دیسته اند را هلخون را
پسوب در صدر دیده اوت و گیشه وابن جلد از ناریح مشتملت به رو قایع و هرساله با اشاه
گیشه پناه است دلخسته العبدیه و عشرات آنیه نیزه شان تقد تعالی بزرگی که باشد و
سلوپی که شا بد علی الترتیب نکارتنه خواهد آمد و عین هر الفیس بذکر و قایع مسلط
و نشہ حیاد خاقانی لازم سندولیا علی هر لایین و مستعدیا علی آنها وابن تا بدآن را
جان و کیف روح در غرضه بدین روان است از دل و جان طلب اللسان و عذب
خواهد بنشتر عجیبکویم و بعد از من کویند بدرانها و ترتیب کنها برآ بدین اسلوب مرتعه
مرتب ساخت که وفا یعنی و حکایات دو افعی بعد واقعه و شه بعد سنته علی الترتیب
و تفصیل بالوارزم ولواحق ذکر نما بر اطرار و آثار رساس و دستکا ه مسلط است چون
آلات واردات مکمل شده با رعدالت شعار و عدشان بهزاد کان و الایمارات
سپاه و شکر طفر شعا و ترتیب امرا و وزرا و شرعا وند ما و ارباب داش که ملار
عنه علیه پادشاه یعنی پناه اند و یعنی شاه مقدسه و نجد برقعه تبره که ائمه بدین صفو
الله و سلام علیهم و بیانی ارسطه و خانات آیین معابد و ساجد و عمارت قصور و دژ و خونه

۹ - مقدمه‌ی محرر .

□ این کتاب تاریخی حاوی، مهمترین وقایع زمان جنگ [های] ایران و روسیه است، که نسخه اصلی آن از یادداشت‌های یکی از مردان بزرگ وطنپرست، بنام میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی است، که یکی از منشیان در باره فتحعلیشاه قاجار بوده است.

□ چون وزیر امور خارجه وقت – میرزا ابوالحسن خان شیرازی در پنهان طرفدار منافع روسیه، در ایران بود، «وقایع نگار» روی نظر وزیر، جرسیان آنروز را نمی‌توانسته بطور یکه صورت می‌گرفته، در وقایع روزانه منعکس نماید. ولی جداگانه یادداشت می‌نموده است، تا شاید روزی بدست اهلی بر سردو بسمع آیندگان برساند.

□ الاحقر «حسین آند» چهل و هفت سال قبل – در سن ۱۸ سالگی – با تفاسی عده‌ای از اقارب بمسافرت مازندران رفته، در قصبه «فندرسلک^۱»، چندی باستگان، در منزل «سرهنگ قاسم خان فندرسلکی» که یکی از افسران زمان فتحعلیشاه است، میهمان بوده، در مدت اقامت، چون سرهنگ مزبور، حقیر را جوانی باذوق و شاعر پیشه مشاهده می‌کند و متوجه می‌گردد که از منسوبان مرحوم وقایع نگار است، پس از توضیحات شفاهی در اطراف جنگ ایران و روس که خود نیز در آن شرکت داشته، یک جعبه کوچک، که محتوی مقداری اوراق بنحو (=تصویر) استان

*۱- «فندرسلک Fenderesk : دهستان . . . بخش رامیان، شهرستان گسرگان . استان دوم . دارای ۱۰۵ آبادی . »

یادداشت بوده ، به نویسنده می‌دهد و می‌گوید : در پایان جنگ ، که من با آن مرحوم در آذربایجان هم‌منزل بودیم ، بنا با مرشد و «عباس میرزا» و لیعهد ، «وقایع نگار» به تقلیس مسافرت نمود. در موقع خدا حافظی ، این جعبه را نزد من که دوست او بودم ، بامانت گذارد و در نگهداری او سفارش اکید نمود.

□ پس از عزیمت وی ، منهم بخراسان مأموریت یافتیم . در خاتمه جنگ ، که شاه بدرا الخلافه ، و «عباس میرزا» بخراسان آمد ، طولی نکشید که خبر فوت «وقایع نگار» را شنیدم^۱ مدت‌ها جویا شدم که بازماندگان آن‌مرحوم را پیدا کرده ، آن (- این) جعبه را با آنان بسپارم . لکن توفیق حاصل نگردید .

□ اینک [که] سن من به آخرین درجه کهولت ، یعنی ۱۰۵ ساله [گی] رسیده ، حیف می‌دانم این گنجینه پربها ، که بمنزله اعلام بیدار باش [به] نسل آینده ایرانی است ، حیف و میل [شده] یا مهمل ماند . شاید هم بدبست کسانی افتد که در دسترس جامعه ایرانی نگذارد (=ند) و یا بدبست نامحرم سپارد (=ند). زیرا^۲ ارزش این اوراق را - که خود من در تمام دوران جنگ حاضر و ناظر بوده‌ام - بخوبی میدانم که مرحوم وقایع نگار [که] یکی از منشیان مورد اعتماد در بار «فتحعلیشاه» [بوده است] بعلم جانبداری «میرزا ابوالحسن خان» از منافع روسیه در ایران ، جربانی که در شمال ، از طرف سرداران روس ، نسبت بمرز ایران و تحریکاتی که ساکنین مرزی برعلیه ایران - روی منافع روسیه - انجام می‌دادند ، و روش بیرحمانه [ای] که عسگر روسیه از خود نشان می‌دادند - روی تمایل وزیر «وقایع نگار» بطور اجبار ، در دفتر وقایع روزانه وارد نمی‌کرد ،

*۱ - در میان نامه‌هایی که قائم مقام به وقایع نگار نوشته ، است ، در عنوانین ۳ نامه ، (= ص ۱۳ و ۸۲ و ۸۴) ذکر شده است که «در حیات نایب السلطنه نوشته» شده است ، و در عنوانین ۸ نامه (= ص ۱ و ۱۰ و ۹۰ و ۹۳ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۵) هیچ ذکری نشده ، لیکن سه نامه‌ی آخر با چنین عنوانی نوشته شده است : «... کاغذیست که مرحوم قایم مقام بمرحوم میرزا صادق مروی وقایع نگار از خراسان بعد از فوت مرحوم مغفور و لیعهد رضوان مهد نوشته است».

این نشان می‌دهد ، که «طولی نکشید» - در جمله‌ی «سرهنگ قاسم خان فزرسکی» - حداقل یکی دو سال بعد از ۱۲۴۹ هـ - مرگ عباس میرزا - بوده است .

*۲ - نسبت به .

لکن در خفا ، صورت حقیقت را - که خودم بارها ناظر آن بودم - یادداشت مینمود ، و منظورش از این عمل ، منعکس ساختن نشانه‌های [های] عهدشکنی و تحریکات دولت روسیه ، در حین ابراز دوستی می‌بود .

□ در خاتمه بیانات خود ، «سرهنگ فندرسکی» - جعبه را که بنام ذخیره مفید برای نسل [های] بعدی ایران^{*} میدانست بنویسنده تحولی [داده]^{*} ^۳سفارش فموده که در موقع [و] فرصت مقتضی ، از نظر هموطنان بگذرند (= د) .

□ این شد که در مدت چهل سال ، ضمن خدمت ، در گاه فراغت ، آن اوراق متلاشی (- متفرق) را [در] یکجا جمع [نموده] ، بدون کوچکترین دخالت در عبارت ، یا تغییر عنوان ، با همان اسلوب اولیه ، آنان [= آنها] را بصورت کتابی در ۲۶۳^{**} صفحه در آورد ، فام آن را «آهنگ سروش» گذارد^۴ ام و لی متأسفانه در این مدت طولانی بواسطه عدم قدرت مالی ، در مورد طبع آن اقدامی بعمل نیامد تا اینکه اخیراً روی نظر دوستان - و یکعدد همکاران وطن دوست - در صدد بر آمده [ام] که با کمک و مساعدت آنان ، بچاپ مبادرت و برای مطالعه میهن پرستان ، این تاریخچه مفید را که راهنمای هر فرد ایرانی در نسل حال و آینده است ، تقدیم دارد (= م) ^۴ زیرا مطالعه این کتاب برای هر فرد ایرانی لازم و واجب است ، که استحضار کامل حاصل نموده ، درک نماید ، و از روابط خصم‌مانه همسایه شمالی کشور - یعنی روسیه - بخوبی مستحضر ، و عملیات آنان را در عین ابراز دوستی در ۱۸۳ سال قبل ، در نظر مجسم و اقدامات آن دولت را که نشانه عهد شکنی در هر مورد است ، در لوح سینه حفظ نمایند و در ضمن مطالعه این تاریخچه ، مشاهده کنند [که] فتوحات شایان ایران و شکستهای پی در پی عساکر

. ۱* - ۵ .

. ۲* - در خاتمه .

. ۳* - نسخه‌ی خطی ، در ۲۶۳ صفحه - بدون احتساب مقدمه‌ی گرد آورنده - است .

. ۴* - مرحوم «حسین آذر» بهمان دلیلی که همه‌ی اهل راستین قلم همیشه دچار کمبودهای مالی هستند ، باین دردگرفتار بود . لذا چند تن از همکاران اداری او در شهر بانی مسجد سلیمان - بر آن شدند تا هزینه‌ی چاپ این کتاب را پردازند . لیکن بعلت وقوع حوادث سی ام تیر ماه ۱۳۳۱ ، و بهم ریختن بساط «شرکت سهامی نفت انگلیس و ایران» ، این کار بتعویق افتاد و هرگز عملی نشد .

روسیه از سپاهیان ایران—با نداشتن وسائل کافی جنگی—در برابر سالدانهای^{۱*} مجاهد روسی و خیانتهای بعضی از سران نالایق—که مشروحاً اسمی آنان ذکر شده^{۲*}—[بخاطر بسپارند و با اینکه] ولیعهد «عباس میرزا» در جنگ ایران و روس انتخاراتی برای ایرانیان بجاگذارد، لیکن در برابر دخالت دولت انگلیس و اغلب سران پول پرست و اجنبی خواه،^{۳*} آن[همه]^{۴*} کوشش وطن پرستانه سر کرد گان. منجر بمعاهده منحوس «تر کمانچای» گردید . . .

مرداد ماه ۱۳۲۴ خورشیدی.

حسین آذر — مسجد سلیمان.

*۱— این کلمه بمعنای سرباز و از اصطلاحات روسی است. در تواریخ با «س و ص» هر دو نوشته شده است. در این کتاب نیز بهر دو صورت ضبط شده. مصحح برای حفظ امانت، بهمان صورتی که گرد آورنده ثبت نموده، آورده‌ام.

۲*— بازهم.

۳*— با.

*۴— گرد آورنده، در خاتمه‌ی مقدمه—برسم متداول—فهرستی از آثار منظوم و منثور خود ذکر کرده است، که نقل آن‌ها درین کتاب ضرور بنظر نمی‌رسد.

حقی و از همین پیغام صور آزاد نشست آن را از جهان خارج کرده مولا فضل الدین
 شیرازی در زبان معجم که مایلی از سلاطین عجم است همین اسلوب داری عابت نمود
 و صاحب بوان عطا مکت جوئی نبرد کتاب جهانست که زبانی و قابع پا زبانه باشد
 چنین خان است از بن شیراز مر غزبه کجا و نخوده و ملوانا شرف الدین علی بزرگ نبرد طفرا
 نیموردی آن روسته از مقدم را می‌ست شواهد افکارش از کوت اغوان و
 تعقید عاری و خالی کنفتم ترکیبه مندا او لم به عالم کلیهم شوکرده در تعجبه کنایات دنبه
 استعارات پیروی حضرت و صاف که مقصود از و قابع نکاری مجرد اطمینان فضیلت
 باشد کاشکلی نیست و امر منسعنی همه مصفع کیفت مرانیز بالکن نیست ولی سچهه ریخت
 عرضی به غرض مقصودی بالذات عاطل ماند و غرض اصلی باطن عربیه و فعل مبنی عیش
 فی ایک فلسفه حفظ شیوه و غایب عنکت شیوه از لهداد را لبیف این زبانی که در
 نامه ما نیز پنهان کنیت پنهان هست خاصه و قابع نکار رعایت این هنر اندیشه
 از ترکیب الفاظ متعلقه و زالبف کلمات غیر مالوفه امر اراف رعایت تپههات مرغوبه
 و علاوه استعارات مطلوب تحری کردشده که محل خصوصی معانی و مدل خاطر نهادی نیست
 هم شواهد الفاظ به هفت فصاحت و بلاغت آرسند و هم را پیش معانی از خس و خارکان
 و تعصی پر کشته نفیان عبارت را کا چی در طی حکایت می‌باشد متعالم بعضی فقرات

منبعه اول از مقدمه‌ی «زینه‌ی الهدایح» کتابخانه‌ی مجلس - پیماره‌ی ۲۳۶۸
 نایین: میرزا محمد صادق و مایمیگار مرزوی - همان.

آمد و عقل با نهایت نیانت رہن هزار گونه پنج زماب هر دو بقدم بازی کامی دوپوش
نهاده بزمی زبان پشت از مکار غاصمه شکن خدا هم را اپنے دراین با بزرگان اعماق تر
جان جاری آمد عین صبور است راهنمایی منشیع هجواب ولی عقولا ماجرا می ضمیمه
اهمی برگزیند و با تفصیل حال طبق امضا مطلب در پوند از حدیث کریم شنید
پسند و فرموده باین سنت نیکو زرگرها می برد و را کنجهما دریش است
و پیشهمای خورده را نوشتما شیوه خلاف بکذار و مرسم و فاش آرکه مناع
وا خبر پدار حاضر است و عایب از این بازار خاچ و خاسن صدای مجاهد اجابت
خانمه را در دل جای کبر آمد و سخنان شفغان دل آن پر بث اشغله را در لپید بر آری
مصرع سخن کر دل بروان آید شنید لا جرم بدل با رشا و جناب عقل خانمه در دل ^{لهم}
پکدل و بکز بان آمد و در امام این راستان محمد استان خاطرا فسر ره نیز موقت
با زان شفق را آیت اتفاق برخواند و حدیث یکانکی بزرگان را مدبر باعث است
خانمه در دل خاطر معانی دخابر تقدیم کار را مصشم کرد ب نقش حکایات صورت رفایا
بس و جسی بحکمت فکرت بصفحه پستان مرسم از مصدر خلافت عظمی تاریخ جهان ^{لهم}
هاش آمد و اقبال پزد وال شاه عدیم از زوال مشوف انا هش امید صافی
در جاده اش ایت که سلطان سلاطین جهان را مقبل خاطر خوشید سلطان هر آپ

بسمه تعالی

هو حَسْنِ الَّذِي لَا يُمُوت

۳- [تاریخ روسیه]^{*}

- تاریخ حقیقت گوئی بنام «آهنگ سروش» .
- از یادداشت‌های «میرزا محمد صادق و قایع نگار مروزی» است، که یکی از منشیان دربار شاه قاجار-«فتحعلیشاه» - بوده [است]^{**} .
- مملکت روسیه در سمت شمال خاک ایران واقع شده . وسعت مملکت روسیه - آنچه در ابتداء متعلق بخود روسها بود- محل [و] اطراف مسکو است [که] بمرور زمان، [و از وقتی] که در آن مملکت ، دولتهاي قوي فكر و با قدرت عرض اندام نمود، با اطرافِ قسمت منتصري فی خود بجدال پرداخته ، ممالک دیگران را- با روش خصمانيه - بچنگ آوردۀ ضمیمه ممالک خود نموده است.
- حال با ولاياتی که از ایران، متعلق بخود میداند، آن مملکت عرضاً از شمال بدریای منجمد و از جنوب به خاک دربند(۱) [محدود است] . مساحت این عرض ۵۹۰ فرسنگ است و طول او (=آن)، از شرق به مملک سیبریتۀ متصل بدریای محیط(۲) می باشد و تا مغرب آن مملکت ۸۵۰ فرسنگ است.

*- کلیه عناوینی که در آغاز فصل‌ها در قلاب =] [قرار گرفته‌اند، از مصحح است.

- این سه‌سطر، از گردآورنده است .

- با این حال بیشتر اراضی شمال و شرقش لمیزرع و بیابان است و هیچ قابل سکونت نیست.
- زبان آنان اروپائی [است و] اکثر ولایاتش، دارای کوههای عظیم و مرتفع است.
- در آن مملکت نیز جبال صعب العبور وجود دارد و پایتخت آن مسکو- که در سابق به «مسفو؟» معروف بوده است.
- قبل از برقراری مرکزیت مسکو، محل پایتخت آن در پطرز بورغ (۳) بوده، که نهر بزرگ «بالطف»^۱ از بین آن عبور میکرده و میکند.
- هوای طرف شمالش، بمراتب سرد و طاقت فرسا [تر] است. بطوریکه غالب اوقات - در ایام زمستان - سردی هوانشان داده^۲ پرندگان، دره و اخونشان منجمد گردیده، و بعضی از ایام - در سرمای زمستان - بسیاری از نفوس تلف شده‌اند.
- طرف جنوب آن مملکت، هوایش معتدل است. میوه‌جات - در شمال آن محیط - نایاب است. سمت جنوب آن، کمی یافت میشود، ولی میوه‌جات یافت شده، کم آب و بی مزه است.
- محصولات کانی آن محل، احجار، بدل بجواهر و معادن طلا و نقره است. ولی در قسمت غربی - که به سیریه^۳ نامیده میشود - معادن زیاد است: سرب و قلع. خز و سنچاب و سمور، در خاک سیریه بدست می‌آید.
- صنایع آئینه سازی آن، برو وضع (= همانند) اروپاست. مردمش جسور و غضبنایک و بی باک [اند].
- جنبه‌ی رأفت [و] مهر، در آن قوم، مانا کسیر است. پاس عهد و پیمان،

-۱* - تنها رودخانه‌ای که از کنار لین گردد) = پطرز بورگ = پطرز بورغ = پترو- گراد) عبور می‌کند، رود «نواوال» (Neval) است که پس از عبور از دریاچه «لادوگا» - و - اونه گا»، وارد خلیج فلانند میشود. احتمالاً نوعی اصطلاح محلی و غیر رسمی بوده است.

-۲* - که.

-۳* - باحتمال زیاد، وقایع نگار درین موضوع اشتباه کرده است. زیرا سیری در شمال قرار دارد، نه در مغرب.

در نظر آنان کلمه [ای] موهوم است. در حفظ عفت و ناموس پرستی، بیعلاقه، دیانت و شفقت اخلاق وجود ندارد.

□ پیدایش سلطنت روسیه، از سال ۲۶۸^{*} هجری میباشد. ^(۵)

□ لقب پادشاهان روسیه، امپراطور، یعنی شاهنشاه [است]. این نام نزد آنان مقامی بسزا دارد.

□ اولین پیشوای قوم روس «رودریک» نام بوده، تا ۱۲۰ سال بعد از فوت «رودریک»، قوم روس بت پرست بوده، در سال ۳۸۹ هجری، یکنفر بنام «ولیدمیر»^{*} که او را بزرگ روسیه میشمارند - از نژاد روس - بدین عیسوی در آمده و مردم روسیه را با آئین مسیح دعوت کرده بوسیله او، مذهب عیسی در مملکت روسیه رواج یافته، تا سال ۴۲۶ هجری، دعوت آئین مسیح در سراسر خاک روسیه شایع شده، در سال ۴۲۵ هجری، از تاتار «جوچی خان» پسر «چنگیز خان» برای تسخیر روسیه - با لشکر تاتاری - با آن مملکت تاخته، پس از کشتار بی پایان، به سرتاسر آن خاک دست یافت، [و] تاسال ۷۷۳ هجری، لشکر تاتار در روسیه متوقف بودند.

□ در ابتدای سال ۷۷۴ هجری - در پایتخت روسیه - یکنفر بنام «ولیستری ایوان سلویچ» بر علیه تاتاریان دست باقداماتی ^۴ [زد] که آخر منجر با خراج قوم تاتار شد.

□ پس از سی سال - یعنی در سال ۸۰۴ - «تیمور گورکانی» به کشور روسیه حمله کرد [و] شهر مسکورا متصرف شد، و در بعضی از نقاط با اهمیت روسیه، - بامطابقت وضع محل - لشکر ساخلو ^۵ نمود [ه] تا ۱۰۷ سال مملکت روسیه، بوسیله سر کرد گان «گورکانی» اداره میشد، تا اینکه در سال ۹۱۲ هجری «ایوان

*۱- حدود ۸۹۰ میلادی.

*۲- تمام تاریخها - درین متن - هجری قمریست. و هرگاه ضروری باشد، معادل میلادی آنها در ذیل صفحات ذکر خواهد شد.

*۳- ولادیمیر Veladimir.

*۴- نمود.

*۵- ساخلو = گروهی سرباز که برای حفظ محلی، گمارده شوند «معین - ج - ۲»

سلویچ» نامی که از خانواده «ویسلتری» بشمار میرفت، مجدداً به فرمانفرمایی روسیه - بر علیه گورکانیان - قد علم نمود و آنان را از خاک روسیه براند و عساکر «تیمور»^۱ را متلاشی کرد و ببعضی از ولایات تاتار دست یافت[و] ضمیمه کشور روسیه نمود.

□ ۱۰۲ سال خانواده «ایوان سلویچ» بطور شایسته، خاک روسیه را اداره نمودند.

□ در سال ۱۰۱۵ هجری، دفعه سوم، از خاک تاتار یکنفر بنام «فرالین» - که از خانواده «تیمور» بود - به کین خواهی - بطرف روسیه هجوم آورد [و] هر نقطه را که متصرف میشد، پس از تاراج، آتش میزد.

□ موقعیکه وارد شهر پایتخت روسیه شد، در ظرف ۴۲ روز، ۱۲۰ هزار نفر را بقتل رسانید. طولی نکشید که از محل کوهستانی روسیه، «فیودور»^۲ نامی، بر علیه «فرالین» قیام کرد [و] دز اندک زمانی بر او دست یافت و او را بکشت [و] لشکر اورا متواری ساخت.

□ از طرفی چون «فیودور» بر اثر زخمی که در میدان مبارزه برداشته بود در گذشت [و چون] اولاد و جانشین نداشت، برادرزن او - که به «بوریس کوزانیف»^۳ معروف بود - بدعوی سلطنت برخاست.

□ در ایام زمامداری وی، چون خاک روسیه از لشکر تاتاری خدمات طاقت فرسا دیده بود و خرابی‌ها مرمت نشده، وضعیت عامه بحال بدی (= عادی = اولیه) بر نگشته بود، روسیه - پس از ۳ سال سلطنت «بوریس کوزانیف» - دچار

*۱ - منظور لشکریان بازمانندگان تیمور است.

*۲ - «فیودور (Feodor) ۱۵۸۹-۱۶۰۵». تزار (۱۶۰۵) روسیه. پسر و جانشین : بگادونوف. باعلام حکومت اولین دیمتری کاذب... بقتل رسید.

معارف - فارسی - ج ۲ - ص ۱۹۸۰

*۳ - چنین نامی - «بوریس کوزانیف» - در سلسله پادشاهان روس وجود ندارد. باحتمال زیاد و با توجه بقرائی تاریخی، وی باید «میخائل رومانف» باشد که اعقاب وی از سال ۱۶۱۳ تا ۱۹۱۷ سلطنت روسیه را در اختیار داشتند، و آخرین تزار آن «نیکولای دوم» بود که در سال ۱۹۱۷ توسط انقلابیون کمونیست کشته شد.

قحطی سخت گردید، بنحوی که اغلب ساکنین کم بضاعت، در هر ۲۴ ساعت، قادر به [تأمین] جزئی قوت لایموت نبودند. صدھا برنه و گرسنه، در حواشی کوچه‌ها و خیابانها از گرسنگی - جان میدادند.

□ قریب ۴۰۰۰ نفر در نتیجه قحطی تلف شدند.

□ «بوریس» هم مدت ۵ سال بیشتر - سلطنت نکرده [بود] که از دنیا در گذشت.

□ پس از فوت او، مدتها روسيه پادشاه نداشت و سرپرستی ملت، بوسیله بعضی [از] رجال برجسته اداره میشد، تا اینکه «فیودوریچ میکائیل» (۵) - که خود را وابسته بسلطین سابق روسيه میدانست - در سال ۱۰۳۳ هجری، بنام پیشوائی، و بدعوی الهام سه - اوی عرض اندام نمود. [وی] ابتداء از طریق موعظه و اصول دینی بیهداشت عامته پرداخت. رفته رفته - که نفووس او^{*} رو بازدید گذارد - مقام سلطنت را اشغال کرد و خود را سلطان مطلق معرفی نمود. و نیز، از خود بعضی آداب علمی و مذهبی ظاهر ساخته و از طرفی با سران فرنگ موافقت حاصل نمود و باب آمد و رفت را - در امور تجارت - بروی آنان باز کرد.

□ [وی] در سال ۱۰۷۳ وفات یافت [و] برادرش «الکساندر میکائیل» ^{**} جایگزین او گردید.

□ چون مشارالیه دارای علم و دانش خاص بود، به اصلاح [امور] متأدی و معنوی مردم پرداخت : ابتداء با اجتماع قزاق (۶) عهد دوستی بست [و] طوق بندگی را از گردن رعیت برداشت [و] با آنها آزادی مطلق بخشیده، بمردم موعظه و پند نیکو میداد. علم و آداب نوشتگاه [ی] که با وضع زمان مطابقت میکرد، بآنان آموخت.

* - این کلمه، هم می‌تواند معنای «طرفدارش» گرفته شود، و هم ممکن است منظور «نفوذ او» باشد که توسط گردآورنده، باشتباه ضبط شده است.

** - الکساندر میخائیل = الکسی میخائیلوفیچ Aleksey Mixaylovic پسر و جانشین میخائیل رومانوف که بین سالهای ۱۶۳۵-۱۶۶۶ قzar روسیه بود.

□ [وی] قبل از وفات، مملکت روسیه را بین دو پسر و یک دختر خود تقسیم کرد. لیکن پسرانش از یک مادر نبودند: پسر بزرگش «فیسودور ایوان» و پسر کوچکش «پطر^{۱*}» نامداشت. ابتدا پسر بزرگش بمقام سلطنت رسید. [اما] «پطر» در همان ایام کودکی مایل بنظام جدید بود. روی این اصل، هر موقع [که] سفیران کشور بدول اروپائی اعزام میشد [ند]، «پطر» بعنوان عضو سفارت، یا نوکر آنان با روپا میرفت و در شهرهای اروپا تحصیل اطلاعات مینمود [و] بعضی اوقات داخل عده در باریان شده، وضع تشکیل دربار و طرز رفتار رجال آن مملکت را در نظر میگرفت.

□ «پطر» دو مرتبه به «یونان» مسافرت کرد. و نیز دو مسافرت به انگلستان نمود [و] مدتی^{۲*} - بطور ناشناس - در کلیه کارخانجات امور صنعتی داخل میشد [و] اکثر صنایع آنجا^{۳*} - از قبیل اسلحه سازی، کشتی سازی، مهمات جنگی وغیره را نقشه بر [می] داشت. [و] از قوانین سلطنت و آداب [و] رسوم انگلیس و یونان [و] اروپا بلندیت حاصل کرد.

□ در آخرین سفر که بوطن خود برگشت، دانشمندان روسی را - بنام سیاحت - بدoul اروپائی گسیل داشت و آنان را برای بدست آوردن اطلاعات بیشتری - در امر تجارت وغیره - تشویق نمود.

□ مردم روسیه [را] که تا آن زمان خوی حیوانی داشتند، برای انسانیت هدایت کرد و بسر کردگی خود، قشونی بنام «صالوات» تربیت نمود[ه]، اغلب اوقات، شخصاً داخل صفات صالواتها شده، بمشق کردن میپرداخت و در عمل[یات] صحرائی، با آنان همکاری میکرد. بعضی از مواقع - صبح زود - در اداره نظام حاضر شده، شیپور حاضر باش میزد. و نیز داخل دسته موزیک، بنواختن طبل و شیپور مباردت میورزید. در مدت کمی، صنایع^{۴*} آن روز را - که در سایر دولتیهای بود - در سرتاسر روسیه رایج کرد [و] شهرت روسیه را - در برابر دولتهای

*۱- بعدها پطر کبیر.

*۲- در انگلستان.

*۳- را.

*۴- عصر.

اروپائی - به منتها درجه، جلوه گر ساخت.

- در سال ۱۱۱۷ هجری، شهر «پطرزبورغ»^{۱*} را بنای کرد و در طرز ساختمان شهر مذبور، مدتی اندیشه نمود - «بورغ» در لغت روسی، بندر کوچک است -.
- همسایگان روسیه - بخصوص «سوئد»^{۲*} بر [آن]^{۳*} حسد بردا، که در نتیجه [بر] روسیه غالب شد، ولی بواسطه نیکوفکری «پطر» در وحله سوم مغلوب گردید.

□ «پطر» با دولت «عثمانی» بمبارزه پرداخت [و] چند مرتبه با دولت مذکور - در کنار رود «پروس» - جدال کرد [و] چون قدرت او با قوای عثمانی مطابقت نداشت، عاقبت شکست فاحش خورد و بداخل خاک روسیه عقب نشینی نمود.

□ زن «پطر» - که بنام «کتراین»^{۴*} خوانده میشد - در پرده (= خفا) تحفه‌های بسیاری جهت صدراعظم عثمانی فرستاد [و] خواهش صلح نمود. احبابت شد. ولی ملت عثمانی - وقتی از فرستادن هدیه «کتراین» واقف شدند - صدراعظم خود را - بنام سازش با دشمن - بقتل رسانیدند.

□ پس از جنگ، [«پطر»] بسیاحت فرانسه رفت.

□ در مراجعت از آن مسافت، کشتی ولنگر گاههای [بسیار] در بنادر روسیه ساخت [و] اغلب رودخانه‌های خاک روسیه را، برای زراعت و پیشرفت فلاتحت بست و چشمها احداث نمود. قوانینی تازه - در تمام روسیه - رایح کرد[۵] پسر خود را که بنام «الکسیس» خوانده بود - واو را دیوانه میدانست - طبق قوانین

*۱- پطرز بورگ - امروزنام این شهر لیننگراد است. این شهر براساس آرزوی مشهور پطر کبیر که میخواست «بنجرهای بسوی اروپا» داشته باشد. بنای گردید. ساختمان آن بین ۱۷۰۳ تا ۱۷۱۲ ادامه داشت و در سال اخیر پطر کبیر پایتخت را از مسکو به «پطرز بورگ» انتقال داد.

*۲- «= در اوایل ادوار تاریخی، سوئالاند مسکن قوم سوئار Suear بود، که سوئدیها از آن نام گرفته‌اند...»

معارف - فارسی - ج ۱. ص ۱۳۶۰

*۳- او.

*۴- Katrin

مذهب عیسوی، مسموم کرد.*

- با این محسنات، «پطر» در اجرای امور، تند بود.
- [وی] قبل از فوت^{۲*} «کتراین» زن خود را پادشاه نمود و در گذشت.
- «کتراین»، چون زنی با عزم و اراده بود، دستور داد [تا] مردم ضعیف - المزاج را از روسیه خارج نمایند و روسهای از کشور خارج شده را، بدخول روسیه دعوت نمایند.
- او هم بسهم خود خدمات شایان بملّت روس تحويل داد (= برای مردم روس انجام داد) [و] قبل از مرگ، دخترزاده «پطر» را - که از زن دیگر شداشت - [و نیز] «الکسیس» نامداشت، برای سلطنت روسیه تعیین نمود و او را «پطر دویم» نامید. ولی متّدت سلطنت «الکسیس» سه سال بیش نبود. چون در ابتدای سلطنت ۱۲ ساله [بود] و در ۱۵ سالگی - بواسطه بروز مرض آبله - وفات کرد.
- در سال ۱۱۵۰ هجری «کوپن آن»^{۳*} دختر ایوان - [را] که پدرش، پسر دویتم «پطر اول» بود اهالی روسیه پادشاهی بر گرفتند.
- جلوس سلطنت او، مصادف با هجوم افغان بایران است.
- چون «شاه سلطان حسین» - آخرین پادشاه صفوی - مردی کم تجربه و سست کار بود، قوای افغان، در جنوب ایران پیشروی نمود و پسرش «شاه طهماسب» بطرف مازندران رفت.
- «شاه سلطان حسین» برای جلوگیری افغان، به «کوپن آن» پادشاه روسیه متّوصل شد[۵] «اسماعیل بیک» نامی را بروسیه گسیل داشت [و او] با «کوپن آن» عهدی بست که برای جلوگیری لشکر افغان، لشکر امدادی بفرستند.
- «کوپن آن» ۴ فوج صالحات به بندر «رشت»^{۴*} فرستاد.
- در ضمن این جریان، «نادرقلی افشار» روی کار آمد و آن عهدنامه را - از

*۱- مصحح نتوانست چنین موضوعی را در منابع عیسوی پیدا کند.

*۲- خود.

*۳- «آنا ایونوا. دختر ایوان پنجم و برادرزادهی پطر کبیر و جانشین پطر دوم. سلطنت او بین سالهای ۱۷۳۰ تا ۱۷۶۰ بوده است. معلوم نیست منبع تاریخی مورد استناد وقایع - نگار، چرا وی را «نوهی» پطر کبیر معرفی کرده بوده است؟.

*۴- بندر انزلی، که از نظر اداری تابع مرکزیت رشت بوده است.

راه تدبیر— لغو کرد و در باطن با «کوپن آن» تجدید عهد نمود و حکمی گرفت [مبني براین] که لشکر اعزامی روس، از کشور ایران خارج شود [و] حکم مزبور را بdest یکنفر جارچی داده، او را ظاهراً بطرف روسیه، ولی در باطن نزد سرکرده لشکر روس اعزام داشت.

□ سران روس، آن حکم را اطاعت کرده، بدون درنگ از مرز ایران خارج شدند، [و] همین تدبیر، سبب اصلی قدرت «نادر» گردید [ه] کشورهای نزدیک، تصور کردند که روسها از ترس «نادر» از مرز ایران خارج شد [ه] اند [و] چون^{۱*} قبلًا جانشین خود را تعیین نکرده بود، طفل دو ساله‌ای که خواهرزاده او بود، برای سلطنت روسیه برگزیده شد و نایب‌السلطنه [ای] جهت او برقرار نمودند.

□ [از طرفی] چون دختر «پطر اول» بنام «الیزابت» (۷) در شهر پایتخت وجود داشت، از اولیاء روسیه دلگیر شد [زیرا] سلطنت را حق خود میدانست، [پس] بوسیله یکنفر از ندیمان خود، آن طفل دو ساله را مسموم کرد و خود پادشاه روسیه شد [و] نام «پطر سوم»^{۲*} را روی خود گذارد [و] چون از رجال کشور، دل پری داشت، در فرمانفرماei، بدخوئی پیشه کرد [و] بعضی از رجال روسیه را در قید نمود و بکشت.

□ یکی از بندیان «الیزابت» که «روسید» نامداشت و از سران نامی روسیه بشمار میرفت، از محبس^{۳*} گریخت. مشارالیها برای دستگیری او پافشاری نمود، ولی سودی نکرد. ناچار زن او را که «کتراین» نامداشت، بعنوان گروگان شوهرش، در حرم نزد خود برد.

□ این پیشآمد وسیله خوبی برای منظور «روسید» — که متواری بود— فراهم نمود.

□ «روسید» مزبور— موقعیه که اطلاع حاصل کرد که زنش را «الیزابت» در نزد خود نگاهداشت— شبی خود را بعمارت «الیزابت» رسانید. از قضا در تاریکی شب محل راحتگاه زن خود را بطوریکه قبلًا دانسته (= فهمیده

*۱— «کوپن آن»

*۲— با توجه به توضیح (۷) منابع تاریخی و قایع نگار— درینجا صحیح نبوده‌اند.

*۳— الیزابت.

بود) اشتباه هدایت شد. وقتی داخل اطاق شد، زنی را در خواب دید. بتصور اینکه زن خودش میباشد، روپوش او را کنار زد. غفلتاً زن خفته بیدار شد [و] اورا بشناخت [و] بمقصود او پی برد. «روسید» – با عجله تمام خواست از آن محل خارج گردد. ولی زن مزبوره، با اشاره [ای] بی‌آلایش، او را متوقف ساخت و اسراری که نا آن موقع راجع به مسموم شدن طفل دو ساله – یعنی خواهرزاده «کوپن آن» – مجھول [مانده] بود، در نزد «روسید» افشاء نمود. و نیز در خونخواهی آن طفل، با «روسید» همدستان شد [و] در همان شب، بر اهنای آن زن – «روسید» – خود را بخوابگاه «الیزابت» رسانیده، با اینکه از قراولان خوابگاه زخم منکری برداشت، موفق بکشتن «الیزابت» گردید و خود نیز پس از سه روز، وفات یافت.

□ چون زن «روسید» دختر پادشاه «نمسا»^۱ و شاهزاده بود، بجای «الیزابت»

به مقام سلطنت روسیه برقرار شد.^{۲*}

□ مشارالیها بنام «کتراین ثانی» – ملقب به «خورشید کلاه» – ^{۳*} گردید (۸).

لیکن «کتراین ثانی» که زنی دانا و کارдан بود، و نیز صاحب عزم و اراده و تدبیر^{۴*}،

*۱- متن اصلی، این کلمه را «فِسَا» نوشته است. شواهد تاریخی این نکته را تأثیردمی کنند، که «کاترین» مذکور، امیرزاده‌ای از پروس بوده است. با این توضیح، که نام سابق اطریش «نمسا Namsa» و جزء خاک پروس محسوب میشده است.

*۲- «در ۱۷۴۱ بر اثر انقلابی که در داخله کاخ تزاری روی داد، دختر پطر کبیر، الیزابت به مقام سلطنت رسید، که تا هنگام مرگش بیست و یکسال زمام امور را در دست داشت.»

و: «از آنجاکه برای جانشینی هیچ اصلی اعم از توارث یا غیر آن وجود نداشت، امپراتوری روسیه گرفتار کشمکش توأم با هرج و مرج میان احزاب گردید که بر اثر آن، علیه هر سلطانی هنگام حیات توطئه‌ها میدیدند و بعداز مماتش، در کاخ شاهی انقلابها برآه می‌انداختند...».

جهان‌نو – ج ۱ – ص ۴۰۴-۴۰۵

*۳- معمولاً چنین لقب اغراق‌آمیزی، خاص‌ادبیات مشرق‌زمین است. چنین بنظر میرسد، که پس از بازگشت نخستین ایلچیان (= سفرای دربار فاجار) این لقب را – تنها در ایران – به «کاترین دوم» داده باشند. در بعضی از تواریخ، این «لقب» برای ملکه‌ای از روسیه دیده میشود. از جمله: مقول تا حاضر.

در این متن، لقب «خورشید کلاه» – همه جا – بجای «کاترین دوم» آمده است.

*۴- مشارالیها.

قوانینی تازه در مملکت روسیه رواج داد[ه] چند قبیله را که تابع «روم»^{۱*} بودند- با جزیره آنان - ضمیمه روسیه نمود[ه] در شهر مسکو، چند دارالشفاء بنادر[و] دولت روم را - در نتیجه تدبیر - حاضر نمود که از کشتی‌های سایر کشورها که بدون اطلاع، بروزیه می‌آمدند، جلوگیری نماید.

□ عکس «پطر اول» را روی سنگی نقش کرده، در شهر پطرزبورغ در دسترس انتظار مردم گذارد[و] در ازدیاد دبستانها و مدارس جدید کامل بخرج داد[و] راه شسته (= شوشه) از مسکو به پطرزبورغ دائز کرد.

□ سلطنت مشارالیها مصادف با سلطنت [آغامحمدخان قاجار]^{۲*} در ایران است.

□ «آغامحمدخان» در ایام سلطنت «خورشید کلاه» - «کتراین ثانی» - برادر خود «مرتضی قلی خان» را بدربار او اعزام داشت [و] نظر باینکه مشارالیه جوانی زیبا و آراسته بود، مورد پسند «خورشید کلاه» واقع شد و مدت زمانی اورا در نزد خود نگاهداشت.

□ از طرفی چون «خورشید کلاه» از تصرف چند جزیره تابع روم، راضی بود و بوسعت کشور روسیه نظر خاص داشت^{۳*} بفکر توسعه نفوذ در شمال ایران افتاد.

*۱ - کشور عثمانی. علت اطلاق این کلمه بدولت عثمانی این است، امپراطوری روم شرقی در سال ۱۴۵۳، بوسیله‌ی سلطان محمد فاتح سقوط کرد، و همه‌ی سرزمین‌های دولت نیرومند «بیزانس» (= روم شرقی) که از سال ۳۹۵ میلادی از امپراطوری روم تجزیه شده بود، بدست دولت عثمانی افتاد.

*۲ - در متن بجای «آغامحمدخان»، «فتحعلیشاه (۱۷۶۲ تا ۱۷۹۶) آمدده است. یقیناً گردآورنده: حسین آذر در ثبت این نام اشتباه کرده است. زیرا بطوریکه متعاقباً خواهد آمد «مرتضی قلی خان» برادر آغا محمدخان بوده است، که طبق نقشه‌ی روسیه، قرار بود بعد از وی بسلطنت ایران بنشیند و بنام گروگان در روسیه می‌زیست.

*۳ - «در سیاست خارجی، کاترین کامل توسطه طلب وی اعتنا باصول اخلاقی بود...» جهان‌نو - ج ۱ - ص ۴۱۰

۳-[عمل برخورد نظامی ایران و روس]

- برای این منظور، از بد و امر، لشکر کشی را جایز ندانست، [بلکه] لازم دید - در این باب - در داغستان^۱ بوسیله اغتشاش محلی و تحریکات داخلی دست بکار شود.
- پس از اندیشه زیاد، «تورج» نامی [را] که مادرش گرجی و پدرش از اترال کوهنشین داغستان بود، برای انجام این منظور انتخاب کرد.
- مشارکیه را [که] یکی از کارمندان اداره بلدیه مسکو بود - پس از دستورات لازم - با ۱۳ نفر دیگر، بعنوان تجارت [و] خرید پسوند و امثال آن، به محل داغستان گسیل داشت [و] ضمناً بوی تأکید [کرده بود] که قبل [از] انجام عمل، شدت و ضعف رضایت اهالی داغستان را نسبت بدولت ایران، تحت نظر قرار داده، باطلاع «خورشید کلاه» برساند. و نیز طرز رفتار والی «گرجستان»، با خوانین کوهنشین داغستان را سنجیده، ضمن انجام عمل، اولیای روسیه را آگاه نماید. و نیز: [نه فقط] اختلاف و ضدیت بین اهالی کوهنشین داغستان و والی گرجستان [را] فراهم کند، بلکه زمینه خصوصت آمیزی در قبیله اکراد کوهنشین، بر علیه والی گرجستان تولید نماید و نظر قبایل^۲ [مزبور] را بطرف روسیه جلب کرده، خوانین محلی را بقبول خدمتگزاری بدولت روسیه، وادارند.

*۱- داغستان . جمهوری مستقل، جزء اتحاد جماهیر شوروی . واقع در ساحل بحر

خزر..... ۱۳۶۱ سکنه. شهر عمده آن مجاج قلعه Makatchkale است.«

#۲- کوهنشین. معین- ج ۵- ص ۵۰۱

- در اول سال ۱۹۳۱، «تورج» مذکور باعده خود، بنام معامله و تجارت، رهسپار گرجستان شد. سپس بطرف داغستان رفت [و] بطوریکه دولت روسیه با او آموخته بود، بکار پرداخته، و ماهیانه مبالغی از دولت روس – در ازاء انجمام این خدمت – دریافت میداشت.
- این تاجر جاسوس منش، درظرف دو سال – با یارانش – روش خصم‌مانه را بین کوهنشینان داغستان و والی گرجستان فراهم نمود.
- در ابتدای سال ۱۹۶۱، بنابدستور محرمانه دولت روس – بواسیله «تورج» – «اریکلی خان»^(۹) که یکی از خوانین با نفوذ کوهستان داغستان بود، بروسیه مسافرت و «خورشید کلاه» را ملاقات نمود.
- «خورشید کلاه» با اوی عهدی بست و او را بوالی بودن در گرجستان امیدوار نمود [و] سپس سالی ۶۰ هزار «منات» که معادل ۱۵ هزار تومان میباشد – در ازاء وطن فروشی – جهت او مواجب قرار داد [و] باو دستور داد: لدار ورود بداغستان، بر علیه والی گرجستان – مسلّحانه – قیام کند و در موقع لازم بطرف دولت ایران – در صورت شکست – پناهنده نشود [و] چنانچه محتاج کمک مادی و معنوی شد، بسوی روسیه دست دراز کند و از او (=آن) استمداد بخواهد و خود را تحت الحمایه روس بداند.
- با این وصف، «اریکلی خان» از کوهستان داغستان، بر علیه والی گرجستان قیام [و] دست باغتشاش محلی گذارد، از دادن مالیات سرباز زد [ه]، مأمورین دولتی را اذیت و آزار نمود [ه] آنان را بند و قید^{*} [و] اهالی را بر ضد والی گرجستان به شورش تحریک [و] آتش افروزان روسی – «تورج» و یارانش – [هم]^{**} از طرفی مردم را باطاعت امر «اریکلی خان» – که خود مشعل دار معرکه بود – تشویق میکردند [و] از سوئی هم اعمال را بدولت روسیه اطلاع میدادند.
- وقتی که هجوم [مردم] کوهستانی بمنتها درجه رسید، بنا به دستور روسیه، هیأت اعزامی – یعنی تاجران جاسوس – از قسمت کوهستانی داغستان، بمحل

^{*} نموده.^{**} ند.

گرجستان—که والی نشین بود—منتقل شدند.*

□ پس از ورود آنان به گرجستان، از طرف دولت روسیه^{۱*} دستور رسید، که بوسیله نزدیکان، والی گرجستان را وادار نمایند، که برای دفع «اریکلی خان» بدولت روسیه ملتجمی شود و از آن دولت استمداد و کمک بخواهد و از مساعدت دولت خود—یعنی ایران—خودداری نماید. همین کار را هم کردند.

□ در نیمة اول سال ۱۹۶ والی گرجستان—بنابرزمینه قبلی—بدولت روسیه متوجه شد و از او (= آن)—برای دفع «اریکلی خان»—حمایت خواست.

□ «خورشید کلاه» بمحض دریافت تقاضای والی گرجستان، ابتدا با او (= برای او) شرایطی وضع کرد [و] سپس ۳۰ هزار لشکر[ی] با آلات حربیه—بسیار کردگی «اویچ» نامی—بطرف قفقاز گسیل داشت.^{۲*} [ولی] چون در معاهده والی گرجستان شرط شده بود که لشکر روسی وارد تفلیس نشود و آن شهر تحويل روس نگردد، لذا «اویچ ما گدا اویچ» لشکر خود را در راههای قفقاز تمرکز داده، مشغول راهسازی گردید.^{۳*} [تا] در موقع لازم تجهیزات جنگی، بسهولت عبور نماید و یقین داشت—با اینکه در صورت ظاهر برای دفع «اریکلی خان» آمده [بود—اما] در باطن هر گاه لازم^{۴*} [آبد] «اریکلی خان» با کمک خواهد نمود.

□ موقعیکه لشکر روسیه در راههای قفقاز استقرار یافت، بر حسب دستور «خورشید کلاه» جاسوسان تاجر نمای مزبور، بوسیله چند نفر از ارامنه گرجستان—که در شهر تفلیس تجارت داشتند—داخل شهر شده به^{۵*} [وسائل] مختلف، جنبه (= انتظار) عمومی را بطرف دولت روس متایل میکردند.

□ ضمن بروز این حال، چون روش «اریکلی خان» بنا بمیل خانواده او نبود، عیالش—که «دده فال» نام داشت—و پسر[کوچکش] اسکندر میرزا^{۶*} از

*۱— مرکز گرجستان، شهر «تفلیس» بوده است.

*۲— به آنها.

*۳— که.

*۴— حاصل کند.

*۵— وسیله.

*۶— «الکساندر» پسر میانی «هراکلیوس دوم». وی پس از مرگ پدر از سلطنت محروم ماند و نتوانست حکومت برادر بزرگتر را تحمل کند. پس بدربار ایران پناهنده شد و مسبب اصلی جنگهای ایران و روس، همو بود.

خیانت^{۱*} [او] غضبناک بسود[ند]، [و] محربانه بوسیله‌شاھقیس» نامی که غلام او بود، فتحعلیشاه را آگاه کرد [ند.].

□^{۲*} این خبر در سال [۱۳۱۸]^{۳*} در پایتخت ایران شایع گشت (۱۰) که «فتحعلیشاه» در مقابل وطن فروشی «اریکلی خان»، اول سال [۱۲۱۹]^{۴*} لشکری به تفليس فرستاد^{۵*} هاست.

□ وقتی «اریکلی خان» از ورود لشکر ایران به تفليس آگاهی یافت – از راه غرور – در مقابل لشکر ایران بزد [و] خورد پرداخت [و] چون کار را برخود دشوار دید، از «گداویچ» سرکرده روس کمک خواست.

□ موقعی^{۶*} سرکرده روسی بکمک او رسید، که عمل صورت گرفته^{۷*} بود. یعنی همراهان [اریکلی خان] فراری و خودش بطرف روسیه متواتری شده، نزد «خورشید کلاه» رفت و از دیر رسانیدن کمک «گداویچ»^{۸*} شکایت نمود.

□ «خورشید کلاه» بمحض وصول این خبر، غضبناک شده، فوراً یکنفر از مصحابان خودش را – که بی اندازه باو علاقه داشت – [و] بنام «روباف» خوانده میشد، با ۸۰ هزار لشکر^{۹*} جهت تسخیر شمال ایران اعزام داشت.

□^{۱۰*} [علت] اصلی فرستادن «روباف» – با اینکه [مورد] تعلق خاطر «خورشید کلاه» بود – بدین واسطه [بود] که «روباف» در ایام طفویلت، در خانواده یکنفر گرجستانی – که مدتی ساکن روسیه بود – بزرگ شده، زبان ترکی را خوب میدانست. و این شیوه هم، بمذاق ترکها سازگار بود. روی این اصل موقعیکه «روباف» به گرجستان رسید، خود را گرجستانی و بنام «قزل ایاغ» معرفی کرد.

□ بعد از ورود «روباف»، «خورشید کلاه» یکعدد دیگر با تجهیزات کافی در عقب او – بطرف ایروان – روانه داشت و به^{۱۱*} [او] نوشت: برخلاف تعهدنامه، با والی گرجستان وارد تفليس شود، ولی یکنفر از سران روس را در آن

۱* – پدرش. ۲* – حصول.

۳* – ۱۲۰۸–۳* مسلمان اشتباه در استنساخ است.

۴* – نزد خورشید کلاه.

۵* – در تاریخهای مربوط بجنگهای ایران روس، این تعداد، ۸۰ هزار ذکر شده است.

۶* – نزد خورشید کلاه. ۷* – علل.

شهر بگمارد و خود با سپاهیانش، در حدود گرجستان توقف کند.

□ موقعيکه این تجاوز خصمانه در ایران شایع شد «فتحعلیشاه^{۱*}» عازم «آذربایجان» گردید [ولی] بورود «فتحعلیشاه» با آذربایجان، فوت «خورشیده کلاه» - دفتاً - اعلام گردید.

□ ایام زمامداری «خورشید کلاه» ۲۵ سال بود.

□ پسر «خورشید کلاه» که بنام «پاول» (۱۱) خوانده میشد - و دومین پسر «روسید» بشمار میرفت - به جای مادرش پادشاه روسيه شد [و] چون «روباف» ذکر شده، مصاحب مادرش بود و در حیات مادرش سکوت اختیار کرده بود - [و] از او نفرت قلیلی داشت - فوراً او را از شمال ایران احضار کرد. ولی «روباف» اوامر «پاول» را اطاعت نکرد: ابتداء خود را به ناخوشی [میزد و] بعد بطفره بر گزار میکرد [و] بهر حال بحکم «پاول» ترتیب اثر نداد. روی این اصل «پاول» احکامات متعددی برای سایر سرکردگان لشکر «روباف» صادر کرد و آنان را بعزیمت بطرف [روسیه] امر نمود. این شد، که رؤسای هر قسمت - بدون اطلاع «روباف» عازم روسیه شدند [و] هر کس عده ابواب جمعی خود را برداشته، بروسیه مراجعت کردن.

□ «روباف» چون از حصول مردم خویش مأیوس گردید، ناچار در عقب سپاه، عازم روسیه شد، ولی «پاول» شرحی به «گداویچ» نوشت، که در محل خود باقی بماند و از تعرّض [بیشتر بخاک همسایه] - بدون اجازه - خودداری نماید.

□ چون «روباف» وارد روسیه شد، مورد بی میلی «پاول» قرار گرفت[ه] او را نزد خود بار نداد [و] نتیجه این شد، که «روباف» در پرده - بر عليه «پاول» - مشغول آنتریک بازی شد [و عاقبت پاول] پس از ۵ سال، بوسیله اهالی روسیه کشته شد^{۲*} و پسرش «الکساندر پاویچ» (۱۲) در سال ۱۲۱۶ هجری سلطنت یافت - که ۲۵ ساله بود - [و] چون رجال در باری^{۳*} را در کشته شدن پسرش مشترک میدانست، کاسیه را اخراج کرد.

*۱- سلطنت فتحعلیشاه از ۱۲۱۴ تا ۱۲۵۰ هجری = ۱۷۹۷ تا ۱۸۳۴ میلادی.

*۲- «سلطنت: ۱۷۹۶-۱۸۰۱ پسر و جانشین او، الکساندر اول نیز - گویا - در توطنده

قتل او دست داشته است ...» خلاصه: معارف - فارسی - ج ۱ - ص ۵۲۰

*۳- پسرش.

- [از کارهای مهم او، این بود که] چون طبقه چهارم اهالی روس-طبق قانون موضوعه- در پوشیدن لباس السوان مجاز نبودند، مجاز کرد. سیاحت و مسافرت تجّار را بهر کشور آزاد نمود. علم و صنایع خارجی را در روسیه شایع کرد. جنگ فرانسه و سایر دولت‌ها- با روسیه- در زمان او شروع شد. قریب ۴۰ هزار یهودی- بواسطه تدبیر او- داخل مذهب مسیح شدند و آنان را- که در زمان سلاطین قبلی در ذلت بودند- مقام عزّت رسانید و به مشاغل دلخواه تشویق نمود[ه] حقوق آنها را با اهالی روسیه مساوی نمود.
- پس از چهار سال فرمانروائی او، «اریکلی خان» سابق الذکر وفات کرد [و] طبق قرارداد قبلی با [دولت روس] پسر بزرگ او «گرگین خان» والی گرجستان شد (۱۳) [ولی] طولی نکشید که مابین فرزندان «اریکلی خان» نفاق افتاد [و] سایر پسرانش بر علیه «گرگین خان» قیام کردند [و] بین اهالی کوهستان داغستان و «گرگین خان» جنگ در گرفت.
- در نتیجه زد خوردهای پی در پی، عاقبت «اسکندر میرزا»- پسر او سلط «اریکلی خان»- سر از مطابع برادرش^{*} باز زده، با چند نفر از خویشان خود، عازم دربار فتحعلیشاه شد.
- «گرگین خان» شرح قضیه را به «الکساندر پاویچ» پادشاه روس اطلاع داد. «الکساندر پاویچ» پس از وقوف [به] امر صورت گرفته، بفکر مداخله در خاک ایران افتاد[ه]، یکی از وزرای خود را که بنام «شیلیانوف» (۱۴) گرجی نامیده میشد، با لشکر زیادی بگرجستان فرستاد.
- مشارالیه بین اترالک گرجستان و قفقاز [و] آذربایجان، خود را بنام «ایشپخدر» نامید و «گداویچ» معزول شد.
- «گرگین خان» از مشارالیه استقبال شایان نمود و لشکر او را در کلیه گرجستان متوقف ساخت و باب بلا را، بروی خود و اهالی باز کرد.
- «ایشپخدر» پس از توقف، دریافت که هرگاه «گرگین خان» بنام والی^{**} در گرجستان باقی بماند، ممکن است سر مخالفت پیش گیرد و دو باره با دولت

ایران سازش کرده، بر علیه دولت روسیه اقدام کند. چون میدید [که] بین خانواده «اریکلی خان» مناسبات دوستانه نیست. مخصوصاً زن «اریکلی خان» از دخول عساکر روسیه در گرجستان اظهار تنفس میگرد.

- روی این اصل، «ایشپیخدن» وضع ناهنجار را به «الکساندر پاویچ» اطلاع داد و نیز اظهار نظر نمود که: هرگاه خانواده «اریکلی خان» در گرجستان پایدار ماند، دولت روسیه بتصرف اراضی شمال ایران موفق نخواهد شد [و] لازم است [که] وجود این خانواده را بکلی از گرجستان دور^{*۱} [نمایند]
- «الکساندر پاویچ» محرمانه برای حل این مشکل- به «ایشپیخدن» اختیار تام داد.

□ مشارالیه چون طبق قرارداد قبلی، دولت روسیه^{*۲} والی بودن خانواده «اریکلی خان» را در گرجستان معهود شده بود، عزل «گرگین خان» پسر او را بصورت ظاهر- که استدا[ی] دخالت روسیه در گرجستان بود- جائز نمیدانست، و از طرفی هم پا بر جا بودن آنان را مخالف نظریه خود- در امور گرجستان- میدید، جز طریق حیله، راه دیگری برای دفع آنان درپیش نمیدانست.

۴-[دخالت مستقیم در امور گرجستان]

- این شد، که پس از اندیشه [بسیار]، با غلام پیشخدمت «گرگین خان» - که بنام «سوداف» گرجی نامیده میشد - سازش نموده و او را ببعضی و عده‌های پسچ، اغفال کرد [ه]، ضمناً داروی مسموم کننده [ای] بدوسپرد، که در شراب مخلوط کرده «گرگین خان» را مسموم نماید.
- «سوداف» همان دستور را نسبت بولی نعمت خود اجرا نمود.
- پس از فوت «گرگین خان»، «ایشپیخر»، به «الکساندر پاویچ» نوشته: چنانچه رأی شما موافقت نماید، لازم است خانواده «گرگین خان» - با تمام بستگانش - به پطرز بورغ اعزام شوند. زیرا با وجود آنها، امور [روسیه] در مداخلت ایران، مشکل، بلکه ممکن است عواقب وخیم تولید نماید.
- «الکساندر پاویچ» نظریه «ایشپیخر» را پسندیده، باونوشت: اعزام خانواده «گرگین خان» بنحوی صورت گیرد، که اهالی گرجستان واقف نشوند . بلکه پس از اعزام، در گرجستان انتشار دهنده، که خانواده «گرگین خان» بسوی ایران - یاممالک دیگر - متواری شده‌اند.
- بمحض وصول اجازه، «ایشپیخر»، «سوداف» سابق الذکر [را] درخفا ناظر اعمال خانواده «گرگین خان» نمود، که تا فراهم شدن وقت مناسب برای اعزام آنان، اورا از جزئیات [رفتار] آن خانواده مطلع کند.
- «سوداف» مزبور - با اینکه طبق دستور «ایشپیخر» ارباب خود را مسموم کرده بود - در این باب، که منجر بتفرقه آن خانواده بود، راضی نشد ، و صورت

حال را پنحویکه بین او و «ایشپیخر» گذشته بود، برای [مادر]^۱ «گرگین خان» که «دده فال» نامداشت، نقل نمود.

□ آن زن ایران دوست - که هماره مدافع ایران در گرجستان بود - بخيال آنکه شاید يكى - يا دو از پسراوش - مخالف باشند، اين موضوع را نزد آنان افشاء نکرد، بلکه به «سوداف» سفارش نمود [تا اوニز] ازبروز مطلب خودداری کند. ولی در باطن ، خود بفکر اين افتاد که بايکي از غلامان محرم - در نيمه شب - بطرف ایران رهسپار شود.

□ از طرفی هم «ایشپیخر» باينكه «سوداف» را مراقب احوال آن خانواده نموده بود، لازم ديد [كه] يكعده مخصوص در اطراف آنها بگمارد ^{*} [تا] هرگاه بخواهند از منزل - بالوازم مسافرت خارج شوند، جلو گيری نمایند [و] بسر کرده [آن]^۲ عدّه مراقب، غدغن نمود [تا] بمحض اينكه اطلاع یافت، بدون زد و خورد [ي] که تولید اطلاع عامه [نماید]، او را مستحضر دارد.

□ «دده فال» در صدد تدارك مسافرت گردید [ه] بعضی از جواهرات گران بها را جمع آوری نموده، با يكى از غلامان خود بنام «ساقب»^۳ را زدرمیان نهاد [ه] در شبی ظلمانی، غلام، دو رأس اسب، پای عمارت حاضر کرده - بدون اطلاع یارانش - طريق ایران پيش گرفت.

□ پس از طى کمى راه، با شبگردان محافظت تلاقى نمود. سر دسته شبگردان که بنام «نيارآل»^۴ معروف بود، سر راه بر «دده فال» و غلامش گرفت. «ساقب» غلام - که حفاظت بي بي خود را امرى واجب میدانست - خود بجلو آمد [و] چون سر کرده روس دستور آرامش [در] بانجام [رسانيدن] پيشامد داشت ، خواست بدون زد و خورد و هياهو، غلام را دستگير نماید. ولی غلام در صدد دفاع برآمده، در نتيجه دو صالدات از دست غلام زخمى [و] از اسب بر زمين افتادند.

□ در حمله ثانى، دونفر دیگر را باشمیش از پای در آورد.

^۱* - عیال. ^۲* - که. ^۳* - «ساقب... ۱- نزد يك- ۲- دور (اصداد)». ^۴* - معین - ج - ۲ - ص ۱۸۰۱

* - نيارآل: درجه اي در ارتش روسie بوده است. اسم خاص نیست ا لیکن از بكار رفقن اين کلمات در صفحات آينده، بر ميايد که منظور «ئيرال» يا «جنرال» باشد

- سرکرده روسی، فوراً «ایشپی خدر» را از بروز قضیه آگاه نمود و خود - موقعیکه غلام سرگرم جدال بود - بفکر «دده فال» افتاد، که مبادا بطرف عمارت برگشته استمداد بخواهد و عمل - بعکس نقشه ریخته شده - صورت گیرد. باین خیال با چند نفر، بسوی «دده فال» تاخت [و] چون از طرف او اعتراضی نشد، بدون نزدیک شد.
- «دده فال» در تاریکی، چون تشخیص داد، فوراً قمه‌ای که به قاج زین استوار بود، از غلاف خارج کرده، بر فرق سرکرده روسی نواخت، که از اسب بزیر افتاد. و نیز دونفر صالدات [دیگر] را بی جان نمود.
- در این گیرودار، از طرف «ایشپی خدر» پیغام رسید که از اطراف آنان متفرق شوند و مزاحم آن دونگردنند.
- فوری، سواران دست از مبارزه برداشتند.
- «دده فال» با غلام رو براه نهاد [ند].
- از طرفی «ایشپی خدر»، برای اینکه سایر بستگان^۱ [او] از قضیه اطلاع حاصل نکنند^۲ [و] در نتیجه اهالی وقوف نیابند، در آن نیمه شب دستور داد [تا] عده‌ای اطراف منزل خانواده «گرگین خان» [را] احاطه [نموده] کلیه [آنها] را از آناث و ذکور بأسارت در آورند و خود با یک عده سوار، از را [ه] غیر معمول، بجلو گیری «دده فال» تاخت [و] در دره کوچکی، که چند پیچ [و] خم داشت با سواران خود مخفی شد.
- موقعی که «دده فال» و غلام، خم دوم را طی نمودند، غفلتاً سر راه بر آنان گرفت [...] و تا موقع دستگیری، سه نفر صالدات بدست غلام و «دده فال» کشته [شدند ولی] عاقبت «دده فال» و غلام دستگیر شدند.
- در این بین به «ایشپی خدر» اطلاع رسید، که کلیه خانواده «گرگین خان» - از صغیر و کبیر دستگیر^۳ و در چادری محبوس و عده [ای] سوار بحر است آنان گمارده شده [اند].
- «ایشپی خدر» در همان شب وسیله کوچ خانواده «گرگین خان» [را] بطرف پظرزبور غ فراهم آورد.
- [از طرفی] در حینی که صالدات‌ها اطراف چادر را حاطه کرده بودند،

*۳ - شدند.

*۲ - که.

*۱ - دده فال.

«طهمورث میرزا» - پسر ۱۸ ساله «گرگین خان» - با خنجر یکطرف خیمه را شکافته، با کشتن دونفر صالدات، در تاریکی فرار نمود. در عقب سر او «سوداف» سابق الذکر نیز فرار کرد. بقیه را در همانشب، از آن محل بخارج بردنده.

□ صبح آن شب «ایشپیخدر» در گرجستان انتشار داد، که خانواده «گرگین خان» بطرف آذربایجان رفته و چند نفر صالدات و یکنفر سر کرده روسی را کشته‌اند. [و] بهمین بهانه، در گرجستان - علناً - دست به یغما و غارت اموال مردم *۱ گذارد و اشخاصی را که امکان مخالفت [شان] *۲ با روس متصور می‌شد، بقید و بند در آورده و مداخلت دولت روس را در امور نواحی گرجستان، اعلام داشت.

□ مسدت چهارسال - مشارالیه - در آنحدود، بنام دولت روسیه، اوامر صادر مینمود، تا اول سال ۱۲۱۸ هجری.*۳

□ [در این موقع] «ایشپیخدر» با توپخانه و مهمات جنگی، از طریقی که قبل برای سهولت عبور تجهیزات تهیه شده بود، «گنجه» را محاصره کرد.

□ «جوادخان زیادلوئی» - که حاکم گنجه بود - با اینکه عدد ابوا بجمعی اور در مقابل دشمن ناچیز بود، پایداری کرد و مراتب را به آذربایجان اطلاع داد. اما [در] داخله «گنجه»، که عده‌ای [از] ارامنه سکونت داشتند - بنا بنظریه «آرام» نام کشیش برعلیه حاکم، مشغول دسیسه و تحریکات شدند و ساکنین گنجه را، از قدرت قوای روسیه بینانک مینمودند.

□ شبی تاریک، کشیش مزبور، کاغذی به «ایشپیخدر» نوشت که: ارامنه ساکن گنجه، حاضرند زیر لوای روسیه بزندگی مداومت دهند. و نیز خاطر نشان ساخت [که] شب دیگر (= بعد)، کلیه ارامنه، از گنجه خارج [و] بلشکر روسیه خواهند پیوست.

□ سردار روس - شب دیگر - عده‌ای [ای] پیاده نظام را - به حراست آنان - به نزدیکی برج و باروی گنجه رو آنه داشت.

□ ارامنه بدون اطلاع حاکم، از گنجه خارج شده، بسیاه روسیه پیوستند.

□ موقعیکه «جوادخان» اطلاع یافت، همان پیوستگی باعث قطع امیدوار گردید.

*۱ - گرجستان. *۲ - برعلیه.

*۳ - در هیچ یک از تواریخ مربوط باین جنگها، علت آغاز دخالت مستقیم روسیه در کار گرجستان، و شروع جنگ با ایران، باین تفصیل بیان نشده است.

□ فردای آن شب - بنابر اهمائی کشیش «ایشپخدر» فرمان برش (= یورش) صادر کرد، ولی کوشش و مردانگی حاکم ویارانش سودی نبخشید و در سوم ماه مبارک همان سال، گنجه بدست سپاهیان روسیه افتاد.

۵- [اخراج مسلمانان گنجه]

□ [سپاه روس] لدالورود، دست بقتل و غارت زندند وارامنه^{*} با تمام معنا، با سپاه روس مساعدت میکردند و آنان را بخرابی [ابنیه] واذیت مسلمانان تحریک [مینمودند].^{۲*}

□ [عاقبت نیز] طبق نظریه کشیش، «ایشپخدر» تمام مسلمانان را پس از غارت- از گنجه خارج، وارامنه را به جای آنان متوقف ساخت.

□ «جوادخان» حاکم با^{۳*} پسر بزرگش بدست «روبن» و «میکائیل» ارمنی، کشته گردید[ندو] تمام هستی او را به یغما برداشت.

□ از طرفی بنا بصوابدید «آرام» ارمنی، «ایشپخدر» نامه‌های مسالمت آمیز، به خوانین «قراباغ» و «ایروان» فرستاد [وچون] خوانین محلی و والیان گرجستان، از پیشآمد قتل «جوادخان» - حاکم گنجه - واهمه کرده [بودند] ، جوابهای قانع کننده (= موافق) به «ایشپخدر» دادند.

□ از طرف [دیگر] هم، «آرام» ارمنی، به ارامنه قراباغ نوشت: واجب است، اینک که روسیه بدل محال (= اطراف) تاخته، ارامنه از هر گونه همراهی و مساعدت- نسبت بسران روس - فرو گذار نکنند و تا حدود امکان آنان را -^{۴*} [در] راههای

۱*ها.

۲* - «... و سیسیانوف قصد تسخیر گنجه کرد. جوادخان قاجار حاکم گنجه بدفاع و مقابله برخاست. اما کاری از پیش نبرد، و قبل از آنکه اشکر فتحعلیشاه بیاری جواد خان فرا رسد سیسیانوف گنجه را بگرفت و آنجا را قتل عام کرد. جواد خان و پسرش درین واقعه بقتل آمدند... (۱۲۱۸ هق)

۳*- یک. ۴*- به.

آذربایجان-جهت پیشرفت عساکر روس-همکاری نمایند.

□ [این] روش هم آوازی (= هم راهی = همکاری و ...) ارامنه، «ایشپی خدر» را بر سرهوس آورده، پس از تصرف گنجه، بفکر «ایروان» افتاد. در نتیجه «جعفر قلی خان» و «علیخان نخجوانی»- که مدتی در روسیه بودند- از وعده های بی اصل «ایشپی خدر» فریفته شده- بخيال والی شدن در گرجستان، با «ایشپی خدر»- در فتوحات^۱ عساکر روس- پیش قدم و رهنما بودند، از طرف «ایشپی خدر»، برای ملاقات «محمد خان» والی ایروان فرستاده شدند[و] والی مزبور را - شب هنگام دیدن نموده، اورا بالطف گوناگون دولت روس امیدوار کردند.

□ یکی از خدمتکاران «محمد خان»، خبر [این] ملاقات را بسمع «فتحعلیشاه» رسانید[و] چون «ایروان» کلید باب ایران محسوب میشد، «فتحعلیشاه» لازم دانست که ابتداء با نصایح و پند، والی ایروان را از فکر سازش باروسیه بازدارد، این شد که انجام^{۲*} [آن] را به «میرزا محمد شفیع» وزیر^{۳*} [واگذار] کرد. مشارالیه شرحی به «محمد خان» نوشت. بدگوئی و بعضی مباحثات خردمندانه و برخی موافقه آمیزد^{۴*} [آن] گنجانید [ه] جهت او فرستاد. سپس وزیر مزبور باتفاق «عباس میرزا» با ۵۰۰۰^{۵*} سواره و پیاده(۱۵) عازم آذربایجان شد و در ماه ذیحجه ۱۲۱۸ هجری- برای جلو گیری [از] تجاوزات «ایشپی خدر» - در آذربایجان اطراف نمودند. تا اینکه سران قاجار: «سلیمان خان»، «مهبدی قلی خان»، «علیخان قولانلو»، «رضاعلیخان»، «مهدبقلی خان دولو»، «پیر قلی خان شام بیاتی»، «نجفقلی خان سپانلو» [و] «اللهوردیخان خزینه دار» [نیز] بآنها پیوستند.

□ در آذربایجان «اسکندر میرزا» (= الکساندر) و «طهمورث میرزا»- پسران متواری «گرجین خان» والی گرجستان و «احمد خان مقدم» - بیگلر بیگی «مراغه»- و پسر «جواد خان» حاکم گنجه - بنام «اغوزل خان» - و «ابوالفتح خان جوانشیر» و «عباسقلی خان» حکومت «نخجوان» - به «عباس میرزا» تلاقی نمودند و هر یک با فوج ابوالجمعی(۱۶) خود معرفی شدند.

□ از طرفی «علیقلی خان شاهسون»، «نجفقلی خان گروس»، «محمد خان

*۱- به. *۲- او. *۳- بر گذار. *۴- او. *۵- هزار.

خمسه [ای] و «شاهرخ خان کمره‌ای» با سوار و پیاده به «عباس میرزا» ملحق گردیدند.

□ «عباس میرزا» نامه‌ای نصیحت آمیز جهت نگاهداری ایروان، نزد «محمد خان» روانه داشت، که بوعده‌های پوج دولت روسیه اغفال نشود و دشمن را بخانه خود راه ندهد.

□ از طرفی «فتحعلیشاه» بعد از محرم ۱۲۱۹ هجری با جمعی از سران ایلیات (= ایلات = عشاير) بختیاری و کرمانی و فارسی و غیره، با ذربایجان آمده، در «چمن سلطانیه» توقف کرد. ولی از سوی ایروان معلوم شد، که «محمد خان» - والی آنجا - فریفته مواعید باطل سردار روس شده، در مقابل دولت ایران، پشت حصار مخالفت پناه برده است[و] در ضمن این مدت، اغلب ایلیات را درقلعه خود برده، برای جدال با دولت خود آمده گردیده [است]^{۱*}.

□ «ایشپی خدر» فوری مهامات و تجهیزات باو تحویل نموده و بعضی [از سرداران خود] را با دستورات لازم، بسرحدات اعزام داشته است.

۶. - نخستین جنگ

□ بمحض وصول این خبر، نایب‌السلطنه با سرکردگان عشاير و ابواب جمعی آنان، بطرف ایروان تاخت آورد[ه] بلا درنگ در اطراف ایروان سنگرهای شایسته - جهت آرامش نفرات - مهیا کرد[و] سپس بنصایح [= نصیحت] اهالی پرداخت، ولی آنان بدستور والی ایروان با نایب‌السلطنه از درجدال داخل شده، مخالفت کردند.

*۱- «...قوای ایران در سه جبهه موضع گرفته بود که عبارت بودند از: جبهه شوره گل که شامل قلاع ایروان اوچ کلیسا، سردار آباد بود و کلینا ۷۰۰۰ نفر این موضع را اشغال نموده بود...»

□ پس از چند روز، اهالی بخيانت والی پی برده، در یافتند که با دشمن سازش کرده، بر علیه دولت خود - بنابو عده‌های دولت روسیه - عدم حفتشناسی پیش گرفته [است] و چون در مقابل نایب‌السلطنه - نسبت بمخالفت خود - مدرکی (= دلیلی) نداشتند، بتدریج، دسته دسته [و] گروه گروه، در حدود روم متفرق شدند. ولی نایب‌السلطنه «مهدیقلی خان قاجار» را مأمور نمود که از تفرقه آنان جلو گیری نماید.

□ مشارالیه، بدون تأمل^۱ بکنار رود «رنگی» - نزدیک ایروان - رفته، از خروج آنان^۲ [از] مرز جلو گیری نمود. ولی معلوم شد [که] قبل از زیادی از قبیله «کنگرلو» بخاک عثمانی رفت، با آن دولت پناهنده شده‌اند.

□ «مهدیقلی خان» با ۱۲ هزار سوار، در سرحد عثمانی فرود آمد^۳ [ه] جهت تحويل ایل مزبور، با سران عثمانی مکاتبه کرد.

□ پاشایان عثمانی، تمام آنان را، در سرحد مرز، تحويل نموده، مشارالیه کلیه را - که بالغ بر ۳ هزار خانوار بود[ند] - بطرف ایروان کوچ داد.

□ از طرفی [هم] «محمدخان» - والی ایروان - برای سردار روس پیغام فرستاد، که از ایل عودت داده شده جلو گیری نماید. سردار روس، ۲۹ هزار صالدات، در محل عبور «مهدیقلی خان» تمرکز داده، در محدود مخالفت با ورود ایل مزبور [برآمد].

□ موقعیکه با «مهدیقلی خان» برخورد کرد، از دو طرف مشغول جدال شدند، تا معادل غروب [که] طبل آرامش نواخته شد.

□ چون عده ابوبجمعی «مهدیقلی خان» کمتر از دشمن و ادوات جنگی براتب ضعیف تر بود، لذا «مهدیقلی خان» - شب هنگام - یک قسمت از لشکر خود را تعیین نمود[تا] ایل مزبور را، از حواشی کوهی که سنگر گاه او بود، برداشته از

*۱-در. *۲-به.

*۳- چنانچه پذیریم یکی از سران عشاير، بادوازده هزار سپاهی، تنها برای باز پس گرفتن گروهی از ایرانیان بمرز عثمانی رفته باشد، پنجاه هزار سپاهی «وقایع نگار» - در صفحه‌ی پیش - کاملاً واقعی بنظر میرسد. این بنده معتقد است، که مورخین درباری، همچنانکه در مقدمه‌ی گردآورنده نیز آمده است - واقعاً - قادر به ثبت ارقام واقعی در دفاتر «وقایع روزانه‌ی جنگ» نبوده‌اند.

معركة کارزار، بسوی ایروان رهسپار شوند.

□ پس از انجام این عمل، با بقایای عده موجودی، در مقابل ۲۰ هزار صالوات روسی، صفات آرائی نمود^[۱] و چون تاب مقاومت نداشت، بجنگ و گریز پرداخت، تا بلشکر نایب‌السلطنه پیوست و ایل مزبور را - سالم - بایروان وارد نموده و هر طایفه و قبیله را^[۲] [در] محل خود متوقف ساخت.

□ «محمدخان» والی ایروان - موقعیکه اطلاع حاصل نمود، که ایل، بدون زحمت ب نقاط خود وارد شدند^[۳] [تصور نمود] که سران ایران ممکن است بر سپاه روس فائق آمده، برای او تولید گرفتاری^[۴] [نمایند]. [این شد که] شب هنگام، بطور مخفی، ملاقات «ایشپیخر» را لازم دانست [و] یکی از نوکرهای محروم خود را نزد او فرستاد^[۵] [ه] ملاقات آنان در خارج ایروان صورت گرفت.

□ «محمدخان» پسردار روس راهنمائی نمود، که بدون فوت وقت، مرکز سپاه خود را به «اوج کلیسا» (۱۷) در سه فرسخی ایروان - انتقال دهد و^[۶] [در] اسرع اوقات، حصار «اوج کلیسا» را متصرف شود. [اما] نوکری که ناظر بیانات و راهنمائی والی ایروان بود، شب همان روز مراتب را باطلاع «عباس میرزا» - نایب‌السلطنه - رسانید. معظمه در همان نیمه شب، «مهدیقلی خان» را برای محافظت حصار اوج کلیسا تعیین کرده بدانجا اعزام داشت [و] چون حصار [قلعه] مزبور خالی از سکنه بود، «مهدیقلی خان» در همان موقع که دشمن در شرف حرکت بود بدون سرو صدا - با مهارت خاص داخل حصار شده، سنگربندی نمود.

□ «ایشپیخر» قبل از آفتاب بمحل اوج کلیسا رسیده، اردوی خود را در اطراف آن حصار، امر بتوقف داد^[۷] [و] خود با ۵ هزار سواره نظام، برای تصرف حصار اوج کلیسايرش (= یورش) آورد.

□ «مهدیقلی خان» بعد از اینکه حصار مزبور خالی از سکنه می‌باشد - بحصار ساکت بوده، دست باسلحه ننمایند.

□ سواران روسی - بخيال اینکه حصار مزبور خالی از سکنه می‌باشد - بحصار نزدیک شده، اطراف^[۸] [آن] را محاصره کردند. [ولی چون] بنا بفرمان «مهدیقلی

خان»، ۵ هزار نفر افراد مشارکیه، تفنگ‌ها را روی دست قرار داده، منتظر فرمان بودند، چون دشمن بمحل تیررس نزدیک شد، یکمرتبه فرمان آتش‌داده شد. در همان وهله‌اول سه هزار سوار روسی، هدف تیرقرار گرفت که از روی اسب بر زمین ریختند. مجدداً دستور آتش صادر شد. باز دویم قریب هفتصد سوار بر زمین نقش بسته [ند]. باقیمانده بعضی زخمی و عده‌ای فراری شده، بطرف اردوی خود بازگشته.

□ در این گیرودار، سواران ارتباطی، پیشامد صورت گرفته را به «عباس میرزا» اطلاع دادند. نایب‌السلطنه، «حسینقلی خان شاهسون» را که مردی آزموده جنگ دیده بود— باعده ابواب جمعی بکمک «مهديقلی خان» فرستاد.

□ «حسینقلی خان» بی‌درنگ به اوج کلیسا رسیده، موقعی [که] واقع شد^۱ سواران روسی از اطراف^۲ [قلعه] متواری و فراری [شده‌اند]، لازم دانست، قبل از اینکه خود را به «مهديقلی خان» نشان دهد، چشم زخمی به دشمن برساند. لذا لداور و بدین معنی که، ۵ هزار سوار و پیاده شاهسون را به ۵ دسته تقسیم کرد. هنگامی که دشمن مشغول سنگرینی و اصلاح زخم مجروه‌های بود^۳ از چهار قسمت (= سمت) بسپاه دشمن شیوخون آورده و خود با هزار نفر، در کمینگاه نشست، که از متواریان اردوی دشمن، جلوگیری و آنان را خلع سلاح نماید. همین نظریه را اجرا نمود: «تیمور خان» نام شاهسون— که سر دسته قسمت دویم بود— خود را بسنگر دشمن انداخته، صالحات‌های بدون مجادله، سنگر را رها کرده، متواری شدند^۴ [و] در کمینگاه به «حسینقلی خان» برخورد کرده، جماعت دستگیر شدند. «تیمور» مذکور عتراده توپ و مقداری اسلحه در سنگر مزبور، بدست آورده [ه] قبل از آفتاب جنگاوران شاهسون، با غنائم زیاد [و] عتراده توپ وارد حصار اوج کلیسا شده^۵ [بفاتح آقبلی]، «مهديقلی خان» پیوستند و فوراً چابک سواری— برای اطلاع— بسوی نایب‌السلطنه گسیل داشتند.

□ «عباس میرزا» با حصول این خبر، محافظت اردورا به «میرزا شفیع خان» وزیر سپرده، و خود با «احمد خان مقدم» و چهار هزار سوار و پیاده، عازم اوج کلیسا شد.

*۱— که. *۲— اوج کلیسا. *۳— ند. *۴— که. *۵— بفاتحین.

□ صبح «ایشپیخدر»^۱ روسی، در مقابل پیشآمد دوش (= دیشب)، به سه قلعه‌ای که نزدیک حصار اوچ کلیسا واقع بود[ند]، یرش برده و خود با چند عراده توب، بطرف حصار اوچ کلیسا هجوم آورد. در این هنگام، نایب‌السلطنه بنزدیکی حصار^{۲*} [مزبور] رسیده، هنگامه را مشاهده نمود، که سپاه روس سه قلعه مزبور[را] که دارای دفاع جنگی نبودند، تحت محاصره قرارداده و برج[و] با روی^{۳*} [آنها] را هدف نموده، ساکنین اولین قلعه – بدون پایداری – تسلیم دشمن شدند و صالداتها بدون فوت وقت، یکی از سه قلعه را تصرف کرده، توپهای خود را برای سنگر بندی بداخیل قلعه انتقال داده‌اند.

□ با بروز این حال، نایب‌السلطنه، «سلیمان خان قوانلو» و «مهديقلی خان دولتو» را برای نگاهداری مسیر، تعیین و «پیر قلی خان شام یياتی»، «علی قلی خان شاهسون»، «نجفقلی خان گروسی» [را] بحمایت قلعه گمارد، و خود با «اسکندر میرزا» و «طهمورث میرزا» پسران والی گرجستان – در مقابل «ایشپیخدر»، مشغول محاربه شدند.

□ سواران روس، دو قلعه بیدفاع دیگر را متصرف شده، در اطراف آن[ها] و سیله سنگر بندی، تکیه گاه محکم بدست آوردن و سپاه ایران را هدف گلوله توب قرار دادند.

□ یعنی این گیرودار که از هر طرف آتش جانسوز شعله‌ور بود، یکی از سران شاهسون بنام «خواجهوند عبدالملکی» که با(= همراه) دستجات نایب‌السلطنه مشغول محاربه بود، با پانصد سوار ابواب جمعی خود، از صف سپاه جدا شده، با ولیتن قلعه اشغال شده روی آورده و با اینکه توپها بطرف او و همراهانش آتش فشانی میکرد[ند] خود را بقلعه رسانید.^۴ پایداری صالداتها ثمری نبخشید [ه] «خواجهوند» داخل قلعه و سنگر[های] روسی شد. صالداتها چون چنان دیدند، متفرق شده، از داخل قلعه هزیمت جستند[و] «خواجه وند» جایگزین دشمن گردید.

□ چون، این اولین محاربه ایرانیان با روسها بود، و سپاهیان عشاير ایرانی از نظام و عملیات جنگی عساکر روسیه بی اطلاع بودند و طرز پایداری آنان –

.۱-۴*

.۲-۳*

.۳-۲*

.۴-۱*

.۵-

در زمین مسطح^{*} [و] تکیه‌گاههای محکم، تجربه‌نداشتند –^{**} [با تسخیر] همان یک قلعه، که بوسیله «خواجه‌وند» صورت گرفت، تا اندازه [ای] عسکر (= سپاهی = سرباز) ایرانی بروش جنگی صالداتها پی بردن و به اصول عملیات آنان قدری آشنا شدند.

□ روی این اصل، چند دسته دیگر از سواران شاهسون، این روش را تعقیب کرده، بطرف همان قلعه شتافته، عساکر روس را تحت محاصره قرار داده، آنان را خلیع سلاح نمودند و بعضی را با سارت درآوردند.

□ از طرفی «ایشپیخدن» که ناظر این عمل بود، دریافت [که] هر گاه این روش، از طرف ایرانیان مداومت حاصل نماید، بتمام معنا رشتۀ انتظام صالداتها در پایداری گسیخته خواهد شد. روی این نظر، فوراً برای بدست آوردن دو قلعه دیگر، فرمان یورش داد. در مقابل بروز این عمل، توب‌های روسی – پی درپی – حصار دو قلعه را هدف گلوله قرار داده، باندک وقت، دو قسمت حصارهای دو قلعه، بر اثر ضربه گلوله فروریخت و بعضی از اهالی آنجا، که در پناهگاههای داخل حصار پناهندۀ بودند، تلف شدند.

□ سپاهیان ایران، چون چنان دیدند، با سپاه روسی درهم ریختند. شعلۀ جدال افروخته شد [ه] خرمن جانها در مقابل آتش توب و تفنگ‌های صاعقه بار می‌سوخت. سوار و پیاده از هردو طرف – چون برگش – بزمین میریخت [و] تامقارن غروب آفتاب، جنگ تنبن مداومت داشت.

□ موقعیکه تاریکی شب فرا رسید، هردو طرف دست از جنگ کشیده، به استحکامات خویش رفتند.

□ این مجادله وحشت افزای، تاسه روز مداومت داشت [و] با اینکه «ایشپیخدن» خویش را از کلیۀ سرداران روسی شجاعتر و باصول جنگی آشنا تر میدانست، شاهد فتح نصیب او نگردید. بعلاوه چون خود را در تدابیر جنگی پیش‌قدم (= پیش‌کسوت) میدانست [و] بدولت روس وعده تسخیر ایروان را داده بود، بدین لحظه در امور تسخیر ایروان، کوشش فوق العاده بخراج میداد. با این وصف در چهارمین

روز، فرمان طبل آرامش (= آتش بس) را صادر کرد و بجمع آوری کشتگان و معالجه زخمیان پرداخت. از طرفی هم، همین روش شامل سپاهیان ایران گردید. تنها نتیجه ایرانیان در این مجادله جانگداز، یک قسمت غنائم جنگی، از قبیل توب وغیره^۱ [و] خارج نمودن دشمن از اطراف سه قلعه سابق الذکر [بود].

□ «محمد خان» والی ایروان، که پیشرفت «ایشپیخدز» را امری حتمی میدانست و غلبه او را با تجهیزات جدیدی که مجهز بود، نسبت بسپاه ایران^{۲*} [قطعی] تصوّر مینمود^{۳*} [این] عملیات سه روزه^{۴*} [را] که برخلاف تصورات خود مشاهده کرد، خشنناک گردیده و [از] معاهداتی که با «ایشپیخدز» - در باره تسخیر ایروان بر منافع روسیه نموده بود، بی اندازه نادم و پشیمان گردید [و] در نتیجه آن ندامت، شب هنگام یکی از نزدیکان خود را که بنام «علی نقی خان» معروف^{۵*} و در بعضی از اسرار نهان او، محروم بود، با وجود اینکه چند نفر از سران روسی، بنام حفاظت، مراقب حرکات و سکنات او بودند و بعضی اوقات مکاتبات او را - در لفافه (= مخفیانه . پنهانی) - تحت ملاحظه قرار میدادند، احضار کرد و قرار داد خیانت آمیز خود را نسبت به عهده که با سردار روسی بسته بود، افشاء کرد و پشیمانی خود را در مقابل این خیانت ابرازداشت و راه حل این عقده (= مشکل = گره) را از مشارالیه خواستار شد.

□ «علینقی خان» مزبور، چون مردی آزموده و خردمند بود، لازم دانست [که] قبل در این باب - بطور محرمانه - «میرزا شفیع» وزیر را ملاقات کند و او را از پشیمانی والی ایروان آگاه نماید. حاکم ایروان نظریه مشارالیه را پسندیده، انجام کار را بدرو واگذار نمود. «علینقی خان» در نیمه شبی، لباسی روسنائی پوشیده خود را^{۶*} [تصویرت] چوپانان^{۷*} [محلی] در آورد، از ایروان خارج گردیده [و] نزد «میرزا شفیع» وزیر، که بجای نایب السلطنه سرپرست اردو بود شناخت [و] بطور ناشناس - بوسیله خواجه سرائی که با او آشنائی داشت - وزیر را ملاقات کرد و او را از پشیمانی حاکم ایروان - نسبت بمعاهده با سردار روسی - آگاه نمود[۸]

*۱- منجمله.
*۲- فاتح.
*۳- باين.
*۴- او.
*۵- بود.
*۶- اهالی.
*۷- بنام.
*۸- اهالی.

ونیز عفو تقصیر او را از نایب السلطنه و شاه، بنحو دلخواه و اطمینان بخش - با تعهد وزیر - خواستار شد.

□ وزیر با اینکه از این بشارت فرحنگ شد، ولی بفکر اینکه شاید این روش، بوسیله دشمن، طریقی دیگری در برداشته باشد (= کاسه‌ای زیر نیم کاسه باشد) لازم دید [که] تحت آزمایش قرار دهد. این شد که با دستور لازم «میرزا صادق وقایع نگار» را با تفاوت «علینقی خان» - بطور پنهانی - نزد «محمدخان» حاکم ایروان فرستاد و به حقیر^{*} دستور داد: هرگاه موضوع براستی پیوست، مدرکی مبنی بر پشیمانی او، نسبت بمعاهدات صورت گرفته، از والی ایروان دریافت دارد.

□ نگارنده با تفاوت «علینقی خان» عازم ایروان شده، «محمدخان» والی را بنحو پنهان ملاقات نمود، [و] چون دانست [که] والی مزبور از کرده پشیمان گردیده، طبق دستور وزیر، مدرکی در باره پشیمانی و ندامت، از او اخذ نموده، ضمناً والی ایروان، شرحی جداگانه به وزیر نوشت و کسب تکلیف نمود، براینکه [نسبت به] چند نفر از معتمدین روسی، که فعلانند او هستند، چه روشی پیش گیرد؟ آیا آنان را مقید، یا آزاد کند؟.

□ وزیر، پس از ملاحظه نامه «محمدخان»، عفو او را از نایب السلطنه و شاه درخواست نمود. شفاعت اورا، شاه و «عباس میرزا» جایز دانسته حکم او را صادر [و] جهت وزیر فرستاد [ند].

□ معزی الیه، عفو نامه را بوسیله حقیر روانه داشت و [به] او نوشت: چون معتمدین روسی در ردیف میهمان محسوب میشوند، جسارت با آنان برخلاف مرمت است. لذا بدون تعریض، جواب کافی داده، آنها را از عمل صورت گرفته، خود آگاه کند.

□ «محمد خان» چون از طرف شاه و اولیای امور درباری اطمینان حاصل کرد، دستور وزیر را نسبت بسران روسی اجرا نمود و آنها پشیمانی خود را گوشزد کرده، با احترام از قلعه ایروان مخصوص کرد.

* - منظور شخص نگارنده، یعنی وقایع نگار است.

۷-[شکست عباس میرزا]

□ پس از انجام این عمل، پسر بزرگ خود را که «حسینقلی خان» نامداشت با چند نفر از رؤسای ایروان—با بعضی هدایا—نzd وزیر مذکور [به] اردو فرستاد و خود را برای انجام مرجعه (= هر کاری که با ارجاع کنند) حاضر نمود و در مقابل، بشکرانه این پیشامد، خود و اهالی در قلعه ایروان کوس بشارت نواختند. و نیز چند تیر توپ بنمونه (= به نشانه‌ی) خوشوقتی، از قلعه ایروان نواخته شد و بدستور «عباس میرزا» از اردو [نیز] کوس بشارت بلند گردید.

□ پس از دو روز دیگر، بر حسب دستور، اردوی نایب السلطنه از محل کوچ کرده، در «چمن فرخ بلاح» دستگاه خود را فرود آوردند و خیمه بر سر پا نمودند [و] چند روزی بامور نظافت سپاه پرداخته، بدون اینکه مراقب حرکات دشمن شوند^۱ [بفراوغ بال] پرداخته، اسلحه را از خود دور کرده، در خیمه‌ها گذارند و کلیه اسبها را در صحراء بچرا—سردادند.

□ نایب السلطنه با اغلب سران سپاه، بدون هیچگونه خیال، شب و روز در چادرها به بذله گوئی و خوشگذرانی پرداخته، هیچ در فکر اینکه دشمن شکست خورده شاید در صدد تلافی برآید نبودند [و] روز و شب، کار سران سپاه این بود که گردهم نشسته، حتی از چگونگی داخله اردو بیخبر بودند.

□ شبها از داخل^۲ چادر سران، آواز چنگ و چغانه^۳ در فضاطنین انداز بود، هر دسته، در خیمه‌ها مشغول خنده و سور بر دند.

*۱—بفراوغ بال. *۲—هر.

۳—«چغانه—بروزن ترانه نام سازیست که مطر بان توازند و بعضی گویند ساز قانون است، و چوبی شیوه بمشته حلاجی، که یکسر آنرا شکافند و چند جلاجل در آن تعییه کنند و بدان اصول نگاهدارند...» بر هان. قاطع معین: امیر کبیر—ج ۴—ص ۶۴۳ «جلاجل—با جیم بروزن زلزل، چیزی باشد مانند سینه بند اسب که در آن زنگها و جرسها نصب کنند و بر سینه اسب بندند و سنج و دایره را نیز گویند—و بمعنی دف و دایره هم آمده است—و نام مرغی است خوش آواز». همانجا—ص ۵۸۰.

□ بین این دستجات ، عده‌ای که درین شادی شرکت نداشتند و با دیگران در سرور، هم آواز نبودند، فرقه «دینلو واژ» از محالات (= حوالی = اطراف) ^{۱*} گرجستان ^{۲*} که صدی نود نفر آنان آسوری و ارامنه بود [ند]^{۳*} [و] در مقابل شادی سایر سپاه ^{۴*} کدورت از خود در باطن (= مخفیانه) نشان میدادند و اغلب اوقات در چادرها ^{۵*} گرد هم جمع شده ، بمشاورت برعلیه سپاه ایران میپرداختند و درباره آنان نقشه[های] شوم میکشیدند.

رفته رفته، بواسطه بی اطلاعی سران سپاه، روش خیانتکارانه این دوفرقه (= ارامنه و آشور بیها) رو به تقویت گذارد و با آنها مجال داد، که خیانت خود را بموقع اجرا گذاردند [باين صورت] که «لورورن» آسوری و کراکرز ^{۶*} ارامنه (= ارمی) [که] دو سر دسته این دو فرقه بشمار میرفند ، نجوا کرده با هم پیمان بستند که بر علیه نایب السلطنه و بر له «ایشپیخدر» - سردار روس - دست باقدامات خائنانه زده ^{۷*} خدمتی از خود نشان دهند . باین عقیده «سراکرز» ، در شبی که نایب السلطنه با سران خود سرگرم خوشگذرانی بودند، قاصدی - مخفیانه - بسوی «ایشپیخدر» روانه داشت ^{۸*} و او را از کیفیت حال اردوی ایرانی و سران سپاه و کنار گذاردن اسلحه و بی خیال بودن از جبهه دشمن، آگاه کرد [و] حتی دستور حمله ^{۹*} - بطور شبیخون بر اردوی نایب السلطنه - [را] برای سرکرده روسی وضع نمودند و طریق حمله را نیز، از طریق معیّن تعیین نموده ^{۱۰*} [و] تعداد نفرات خود را - که بالغ بر دوهزار نفر بودند - متذکر شده جهت «ایشپیخدر» فرستاد و ضمناً نسبت بدولت روسیه اظهار خدمتگزاری کرده ، از هجوم ناگهانی باردوی نایب السلطنه ^{۱۱*} کمک خود [را] باو گوشزد نمودند.

□ «ایشپیخدر» بمحض وصول اطلاع ، شاهد مقصود را در کنار دیده، بدون

*۱- محالات. منتهی الجموع. البته استعمال آن در فارسی غلط است.

*۲- ند. *۳- که. *۴- وجهت. *۵- می.

*۶- کراکرز؛ تنها در همینجا باین صورت ، و در سایر جاها «سراکرز» *Serakros* آمده است. بنظر میرسد که از نام یونانی «سراکوز» گرفته شده باشد. در این صورت «سرکز» صحیحتر است. *۷- بروز.

*۸- ند. *۹- را. *۱۰- بلکه. *۱۱- را با.

درنگ، با دستور لازمه قاصد آنان را عودت داده [و] آن دو نفر مزبور [را] به بعضی نویدها تشویق نموده، وقت حمله ناگهانی را – به اردوی نایب‌السلطنه – در نیمة شب بعد موکول (= تعیین) نمود.

□ شب دیگر، در نیمه شب با لشکر کافی و توپخانه و تجهیزات لازمه، از طریق دره‌ای که^{۱*} [میان دو] کوه و به دره «ژرف» موسوم بود غفلتاً – باردوی نایب‌السلطنه حمله‌ور گردید.

اهالی اردو که مثل همیشه به حال راحت باش بسر میبردند و غافل از عملیات یک عدد مخالف داخل اردوی خود بودند و قبل از تدارک کار را ندیده بیخیال دورهم – مثل رؤسای خود – حلقه زده، بدون اسلحه در چادرها نشسته یا خوابیده [بودند و] از وقوع عمل بی اطلاع بودند [و] حتی طلایه و قراول منظمی اطراف اردو نداشتند، تحت معاصره دشمن قرار گرفتند.

سپاه روس، از طرفی با توپخانه، و از سوئی سواره نظام، و از قسمتی پیاده، بدون هیچ مانعی داخل اردوی نایب‌السلطنه شده، سپاه بدون اسلحه و خواب آلو درا، در دم تفنهگ و توپ قراردادند.

□ یک موقع نایب‌السلطنه و سران ایران – در نتیجه هیاهوی سپاهیان – پی بطلب بردنده که رشته محکم لشکر گسیخته [و] دشمن از چهار طرف حمله‌ور شده بود.

□ نایب‌السلطنه، در آن گیرودار از چادر خارج شده، با جماعت سپاه امر نمود، ولی سودی نداشت. زیرا «ایشپختر» چند عرradeه توپ، بکوهیکه مشرف به اردوی ایرانیان بود، فرستاده، کلیه سپاه نایب‌السلطنه را تحت احاطه قرار داده، آنان را هدف گلوله توپ نمودند. هر نفر هم که خود را از آتش توپ محافظت میکرد، قادر بجدال نبود، [زیرا] جز اینکه در نیمشب متواری شود [چاره‌ای نداشت].

□ روی این [اصل] باقیمانده لشکر نایب‌السلطنه متفرق گردیدند.

□ از طرفی «لورون» سابق الدّلّ کر، که از جماعت قزاق «شمس الدّلّینلو»^{۲*} – ولی آسودی بود –^{۳*} [و] از فراریان گرجستان بشمار [میرفت] و^{۴*} [به] اردوی

نایب‌السلطنه پناهنده شده بود – [و در] شرح اقدامات سردار روس گفته شد – در این موقع که سپاه ایران را به طرف وحشتناک و متواری دید، با همدست خود [«سراکرز»] – ارمی مزبور – فرصت بدست آورده، باعده خود که بالغ بر هزار نفر بودند، دست بغارت اسباب اردو گذارندند [و] بالاخره در نتیجه غفلت سران و عدم دوراندیشی نایب‌السلطنه، اردوی آنان شکست فاحشی برداشته، کلیه اثاثه و اموالی که در اردو بازار [و] چادرهای خالی از افراد بجامانده بود، بدست دشمن داخلی و [به] تحریک آنان، بیغما رفت.

□ عده‌ای که از کشته شدن نجات پیدا کردند، بهر طرف متواری شدند [و] روی عدم سیاست جنگی، شکست نصیب ایرانیان گردید.

□ «ایشپی‌خدر» در آن نیمه شب، چون تو سن ایام را، رام و باده حصول مرام را، در جام مشاهده کرد، فردای آنشب بفکر محاصره قلعه حاکم نشین ایروان افتاد [ه] بدون درنگ لشکر خود را آراسته، عازم محل مزبور [شده] در اطراف آن مشغول سنگربندی گردید، [و در] همان لحظه چند توب بطرف قلعه ایروان شلیک نمود [ه] بقلعه مزبور یورش برد. ولی با پایداری محافظین قلعه مصادف گردید [ه]، کاری از پیش نبرد [و] چون از پیشرفت منظور مأیوس گردید، لازم دید از راه مسالمت به اغفال «محمد خان» – والی ایروان – بپردازد. شاید او را دوباره فریفته، محل حکمرانی اورا متصرف شود.

□ روی این اصل، شرحی باو نوشته و از او تجدید عهد خواست.

□ از طرف دیگر، نایب‌السلطنه قضیه ناگهانی شکست اردورا بسم مع شاه رسانید و خود با عده باقیمانده، از محل اردو کوچ کرده، بمحال «صدرک» ده فرسخی ایروان روی آورد.

۸-[جبران شکست]

□ در بین راه، سپاهیان فراری، بتدریج باو پیوستند.

□ از طرف دیگر «اسماعیل بیک بیات»، که یکی از معتمدین نایب‌السلطنه بود، در چمن سلطانیه، شکست نایب‌السلطنه را، بطور تفصیلی برای شاه نقل کرد، و شاه بدون فوت وقت، بطرف تبریز حرکت کرد.

□ «فتحعلیشاه» از غفلت نایب‌السلطنه، نسبت‌بآن پیش‌آمد دلگیر شده، بدون درنگ «اسماعیل خان‌دامغانی» را، که غلام پیش‌خدمت [ایشان] بود، با چند هزار سواره نظام و پیاده، به امداد نایب‌السلطنه گسیل داشت، و خسودشاه – پس از سه روز – با سران لشکر و سپاهی آراسته، در کنار رود «ارس»، خیمه و خرگاه بر سر پا نمود، [و] چون عبور از رود مزبور، بوسیله سفاین صورت میگرفت، و عبور لشکریان بطول می‌انجامید، خود شاه، با اسب داخل رود شده، سپاهیان سوار هم، بمدد تومن، بدون هیچ آسیبی، از رود عبور کردند. سایر پیادگان، در ظرف چند روز، بوسیله بلم و قایق، از رود کنار رفتند.

□ شاه، که خود پیش جنگ سپاه بشمار میرفت، در عرض راه نخجوان، با یک سردار روسی بر خورد نمود [ه]، بلا درنگ بجدال پرداخت [و] با اندک مقاومت، سردار [روس] کشته شد ولشکریانش دستگیر و خلع اسلحه شدند.

□ لدالورود شاه، در محل نخجوان، «مهديقلی خان دولتی» [را] باعده ابوالجمعی خود، بحوالی اردوی «ایشپیخر»^{*} گسیل [نمود]ه، پس از حمله [بعضی] از صالداتهای روسی، که بحال آسایش، در عرض راه آرمیده بودند، برخی مقتول و عده‌ای دستگیر [و] تجهیزات آن [را] بغئیمت برداشتند.

□ قریب هفتصد اسب و سایر دواب، که حامل آذوقه بودند، بدست لشکریان «مهدي قلیخان» افتاد.

□ نایب‌السلطنه، پس از بدست آمدن آن غنائم – که در آنموضع فوق العاده مورد لزوم بود – در یک فرسخی ایروان، محل «کرنی چای»، فرود آمد. شاه هم با لشکریانش بدان محل [وارد] و [بسیاه مزبور ملحق گردید.

□ چون در همان محل، سپاه ایران یک و هله با سپاه روس مقابل شده^{**} و در مقابل تجربه روسها و سپاهیان منظم^{***} [آن] کاری از پیش نبرده بودند، و لشکریان ایران فاقد^{****} اصول نظام بودند، بنا بتجربه گذشته، در صدد محاربه عشايری، بطور

*۱- تاخت. *۲- بود. *۳- او. *۴- از.

غیر منظم برآمده، در همان شب، ابتدا هفت سنگر محکم ترتیب داده، در صدد شبیخون برآمدند[تا] باین وسیله دشمن را زبون، و از قدرت تجهیزات مجهز او بگاهند.

□ از طرفی هم سردار روسی، بواسطه تجربیات حاصله[از] سپاهیان ایران، که^{۱*} [بطور] غیر منظم صورت میگرفت، آشنا گردیده بود، برابر اصول جنگی ایرانیان، چندین سنگر تهیه و یک قسمت افراد پیاده خود را، در سنگرهای گمارده بود.

□ ایرانیان چون در این باره از دشمن^{۲*} [مجتبی تر] بشمار میرفند، از روی^{۳*} [قرائین صفات آرائی] لشکر دشمن، احساس کردند که سردار روسی، روش سنگر بندی را تقلید کرده، بصورت عمل در آورده است. روی این اصل، سران ایران هفت فوج از پیادگان [را] برای حمله با آن سنگرهای اختصاص داده، پیش‌بینی نمودند، و سایر افواج را بعزم شبیخون^{۴*}، آماده نمودند. (۱۸)

□ ^{۵*} [از طرف] نایب السلطنه، باردوگاه امرداده شد، که چهار ساعت قبل از طلوع فجر، با اعلام یک تیر توپ بلشکر دشمن حمله صورت گیرد [و] پیادگان مأمور سنگرهای، بتصرف سنگرهای دشمن، در وهله اول همت گمارند^{۶*} این شد که در موقع مقرر، دستور، صورت عمل پوشید[و] ایرانیان از چهار جانب بلشکر روس که از هرجهت تجهیز کامل داشت، حمله نمود.

□ این هجوم،^{۷*} بسر کردگی سران شاهسون و کهرهای- در بد و امر- صورت گرفت [و] طوری اجرا شد، که دشمن فرصت استعمال توپ یا تفنگ را قادر نگردید[ه]، ناچار بجدال تن به تن- بوسیله خنجر و شمشیر- پرداخت [و] با اینکه «ایشپیخدر» توانست چند عرّاده توپ را، بر فراز تلّی برده، مشغول توپ اندازی گردد، فائدہ مند واقع نشد [و] تا هنگامی که هوا روشن گردید، سپاه روس از خنجر ترکان قاجاری و ایل شاهسون و سایر عشایر، از پادرآمد.

□ در آتشب، معادل سه هزار سر، از سپاه روس بر سر نیزه‌ها استوار شد.

*۱- از روی.

*۲- پیشقدم.

*۳- قربنة غیر انضباط.

*۴- شبانه.

*۵- بنا بدستور.

*۶- اولین کار، تصرف سنگرهای دشمن باشد.

*۷- که.

□ با بروز این حال، سپاه روس تاب مقاومت را از دست داده، سنگرها را تخلیه[و] متواری شدند[و] سپاهیان شاهسون جایگزین آنان گردید[ند]. کلیه خیام لشکریان روس، بدست ایرانیان افتاد.

□ سردار روس، از آن گیرودار باعده معدودی - از میدان جدال برون رفت و مجدداً در صدد تدارک لازمه، در مقابل آن شکست بر آمد [و] دوشب بعد ازین پیشامد، «ژرژف» نامی [از] ارامنه[را] که در شبیخون «ایشپیختر» در اوج کلیسا به سپاه نایب السلطنه، مدخلیت داشت، خود را به «ایشپیختر» معرفی نموده، کینه خود را - با اینکه ایرانی بود - نسبت بسپاه ایران ابراز داشت [و] بوی وعده داد [که] در مقابل این شکست، از طریق تلافی [به] سر کرده روس کمک نماید. □ «ایشپیختر» هم از راه خدوعه، او را با نویدهای بی اصل، امیدوار نمود [ه] با مشارالیه معاهده کرد، که پس از وصول منظور، بو عده و فانماید.

□ «ژرژف»، «جعفر قلیخان دنبی» [را] که از فراریان دربار شاه^۱ و چندی در اکناف متواری بود، نزد «ایشپیختر» بردۀ معرفی کرد و با او همدستان (= همدستان) شد. سپس «عباس» نامی که نو کر خاصه «جعفر قلیخان» [دنبی بود]، از خیانت اربابش عصیانی شده، حسن ایرانیت بر او مستولی گردید [ه] برخوبیش واجب دید، که سازش ارباب خود را - بتحریک «ژرژف» ارمنی - بسمع اولیای اردوی ایران بر ساند.

□ مشارالیه در نیمه شب رهسپار اردوی ایرانیان گردید [و] بوسیله «حسن خان قاجار قوللر آفاسی» - پیشخدمت شاه - نقشه آنان را نزد شاه افشاء نمود.

□ بحکم شاه، «عباس» مزبور مورد عطف شاهانه قرار گرفت [و] بادستوراتی چند، نزد اربابش بازگشت نمود.

□ «ایشپیختر» دههزار سوار و پیاده روسی را، تحت اختیار «جعفر قلی» [دنبی]، قرار داده، آن خائن خانه فروش^{۲*} [در] معیت «ژرژف» و چند سر کرده روسی، در صدد شبیخون بار دوی ایرانیان برآمد.

□ [در] اردوی شاه، طبق دستور، برای عقیم گذاردن منظور دشمن، از اول شب، تمام پیاده نظام و سواره نظام، از داخل اردو خارج شده، کلیه خیام و

*۱- بود. *۲- با. *۳- از.

چادرها را خالی گذارده، تجهیزات را بدان کوه - که مشرف باردو بود - نقل نمودند و سپاهیان [نیز] در همان کوه که بر آن تسلط داشت، سنگر بنده نموده، منتظر حمله دشمن گردیدند [تا] بمحض ورود^۱ آنان را هدف گلوله توب قرار دهند.

□ از طرف[ی در] اردوی دشمن، نیمه شب دستور یورش [و] شبیخون باردوی ایرانیان صادر شد. اتفاقاً سپاه مزبور راه را گم کرده، تا قبل از آفتاب بیراهه رفتند. صبح روشن گردید. سپاه ایران، سپاه دشمن را مشاهده کرد، بنا بدستور، تمام پرچمهارا از نظر دشمن پنهان نمودند. «جعفر قلیخان [دبلي]» با سپاهیان روسی - با اینکه هوا روشن بود - باردوی ایران حمله برداشت و، بهیچ^۲ [مانعی] بر خورد نگردند. در نتیجه اردو را خالی از سپاه یافتند. ناگاه از یک سنگر گاه، پرچم ایران بر افراشته گردید.

□ سپاه روس بدامان کوه یورش برداشت. غافل از اینکه پرچم مزبور برای اغفال بود، که بوسیله یکنفر سپاهی - در نزدیک اردو - نشان داده شده [تا] دشمن را غافلگیر نمایند.

□ در قبل (=در برابر) این حیله لشکری (=جنگی)، سپاهیان روسی از دامان کوه صعود نمود [ندو] چون کوه مزبور، سنگلاخ و دارای برآمدگی و نشیب و فرازهای فوق العاده بود، تا قبل از ظهر، بالا رفتن آنان بطول انجامید. تشنجی و گرما بر آنها غلبه نمود، بنحویکه اغلب سوارها پیاده شده، اسبها را رها کردند و بیادگان از *تشنجی بی تاب شده، در جای خود ماندند. بعضی از آن سپاه نتوانستند تا زوال ظهر^۳ خود را [به] سنگرهای ایرانیان برسانند. در صورتیکه [در] بدوا مر تصوّر میکردند [که] سنگرها مشرف به اردوست. روی این اصل - غلتا - تحت محاصره ایرانیان در آمدند [و] از چند طرف به آنان حمله صورت گرفت، بنحویکه پی درپی، افراد خلیع سلاح [و] باسارت در آمدند.

□ «ایشپی خدر» که با چند عزاده توب، در دامان کوه ناظر اعمال جنگاوران

*۱ - دشمن. *۲ - موافقی. *۳ - تاب.

۴ - «زوال... Zaval» - نیست شدن. ازین رفق. بر طرف شدن. ۲ - متمایل شدن آفتاب از وسط آسمان بسوی مغرب...» معین ج ۲ - ص ۷۵۸.

بود، دریافت که با این پیشامد، اثری از سپاهیان او باقی نخواهد ماند [و] بفتورت
باردوی خود باز گشت، خیل و حشم و دستگاه خود را از آن نقطه حرکت داده،
در اطراف شهر بنده^۱ ایروان فرود آمد.

□ «جعفر قلیخان [دبلي]» با «ژرف» وعده قلیلی، از آن گیرودار، جان
سلامت برده، به «ایشپ خدر» پیوستند.

□ ایرانیان در این نبرد دویسم [نیز] که در یک هفته صورت گرفت، پیروز مند
شدند: از سپاه روس هزار و پانصد اسیر [و] دو هزار کشته [و] چهار صد زخمی
بجا ماند. چند عزاده توب کوهستانی سبک و غنائم جنگی دیگر بدست ایرانیان
افتاد. (۱۹)

□ پس از فرار دشمن، مجدد سپاهیان باردو باز گشت نمودند و طبل شادمانی
نو اختند [و] تا یک هفته، باصلاح [ضایعات] جنگ صورت گرفته پرداختند.

□ «ایشپ خدر» - سردار روس - در محلی که توقف نموده بود، از حیث
آذوقه در زحمت افتاد. بعلاوه شکست دویسم او سبب دلگیری بقیه افراد تحت
تسلط او را فراهم کرد [و] بنا بدستوری که از طرف اولیای روسیه بدست آورد،
بوسیله «ژرف» سابق الذکر - که خود متحرک آشوب بشمار میرفت - با عده‌ای
ارامنه، داخل شهر تفلیس شده با یک عده از ارامنه ساکن شهر، مشغول توطئه بر
علیه دولت ایران، در شهر مزبور شدند و مردم را از عدم قدرت دولت ایران در
مقابل روسیه، بیمناک کردند و اغلب مالکین و تجار سرمایه‌دار را، بنام اینکه
اموالشان محفوظ ماند، تماشان را بسوی اولیای روسیه جاب نمود [ه]، اهالی
را حاضر کردند، که بمیل خود - تا وقت معینی - آذوقه [مورد نیاز سپاه روس را]
بنحو وام، کمک نمایند و نیز مردم را وادار نمودند که [نسبت] بروش نمایند گان
دولت ایران - در ملاه [عام] - تنقید گویند و از آنان اظهار تنفس و عدم رضایت،
بروز دهند.

□ طولی نکشید که عده محرکین رو بازدیاد گذارد. بطوریکه ارامنه مقیم

* - ۱- شهر بنده Shahr-Band - باروی شهر. حصار شهر، دیوار دور شهر ...
معین - ج ۴ - ص ۹۰۲

آن شهر، چندین جلسه علنی دائر کرده، بر علیه دولت ایران- واغفال اهالی -نقشه‌ها طرح کردند.

□ «ژرژف» مذکور، بنا بدستور «ایشپ خدر»، مأمور جمع آوری آذوقه کافی برای ذخیره^{۱*} گردید. مشارالیه با ۵ هزار صالوات عازم محل آنحدود گردیده، برای اخذ آذوقه، سه طریق (= طرف) را انتخاب نموده^[ه] و هر هزار [و] پانصد نفر سالدات را [بیلک]^{[سی] سوی روانه کرد.}

□ محل بدوى [= او لى] محل «فرخ بلاع»- که «علیخان قوانلو» و «محمد خان خمسه‌ای» [از طرف شاه] عهده‌دار آن راه بودند. طریق دویم اطراف اوج کلیسا، که «رضا قلیخان دولتوئی» محافظ آنجا بود و راه مزبور را حراست می‌کرد. راه سیم، اطراف مسیر «بنبلک ایروان»^{۲*} که «پیرقلی خان شام بیاتی» مستحفظ آنحدود بود.

□ «ایشپ خدر» با موافقت وصوابدید «ژرژف»^{۳*} عده‌ای از طوایف «گرج»- که در پردلی شهرت تامی داشتند و هماره یک فوج از قبیله مزبور، در اردو گاه ایران حاضر [به] خدمت بودند- تعیین نموده، باتفاق سه قسمت سالدات اعزامی، روانه داشت. قسمتی که عازم «فرخ بلاع» گردیده بود، بین راه به «علیخان قوانلو» و «محمد خان خمسه‌ای» تلاقی نموده^[ه] پس از یکمودت پایداری، بعضی کشته، برخی اسیر شدند^[و] دستگیرشد گان را که بالغ بر هشتصد نفر بودند، به اردو گاه شاه اعزام داشتند^[ندو] شاه باستثنای یکنفر بنام «کرخوارمن»- که نزد خود نگاهداشت بقیه را بین سرداران تقسیم کرد، که خدمت بآنها رجوع شود.

□ دسته دویم، که برای آذوقه از راه پنبلک ایروان اعزام شده بودند، بوسیله ارامنه محلی، تعدادی (= مقداری) آذوقه جمع آوری نموده^[ولی] [سرکرده آنان، صلاح ندانست، از راه مزبور که «پیرقلی [خان] شام بیاتی» محافظ آن بود، عبور نماید، [زیرا] «پیرقلی [خان]» مذکور مردی آزموده و جنگ دیده بشمار میرفت. (۲۰) [بدین جهت] در دامان کوهی توقف کرده، قاصدی نزد «ایشپ خدر» فرستاد که:

*۱- بدانسوی.

*۲- در یادداشتها و تواریخ مربوط باین جنگها، این نام بهر دو صورت «بنبلک Panbak» و «بنک Pahnak» آمده است.

*۳- ارامنه.

هرگاه بخواهی آذوقه – بدون خسارت – وارد شود ، کمک لازم است. زیرا «پیر قلی خان شام بیاتی» که خود هنر نمائی او را بکرات دیده‌ای ، مستحفظ این راه است.

□ روی این اصل «ایشپیخر» چندسته سالدات درگر – با چند عراده توپ – بمدد ایشان گسیل داشت. [ولی] موقع عبور دستجات مزبور ، یکنفر غیر سپاهی ، اردوی شاه را مطلع گردانید. شاه بلاذرنگ «علیقلی خان شاهسون» را با چند دسته از سواران شاهسون ، بکمک «پیر قلی خان» فرستاد.

□ سوار مزبور ، (= همان غیر سپاهی) قبل ازورود سالداتها ، «پیر قلی خان» را آگاه ساخت ، ولی معلوم شد که سالداتها حامل آذوقه ، بمحال «پنبیک» رفته‌اند .

□ «پیر قلی خان» فوراً در دامان کوهی که محل عبور برنده‌گان (= حاملین) آذوقه بود ، برای جلو گیری ، آماده گردید . تا اینکه مشاهده نمود دسته^۱ [جات] روسی ، در درجه^۲ [پائین] آن محل توقف نموده‌اند ، مشارالیه باعده ابواب جمعی ، بر فراز کوه رفته ، بطرف سپاهیان روسی شروع باشش نمود . از سوی دشت هم «علیقلی خان» بدان محل رسیده ، از دو طرف ، دشمن را احاطه نمودند . در اندکی زد و خورد ، کلیه آنان ، با تمام لوازم و تجهیزات توپخانه ، دستگیر شدند [و] باردوی شاه فرستاده گردید [ند].

□ شاه برای سرور و دلگرمی ایرانیان ، دستگیر شدگان را ، بچند دسته تقسیم نموده ، بخراسان [و] اصفهان و «عراق»^۳ روانه نمود [و] سر دسته آنان را – که به «ارسن‌جان» معروف بود – با جمعی دیگر که «مایور»^۴ بودند ، بایالت شیراز اعزام داشت.

□ «ایشپیخر» پس از وقوف [به] این خبر ، چون سران ایرانی را نسبت بخود و سپاهیانش جری یافت – و [نیز] بواسطه عدم [وجود] آذوقه لشکریانش – دوچار شد .

*۱- گان . *۲- مشرف بآن .

*۳- عراق (بکسر اول) = بنواحی جنوبی سلسله جبال البرز گفته می‌شود . امروز نیز این اصطلاح در مازندران رایج است و بحدود دماوند و تهران و شهر ری اطلاق می‌شود . (۲۱)

*۴- ماژور- با تلفظ انگلیسی Major = سرگرد = درجه‌ای در ارتش . و نیز بزرگتر . ارشد ، بالغ و ..

مضيقه گردید، بحدیکه صالداتها گوشت اسب و سایردواب و علف میخوردند.
[روی این اصل] شب هنگام، از ایروان بسوی تفلیس گریخت^{۱*}.

□ «محمد حسین خان قوانلو»، «پیرقلی خان [شام بیاتی]» و «علیقلی خان [شاهسون]» با دسته‌های خود، در عقب او تاختند[و] با چند زد و خورد، تا محل «آوران» ایروان، او را تعقیب نمودند[و] بسیاری از سپاهیان او کشته و دستگیر شدند.

□ [پس] از فرار «ایشپیخر»، «محمد خان ایروانی» و «علیخان نخجوانی» با عده‌ای از اکابر، نزد شاه رفته مورد نوازش قرار^{۲*} [گرفتند].

□ [«محمد خان»] مجدد آبه^{۳*} [ولایت] ایروان منصوب [و] مراجعت نمود^{۴*} [ه] يك پرسش نیز، که در اردی شاه بود، باتفاق^{۵*} [وی] اعزام ایروان گردید.

□ «ابراهیم خلیل خان جوانشیر» هم، به پرنسی قراباغ تعیین شد[و] [«اسکندر میرزا»] پسر کوچک «گرگین خان» والی سابق گرجستان، بمحال نخجوان اعزام گردید. «اسماعیل خان شام بیاتی» - بر حسب تقاضای مردم - حاکم «خوی» و «محمد علیخان شام بیاتی» - برادر «اسماعیل خان» - بسرداری آذربایجان مفتخر گردید[ند].

□ پس از نظم ولایات در شمال ایران، شاه، اول زمستان، که مطابق بسال ۱۲۱۹ هجری میباشد، به دارالخلافه طهران بازگشت.

۹-[جنگ دویم ایران و روس]

□ در سال بعد، یعنی بهار ۱۲۲۰، «عباس میرزا» نایب السلطنه، بر حسب امر «فتحعلیشاہ» با ۵ هزار سوار و پیاده، بطرف آذربایجان اعزام گردید [و] «میرزا

^{۱*}- ایضاً به توضیح(۱۹) مراجعت شود.

^{۲*}- گرفته‌اند.

^{۳*}- ایالت.

^{۴*}- ند.

^{۵*}- پدرش.

عیسی فراهانی» مشهور به «میرزا بزرگ»^{۱*} نیز با تفّاق نایب السلطنه فرستاده شد.
 □ نایب السلطنه از زنجان، بفکر اینکه مباداً مجدداً «محمدخان»^{۲*} والی ایروان تحت اراده مزورانه روسها - بوسیله ارامنه محلی در آید، «اسماعیل خان دامغانی» [را] با بعضی از سران تر کمان و فوج «یموت» و «کوکلان» بنواحی ایروان روانه نمود.

□ خود شاه هم در ماه دویسم بهار سال مزبور، بسوی آذربایجان روانه [و]
 پس از چند روز توقف در «چمن سلطانی» به «چمن اوچان» آذربایجان فرود آمد.

□ از طرفی، در مدت غیبت شاه و لشکریان ایران در آذربایجان، که معمولاً هر ساله صورت میگرفت - واین روش، اشتباه بزرگی در امور لشکر کشی و مملکت داری بشمار میرفت [و] وقت [و] فرصتی بدست دشمن داده، از موقعیت استفاده مینمود - [منجمله] در^{۳*} اوان زمستان [سال پیشین] که شاه از آذربایجان بسوی طهران عازم گردید، و آن ایالت را بخيال اینکه دشمن متواری شده، از لشکر و سران خالی نمود، دشمن دیرین، یعنی «ایشپیخر» فراری، موقع بدست آورده، با اینکه سپاهیانش بحد کافی نبود، در حدوود گنجه توقف کرد و در مدت غیبت شاه و لشکریان ایران، در صدد برانگیختن و فریقتن سران ولایات آنحدودبر آمد [ه] در همان زمستان دوشهر تغلیس، بوسیله ارامنه محلی - که هزاره منافع روسها را پیروی میکردند - مشغول دسته بندی [و] ا غال اهالی^{۴*} [بوده، و] از طرفی هم «ژرژف»^{۵*} [ارمنی] که پهلوان آشوب و روس طلب بشمار میرفت، میدان را از حریف خالی یافته، بدامر (= ابتداء) نظر خود را بحاکم قراباغ معطوف داشت^{۶*} [نا] بوسیله ارامنه محلی، حاکم آنجارا^{۷*} تحت نفوذ و تسلط دولت روسیه در آورد. روی این اصل در ماه دویم زمستان، یک نامه تزویر آمیز، بر حسب نظریه «ایشپیخر»، به کشیش ارامنه قراباغ، که بزبان فارسی «عبدین آبس»^{۸*} نامیده میشد

۱- پدر «میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی». وزیر معروف دربار قاجاریه و صاحب: «منشأت قائم مقام» که در مقدمه‌ی مصحح از او یاد شده است. ۲- همان.

۳*- بر آمده. ۴*- ارامنه. ۵*- که. ۶*- در.

*۷- در متن «عبدین و آبس» آمده، که مفهوم نیست، ایکن ازین پس، از هردو نام، بطور جدا گانه استفاده شده، و گاهی «عبدین» و زمانی «آبس» ذکر شده است.

نوشت[و] یکی از دختران ارامنه، بنام «لکورا»[را] که در شهر تفلیس تربیت یافته و مدت زمانی به امور جاسوسی-تحت اراده «ژرژف»^{۱*}- آشنا[شده] بود، حامل نامه مزبور نموده، پس از دستورات شفاهی بجاسوسه مذکوره، در باره سازش و جلوه دادن دختر بحاکم قراباغ و کسان او، بخط غیرفارسی نگاشت و در نامه تأکید کرد [که] بهر قیمت شده تا حدامکان «لکورا» در بد و امر بحاکم قراباغ [یعنی] «ابراهیم خلیل خان جوانشیر» که مردی هفتاد ساله و دارای چند پسر بزرگ و دختران متعدد بود، جلوه و معرفی نماید.

□^{۲*} حامل مکتوب «لکورا»- دختری ۲۲ ساله خوشصورت و ظنّاز و دلربا، دارای موی مجعد و چشم‌انی درشت و اندامی برازنده - که در زبان ترکی [نیز] بد طولائی داشت - و نیز در اصول تیراندازی مهارت تمام بدبست آورده بود، بنام [یکی از] اقارب کشیش مذکور، بقلعه حاکم نشین قراباغ-شبانه سواردو خود را معرفی نمود.

□ [پس از رود «لکورا»] «عبدین»، پس از قرائت نامه، برای انجام منظور در پی فرصت بود، تا اینکه استنباط کرد [که] حاکم مزبور، روز دیگر، با دونفر از نوکران خود، عازم شکار است.

□ در همان روز «لکورا» را- در ظاهر بعزم شکار کبوتر و در باطن بصید دل حاکم- بصحرا روانه داشت.

□ دختر مزبوره در حدود یکه احتمال عبور حاکم ممکن بود، سر خود را بتیراندازی وصید کبوتر مشغول نمود[ه] موقعیکه حاکم قراباغ بدان محل رسید و دختری را بتیراندازی وصید کبوتر مشاهده نمود، عنان کشیده باو مینگریست [و] از همراهان خود، هتّیت مشارالیها را جویا گردید. گماشتگان، از شناسائی او^{۳*} [اظهار عجز] نموده^{۴*} اظهار داشتند [که] این دختر از محال قراباغ نبوده، غیر آشناست.

□ «ابراهیم خلیل خان» عنان اسب خود را بطرف دختر ارمی^{۵*} [هدایت نموده] بمحض مشاهده او، دل پیرانه از دستداد[ه] اصل و نسب او[را] جویا گردید

*۳- استکاف.

*۱- بعمل جاسوسی . *۲- دختر.

*۵- دوامه داشت. *۴- بلکه.

- مشارالیها با شیوهٔ دلربائی، خود را از شهر تفلیس و مهمنان کشیش قرابا غم عرفی نمود.
- حاکم مزبور بطوری شیفتۀ وجاهت وطنایی «لکورا» گردید، که از رفتن بشکار منصرف [و] بمحیل حکمرانی مراجعت کرد[ه]، چون میدانست [که] افسای عشق^{*} [به] دختر ۲۲ ساله، جهت پیوی هفتاد ساله، با داشتن چند پسر بزرگ، ممکن است تولید سرزنش نماید، لذا بروی خود نیاورد[ه] تا چند روز با شور درونی سازش نموده تا اینکه روزی کشیش را احضار و در اطراف «لکورا» ازوی استفسار کرد. کشیش گفت: این دختر یکی از دوستان ارمنی منست، که در شهر تفلیس سکونت دارد. برادرش «ژرژف» او را بعنوان میهمان^{**} نزد من فرستاده[است].
- حاکم دلباخته، بدون پرده عشق خود را نسبت بدختر مسیحی و نزد کشیش - افشاء کرد، و تأکید نمود [که] این راز پوشیده ماند[و] کشیش هم اقدامی درین باره بعمل آورده، در پنهان داشتن عمل، سعی بخرج دهد. و نیز در مقابل انجام [آن] بکشیش وعده داد [که] هر گاه موضوع بروق مراد صورت گیرد، از پرداخت مالیات معاف، بلکه چندین خرووار کمک جنسی [نیز] در سال باو خواهد شد.
- کشیش پس از یک سلسله سخن سرانی از حسن [و] وجاهت و هنر «لکورا» در جواب حاکم بیان داشت: قبول این مطلب، ابتدا بسته بر رضایت دختر است. هر گاه مشارالیها رضایت حاصل نماید، ارضای خاطر برادرش، بسته بنظر من است، که آنهم انجام خواهد شد.
- چون حاکم در این باره اصرار زیاده از حد، در وصال دختر مسیحی، از خود بروز داد، کشیش او را بوعده وصال امیدوار نمود. حاکم [نیز] اورا اجازه داد[تا] هر چه زودتر، در وصول منظور کوشش نماید.
- [پس] از خارج شدن کشیش از منزل حاکم، در بین راه به «جعفر قلیخان» - نوۀ «ابراهیم خلیل خان» - برخورد نمود. مشارالیه از حضور بی موقع وی تعجب نمود، ولی با بی اعتمانی از وی گذشت، [لیکن] در نزد خود فکر نمود [که] احضار کشیش نزد پدر بزرگش بی مورد (= علّت) نبوده.
- روزانه دیگر که کشیش نزد حاکم مراجعت نمود - بنحوی که پیشینی نشده بود - رضایت برادر او را در قبول وصلت «لکورا» با «ابراهیم خلیل خان»

موکول [بعد داشت] بود.

□ موقیکه کشیش از قلعه حکمرانی خارج گردید، «جعفر قلیخان» که مواطن حال او بود، وی را دنبال نمود[ه] درب منزل کشیش، اورا آواز داد. کشیش چون «جعفر قلیخان» را مشاهده کرد، ناچار او را بداخل منزل دعوت نمود. بمحض ورود، چشم مشارالیه بدختری زیبا و خوش اندام افتاد، که تا کنون اورا ندیده بود. از کشیش جوابی حال وی شد.[اما] با اینکه [کشیش] از بروز اصل موضوع خودداری کرد، «جعفر قلیخان» دریافت که آمد و رفت کشیش نزد پدر بزرگش، مربوط باین دختر است[و] بدون اینکه شوالی از کشیش نماید، از منزل او خارج گردید. [ولی] چون عیال «ابراهیم خلیل خان» - همشیره «سلیمان خان شکی» - و نیز یکی از دخترانش^{*} خواهرزاده «همای خان لزگی» در قلعه قراباغ حضور داشتند، «جعفر قلیخان» صلاح ندید[که] در اطراف دختر مسیحی و آمد و رفت کشیش در حرم حاکم، شهرتی حاصل گردد.

□ از طرفی هم او که جوانی ۱۸ ساله بود، در نظر اول دلباخته «لکورا» گردید: لیکن مشارالیه از اصل موضوع - مثل پدر بزرگش - بی اطلاع بود [و نمیدانست] که ورود این دختر بقرابغ برای چه منظوری است. بنابراین، در شب آنروز بمنزل کشیش رفته، بدو گفت [که] هر گاه مرا از چگونگی آگاه ننمائی، برای تو صورت خوبی نخواهد داشت. کشیش نساجار، خواستاری «ابراهیم خلیل خان» را بوسیله کشیش، از کسان او (=«لکورا») بازگونمود.

□ «جعفر قلیخان» بدولاً تصوّر نمود که شاید پدر بزرگش، این دختر مسیحی را که دارای وجاهت می‌باشد، برای یکی از پسران یا نوه‌های خود خواستگاری کرده [است. اما] وقتی دانست که^{**} [حاکم] با آن کهولت سن، با دختری ۲۲ ساله خیال همسری دارد، حسن رقابت او را بر آن داشت [که] تا حد امکان مانع انجام عمل گردد [و] بعلاوه [شاید] «لکورا» را [نیز] بخود اختصاص دهد.

□ روی این اصل، لازم دید[تا] به روسیه‌ای [که] ممکن است، توجه کشیش را جلب نماید و با او عهدی پنهان بندد. این شد، که بدون پرده، عشق خود

*- یعنی: یکی از دختران سلیمان خان شکی.

**- پدر بزرگش.

را نسبت بدختر، نزد کشیش ابراز داشت و پنجاه لیره هم، آنی (=فوری = در همان لحظه) بکشیش پرداخت.

□ کشیش هم چون نوه و پدر بزرگ را، در آن باره رقیب یکدیگر مشاهده نمود، دریافت که از بروز این رقابت، منظور، خوبتر حاصل خواهد گردید. روی این نظرّیه، «لکورا» را بر آنداشت، که علاوه خود را نسبت به «جعفر قلیخان» بیشتر ابراز دارد و گاه و بیگانه، بطور پوشیده (=پنهانی) «جعفر قلیخان» را نزد خود پذیرفته، با وی عشق بورزد.

□ از آن تاریخ، دختر مزبوره، خود را تسلیم اراده «جعفر قلیخان» نموده، بنا بصوابدید^۱ [و] در مقابل خواستگاری «ابراهیم خلیل خان»^۲ «لکورا» پیشنهاد نمود [که] هر گاه مایل بهمسری او میباشد، بایستی مذهب مسیح را اختیار^۳ [نماید] تا تشریفات زوجیت صورت گیرد.

□ کشیش، این شرط را، از طرف دختر به «ابراهیم خان» ابلاغ نمود. آن مرد هفتاد ساله، بدون رعایت بعدی (=عواقب کار) پیشنهاد او را پذیرفته، بوسیله خود کشیش، در مقابل عشق پیرانه، بمذهب ترسا در آمد.

□ کشیش موضوع را جهت «ژرژف» - که خود را برادر «لکورا»^۴ معرفی کرده بود - به تفلیس نوشت. «ژرژف» جواباً به کشیش دستورداد، که قبول این عمل، مستلزم آمدن او به قراباغ است^۵ [تا] حضوراً باحاکم قراباغ گفتگو گردد.

□ روی این اصل «ژرژف» بطور محترمانه عازم قراباغ گردید [ه] در منزل کشیش - پنهانی - «ابراهیم خلیل خان» را ملاقات و در پرده، آن وصلت خطرناک صورت گرفت.

□ تا مدتی، آمد و رفت «ابراهیم خلیل خان» بخانه کشیش نزد «لکورا» مداومت داشت.

□ از طرفی هم «جعفر قلیخان» که ناظر این وصلت مخفی بود، بر حسب خواهش «لکورا» از افشاری راز خودداری میکرد، ولی در مقابل، با «لکورا» رابطه غیر مشروع داشت [و] اغلب اوقات که خانه خالی از اغیار بود، با مشارالیها

۳*-کرده.

۲*-به.

۱*-جعفر قلیخان.

۵*-که.

۴*-در بدوارم.

بخویش میپرداختند.

□ رفته رفته، بواسیله مکاتبه، در ظرف مدت کمی، روابط مستقیم بین منافع جویان روسی و حاکم قراباغ حاصل گردید [و بتدریج] پسر بزرگ «ابراهیم خلیل خان» - یعنی «محمد حسن خان» - نیز، تحت اراده «لکورا» قرار گرفت [و] روش فتنه انگیز دختر ارمنی بجایی رسید، که حاکم قراباغ را بر آن داشت [تا] بواسیله «جعفر قلیخان»^۱ از سردار روسی [در تفلیس] - برای مخالفت باامر دولت ایران - کمک بخواهد.

□ در نتیجه شرحی دوستانه^۲ به «ژرژف» مذکور نوشته و «جعفر قلیخان» را نزد «ایشپرخدر» اعزام داشت.

□ سردار روس، بدون درنگ یکصد نفر صالوات و سه نفر «مایور» [را] با دستورات لازم، نزد حاکم قراباغ روانه داشت. لدالورود فرستاد کان روسی، حاکم قراباغ، «محمد حسن خان» پسر خود را با یکعده سوار و پیاده، جهت محافظت پل «خداآفرین»، (۲۲) و مراتب ایاب و ذهاب عبور کنندگان، گسیل داشت.

□ عاقبت، این عمل خططا کارانه «ابراهیم خلیل خان» بواسیله زنی که در همسایگی خانه کشیش سکونت داشت، نزد عیال^۳ [حاکم] - همشیره «سلیمان خان شکی» - افشاء گردید^[۵] مشارالیها بدون تظاهر، خیانت شوهر خود را محربانه، بواسیله «فیروز» - غلام زرخربد خود - در «چمن او جان» بسمع «فتحعلیشاہ» رسانید.

□ شاه فوراً برای رفع این مشکل - که حاکم قراباغ دشمن را بخانه دعوت کرده [است] - این امر را [به] «اسماعیل خان دامغانی» محول نمود. مشارالیه با عتّه ابواب جمعی خود، بسوی مقصود روانه شد^[۶] در چهار فرسخی رود «ارس» - حوالی قریه «جبرئیلو» - با محافظین پل خدا آفرین، تلاقي نمود^[۷] «محمد حسن خان» در صدد جلو گیری برآمد. حاصل امر، منجر بمحاربه گردید [و] با اینکه «محمد حسن خان» قبل از ظهور چنین موقعی، پیشینی کرده بود، کاری از پیش نبرد^[۸] با یارانش بداخل جنگل متواری گردید.

*۱- در تفلیس.

*۲- آمیز.

*۳- آمیز.

*۴- در.

□ «اسماعیل خان» بتعقیب آنان پرداخته، صورت حال را بنایب السلطنه اطلاع داد.

□ از طرفی هم حاکم قراباغ، از آمدن «اسماعیل خان [دامغانی]» واقف گردیده [دستور داد، تا] پنجاه صالوات و یک مامور، بکمک «محمد حسن خان» شتافتند، با اینحال، پا فشاری آنان سودی نبخشید [ه] سواران دامغانی، در داخل جنگل، عده‌ای را زپایی در آوردند و دست از تعقیب آنان بر نداشتند. عاقبت الامر «محمد حسن خان» با بقایای عده خود و صالداتها از جنگل خارج گردیده، بقلعه «شوش» (۲۳) پناهنده شدند.

□ از طرفی کشیش مزبور، از یم عیال «ابراهیم خلیل خان»، در نیمه شب، یکی از پسران خود را، که^۱ «میکائیل» نامیده میشد،^۲ نزد صالداتها فرستاد و خود با «لکورا» و بارانش از قراباغ عازم تفلیس گردید.

□ موقعیکه نایب السلطنه از جریان موضوع آگاه گردید، خود فوراً بدان سوی شتافت و به «اسماعیل خان» پیوسته، قلعه شوش را محاصره نمودند.

□ محصورین، بواسطه عدم آذوقه، شب هنگام در صدد فرار برآمد [ند]، نایب السلطنه تامنزل «آقا اوغلان» (۲۴)، آنان را دنبال [نموده]، بعضی کشته و برخی دستگیر شدند.

□ نایب السلطنه، بر گشتگان و دستگیر شدگان را، در «چمن او جان» نزد شاه فرستاد. شاه پس از بروز این حال، از «چمن او جان» حرکت نموده، از رود ارس عبور کرده، در هشت فرسخی قلعه شوش - محل «تخت طاووس» - فرود آمد [ه] بوسیله قاصدان پی درپی، حکام «داغستان» و «شیروانات» و ایلات قراق «شمس الدینلو» را بخدمتگزاری و ترک سازش بادشمن، دعوت نمود. و نیز وضعیت خراب قراباغ و سرکوبی «خلیل خان» (= ابراهیم خلیل خان جوانشیر) را به نایب السلطنه واگذار نمود.

□ نایب السلطنه، «نجلقلی خان گروس» را، که از سران با شهامت بسود، با چند فوج سپاه، جهت محافظت «آقا اوغلان» [در] ابتدای جنگل قراباغ تعیین و خویش، از راه قلعه پناه آباد شوی مشهور بجادة «جناغچی» عزم مقتض حکمرانی

* ۱- بنام. ۲- در.

قراباغ نمود.

□ «ابراهیم خلیلخان» چون خود وایل تابعه را در مقابل خیانت، در دام‌بلا دید، نامه‌ای توسط «ژرژف» سابق الذکر، به «ایشپیخدز» - سردار روس - نوشت [و] از او کمک خواست. سر کرده روس، دوهزار صالدات، چند عراده‌توب و تجهیزات دیگر، بسر کردگی «لکونوک» و «کیتراسکی» به امداد روانه داشت. لاجرم این خبر در قلعه پناه آباد شوش بنایب السلطنه رسید. بلا درنگ اردو را به «الله وردیخان خزینه‌دار» و «مهديقلی خان قوانلو» سپرده، خود با «اسماعیل خان دامغانی» و «پیر^۱ قلی خان شام بیاتی» [و] «علیخان قوانلو» و «صادق خان عزّالدینلوی قاجار»، با دستجات سواره و پیاده فراهانی و کزازی، و چندین عراده توب، حرکت نموده، نزدیک غروب آفتاب، در حوالی «عسکران» (۲۵) بسیاه فرستاده «ایشپیخدز» بسوی قربان^۲ [تصادف شده] بدون درنگ بجدال پرداخت [و] با اینکه شب فرا رسید، نایب السلطنه دست از محاربه بر نداشت.

□ در آتشب، مشارالیه‌مردانگی بی‌اندازه از خود بروزداد.

□ در آن گیرودار، «صادق خان عزّالدینلو» زخم برداشت و چند نفر از سران دسته‌ها کشته گردیدند. با اینحال، دست از جنگ نکشید و اجازه باز گشت صادر ننمود.

□ «پیر قلی خان [شام بیاتی]^۳» چون چنان دید، یک چابک سوار باردوی شاه اعزام داشت [اما] در آن هوای تیره و تار، «لکونوک» و «کیتراسکی» - سرداران روس - که نایب السلطنه را جری یافتند - [بطوری]^۴ که دست از محاربه نمی‌کشید - سپاه خود را در پناه یک مقبره، که در نزدیکی محوطه کارزار بود، کشیده، توپهای خود را در اطراف مقبره مزبور قرار داده، شیپور راحت باش نواختند، و در همان شب خندقی در اطراف مقبره احداث کردند و قبل از [طلوع]^۵ آفتاب، به اردوی نایب السلطنه، شروع با آتش نمودند.

□ در بروز اینحال، تفنگچیان کزازی و کمره‌ای و فراهانی بر فراز تلی که مشرف بآن مقبره بود، خود را کشیده، سنگر بستند و سواران از سه طرف دیگر، بدشمن حمله‌ور شدند.

*۲- تصادف نمود.

*۱- اشتباهات: «پیر علی» آمده است.

□ از سوئی، فرستاده «پیرقلی خان»، شاه را از چگونگی مطلع نموده، فوراً «حسینقلی خان دولتو» و «ذوق‌الفارخان دامغانی» با چند دسته سوار و پیاده و قورخانه- باسه توپ صحرائی- بکمل نایب‌السلطنه فرستاده شد[۱].

□ در سومین روز، دستجات اعزامی بدان محل رسیده، بدون فوت وقت طبق دستور نایب‌السلطنه - بمقبره یورش برداشت. محصورین تا پنج روز پایداری بخروج داده، در شب ششم، پیادگان «کمره‌ای»، جسورانه خودرا در سنگرهای دشمن انداخته، خون آن قوم را بخاک آمیختند[۲] و کثیری بقتل [رسیدند] و برخی دستگیر شدند[۳] و «لکونوک» زخم منکری برداشت، [ولی] با اینحال، در نیمه شب از رزمگاه فرار کرد[۴] با عده متواتر خود، در قلعه «ترناوت» [در] سه منزلی «گنجه» پناهگاهی بدست آورد.

□ صباحگاهان که فرار سردار روسی بسر نایب‌السلطنه مسلم گردید، پس از چند ساعت‌گاه توپ که از فراریان بدست ایرانیان افتاد، نایب‌السلطنه «پیرقلی خان شام بیاتی» را بمحاصره محل توقف فراریان فرمان داد.

□ «پیرقلیخان» قلعه «ترناوت» را محاصره کرد. پس از دوروز، محصورین بعجز آمده، «لکونوک» - فرمانده آن قسمت - رسولی نزد نایب‌السلطنه فرستاده، چند روز مهلت خواست^[۱] [تا] پس از بهبود زخمش، نزد نایب‌السلطنه حضور یابد. نایب‌السلطنه، از روی متروت، تقاضای او را اجابت، بفرستاده سردار روسی گفت: گرچه عهد شکنی مردم اهالی روستیه است و رعایت عهد را موهوم میدانند، با اینحال عفو و بخشش، یکی از شیون اجتماعی ایرانی است.

□ اما پس از چند روز، که زخم^[۲] [سردار روسی] بهبودی یافت، در نیمه شبی، یکدستگاه تجهیزات سنگین را بجا گذارد، بکوه «چهرق» که محل بعضی از ارامنه قراباغ بود، پناهنده گردید.

□ در این موقع، دو خبر غیر [قابل] انتظار، در تخت طاووس، بشاه داده شد: یکی اینکه «اسماعیل خان دامغانی» بامر نایب‌السلطنه از زنجان بطرف ایروان مأموریت یافت^[۳] [تا] مواطن حال «محمدخان» والی ایروان باشد، مبادا دو مرتبه تحت اراده دشمن درآمده، در نتیجه اغفال شده بساعدو سازش نماید. بنا به خبری

که از طرف « اسماعیل خان » در تخت طاووس بشاه رسید ، موقعیکه مشارالیه بنزدیکی ایروان رسید ، بدلو اطّلاع میدهند که والی ایروان ، در ارمنستان - [هنگامیکه] شاه و لشکریان میدان را برای دشمن خالی گذارده ، بدبار الخلافه رفته‌اند - فرستت بدست دشمن آمده مجدداً والی ایروان را ، با وعده خالی از حقیقت فریفته ، [و] با او سازش کرده است . در نتیجه چند نفر « مازور » و یک سردار روسی را در مقّر حکمرانی خود داخل نموده^{۱*} از طریق مخالفت ، هفت‌صد صالدات را بمحّل « تالین » اعزام داشته [است] .

□ فرستادگان ، در « تالین » ، سران محّلی را که امکان سرپیچی^{۲*} [در آنان متصور می‌گردید ، بقید و بند در آورده ، مخفی ، در قلعه ایروان ، نزد سرکردگان روس والی ایروان ، فرستاده در زندان افکنده‌اند .

□ [اما] چون « اسماعیل خان [دامغانی] » مردی آزموده و تجربه^{۳*} [اندوخته] بود ، بمحض وصول این خبر ، بکلیه عّده ابواب جمعی خود ، غدغن نمود ، که از انتشار این موضوع خودداری نموده ، چنان وانمود نمایند ، که از بروز این پیشامد ، اطّلاعی ندارند . و نیز دستور داد [تا] بطور شایسته - که دشمن از وقوف آنان مطلع نشود - بانتظام نظم خارج ایروان بپردازند . این دستور بدون تحلف ، بموضع اجرا درآمد .

□ از طرفی « اسماعیل خان دامغانی » بوسیله غلام پیشخدمت محروم خود - که مبارک نامداشت - شرحی مخفی به « اسماعیل خان شام بیاتی » - حاکم خوی - نگاشت و تجدید مخالفت والی ایروان [را] که مبنی بر سازش با دشمن بود ، جهت وی تشریح نموده^{۴*} ، ضمناً باو نوشت [تا] بدون اینکه اهالی خوی از غیبت او مطلع شوند ، یکعده از سپاهیان و سرکردگان نامی خود را برداشته ، بدون تظاهر - در نیمه شب - بوی پیوندد [و] در حر کت ، هیچ تأمّل نکند .

□ « اسماعیل خان [شام بیاتی] » پس از وصول این دستور ، بنحو مطلوب ، شب هنگام با سیصد نفر از مردان خاصه ، از خوی بسوی ایروان تاخت آورد ، و در

*۱ - و نیز

*۲ - از .

*۳ - آموخته .

نیمه شب، بدون اطلاع قبلی^{۱*} [«اسماعیل خان دامغانی»] را ملاقات نمود.

□ بامدادان [«اسماعیل خان دامغانی»] شرحی بوالی ایروان نوشت که : طبق دستورات شاه، من جهت کمک احتمالی بشما، [به] ایروان اعزام شده [ام]، که تحت اراده شما، بانجام آن پردازم. حال منتظر دستورم.

□ «محمدخان» والی ایروان، عین مشروحة او را برای سران روسي قرائت و درباب [«اسماعیل خان دامغانی»] از آنان نظریه خواست.

□ پس از مشورت، طبق دستور سران روسي، برای دستگیر نمودن [«اسماعیل خان دامغانی»] و تصرف تجهیزات او، چنین موافقت حاصل شد، که مشارالیه را، با کلیه مردان نامی او^{۲*}، [به] قلعه ایروان احضار [و] کلیه را بقید و بند در آورند. روی این اصل والی ایروان جواب موافق - مبنی بر اطاعت امر شاهانه - به [«اسماعیل خان دامغانی»] نوشت، ضمناً، خود و یاران او را جهت روز دیگر^{۳*} [به] قلعه ایروان، برای ملاقات، دعوت نمود. لیکن [«اسماعیل خان دامغانی»] دعوت روزانه را به شب مسوکول [نمود]. آنهم بنام استحمام در حمام قلعه ایروان.

□ سران روسي، این روش [را] برای دستگیری او، بی اشکالتر دانسته، حتم داشتند [که] مشارالیه با یاران خود، بدون اسلحه خواهند بود و مقید نمودن آنها، بی سرو صدا صورت خواهد گرفت.

□ [با اینکه] والی ایروان وسیله انجام این عمل خائنان را با صواب دید سران روسي فراهم نموده بود [«اسماعیل خان دامغانی»]^{۴*} قبل از حرکت بطرف قلعه ایروان، «اسماعیل خان [شامبیاتی]» حاکم خوی را با سیصد نفر مسلح^{۵*} [به] پشت حصار قلعه گسیل داشت و خود با چند نفر از بستگان ابواب جمعی، پاسی از شب گذشته [به] جانب قلعه روانه شد.^{۶*} در بانان دروازه، درب قلعه را بروی وی و یارانش باز نمودند. بمحض ورود بدھلیز قلعه، بنا با شاره [«اسماعیل خان دامغانی»]

* ۱ - مهدیقلی خان. ظاهرآ اشتباه از حسین آذر است بنا بر این، هر جا چنین اشتباهی باشد، نام اصلی رادر (قرارمیدهیم).

* ۲ - رادر. * ۳ - در. * ۴ - هم.

* ۵ - در. * ۶ - چند نفر.

در بانان رادستگیر [و] بدون آشوب، باردو گاه فرستاده، صد نفر همراهان «اسماعیل خان [شامبیاتی]»، بلا درنگ برج و باروی قلعه را تصرف [نموده] با منتظر دستور نشستند.

□ [اسماعیل خان، دامغانی] پس از خارج شدن از حمام، عازم عمارت والی گردید، ولی «محمد خان» قبل از خروج، او، دریافت که کلیه اماکن قلعه، در تصرف سپاهیان [اسماعیل خان دامغانی] در آمد [و] چون حال را دیگر گون دید، بدون پایداری، با سر کرد گان روی و خانواده اش، بطرف اکناف ایروان متواری گردید.

□ [اسماعیل خان دامغانی] با اینکه از حرکت او واقف شد، در صدد جلو گیری بر نیامد [ه]^{۱*} پس از تصرف مقبر حکمرانی ایروان، «اسماعیل خان [شامبیاتی]» را جهت رسانیدن خبر، و کسب دستور، نزد شاه روانداشت.

□ شاه پس از وقوف حال، فوراً حکم ایالت ایروان را بنام [اسماعیل خان دامغانی] صادر و «شرف خان دماوندی» را بجای او منصوب^{۲*} [و بطرف] ایروان فرستاد و «اسماعیل خان [شامبیاتی]» را بسوی خوی مرخص نمود.

□ تفصیل خبر دیگر - که بشاه رسید [ه بود] - صورت مختصر آن اینکه، پس از فرار «ایشپیخدار» بتفلیس، «شفت»^{۳*} ذامی را که «جنرال» (= جنرال) روسی بشمار میرفت، با چند فرونده کشته [و] صالوات و توبخانه [و] تجهیزات مکفی، از راه دریایی خزر، بطرف بندر «انزلی» اعزام داشت. ولی در ظاهر وانمود، که صالواتهای مذبور، بسمت گیلان رهسپار هستند (۲۶).

□ این خبر در «چمن او جان» - بنحو مذکور - [بسیع شاه] رسید. شاه بلا درنگ «میرزا یوسف مازندرانی» را که خود از محال «شرف» بود، با چریک خمسه بسوی گیلان فرستاد. پس از چند روز، خدعاً دشمن روشن گردید،^{۴*} [زیرا] «شفت» مذبور با لشکریانش - در نیمه شب - وارد بندر انزلی شده، چون عده مأمورین محلی،

*۱- اسماعیل خان. *۲- و در اطراف.

*۳- ژنرال شفت Shaft همان کسی است که فرمانده قوای روس، برای تسخیر طهران بود و از طریق بندر انزلی و رشت، باین کار اقدام کرد. لیکن ناکام ماند. این نخستین مرحله شرکت اودرجنگهای ایران و روس بود. *۴- که.

بحت کافی نبوده و تجهیزات آنان هم، برای جلوگیری از دشمن، احتمال شکست داشت، لذا تاب مقاومت نیاورده، هریک بگوشاهای متواری میگردند.

□ صالداتها با بروز آن حال، از موقع استفاده کرده، وارد بندر شده^[و] کلیه استحکامات آنجا را متصرف [گردیده] لدا لورود، دست با جحاف و تجاوزات خصم‌انه گذارده، اموال دولتی وغیره را بتدریج داخل چندکشی نموده، در صدد پیشروی برآمدند.

□ چون محل مزبور بلا دفاع بدست دشمن افتاد وشق(=روش) چپاول و اخلاق خشن روسها- که خوی ذاتی آنانست- روز بروز رو بازدید گذارد، «میرزا موسی منجم باشی»^[۱] که در ردیف خدمتگذاران دولت محسوب میشد- در صدد جلوگیری از غلبه دشمن برآمد[ه] یک عده چریک محلی را تشویق و جمع آوری نموده، در حدود «پیر بازار» (۲۷)- که درختان انبوه و جنگل پر اشجار داشت- سنگربندی نموده^[۲]، یک عده دیگر را درپناه درختان گماشت و خود باعدهای، در اطراف راه، بانتظار ورود دشمن نشست.

□ سر کرده روس، پس از ۱۵ روز توقف در بندر انزلی، چون هیچکس را مزاحم خود نیافت، در صدد محاصره و تصرف «پیر بازار» برآمد، [ولی]^[۳] در موقع عبور از وسط جنگل، مورد حمله «میرزا موسی» و مدافعين محلی [واقع] گردید [و] روسیان هرچه تیراندازی و پافشاری بخرج دادند، سودمند واقع نشد. دلیران چریک از پشت درختان، صالداتها را هدف تیر نمودند.

□ «شفت»- سردار روس- پس از سه روز پایداری [نه تنها]- افرادش بعضی

*۱- «در این موقع که وسائل ارتباطی ارتش ایران خیلی کم و بلکه هیچ بود بعباس میرزا خبر رسید که روسها از طریق انزلی (بندر پهلوی) پایتخت را مورد تهدید قرار داده‌اند. نایب‌السلطنه در تاریخ ۱۹ ماه رجب بطرف سالیانی حرکت نمود. ژنرال شفت که فرماندهی قوای مأمور حمله را بهده داشت بسوی رشت پیش روی خود را ادامه داد. ولی میرزا موسی منجم باشی معروف به «لاهیجی» در محل پیر بازار بقوای روس شکست سختی وارد نمود و آنها را مجبور بعقب نشینی نمود...»

کشته[و] برخی زخمی [و] عّده‌ای دستگیر شدند، بلکه توب و تجهیزات سنگین آنان[نیز] در معرکه کارزار بجا مانده، باقیمانده هر طرف متواری شدند.

□ سردار روس، با بروز این پیشامد، بیشتر صلاح در نگذید. ناچار با عده قلیلی، از وسط جنگل، بسوی بندر انزلی عقب نشینی نموده، با کشتی‌های خود، بطرف «باد کوبه» روانه شد.

□ موقعی از طرف شاه، کمک و سپاه بگیلان رسید، که روسيان شکست خورده متواری [و] غنائم بیشمار - از حیث اسلحه و تجهیزات دیگر - حاصل «میرزا موسی» شده[بود]، که نتیجه را به شاه - در چمن سلطانیه - اطلاع دادند.

□ از طرفی «ایشپیخدار» که از شکست «شفت» آگاه گردید، در صدد برآمد [تا] مجدداً سپاهی بطرف انزلی گسیل دارد. روی این اصل، از سردار مرکزی (= فرمانده کل قوای) روستیه جهت این منظور کمک خواست و خود در مقابل شکست «لوکونوک» - درجهت قراباغ - در مقام تلافی برآمد[ه] با سپاهی که وجود داشت، از گنجه خارج گردیده، *^۱ کنار رودخانه «تستر» توقف کرد و با منتظر دوسپاه خواسته شده، از *^۲ روسيه *^۳ [باقی ماند].

□ چون این خبر بسمع شاه رسید، بدون در نگه، از محل تخت طاووس، اردورا[حرکت داده] از رود ارس عبور نموده، در محلی بنام «اصلاندوز» متوقف شد و نایب السلطنه را برای جلوگیری از تجاوزات «ایشپیخدو» روانه داشت.

□ نایب السلطنه، در بین راه فکری اندیشید و یکی از سران ایل شاهسون را با عده ابواب جمعی او *^۴ بمقابل «ایشپیخدار» اعزام نمود و بوی دستور داد، که با دشمن سیز[گی] نکرده، طریق مدارا پیش گیرد *^۵ [و] تا چندروز باب مخاصمه نگشاید، و خود بسوی گنجه - که «ایشپیخدار» خالی کرده بود - تاخت آورده، بلکه عّده ساخلو در گنجه استوار نمود و خرابیهای وارد شده را مرمت کرد.

□ از طرفی [هم] سرکرده شاهسون، بجای اینکه دستور نایب السلطنه را اجرا کند - با اراده قوی - شب هنگام به «ایشپیخدار» شبیخون زده، لشکر او را در تاریکی شب متفرق ساخت[و] با اینکه عّده او چندین برابر از قوای دشمن کمتر،

*۱-در. *۲-طرف. *۳-را. *۴-گردید. *۵-بلکه.

و تجهیزات وی بمراتب سپکتر بشمار میرفت، «ایشپختر» تاب مقاومت^{*} [نیاورده] عاقبت الامر بکوهی بنام «آق دره» پناهنده شد.

□ سر کرده شاهسون، جسورانه بوسیله کوهنوردان عشاير - او را تعقیب نموده، چون سپاه روس در جنگ کوهستانی، مانند عشاير ایرانی وقوف کامل نداشتند، و در عمل دفاعی نسبت بايرانیان، کامل عیار نبودند، سه قسمت از پناهندگان [بکوه]، در نتیجه زخمی و تلف گردیدند. «ایشپختر» چون با شکستی فاحش رو برو گردید، ناچار بسمت جنوب کوه مزبور - محل پر ارتفاع - عقب نشینی کرد.

□ سر کرده ایرانی، پس از متواuri ساختن دشمن، بجای اولیه برگشت [و] منتظر ورود نایب السلطنه گردید. نایب السلطنه، پس از چند روز توقف در قلعه گنجه، وقوف یافت که یکعتده روسی که مأمور جمع آوری آذوقه بودند، چون ورود نایب السلطنه را بمحال گنجه مطلع شده اند، در پناه کوهی توقف ^{**} [تا] در موقع و فرصت [مقتضی]، خود و آذوقه را از جلو گیری ایرانیان مصون دارند.

□ یکی از ساکنین محلی، نایب السلطنه را از محل آنان آگاه نمود. معظم اله بدانسوی شناخت [و] ا طراف آنان را محاصره [نمود]. محصورین تسلیم گردیدند.

□ پس از مراجعت بقلعه گنجه^{***} [معلوم شد که] درب و دیوار آن قلعه مستحکم از طرف دشمن خرابی حاصل نموده^{****} [پس]، صغیر و کبیر را کوچ داده، در نزدیکی قلعه گنجه، بمحالی که «شمکور» نامیده میشد، فرستاد و یک قسمت از لشکریان را، بحراست آن قلعه گماشت، و خود عازم گنجه گردید. در بین راه با عتدهای از صالدانها^{*****} [ی دیگر] که مأمور تهیه [و] جمع آوری غله آن حدود. جهت حمل بداخله روسیه - بودند، برخورد نمود [ه]، سر کرده روسی بدون مجادله هزیمت جسته و آذوقه را بجای گذارد.^{*****}

□ نایب السلطنه، پس از رسیدن بفرستادگان (= کوچ داده شدگان) ^{****} گنجه بمحل شمکور، از یک یک پرسش نموده، آنها را از آن محل کوچ داده،

* ۱ - نموده.

* ۲ - که.

* ۳ - بعمل آمد.

* ۴ - بود.

* ۵ - نیز.

* ۶ - ند.

* ۷ - اهالی.

بنقطه «ز کیم» فرستاد و خود تا آنجا ، آنان را مشایعت [و] از آنجا - آن جمعیت ستم دیده را که روسیان از هستی ساقط کرده بسوند - بوسیله «پیر قلی خان» و «محمد خان شام بیاتی» - از راه ایروان - بسوی محلی بنام «ترتر» روانه ساخت و در مواضع عده مزبور ، دستور اکید [صادر] نموده و خود بسوی گنجه باز گشت .^{۱*}

□ مقارن ظهر ، که لشکر برای آسایش فرود آمده بودند ، عده‌ای صالدات - که در اطراف محال گنجه برای پادگان محلی خود آذوقه همراه داشتند - بسیاه نایب السلطنه برخورد نموده ، در صدد زد و خورد برآمده ، بجدال مباردت ورزیدند . بالاخره سر کرده آنان دستگیر [و] چندی (= تعدادی) مقتول و بقیه با کلته محمودلات آذوقه ، تسلیم شدند .

□ نایب السلطنه ، کلته آذوقه را جهت حارسین قلعه گنجه فرستاد و دستگیر شدگان را باردوی شاه روانه ساخت ، و خود بسوی «آخسنه قزاق»^{۲*} روی آورده [ه] عده زیادی از ساکنین محل ، از شاهزاده استقبال [نموده] پس [از] اداء مراسم خدمتگذاری شاه و وطن ، از تعیدی روسیان نسبت به بردن آذوقه [و] مایحتاج و چاول رمه و حشم [شاکی] و [چند روز توقف شاهزاده را خواستار شدند . معظم اله چند هفته - بنا بخواهش اهالی - در آنجا توقف کرد و در مدت اطراف ، هر روز آنان را نصایح سودمند میداد و آنها را بحقشناسی ملک و دولت تشویق ، و از سازش با دشمن بد روش منع میکرد .

□ چون مدت مقرر پایان یافت ، بطرف ایروان حرکت نمود .

* ۱ - «... چون روسها با مسلمین و کسانیکه طرفداری از ایرانیان مینمودند ، بهار بدرفتاری میکردند ، عباس میرزا مجبور بود تمام پناهندگان را هم با خود بعقب جبهه هدایت نماید ...» از مقول تا حاضر - ج ۲ - ص ۳۵۷

* ۲ - از مفهوم عبارات چنین برمی‌آید که محل اطراف ویژه‌ای برای چادر زدن عساکر بوده است . در صفحات بعد ، بصورت «اسم خاص» نیز بکار رفته است . این کلمه بصورت «آخنه» - یکی از شهرهای ترکیه - نیز آورده شده است . باید توجه داشت که هر جا بصورت صفت و موصوف بکار رود ، بهمین معنی اطرافی است که نام ویژه‌ای دارد ، و هر جا بصورت تنها باشد ، اسم خاص مقصود است .

□ یکمده از قتّاها که بوسیله دشمن، سر از متابعت پیچیده، کوس مخالفت زده بودند، و در نتیجه آنتریکات سران روسيه، بر علیه ملک و ملت کور کورانه تحت اراده نامردانه آنان قرار گرفته بودند. بنا بدستوری که با آنها داده شده بود در صدد برآمدند، که در ایتم توقف نایب السلطنه، معظم اله را - شب هنگام در خیمه استراحت بقتل برسانند و دو شب پی درپی، باقدام پرداختند. ولی بواسطه مراقبت کامل مستحفظین و پایندگان^{*} نایب السلطنه، موفق نشدند [و] چون انجام اين عمل خیانتکارانه، در مقابل پانزده هزار «منات» شرط شده بود، متخلفین - که عهده آنها به ۲۰ نفر بالغ بود^{**} - قبل از حرکت نایب السلطنه، در هیجده فرسخی آخسنه‌ای بنام «جولکای»^{***} که دارای بیشه و جنگل بی شمار است، بکمین نشستند. از قضا موقعیکه شاهزاده در وسط آن جنگل رسید[ه] برای ادای فریضه توقف نمود و مشغول نماز بود، ناگهان از میان درختان، او را هدف گلوله قرار دادند. ولی نایب السلطنه نماز را مقدم داشته، از جای خود نجنبید. در نتیجه [از] چند تیر که بسوی او پرتاب شد، يك گلوله بر پای او اصابت کرد، ولی بیشتر بچکمه تصادف [نموده] اندکی پای چپ او را مجروح کرد.

□ فوراً لشکریان^{****} [به] جنگل ریخته، پنج نفر از مرتكبین را دستگیر نمودند. نایب السلطنه پس از اینکه زخم خود را دارو گذارد، از آن مکان حرکت کرده، بین راه از پنج نفر مزبور تحقیقات لازم بجا آورد[ه] معلوم گردید، که در تفليس سران روسي آنان را بعاهی (= ماهانه) مبلغی اجیر نموده، بهمین منظور در پی اردوی نایب السلطنه اعزام داشته و با آن وعده داده شد، که [بعد] از قتل عباس میرزا، پانزده هزار منات، از طرف اولیای روسيه، در ازاء اين عمل پرداخت گردد.

□ شاهزاده نفرات مذکور را باتفاق خود بايروان آورد[ه] آنان را با جمعی اسیر دیگر، توسيط «محمد خان قرا گوزلو» بطرف اصلاحنژوز، نزد شاه فرستاد.

*۱- «پائیدن Payidan [پايان] ... مواظبت کردن ... حفظ + ييدن ... [۱... - نگاهبانی کردن، حراست کردن در نظر داشتن، مواظب بودن... ملتفت و متوجه بودن». معین - ج ۱ - ص ۶۹۶ «پائیده : ... ۳- آنکه چجزی را در نظر دارد و چشم از آن برندارد. مراقب ...» اضافه ص ۶۹۵: «ايضاه ...». #۲- ند. #۳- بحاسیه‌ی ۴: صفحه‌ی پیش نگاه کنید.

ولی متواریان جنگل - یعنی همدستان پنج نفر مذکور - در همه جا مراقب بندیان بود[ند] تا اینکه در چهارمین منزل، که اسیران را در قلعه‌ای نگاهداری میکردند، مراقبین (= دوستان ضاربین) شب‌هنگام محل اسیران دست یافته، بواسیله نقب،^{*۱} پنج نفر مزبور را با چند نفر از اسیران روسی، نجات دادند. [ولی]^{*} در حین فرار^{*۲}، مستحفظین از وقوع [آن عمل] مطلع شدند [و] بطرف فراریان تیراندازی نموده، یکی از پنج نفر هدف گلوله قرار گرفته^{*۳}، سایرین جان بدر بردنده، تیر خورده مزبور هم، در آخرین منزل اصلاح‌نوز - در نیمه شب - بواسطه زخم کاری فوت نمود.

□ *^۴ [وقتی] خبر وقایع بسمع شاه رسید، «فتحعلیشاه» فوراً مبلغی وجه و لباس بواسیله «ملا محمد چهار حالی» - قاضی عسکر - جهت خسارت دیدگان گنجه فرستاد^{*۵} [تا] پس از دادن وجه و لباس باسیب دیدگان آنها را مرخص نمایند. ضمناً حکم تفویض مساحت آذربایجان را از «فافلانکوه»^{*۶} تا «دربند» را بنام نایب السلطنه صادر نمود و خود شاه، با اردو به «چمن اوچان» بازگشت کرد [و] پس از یکماه توقف به تبریز رفت.

□ «ایشپخدر» چون از حرکت شاه بطرف تبریز آگاه شد، وقت راغبیت شمرده «ژرژف» ارمنی[را]^{*} که بواسطه «لکورا» دختر و جهیه ارمنی، نزد «ابراهیم خلیل خان» ارتباط خصوصی حاصل کرده بود، بنا بدستور [«ابراهیم»] خلیل خان جوانشیر^{*} یکده صالدات با چند نفر «ماژور»، بقلعه شوش فرستاده خود با سران دیگر روسی[به]^{*} جانب قراباغ روی آورد.

□ «ابراهیم خلیل خان»، دشمن را بخانه خود آورده، درب قلعه حکمرانی قراباغ را بروی او گشود. «ایشپخدر»، پس از چند روز توقف، سه نفر از سران روس و هزار نفر صالدات [را]^{*} نزد «ابراهیم خلیل خان» گذارده^{*۷} خود بطرف گنجه رهسپار شد. ضمناً به «شفت» - سردار روسی که از گیلان متواری شده،

*۱ - بتوقفگاه.

*۲ - که.

*۳ - ولی.

*۴ - رشته کوههای فیماین میانه و زنجان، در آذربایجان شرقی.

*۵ - و.

در صدد تجدید لشکر جهت حمله مجتهد با نحدود بود - نوشت که بدون درنگ^{*}، فعلاً از گیلان صرف نظر نموده، بدون تظاهر، «باد کوبه» را محاصره نماید، و بعضی دستورات حیله آمیز در نامه مزبور متذکر گردید و بدست یکنفر روسی داده، با تفاوت یکی از ارامنه حوالی گنجه، بطرف «شفت» روانه داشت.

□ اتفاقاً در چند فرسخی «باد کوبه» پسر «سرخای خان لزگی»^{۱*} با چند نفر از سواران خود، در نزدیکی جناده مشف-ول شکار بود، فرستاد گان «ایشپیخدن» - همان سوار و پیاده را مشاهده کردند [و] هر دو را دستگیر [و] در صدد تفحص برآمدند. ولی سوار روسی قبل [از] دستگیر شدن، نامه «ایشپیخدن» را به^{۲*} [جوان ارمنی] سپرد [ه]، مشارالیه نامه را در «گیوه» پای خود پنهان نمود [و] چون ارمنی مذکور اظهار داشت که برای هدایت سوار روسی، بطرف باد کوبه می‌رود، مورد سوءظن واقع گردید [ه] پس از تحقیقات دقیق و تفییش آنان، پاکت فرستاده [شده] را که بخط روسي نوشته شده بود، بدست آوردند. پس [از] خلع اسلحه صالدات مزبور، هر دو را نزد «حسینقلی خان» حاکم باد کوبه برداشتند.

□ «حسینقلی خان» چون از مفاد نامه مطلع گردید، فوراً موضوع را بوسیله یکی از خاصان، برای «شیخ علی خان» - بیگلر بیگی «در بند» - پیغام فرستاد و او را از کیدشمن آگاه نمود.

□ «شیخعلی خان»، فوراً رسولی نزد نایب السلطنه روانه داشت [و] او را از نظریه دشمن مطلع نمود.

□ نایب السلطنه، «عسکر خان ارومی» را با ۱۲ هزار سوار و پیاده، نزد «شیخ علیخان» روانه داشت.

□ «شفت» - سر کرده روسی - که منتظر دستور «ایشپیخدن» بود، چون او امری بدست نیاورد، خود بمحاصره باد کوبه همت گماشت [و] از راه دریا، برابر باد کوبه لنگر اقامه انداخت. بر حسب تصادف ورود «عسکر خان ارومی» با «شفت» مذکور، در یک شب صورت گرفت. «عسکر خان» فوراً چند عراده توب را، روی ساحل - برابر کشته دشمن - استوار نمود [ه] اول بامداد، فرمان شلیک بطرف

* - در اینجا و چند جای دیگر کلمه‌ی «لزگی» اشتباهًا بصورت «لگزی» ذکر شده است.
** - ارامنه.

کشتی‌های حامل صالوات، صادر شد[و] در نتیجه، چند کشتی دشمن آسیب [دید] و یکی از آنان سوراخ گردید [بطوری] که آب در میدان^{*} آن فوران نمود سرنشینان آن کشتی، بعضی‌ها خود را بوسیله بلم بسایر کشتی‌ها رسانیده و عده‌ای با کشتی مذکور غرق گردیدند.

□ سردار روسی، چون چنان دید، از دریا بطرف خشکی رانده، لشکر خود را پیاده نمود[و] در مقابل «عسکرخان» صف آرائی کرد. جنگک بین طرفین در گرفت. «حسینقلی خان» حاکم بادکوبه، فوراً برج و باروی قلعه را مستحکم [نموده] تیراندازان کافی، برای محافظت تعیین و خود در خارج قلعه، سنگر بندی نمود[ه] در زیر حصار بدفاع پرداخت.

□ در این اثنا «شیخعلی خان» و «نوح بیٹ» - پسر «سرخای خان لزگی» - با چند فوج، بکمک «حسینقلی خان» رسیده، از حملات روسها جلو گیری نمود، در ظرف سه روز زد و خورد، ایرانیان چند ضربت پی در پی با آنان وارد آوردند. در نتیجه، عده‌کثیری از دشمن کشته و جمعی زخمی[و] عده‌ای دستگیر شدند.

□ سردار روس، پس از شیپور راحت - در نیمه شب چهارم - لشکریان خود را در کشتی‌ها برده، عازم «پشت ساری» [شد، و] در «طالش» توقف کرد. (۲۸)

□ از طرفی «ایشپی‌خدر» [که] از شکست «شفت» در بادکوبه، و متواری شدن او بطرف طالش خبر یافت، بلادرنگک از اطراف گنجه حرکت [و] بسوی «شیروان» (۲۹) شتافت. «مصطفی خان» والی شیروان، بمحض وصول خبر، رسولی نزد نایب السلطنه فرستاد.

□ «ایشپی‌خدر» لدالورود به شیروان، بدون مجادله، بمکر و حیله متّوسِل گردید [ه طّی] [شّرّحی مسالمت آمیز، بوالی شیروان نوشته که: دولت روسیه، بسر کرد گان این حدود نظر خاص دارد و هماره - در این موضوع - سفارشات پی در پی بمن میرسد. خصوصاً در باره والی شیروان سفارش اکید شده، که حسن روابط^{*} را تحکیم [دهیم]. روی [این] اصل، لازم میداند شما را از حسن نیت و لینعمت خود آگاه سازد.]

□ حاکم شیروان، با اینکه از نایب السلطنه مدد خواسته بود، با آن جملات

. ۲* - حسن.

* - میدان (= عرش).

اغراق آمیز[و] حیله بازی «ایشپ خدر» دلسته، چند نفر از سران روس را در نزد خود پذیرفت.

□ «ایشپ خدر» چون تا اندازه‌ای در نزد والی شیروان نفوذ یافت. یک قسمت از سران خود را، با دو فوج صالدات، در شیروان گزارده، خود بمدد «شفت» - که در باد کوبه شکست خورده بود - تاخت.

□ از طرفی نایب السلطنه، «پیر قلی خان قاجار» را با ده هزار سوار و پیاده طبق اطلاع والی شیروان - بدان سو روانه نمود. والی شیروان، چون وقوف یافت که نایب السلطنه جهت او مدد فرستاده [با] بودن چند نفر روسی، صورت خوشی نخواهد داشت، فوراً تمام احشام خود را بکوههای شامخه^۱ کشانیده، روسیان را با یک عده زبده در قلعه «کله بن» ساخلو نموده و خود با قسمت زبده تری بقلعه «کره سن» جای گرفت.

□ «پیر قلی خان [قاجار]»، در بین راه از انجام عمل والی شیروان و سازش با دشمن واقف گردید [و] در کنار رو دخانه «اکر» - که [در] ۱۲ فرسخی شیروان [است] - اطراف نمود و شرح صورت گرفته را، جهت نایب السلطنه نگاشت.

□ خسمن رسیدن این خبر، نایب السلطنه از رفتن «ایشپ خدر» بسوی بادکوبه مطلع گردید[ه] فوراً «حسینقلی خان دولت» را با سپاهی کافی، بطرف بادکوبه روانه داشت و در عقب وی «احمد خان مقدم» را با چند عزاده توب گسیل داشت.

□ چون شاه، از رفتن «ایشپ خدر» بسوی بادکوبه خبر یافت، یکی از سران «فدرسکی» را با ۶ هزار پیاده و سوار، بد رقة رفتگان [به] بادکوبه نمود.

□ با اینکه شیوع برودت هوا بمنتها درجه بود - بنحوی که کوچکترین غفلت در نگاهداری بدن باعث^۲ [انجماد] خون میگردید - سران ایرانی در همان اوقات سرد - که سر کرده روسی چنین انتظاری نداشت، بلکه در مخيله اش خطور نمیگرد - سپاه ایران، پی در پی اطراف او را احاطه نمود [ه]، علاوه بر عدم پیشرفت «ایشپ خدر»، کثرت سرما، اکثر عزاده های توب را، که اسبها حامل بودند^۳

۱- بلند. مرتفع. منکبر. - معین ج ۲- ص : ۲۰۰۱.

۲- منجمد.

۳- تلف گردید.

[بلا استفاده نمود] .

۱۰ - [قتل ایشپ خدر (=سیسیانوف)]

□ «ایشپ خدر» چون پاپشاری سران ایران [را] در حفظ بادکوبه، اضافه از حدّ طاقت، در آن زمستان رایح دید، باز بحیله متولّ شد[ه] شب هنگام، بوسیله رسولی، به «حسینقلی خان» - حاکم بادکوبه - نامه‌ای نوشت[و] با مواعید زیاد از طرف دولت روسیه، امیدوار کرد[و] حتی بمسا رالیه نگاشت که من از طرف دولت متبوعه خود اجازه دارم [تا] در مقابل سازش، شما را مستقلاً در این حدود برسمیت شناخته، پس از تعهد، این محل را ترک گویم! .

□ حاکم بادکوبه، جوابی مساعد، جهت «ایشپ خدر» فرستاد و با نظریه‌وی موافقت نمود. ضمناً او را به بستن معاهده محترمانه - در خارج مقّر حکمرانی - در نیمه شب، دعوت کرد [ه] از طرفی هم «ابراهیم خان»، پسر عمومی خود را از گفتگویی که بین خود و «ایشپ خدر» بمیان آمده بود، مطلع نمود و در همان‌جی - بطور محترمانه - تمام سران ایرانی را از موضوع سابقه داد و بآنان غدغن اکید نمود، که اسرار از پرده بر ملا نشود. [و] حتی شبی که «ایشپ خدر» بمحّل حکمرانی بادکوبه عازم است، از طرف سران ایرانی، اقدامی که موجب نگرانی (=سوه‌ظن) «ایشپ خدر» گردد، از خود ظاهر نسازند.

□ «ایشپ خدر» در سویین شب، قریب ۴ ساعت از شب گذشته، باسه نفر از سران خود، با هدایت یکنفر راهنمای، بسوی مقّر حکمرانی بادکوبه روانه گردید. حاکم بادکوبه، بنحویکه قبل از پیشینی شده بود، بتهائی از محل حکمرانی خارج شده، در یک گوشة صحراء - مشرف بقله بادکوبه - «ایشپ خدر» را ملاقات کرد. موقعیکه «ایشپ خدر» و «حسینقلی خان» گرم صحبت بودند، در نزدیکی آنان، «ابراهیم خان»، پسر عمومی حاکم - آنجوان ایران دوست - کلّه «ایشپ خدر» را هدف گلوله قرار داد، بطوریکه مغز سرش بدامان حاکم بادکوبه ریخت. (۳۰)

- بمحض بروز این حال، سه نفر همراهان «ایشپیخدز» دستگیر و فوراً بوسیله چند نفر، سران ایرانی را مطلع نموده، در همان شب، سپاهیان، چهار طرف سپاه «ایشپیخدز» را احاطه [و] تحت محاصره قرار دادند.
- سفیده دم که دمید، لشکریان روسی از پای در آمدند: یک قسمت آنان که در گیرو دار [به] هر سوی متواری شدند، از شدت سرما تلف گردیده، کلیه خرگاه و خیمه و تجهیزات جنگی آن سپاه، بغارت (= بغایت) برداشته [شدو] دستگیر شد گان با سر «ایشپیخدز» نزد نایب السلطنه فرستاده شد[ند].^{۱*}
- از طرفی «شفت» شکست خورده، که در «پشت ساری» و طالش متوقف بود، شنید که «ایشپیخدز» و لشکر او^{۲*} دم تیغ ایرانیان از پای در آمدند، فوراً در یشه‌های آنحدود متواری شد [و] چون بوسیله معاندین داخلی - که یک‌تۀ آنان در دربار شاه، منافع روسها را هماره منظور نظر داشتند - رشادت «ایشپیخدز» را در اطراف خراسان شهرت تامی داده بودند، لذا «فتحعلیشاه» سر «ایشپیخدز» را نزد حاکم خراسان فرستاد.
- «شفت» فراری، که در اطراف «پشت ساری» متوقف شده بود، با یک‌عدده [از] ارامنه ساکن آنمحل، که بزبان روسی آشنا بودند، مشغول دسیسه بازی و فریب دادن اهالی طالش گردیدند، [و] «شفت» مذکور، رسولی نزد «مصطفی خان» حاکم طالش روانه داشت [و] او را با مواعید گوناگون - که مبنی بر سازش و کمک بود - دعوت نمود. حاکم مزبور به طرهات (= ترهات^{۳*}) سردار روس دلبستگی حاصل کرده، شب هنگام سر کرده روسی او را در چادر خود پیذیرفت. چون این ملاقات، مخفیانه لباس عمل پوشید، «شفت» مزبور شرحی بسردار مرکزی (= فرمانده کل قوا) نوشت و از راه دریا کمک خواست. [اما] [یکی از مستخدمین حاکم طالش - که دارنده اسرار [و] محرم وی بود - از معاہدۀ خیانتکارانه ارباب خود، نسبت بسازش با دشمن، سخت برآشت [و] شرحی بوسیله گماشته خود -

*۱- «... پس از قتل سردار روسی (= سیسیانوف) شکست بسیار زیان بخش بقوای روسیه وارد شده برای مدت کوتاهی یک آرامش موقت در جبهۀ قفقاز بوجود آمد. از مقول تا حاضر - ج ۲ - ص ۸

*۲- از.

*۳- ترهات: ...جمع ترهه: بیهوده‌ها . یاوه‌ها . معین - ج ۱ - ص ۷۴

در اردیل-بنایب‌السلطنه نوشت و موضوع صورت گرفته را افشاء نمود.

□ نایب‌السلطنه، پس از مشورت با سران خود، «میرزا بزرگ‌فرهانی» (۳۱)

را جهت نصیحت نزد «مصطفی خان» [حاکم] طالش فرستاد، «میرزا بزرگ»، پس از ورود بطاش، بدؤاً از طرف خود، یکنفر را نزد مشارالیه روانه داشته، ضمناً بوی نوشت: ملاقات مرا برای خود ضروری بدان! هرگاه غیر این روش در نظر گیر[ی]، برای تو عواقب وخیم در بر خواهد داشت.

□ موقعی که نامه «میرزا بزرگ» بدست خان طالش رسید، ابتداء خواست جواب نامساعد بدهد، ولی مادرش بدتو تعریض کرد[ه] گفت: نصیحت بزرگان، که از روی مصلحت صورت گیسرد، عین صواب است. مشارالیه بنابر نظریه مادرش، جوابی موافقت آمیز به «میرزا بزرگ» نوشت، [ولی] چون یکعده صالدات در نزد او وجود داشته[ند]، [محتل] ملاقات را در خارج قلعه معین نمود[ه] شب هنگام، ملاقات با «میرزا بزرگ» صورت گرفت. آنمرد هوشمند کار آزموده بنهوشایسته، خان طالش را از همکاری با دشمن حیله گرباز داشت، و بوی آموخت، که زبان چرب سران روسي، تا موقعی است، که شاهد مقصد را در بغل گیرند [و] وقتی به منظور خود نائل شدند، اول کسی را که پاداش خصم‌مانه میدهند، خود سازش کننده خواهد بود،^{۱۰} [و] برای پیشرفت کار خود، یاران و نزدیکان او را [نیز] نابود خواهند نمود.

□ این نصیحت سودمند، در وجود خان طالش مؤثر واقع گردید. روی این اصل، بوسیله «میرزا بزرگ» عفو تقصیر را از نایب‌السلطنه خواستار گردید و از کرده، اظهار ندامت و پشیمانی نمود.

□ پس از رفتن «میرزا بزرگ»، خان طالش، راه آذوقه را بروی روسيان متوقف، مسدود کرده، زین جهت، سردار روس دوچار مضيقه گردید[ه] سختی سرمای زمستان هم مزید بر علت شده، چاره‌ای جز فرار نداشت [و] در شبی - پنهانی - ملازمان خود را برداشته، راه گریز پیش گرفت. [لیکن] چون اطلاع حاصل نموده بود، که «جعفر قلیخان دنبلي» - حاکم «تالین» - بیکی از سران روسيه،

روی خوش نشانداده، با آن سوی روی آورد. حاکم تالین هم، او را با آغوش باز پذیرفت.

□ خان طالش، وقتی از موضوع اطلاع حاصل کرد، بنایب‌السلطنه‌سازش او (= خان تالین) را با دشمن و پذیرفتن فراریان روسی را^۱ - خبرداد. نایب‌السلطنه بدون فوت وقت «مهدیقلی خان دولو» را که در ایروان بود، برای سرکوبی حاکم تالین تعیین کرد [و] «حسینقلی خان افشار» [و] «اسماعیل خان شام بیاتی» [و] «محمد خان قراگوزلو» را جهت مراقبت، باطراف گنجه و تفلیس مأمور داشت. سران مزبور- در هر کجا- براستی و درستی امور محوله را انجام، در انتظام آن نقاط کوشش موفق تصور بخرج برده، به «ترتر» مراجعت کردند.

۱۱-[قتل عام مردم قره‌باغ]

□ بطوریکه قبل از باره «غا بدین» کشیش^۲ [ارمنی] و «لکورا» دختر ارمنی متذکر شدیم^۳، کشیش مذکور، از ترس عیال «ابراهیم خلیل خان [جوانشیر]»، «لکورا» را برداشته، بتفلیس رفت. [اما] «لکورا» گرچه از قراباغ دور شده [بود]، ولی هماره با «ابراهیم خلیل خان» و «جعفر قلیخان» - هر کدام بنحوی - مکاتبه مینمود. مکاتبات مشارالیها، طبق دستور سران روسی - بواسیله «زرژف» - صورت میگرفت [و] «زرژف» چون میدانست با این وصلتی که بین «ابراهیم» خلیل خان و «لکورا» صورت گرفته، منظور اصلی سران روسی در باره قراباغ، تأمین نخواهد شد، و ممکن است آن پیر مرد، در نتیجه سرزنش [های] خودی وغیره، از «لکورا» دست بردارد و آتش عشق او - نسبت بمشارالیها - پس از چندی مفارقت، فرونشیند [و] آنوقت از تعهدات سازش با سران روسیه صرفنظر کرده، قطع مراوده نماید، - روی این اصل - لازم دانستند [که] بتحکیم روابط «جعفر قلی خان» پرداخته

۳* - که.

۱* - از طالش.

۲* - ارمنی.

توجه او را - که جوانی ۱۸ ساله است - نسبت به «لکورا» تقویت کنند.

□ روی این تصمیم، پی درپی - «لکورا» - نامه‌های شور انگیز و دلفریب، از تفليس به «جعفر قلیخان» می‌نوشت و او را بگانه محبوب دوران حیات خود بشمار می‌آورد. «جعفر قلیخان» هم هماره از دوری وی اظهار بی‌تابی کرده، مشارالیها [او] را بادامه مراود^۱ [ات] بعدی، امیدوار مینمود، تا اینکه در مکاتبه اخیر خود، برای «جعفر قلیخان» نوشت: هر گاه بخواهی قلب مرای برای همیشه جهت خود نگاهداری، بایستی دست رقیب را از سرمن کوتاه نمائی - یعنی پدر بزرگ خود را بقتل رسانی -.

□ آن جوان ساده لوح، پس از دریافت این دستور، تصمیم راسخ گرفت [تا] بر حسب خواهش «لکورا»، وسیله قتل پدر بزرگ [خود را] فراهم آورد [و] روی این عقیده، در پی فرصت بود، تا اینکه «میرزا ابراهیم [خلیل] خان»، روزی در محل حکمرانی نشسته، در اطراف پیشامد اخیر خود، فکر مینمود [و] عمل سازش با روسیه را، برخلاف شرافت هر وطن پرست دانست. و نیز آنچه درین باره بر خلاف ملک و ملت انجام داده بود، از نظر گذرانید، تا اینکه عاقبت الامر، نتیجه را، بر مصالح مملکت وخیم تصور نمود (= برخلاف مصالح مملکت دید) و باین نکته برخورد نمود] که روش مسالمت آمیز روسها - که برخلاف اخلاق ذاتی آنانست^۲ - دارای جنبه تزویر و حیله خواهد بود و دلیستن بمواعید آنها، طریق خردمندانه نیست.

□ پس از این تفکر، «جعفر قلیخان» را که محروم اسرار خود میدانست احضار نموده، بُوی گفت: من آنچه تا بحال با اراده روسها موافقت و همراهی نمودم، روش عاقلانه نبوده. الحال بر سر آنم که بوسیله نایب السلطنه، ندامت و پشیمانی خود را، بشاه ابراز دارم و تقاضای عفو تقصیر نمایم. ضمناً برای خارج نمودن روسیان مدد بخواهم.

□ «جعفر قلیخان» در ظاهر [نه تنها] موافقت نمود؛ بلکه اورا برای انجام این منظور با بعضی دلایل تحریک کرد، ولی در باطن، در صدد مقصود خیانتکارانه خود بود [و] با این عقیده، در همان موقع؛ پدر بزرگ خود را وادار بنوشن

نامه نمود^{*} [تا] هر چه زودتر^{**} [برای] نایب‌السلطنه ارسال نمایند. «ابراهیم خلیل‌خان» هم بخط خود «جعفر قلیخان»، شرحی ندامت آمیز بسوی نایب‌السلطنه فرستاده، ضمناً نوشت: چون میل دارم در مقابل مخالفت گذشته، در آینده خدمتی شایسته بظهور رسانم، لذا با اسرع وقت، کمکی بدینسوی اعزام دارید، تا در موقع مقتضی، جانفشاری نمایم.

□ نایب‌السلطنه، پس از وقوف از درخواست «ابراهیم خلیل»، جوابی برای او فرستاد، که: بشرط انجام خدمت بی‌آلایش، گذشته را خواعد بخشد. و نیز: کمک برای تو گسیل می‌گردد.

□ پس از ارسال جواب، بلادرنگ «حسینقلی خان سردار» [و] «اسماعیل خان دامغانی» [و] «امان‌الله‌خان افشار» [و] «فرج‌الله‌خان شاهسون» [و] «ابوالفتح خان جوانشیر» را با چند فوج سپاه و ملزمات حربی، نزد «ابراهیم خلیل‌خان» اعزام نمود.

□ سرکردگان اعزامی؛ قبل از ورود به محل شوش، قاصدی نزد «ابراهیم خلیل‌خان» روانه داشتند و اورا از آمدن سپاه آگاه کردند. «ابراهیم خلیل‌خان»، «جعفر قلیخان» را از آمدن سران ایران بسوی قراباغ، اطلاع داد و ضمناً با نظریه مشارالیه - بواسطه اینکه چند [تن] از سران روس در محل حکمرانی او تمرکز داشتند - لازم دانست [که] سرکردگان اعزامی را، قبل از ورود به محل، در خارج قلعه ملاقات کند و راجع بمتمرکزین روسی، روش قاطع اتخاذ نماید.

□ «جعفر قلیخان»، وقتی از آمدن سپاهیان ایران بسوی قره‌باغ، خاطر جمعی حاصل کرد [و] بعلاوه شنید، که «ابوالفتح خان» - عمومی خودش - با سپاه فرستاده [شده] همراه است بیاد و عده‌ای که به «لکورا» داده بود افتاد [و] باین اندیشه، که شاید بعدها از دیدار «لکورا» محروم ماند و بمشارالیها دسترسی حاصل نکند، فرصت را بدست آورد [ه]، ابتدای شبیکه قرار بود با پدر بزرگش، بدون اطلاع سران روسی، برای دیدن سرکردگان اعزامی از قلعه خارج گردد، بدون ملاحظات بعدی (= عواقب کار)، از روی^{***} [جهالت] به محل سکونت سران روسی که جنب عمارت پدر بزرگش ساکن بودند رفت و آنان را از تصمیم [حاکم] آگاه کرد.

□ سران روسی، بمحض اینکه اطلاع یافتند [که] حاکم قراباغ از کرده

*- نقص جاهلانه.

. ۱*- ۲*- به.

خود پشیمان، واز شاه ایران کمک خواسته، بدون درنگ «جعفر قلیخان» را تحت اراده خود قرارداده، باوی همداستان شدند^[و] [در نیمه شب، که «ابراهیم خلیل خان» با خانواده اش در بستر استراحت بخواب رفته بودند، «جعفر قلیخان» چند نفر صالدات را همراه برداشت، از راه منزل خود، وارد عمارت^{*} [پدر بزرگش] گردید.]

□ صالداتهای روسی، چون خائن خانگی را با خود همراه دیدند، ابتدا بر سر «ابراهیم خلیل خان» هریخته، آن پیر مرد را قطعه کردند^[و] [چون در فرود آوردن ضربه اول بر سر وی صدای ضجه^{**}، از گلوی وی بیرون آمد [ه] هم خوابه اش بیندار گردید. در نتیجه تمام زنان برخاستند، روسیان با بروز این حال، در حالیکه «جعفر قلیخان»^{***} [با] اقدام آنان پس از کشتن پدر بزرگش موافقت نداشت، بیرحمانه دو عیال «ابراهیم خلیل خان» را، با آنچه طفل انان و زکور در عمارت بود، با شمشیر پاره پاره کردند^[و] حتی یک طفل شیرخوار، که در گهواره بخواب بود؛ یک «ماژور» روسی شمشیر خود را در دهان او فرو برد و در وسط عمارت پرتاپ کرد.]

□ «جعفر قلیخان» چون حال [را] بدین منوال دید، در خود، چاره جز فرار ندید. روسیان چون از اهالی بیناک بودند، پس [از] انجام این عمل وحشیانه، از قلعه خارج گردیدند و بسوی قلعه شوش رهسپار شدند.

□ صبح روز دیگر، که گماشتگان اطراف عمارت، بر حسب معمول از منازل خود خارج گردید^[ند] مشاهده کردند، که از اطاق خوابگاه «ابراهیم خلیل خان» خون-چون جوی در قفای عمارت جاری شده و طفل شیرخوار، دو قطعه گردیده، در وسط عمارت افتاده است.

□ «ابوالفتح خان جوانشیر»^{***} [وقتی] از قضیه آگاه گردید، پس از جمع آوری قطعات کشته شدگان و کفن و دفن آنان، سرپرستی محل را به عهده «مهديقلی خان»— پسر بزرگ خان مقتول— گذارد و خود با بقیه سران؛ نزد نایب السلطنه شنافت و شاهزاده را از بروز این عمل^{****} [فجیع]، که از طرف روسیان صورت گرفت آگاه ساخت. [در] ضمن این جریان، خبر دیگری واصل شد، که «مصطفی خان شیروانی»، بایکی از سران روسیه سازش نموده، و عده محدودی از سپاه

* ۱- جدش. # ۲- از. # ۳- که. # ۴- فجایع منش.

روس را، نزد خود پذیرفته است.

□ نایب السلطنه، فوراً «اسماعیل خان دامغانی» [و] «امان‌الله خان افشار» را با لشکری بسوی شیروان گسیل داشت. «اسماعیل خان» لدالورود به [حوالی شهر] مزبور، با سرکشان بنای مجادله^۱ نمود[ه]، پس از چند روز جدیت، «مصطفی خان شیروانی» با عده[ای] از روسيان متواری[و] «اسماعیل خان»، کلیه ایلات آنجا را کوچ داده، به «قراجه‌داخ» دامغان آورد.

۱۲- [گفتاری در خبائث روسيان]

□ بطوریکه^۲ از روش وحشیانه روسها ذکر گردید، این قوم بدستگال، هماره پیشرفت خود را در حدود ايران نشین- بوسیله یکمشت ارامنه خبائثکار بی دولت، در گرجستان بdst آورده‌اند [و] در هیچ موقع از راه رشادت و مردانگی پیشرفت ننمودند. همیشه بطریق تزویر، اهالی را [از راه] اغفال و خدعاً سازی- که کیش و مرام آنها [واز] اصول پیشوی [آن قوم] است- متکی شده، و اغلب دختران ارمنی محلی را بنام اینکه عیسوی هستند و روسيان هم دارای آئین مسيح [ميباشند]، تحت اراده خود در آورده وقتی در جنگ، با عدم پیشرفت روبرو ميشدند، همان وسائل پیشرفت را- که دختران ارمنی يا از نزد روسها بودند- بکار انداخته، از نتيجه عمل آنان سران روسيه بر خوردار شده، نام آن را پیروزی گذارده، خود را فاتح ميدانستند!.

□ در هر مجادله، با سران غیور ايراني مقابله شده[و] تاب مقاومت نداشتند، يکعده زنان را- که در روسيه مجلس آرائی و مشاغل مطربی آموخته بودند- بجهة جنگ فرستاده، تحت اختياض سران خود قرار ميدادند. سران جبهه، آن زنان را- که خود جاسوسه نام گذارده [بودند]- بعنوان مشاغل مطربی و بزم آرائی، با دستورات لازم- که فريپ دادن ايرانيان^۳ [بود] در نواحي مورد^۴ [نظر]، پيش آهنگ نموده، فتح باب را در هر ولايت، بعهدة آن زنان گذارده، مردان شهوت ران

۱- آغاز. ۲- تا آنجا. ۳- بشمار ميرفت. ۴- منظور.

ایران را از این طریق، بدام آورده، تحت نفوذ قرار میدادند.

□ گذشته از عمل زنان، در محال^۱ ایران، بوسیله ارامنه محلی، درب فتوحات را بروی خود میگشودند: دروازه تفلیس را «گر گین خان» با پدرش «اریکلی خان» بتحریک یکمشت تجار ارامنه محلی، بروی روسها باز کردند. که شرح آن بطور اختصار، در بدو این تاریخچه بیان گردید [و مشاهده شد] که پس از اینکه خانه را بدست دشمن سپردند—با آنهمه مواعیدی که از طرف دولت روسیه بآنها داده شده بود—به حضن تسلیط، اهل و عیان آنان[را] مانند اسرای «حبشه» به^۲ [پطرزبورغ] بردنده[و] خود «گر گین خان» جز نام نیک—در سازش بار و سها—فایده دیگر نبرد.

□ محال گنجه^۳ بوسیله آنتریک باز[ی]ها و دسته‌بندی ارامنه محلی و خیانت «نصیب بیک» سر قبیله «شمس الدینلو» — بدست «ایشپی خدر» روسی افتاد، که پس از تصرف، کلیه اموال مردم، بتاراج عمال روی [رفت و] خود «نصیب بیک»— از دست بدرفتاری سپاهیان روس و دست درازی بناموس^۴ [خود] بتنگ آمد[ه] چند بار از طرز رفتار سران روس، بدولت روسیه شاکی گردید[ه] بعوض اینکه جوابی صواب باو داده شود، حکمی در باره او صدور یافت که، وجود او در محال گنجه برخلاف امور مملکت گیری است [و] بهتر آنست [که] بیشتر، بروی عرصه تنگ گردد، تا از آنحدود، ناچار متواری شود . و همین عمل نسبت باو صورت گرفت [و] عاقبت الامر شب هنگام اموال و مکنت خود را رها کرده، نیم جانی از دست روسیان بدربرد.

□ قضیه فتح شوش هم، که یکی از هنر نمائی‌ها و شاهکار [های] سرداران باشهاست روسیه بود بوسیله «لکورا»— دختر^۵ [ارمنی، و] بواسطه عدم لیاقت «ابراهیم خلیل»— بنحویکه شرح آن گفته شد. صورت گرفت، که در نتیجه، خود و خانواده‌اش در مقابل بروز حسن خدمت بسران روس، بآن حال رقت‌بار، کشته گردیدند و بازماندگان، دیگر نتوانستند در مقر حکمرانی خود عرض [وجود] نمایند[و] بناچار، متول به پناه دشمن گردیده، از کشور خود متواری و از پناه دهنده بیزار، عاقبت الامر، هستی آنان تابا بد، به نیستی مبدل گردید[ه]

*۱-اطراف. *۲-مسکو. *۳-را. *۴-او. *۵-ارمنه.

محل سکونت آباء آنها بدست اجانب افتاد.

□ فاتحین روسیه، ولایات آنطرف رود ارس را، بهمین نهج که ذکر شد، بدست آوردند [و] بجای اینکه در میدان [مردانگی] عرض اندام کنند، از راه خدعا و دسیسه، سران ایرانی را - که مشتی مردم شهوت پرست و^۱ [ساده لوح] بودند بوسیله زنان و رقادان بدهمل - که در آئین آنها [نه تنها] اعمال مشروع و اخلاق پسندیده، بلکه^۲ [آن] را، در سیاست، شاهکار جنگی میدانند^۳ [فریفته و] با اینکه نظام روس، در مقابل سپاهیان ایرانی^۴ [از نظر] ادوات جنگی و تجهیزات لشکری، که آخرین اخترات دول اروپائی بشمار میرفت، قابل مقایسه نبود، معهذا در هیچ نبرد و رزمگاهی رشادت و مردانگی، از سپاهیان روسی ظاهر نمیگردید بیشتر پیشرفت آنان - بکرات مشاهده گردید - که در ولایات، کلیتا از طریق خدعا و تزویر و نامردي صورت میگرفت [و] با اینکه قبل از دخالت بهر ولایت بدوان آسان یا اهالی، وعده سازش و رفتارنیک میدادند [ولی] بمحض اینکه^۵ [به] آن محل دست میافتند ابتدا آذوقه و غلات را ازید اهالی خارج، سپس دست بیغما زده، هستی مردم را متصروف شده، با اینکه چشم نگاهداری [آن] محل^۶ [را] داشتند خوراک مورد احتیاج اهالی را - بنحو پنهان - بطریق روسیه حمل می گردند [و] پس از یغما، از طریق^۷ [عدم سلوک]، مردم را بهرگوه و دیوار آواره مینمودند.

□ وقتی در محل متصرفی متوقف میشدند، هرگاه یکنفر از اهالی، از دست زجر وستم، [زند] سردار آنان شکوه میگرد، یا اینکه میگفت: فلان صالدات به شرافت من لطمه وارد ساخته، پس از اینکه سردار، از مغز سخن مطلع میشد، بعض خنده، قهقهه مینمود! [زیرا] اصل کلمه شرافت و ناموس را کلامی موهم میدانست. مثل اینکه در این ملت، ابدأ حس عاطفه و عوالم شرافت وجود ندارد. □ در دنیای امروز، میتوان این ملت را، بشر غیر انسان، یا حیوان انسان نما نامید.

□ خلاصه، پس از اینکه «ایشپی خدر» در باد کوبه، بنا بدعوت «حسینقلی خان» برای [عقد] معاهده، بدست «ابر اهیم خان» کشته گردید و «شفت» - سردار روسی - هم پس از شکست، از باد کوبه به «پشت ساری» طالش، و از آنجا هم بواسطه عدم

*۱- فریب خود. *۲- او. *۳- بکار برد. *۴- نسبت به. *۵- در. *۶- متصرف. *۷- ناساو کی.

[وجود] آذوقه - در نتیجه پشماینی حاکم طالش - متواری گردید، در شوش هم که قضیه کشته شدن «میرزا ابراهیم [خلیل] خان» صورت گرفت، روسیان با تفّاق «مصطفی قلی خان»، از حدود شوش متفرق گردید[ند].

□ [از طرفی] شاه، بخيال اينكه دشمن كاملاً شکست يافته و عقب نشياني کرده[است] ، بنایب السلطنه دستورداد، که به تبریز مراجعت [نماید] و خود [نيز] بدار الخلافه[مي] رود.

□ وقتی دستخّط شاهرا، نایب السلطنه بدین منوال مشاهده کرد، نیک دانست (= متوجه شد) [که] هر گاه شاه از چمن سلطانیه - امسال هم مثل سایر سالهای دیگر - بطهران رود واهم بتبریز مراجعت نماید، مار زخم دیده، ممکن است در این غیبت، بهبودی حاصل نموده، فرصت بسدست آورده، مجدداً بدان ولايات - که [در آنها] شکست نصیب شده - تاخت آورد. روی این اصل، بطور محرمانه از شاه خواست؛ که اجازه دهنده تا او لھ سال - که ۱۲۲۲ هجری بود - مدت زمستان را با سران ایرانی و سپاهیان، در اطراف مرز - گاهی بحال توقف و گهی بوضع سیار بر گزار نمایند^۱ [تا] هر گاه دشمن در صدد مراجعت بولايات ایران باشد، جلو گیری نمایند. ضمناً متذکر شد: چنانچه رأی شاهانه تعلق گیرد، اعلیحضرت شاه هم، امسال را - که دشمن عقب نشینی نموده - از مراجعت بدار الخلافه صرف نظر نموده، در چمن سلطانیه بسر^۲ [برند]. زیرا بيم آن می‌رود [که] دشمن از غیبت استفاده کرده، مجدداً بولايات تعرّض نماید.

□ با اينکه شاه از پیشنهاد شاهزاده^۳ [چندان] رضایت نداشت و مفارقت زنان خاصه حرم - بخصوص «مریم» (= تاج الدوله) - (۳۲) که یگانه محبوب وی بشمار میرفت - طاقت فرسابود^۴ راضی شد، که ایام زمستان را در چمن سلطانیه

*۱ - که. *۲ - برد. *۳ - چندین.

*۴ - اگر «وَقَاعِنَگَار» دچار اشتیاه شده باشد نمی‌باشد چنین شرح و بسطی می‌آورد و کر ارآ «تاج الدوله» را «یگانه محبوب» فتحعلیشاھ میخواند. البته در هیچجا خبری از سکونت «طولانی» و قایع نگار در دربار دیده نمی‌شود، با این حال گرچه ممکن است از وقایع حرم سرا بی اطلاع بوده است لیکن بنظر این بند، نویسنده تاریخ عضدی بدلیل عدم ذکر تاریخ و قایع - یا خصوصت و کدورتی که معمولاً در میان درباریان قاجاریه وجود داشته است، «تاج الدوله» را اینگونه توصیف، و مورد بی مهری شاه نشان داده باشد، زیرا بطور یکه در متن خواهد آمد، و قایع نگار، این دشمنی را بوضوح مورد تائید قرار داده است.

بسربرد، و باصلاح سپاهیان—تا فرا رسیدن بهار—بپردازد.

۱۳- [عزیمت شاه بدار الخلافه]

□ درباریان که از منظور شاه مطلع شدند، بعضی این توقف را بفال نیک گرفتند[و بعضی دیگر] منجمله «میرزا ابوالحسن خان» [شیرازی] (۳۲) وزیر امور خارجه، که در دربار شاه نفوذی بسزا داشت، و در پرده طرفدار منافع دولت روس بود و بطور خفیفه، با سران روسیه[و] حتی دولت روس—روابط مستقیم داشت و خود را خدمتگذار روس—در برابر ارباب امور روسیه—معترض میکرد با این عقیده شاه[که] از طرف نایب السلطنه [سر] چشمی گرفته بود، مخالفت ورزید[و] در صدد برآمد* [تا] شاهرا، به روسیله شده، از توقف ایام زمستان، در آذربایجان، منصرف نماید، و میدان تاخت و تاز دشمن[را] بدون مانع، باز گذارد، ولی*^۲ از اظهار عقیده خودداری میکرد. [زیرا] ترس آن داشت که مبادا روس پرستی او، از پرده بر ملا افتاد. لیکن در اندیشه این بود، که عزم شاه را بر قرن طهران، جزم نماید.

□ طولی نکشید که از طرف «الفاكوف» نام—سردار روس—که در حوالی دور دست باد کوبه مشغول تهیه [اسباب] حمله زمستانی بولايات ایران بود، نامه‌ای محروم‌انه بدست «میرزا ابوالحسن خان» رسید، که مفاد آن، مبنی بر حقشناصی او نسبت بمنافع دولت روسیه بود، و ضمناً متذکر شده بود، که هرگاه بخواهید توجه دولت متبوعه مرا بسوی خود جلب کنید، زینده آنست، که شاه از توقف ایام زمستان در آذربایجان—و «عباس میرزا» را—[از] حدود مرز—که مانع پیشرفت ما در آنحدود است[منصرف]^{*۳} [نماید].

□ با اینکه «میرزا ابوالحسن خان» جوابی قانع کننده (= موافق) سردار روسی فرستاد، [ولی] با نفوذ کاملی که در دربار شاه^{*۴} [در] خود سراغ داشت، در

*۱- که. *۲- در مقابل. *۳- نمایی. *۴- از.

این باب شخصاً اظهار عقیده [ای] نکرد. لیکن خود شاه، در توقف و [یا] مراجعت بهتران، متردد بود [و] علّت تردید شاه هم، بیشتر بواسطه همان اشتیاق باطنی، درباره «تاج الدوله» دلربایش بود که بین اهل حرم، نزد او در یگانه بشمار میرفت. بعلاوه^۱ [پای] رقیبی مثل برادرش درین بود، که نسبت به «تاج الدوله» عشق میورزید و این خانم دلربا - در باطن - مشترک هردو^۲ محسوب شده، گرچه از اخلاق شاه متنفر [بود] ولی در ظاهر، خودسازی (= تظاهر) را رعایت کرده، چون از خشم شام بینناک و از سایر زنان شاه [نیز] چشم زخم دیده بود، علاقه‌خود را نسبت بشاه بروز میداد [و] آنی ازدل بردن او منفك نمی‌گردید.

□ [بهر حال] - خوشبختانه یا بدبختانه - در همین موقع، که شاه خیال توقف ایام زمستان را در آذربایجان^۳ [داشت] عاشق^۴ [دیگر] - یعنی برادر شاه - شعله اشتیاقش زبانه کشید. بتجدیکه، جریان در حرم سرا ورد زبان خواجه‌سرایان گردید، [و] تاج الدوله، برای اینکه مبادا رقیان او - سایر اهل حرم - بر علیه اونزدشه اقدام نمایند، جهت خاموش نمودن آتش فتنه [ای] که شاید دامنگیر وی شود، شرحی پادشاه نوشت. ولی در نامه توضیحی قائل نگردید^۵ [تا] شاه از اصل موضوع اطلاع حاصل کند،^۶ مضمون نامه این بود که: اعلیحضرت، راجع متوقف ایام زمستان در آذربایجان، میل مبارک است. ولی استدعای کمینه اینست [که] دستور فرمائید تابوت کش‌ها،^۷ در صدد حمل جنازه کمینه بوده باشند!

□ باوصول این نامه در درسر عجیبی برای شاه فراهم گردید: نه میتوانست نظریه «عباس میرزا» را رد کند^۸ [تا] از او بر نجد، نه میل داشت از مقاد نامه «تاج الدوله» دل بر کند. [از یکطرف] بیم آن داشت [که] مبادا [«تاج الدوله»] بقطع رشته حیات خود دست زند، از طرفی هم، چنانچه^۹ منظور نایب السلطنه را از نظر دور میداشت ممکن بود درین غیبت چندین ماهه، اشکالاتی در امور کشور پدید آید.

□ «تاج الدوله» علاوه بر^{۱۰} [رقابی] که^{۱۱} [بین] سایر زنان خاقان، در برابر او جلوه‌گری میکردند، بدخواهدیگری مثل «امین الدوله» (۳۴) داشت، که هماره ازاو تنفر

*۱ - مقابل.	*۲ - عشق.
*۳ - در نظر گرفته بود.	*۴ - مشترک.
*۵ - که.	*۶ - فقط.
*۷ - که.	*۸ - که.
*۹ - از.	*۱۰ - از.
*۱۱ - رقیبی.	

بروز میداد، و آن نفرت هم بواسطه این بود، که «امین الدوله» در موضوع وزارت-با «میرزا شفیع» رقابت داشت [و] «تاج الدوله» بطرف «میرزا شفیع» تمایل وافر بخروج میداد. [بهمین سبب]، «امین الدوله» هماره پی این بود، که «تاج الدوله» را از نظر شاه بیندازد و در دربا خاقان، جاسوسان بسیار داشت. ولی «تاج الدوله» هم همین عقیده را نسبت به «امین الدوله» بکار میبرد. از طرفی هم «امین الدوله» از نایب‌السلطنه دل خوشی ندادسته، پیوسته - با مهارت بسیار - کارهای او را عقیم میگذاشت. [اما] نفوذ «تاج الدوله» - در نزد خاقان - از هر جهت بیشتر از «امین الدوله» بود. عاقبت «امین الدوله» در صدد برآمد [که] نسبت به «تاج الدوله» شیوه دوستی پیش گیرد [تا] شاید از بدینی «تاج الدوله» در باره خودش بکاهد. این شد که «خورشید خانم» - دختر «تاج الدوله» - را برای «محمدخان» پسرعمویش خواستگاری نمود. *

□ به هر حال، خاقان پس از وصول نامه «تاج الدوله»، از توقف در آذربایجان صرفنظر نمود [ه] فوراً نایب‌السلطنه را بامدن تبریز امر نمود و خود بی‌تابانه، بدارالخلافه مراجعت کرد.

□ [ولی] با اینکه حرکت شاه بطران، بواسطه خواهش «تاج الدوله» صورت گرفت، «میرزا ابوالحسن خان [شیرازی]» وزیر امور خارجه - با اینکه در این باب اقدامی نکرده بود - در نظر اولیای امور روسیه چنین جلوه داد، که حرکت شاه، و بی‌اعتنای خاقان بنظریه نایب‌السلطنه، از طرف وی صورت گرفته است!.

□ نایب‌السلطنه، چون اوامر شاهانه را^{*} [لازم الاجراء] میدانست، پس از حرکت شاه از چمن سلطانیه، بتبریز آمد.

۱* - اگر نوشه امین‌الدوله در «تاریخ عضدی» - در مورد باکره ماندن تاج‌الدوله صحیح باشد، چگونه میتوانست دختری بنام «خورشید خانم» داشته باشد تامحمدخان برای پسرعمویش خواستگاری نماید؟ . نگارنده برآنست که امین‌الدوله در نگارش تاریخ خود - لااقل در این رابطه - صادق نبوده است؟ .
۲* - جایز.

۱۴- [دستیابی بقلعه‌ی بادکوبه]

□ بمحض اینکه نایب‌السلطنه از اطراف مرز، عقب کشید، «الفاكوف» روسی، سرتاسر مرز را خالی دید [و] و ابتداءً بطرف بادکوبه تاخت آورد [ه]، چون میدانست [که] غیرممکن است^{۱*} [بتواند] با «حسینقلی خان»-حاکم بادکوبه- بر [سر] منافع روسیه کنار آید،- و کشتن «ایشپیخدز» هم بوسیله این سردار نامی وطن دوست صورت گرفته بود- حمله و هجوم را جایز ندانسته، دست بتحریک گذارد [ه]^{۲*} یکعده [از] ارامنه گرجستانی [را] که هماره در لشکر گاههای روسیه، برای پیشرفت منظور نگاهداری میکردند، در اطراف بادکوبه متفرق نمود^{۳*} [تا] بدستیاری ارامنه محلی، برعلیه حاکم بادکوبه، شورش [بر پا] نمایند. [و] چون اطراف [و] جوانب مرزی، از تعزّز مصون بود و برای جلو گیری ارامنه خانه فروش مانع وجود نداشت، ارامنه مزبور، پی درپی داخل محال بادکوبه شده، بمنازل ارامنه^{۴*} محلی راه یافته [و] و ابتداء^{۵*} [با] و عده [های] رضایت بخش از طرف دولت روسیه، امیدوار [نمودند] و سپس دست بتحریک روحیه اهالی زده، در اندک مدتی که استعداد روحی اهالی- برای قبول تحریک- مساعد بود، [نظریه «الفاكوف»] لباس عمل پوشید [و] در نتیجه، بنحوی جنبه شورش و طغیان یافت و تظاهرات دستجمعی، در بادکوبه و حوالی، ادامه پیدا نمود، که غفلتاً اهالی- با غوغای بی‌مانند - بقلعه حکمرانی بادکوبه حمله‌ور شدند^{۶*} [و] عاقبت «حسینقلی خان»-حاکم بادکوبه- ناچار شد در نیمه شب، جان خود و بستگان خود را از چنگ شورش کنندگان نجات داده، بطرف تبریز فرار نمود.

۴*- های.

۳*- که.

۲*- بوسیله.

۱*- بتوان.

۶*- که.

۵*- ارامنه ساکن محل را به.

□ محترکین ارامنه، سردار روسی را بدون هیچگونه زد و خورد، داخل بادکوبه نمودند. سردار روس بمحض وزود، سر جنبانان محلی را، که احتمال تعزّز بعدی از طرف آنان بنظر میرسید، پی درپی دستگیر نموده تمام مایملک آنها را بچاول [داد] و خود آنان را، شب هنگام بمرز اصلی روسیه^{۱*} فرستاد.

۱۵- [تحریکات تازه و تسخیر دربند]

□ «الفاكوف» چون به بادکوبه دست یافت و عده کافی در آنجا مستقر نمود، در صدد برآمد، که «دربند»^{۲*} را تسخیر نماید، [و] چون میدانست که «شیخعلی خان» در موضوع^{۳*} شکست «ایشپیخر» با «حسینقلی خان» حاکم بادکوبه همدست بوده [است و] اینک نمی‌توان بوسیله مکاتبات فریبند، [او را] تسلیم کرد، [پس] لازم دانست در باره اهالی دربندو حاکم آنجا، متّوسلاً باقدامات جاسوسان زنازه گردد [و] پس از اندیشه، یک زن روسی را که چندی در روسیه، در امور نوازنده گردد^{۴*} [ارمنی]^{۵*} [و] سه نفر از جاسوسان مخصوص^{۶*} مخلوط نموده، بسوی دربند فرستاد[ه] بسر دسته آنان دستور داد که ابتدا، چندی در محل دربند بشغل سازندگی (= نوازنده گی) ادامه داده، پس از اینکه شهرت حاصل کردند، بطرف قلعه دربند رفت، تا حد امکان نظر حاکم را بخود جلب نمایند [و] در صورتیکه بورود قلعه حاکم موفق شدند، ضمن انجام عمل، نسبت بقوا و تجهیزات موجودی «شیخعلی خان» - حاکم دربند -، تحقیقات لازم^{۷*} [نموده] وی را آگاه نمایند.

□ نوازنده گان، برابر دستور سردار روس، بحدود محل دربند رفته، درقراء جوار دربند، بشغل محوله ادامه داد^{۸*} [ند] تا اینکه صیت بازیگری آنان^{۹*}

*۱- می.

*۲- به توضیح (۱) مراجعه شود.

*۳- قضیه.

*۴- ارامنه.

*۵- بدست آورد.

*۶- را.

*۷- را.

*۸- ه.

*۹- شهرت حاصل کرد تا اینکه.

[منتشر گردیده بدرتون قلعه حاکم راه یافتندو] بر حسب خواهش همخواهه «شیخعلیخان»، نوازنده‌گان [به] حضور^{۱*} [حاکم] - در مقتر حکمرانی - دعوت شدند.

□ هیأت مزبور، ضمن سه روز توقف، بكلیه اماکن و قوای حاکم پی برده، نتیجه را به «الفاكوف» روسی - که منتظر اقدامات آنان، در بادکوبه [مانده] بود - رسانیدند.

□ مشارالیه پاسخ فرستاد، و نیز دستور، که: فلان! من با عّده‌ای مجهر، درب حصار قلعه آمده، در شب^{۲*} [معینی]، درب قلعه را بروی من باز نمائید. □ عّده نوازنده، وقتی چنین دستوری از طرف سردار روسی دریافت داشتند، شب موعود، مجلس «شیخعلیخان» را با علادرجه پر شور نموده، بساط میگساري را وسیع تر ساختند [و] پاسی از شب گذشته، که «شیخعلیخان» با یاران خود گرم باده کشی و مستغرق عیش و نوش بودند، سه نفر از همراهان نوازنده‌گان، که از صالات‌های قّزاق^{۳*} بودند، در ساعت مقّرر، که انتظار ورود سر کرده روسی را میکشیدند، خود را در قلعه رسانیده، مشاهده کردند که «الفاكوف» با عّده‌ای صالحات، پشت درب قلعه آمده‌اند. [پس] بدون هیچ مانع، دروازه قلعه را بروی آنان باز کردند [و] سر کرده روسی، با کمال خاطر جمعی^{۴*} [به] سرای «شیخعلیخان» وارد گردید.

□ صالحات‌ها، کلیه اماکن مهم را تصرف نمودند [و] یکوقت «شیخعلی» از قضیه آگاه شد، که کار از دست رفته، مثل روباء در تله گیر افتاد. ولی سردار روسی احساس نمود که با آن عّده قلیل، نگاهداری آن محل دشوار است [و] صلاح دید [که] در آن موقع، بحاکم مزبور، روی خوش نشان دهد. باین اندیشه، به «شیخعلیخان» و نمود کرد، که خود مستقیما برای دیدار حاکم آمده^{۵*} [تا] از وی جهت آذوقه کمک بخواهد.

□ «شیخعلیخان» با اینکه پی برد نوازنده‌گان مزبور با سردار روسی ارتباط

۳*- که داخل آن عده شده.

۱*- شیخعلیخان.

۲*- مزبور.

۴*- در.

۵*- کم.

داشته و ورود ناگهانی وی، بوسیله آنان صورت گرفته، چاره جز تسلیم نداشت. چون دستگیر افتاده و بواسطه عدم ملاحظه قبلی (= پیشینی لازم) غافلگیر شده بود، لاعلاج تسلیم اراده سردار روس قرار گرفت.

□ فردای آن شب، «الفاكوف»، «شيخعلیخان» را بنحو اجبار، وادار نمود که بخط خود، شرحی بدولت روسیه بنگارد، مبنی بر شکایت از روش دولت ایران و تقاضای کمک از دولت روسیه.

□ پس از اینکه حاکم دربند، مکتوب شکوه آمیز را بخط خود نوشت، بنا باشاره سردار روس، عدهای از ارامنه، در حواشی آن مشروحه، با حاکم هم آواز شده، عبارت مندرجة حاکم را تصدیق کردند.

□ موقعیکه این مدرک اجباری را بدست آورد، یکصد نفر صالدات را، بنحو ظاهر، جهت محافظت حاکم، ولی در باطن ناظر اعمال و حرکات وی، در قلعه دربند ساخلو نموده، خود باردوگاه بسادکوبه مراجعت کرد [و] پس از سه روز دیگر، چند عراده توب و سه‌نفر «ماژور» بدربند فرستاد [ه] ضمناً بفکر اینکه مبادا «شيخعلیخان» در مقابل فشار^{۱*}، دست باقداماتی زند، به «ماژور» [ها] دستور داد، که لذالورود، بوسیله ارامنه محلی، چند شکایت کتبی، که مبنی بر بذرفتاری حاکم، نسبت به ساکنین دربند باشد، بدست آورد، پس از وصول آن مدارک، قافیه اخلاقی را بروی تنگ نموده، او را تحت فشار قرار^{۲*} د[هندر].

□ «ماژور» مذکور، پس از ورود، همان اقدام را عملی نمود.^{۳*}

□ حاکم [که] خوی فطری آن حیوانات بشر نما [را] نیک میدانست^{۴*} [چنان تحت فشار قرار گرفت] که زیست خود رادر دربند جایز ندانست و خویش رادر خطر دید ناچار اهل و عیال خود را برداشته^{۵*} [تا] از آن محل خارج گردد. [و] با اینکه خودش از آمدن حضور نایب‌السلطنه اکراه داشت (= شرمنده بود) ولی «ماژور» روسی او را اجازه نداد که بسوی تبریز رهسپار گردد، و وی [را] بطرف داغستان و گرجستان هدایت کرد.

۱*- اجباری.

۲*- ه.

۳*- که.

۴*- بنحوی.

۵*- که.

۱۶- آشوب در قلعه‌ی شکی [۱]

□ وقتی نیارال «نیاسنین»^{۱*} روسی، در اطراف داغستان، شنید که «الفاکوف» بدون زد و خورد، به بادکوبه و دربند دست یافته، او هم همان روش را برای پیشرفت خود^{۲*} [انتخاب] کرد و فوراً یکمشت ارامنه‌سر گردان بدون دولت را، بنام عیسوی بودن، تحت اختیار گرفته، هیأتی (= گروهی) را برای بدست آوردن دلسران شهوت پرست ایرانی، انتخاب [و] بسوی^{۳*} «شکی» (۳۵) روانه داشت و خود با چند فوج صالحات از عقب دلبران طنّاز، رهسپار شد. ولی این نقشه، نفس برآب شد، زیرا «سلیم خان» حاکم شکی، ازورود آن هیأت جاسوس، جلوگیری بعمل آورد.

□ نیارال [«نیاسنین»]، چندی پشت زانوی انتظار نشست. لیکن از فرستاد گان نتیجه مطلوب حاصل وی نگردید [ه] مجبور شد قدم بمبارزه پیش نهد [و] غفلتاً بمحال شکی یرش برد. [ولی] با اینکه عده‌ه ابوا بجمعی «سلیم خان» در مقابل سپاه نیارال [«نیاسنین»] ناچیز بشمار میرفت، و از حیث ادوات جنگی، با دشمن قابل مقایسه نبود، عاقبت نیارال [مزبور، با] شکست مواجه گردید [ه] ناچار عقب نشینی نمود [ه] در محل دور دست شکی توقف کرد. با اینحال بیکار نشست [و] شق ثانی را بکار برد. یعنی یکمده [از] ارامنه را برای شورش و بلوا برضد حاکم محل، بحوالی شکی فرستاد.

□ طی نکشید که ارامنه محلی شکی، بوسیله ارامنه اعزامی با آنحدود، تحت تأثیر قرار گرفته، بنای شورش و بلوا را بر حاکم^{۴*} [نهاوند، و] بطور علنی، در محل و معبّر، از روش حاکم تنقید، و از حکم ایرانی اظهار تنفس نمودند. سپس بتحریک معاندین ارامنه، روزی درب مقر حکمرانی «سلیم خان» شورش نموده، سنگ و چوب - و بدگوئی - بسوی وی پرتاب نمودند.

*۱- نام این افسر روسی «نبلسین Nebelcin» بوده است.

*۲- بطرف.

*۳- اجر اکردنده.

*۴- فراهم.

- «سلیمان خان» در مقابل این اقدام، بلا تکلیف [مانده] ناچار خانواده خود را برداشت، بسوی تبریز روانه گردید.
- نیارال، فوراً محل حکمرانی او را متصرف [و] لدالورود، با معیت ارامنه، بدو آنچندین^{۱*} [ورقه] شکایت آمیز، بنام دولت روسیه، از اهالی دریافت نمود، و [سپس] ثروتمندان محلی را - یک یک - بقید کشیده، بنام مخالف، شکنجه و آزار نموده، بعضی هارا شبانه - بنحو معمول [روسها] - از آن محل بطرف گرجستان فرستاد [و] یک نفر «ماژون» روسی را با یک فوج، در شکی گذارد، خود با گروهی - بدون مانع - بطرف گنجه روی آورد.
- در آنجا، چون قبل ایکعده روسی توقف داشتند، بآنان پیوسته، لدالورود، فرمانده قوای آن محل [را] بسوی شیروان فرستاده، و خود جایگزین او گردید. ضمناً با و دستورداد که با «مصطفی خان شیروانی» - در بد و امر - از در جدال داخل نشود، [بلکه] بدو آن شرحی مسالمت آمیز جهت وی ارسال نماید. هرگاه با روش سازش مخالفت نمود^{۲*}، بوسیله ارامنه محلی، دست بتحریر یک طبقه^{۳*} [عامه] زده، از طریق اغفال - بنام ششون ملتی - بر علیه حکومت محل، دست باقدامات زده، اهالی را با ظهار تنفس از رفتار حاکم وادران نمایند.
- سردار مزبور، موقعیکه بحدود شیروان رسید، شرحی به «مصطفی خان شیروانی» نوشت [و] پس از یک سلسله مواعید بی اصل، اورا از عدم قدرت دولت ایران، در مقابل اقتدار و تجهیزات و قوای مجهز دولت روسیه، و تمایل روحیه عمومی محال گرجستان و داغستان، و شکوه[های] پی در پی اهالی، برای رهائی از دست فشار حکمرانان ایرانی، بدولت روسیه یعنیک نموده، جهت وی فرستاد.
- حاکم شیروان چون یکمرتبه با سران روس سازش کرده و آنان را نزد خود پذیرفته بود، و بعد بواسطه عدم رضایت مادرش پشیمان گردیده بود، اینباره م تحت تأثیر مواعید بی اساس سران روسی درآمد. از طرفی هم^{۴*} بواسطه رقابتی که با حاکم «سالیان» - از مدتی پیش - حاصل نموده بود، و در باطن با وی عداوت داشت، بتصور اینکه [برابر] سازش مرتبه دویت با قوای روسیه، ممکن است بدشمن خود، یعنی حاکم سالیان - «علیخان» - دست یابد، بدون قید و شرط

*۱- اوراق. *۲- کرد. *۳- عمومی. *۴- چون.

دعوت سر کرده روسی را پذیرفت [و] وی را استقبال نمود.

□ نیارال «نیاسنین» لدارورد بقلعه حکمرانی شیروان، «مصطفی خان» را بر آنداشت؛ که حاکم سالیان را وادارد^{۱*} [تا] با وی همکاری کرده، محل مسئولیت خود را، بدون زد و خورد تحويل قوای روس دهد. مشارالیه، چون یقین داشت [که] حاکم سالیان بدین کار تن در نمیدهد، از راه حیله^{۲*}، یکی از مستخدمین خود را، با نامه‌ای نزد حاکم سالیان - «علیخان» - فرستاد. درنامه باونوشت که: سر کرده روسی باطراff شیروان آمده، مجدداً از من درخواست نموده، که در پیشرفت قوای روسیه در حدود شیروان - با آنان سازش نمایم، چون در وهله اول با من درست رفتار نکردند، پشیمان شده، آنها از نزد خود راندم. حال مجدداً نیارال «نیاسنین» مرا باسازش دعوت نموده [است]. لازم دانستم از شما در این باب مصلحت جویم.^{۳*} [چنانچه] این روش در نزد شما شرط عقل است، جواب مساعد مرقوم [دارید. و] در صورت غیر آن، نظریه خود را در این باره، بنگارید. ضمناً یک عدد صالدات را با تجهیزات لازمه - بنحو محروم‌انه - شب هنگام، به مردمی قاصد روانه نمود [و] بفرستاده دستور داده، که سپاه روسی را در پناهگاهی برده، خود قبل وارد قلعه سالیان گردد، [و]^{۴*} نیمه شب، درب قلعه را بروی سپاه روس بازنماید.

□ برابر دستور آن خائن خانه فروش، این عمل انجام گردید. وی برادر «مصطفی خان^{۵*}» شیروانی - بنام «میر باقر خان» - که از طرف نایب‌السلطنه، برای کمک بحاکم سالیان فرستاده شده بود، با عده‌ای با جمیع خود، در قلعه حضور داشت وقتی کاغذ برادرش بنام «علی خان» حاکم سالیان و اصل گردید، چون از مضمون نامه مطلع گردید نسبت بحرکات برادرش که روسیان را مجدداً به محل شیروان - بدون جلوگیری - راه داده، عصبانی گردید [و] قاصد وی را^{۶*} پس فرستاد و برای او پیغام فرستاد: تو که درب خانه خود را بروی دشمن باز کردی و نوامیس اهالی را بعد از مملکت نمودی خود نیز به جای گرفتن نتیجه مطلوب از طرف دشمن، [اینک] آماده عقوبت باش که پاداشت خوب، ازین حیوانات بشرط نخواهی دید.

□ قاصد از نزد حاکم و برادر «مصطفی خان» با رنجش خاطر برگشت. ولی

۱*- که.

۲*- متولی شد.

۳*- آنچه.

۴*- در.

۵*- طالشی.

۶*- بدون جواب.

در قلعه پنهان گردید^[۵] نیمه شب درب قلعه را بروی سپاه روس باز نمود.

□ سپاهیان روسیان، چون بدرون قلعه ریختند، «علیخان» حاکم سالیان – با بروز آن حال – ^[۱] [شبانه] با خانواده خود فرار نمود. ولی «میر باقر خان» – برادر «مصطفی خان» – بدست روسیان اسیر گردید.

□ پس از تصرف سالیان، نیارال «نیاسین»، «میر باقر خان» را تحت الحفظ بطرف تفلیس فرستاد و شفاعت برادرش – «مصطفی خان شیروانی» – ^[۲] [نیز] در آزادی ^[۳] [او] مقبول واقع نگردید.

□ نیارال، پس از اینکه تسلط خود را در حدود شیروان و سالیان، بنحویکه گفته شد، استوار نمود، چون از خود «مصطفی خان» هم ظنین بود، که مبادا مجدداً – مثل سابق – از کرده پشمیان شود، در صدد گرفتاری او برآمد^[۴] [و] بالاخره «مصطفی خان» پس از اینکه خانه را بدست دشمن سپرد و حاکم سالیان را بدین طریق، بسیاه روسی تحويل داد و برادر^[۵] [خود] را در مقابل حسن خدمتیکه نسبت بدولت روسیه انجام داده، و بکشور خود خیانت ورزید^[۶] سرانجام گرفتار کرد، ناچاربا عده قلیلی بکوه «فت» در «دره سنگ» – نزدیک شیروان – دریک دهکده محقر پناهنده شد و کلیه اهالی تحت شکنجه و آزار قوای روس قرار گرفت^[۷].

□ [خلاصه اینکه] در همان ایام زمستانی به^[۸] [علت] ضعف روحی و عدم سرپرستی و سرکشی بامور انتظامی [و خالی بودن] آن ولایات از قوای تأمینیه، این شکست فاحش، در اندک زمان نصیب ایرانیان گردید^[۹] [و] بطوری ضعف مزبور دامنه دار شد، که تا اوایل بهار ۱۲۲۳ هجری، به ایروان هم سرایت نمود. [و] با اینکه پس از عزل «محمد خان» والی ایروان، سرداری مانند «مهدبقلی خان» – که نخستین شخص نامی [در] اصول جنگی بشمار میرفت – دیگر در خود ندید، که بنحو شایسته ایروان را اداره نماید، یا بتواند در مقابل سپاهیان روس، که [از] هر طرف، بواسطه عدم حضور لشکریان ایران، ولایات را یکی پس از دیگری – بنحوی که متذکر شدم – تصرف میکردند، در صدد جلوگیری برآید.

□ چون تجهیزات و نفرات وی، در مقابل دشمن قابل مقایسه نبود، ناچار،

^[۱] او.

^[۲] برادرش.

^[۳] در شب.

^[۴] عل.

^[۵] ه.

برای اینکه لطمۀ [ای] بحیات او – از طرف دشمن – وارد نگردد، در همان موقع زمستان سخت، ناچار ادارۀ محل ایروان را به «احمد خان مقدم» – که در نزد وی بود – واگذارد و خود بنام اینکه جریان پیشامد را حضوراً بنایب‌السلطنه عرضه دارد، بتبریز رهسپار شد.

۱۷- [اطلاع نایب‌السلطنه از اقدامات دشمن]

□ پس از رفتن وی، «احمد خان مقدم» فوراً قاصدی بسوی نایب‌السلطنه روانه داشت و در نامه [ای] متذکر شد، که من برای اینکه مسئولیت را از خود سلب نمایم، اعتراف می‌کنم [که] با وضع فعلی از عهده اداره نمودن ایروان بر نمی‌آیم. نایب‌السلطنه، پس از اینکه از اقدامات دشمن در این اندک‌که زمان – بواسطه‌حالی [بودن] اطراف مرز، از سپاهیان ایران – مطلع گردید، آنمرد با شهامت، فوق العاده غصباک گردید [ه] باطن‌ا از مملکت داری پدرش، که همه چیز را در مقابل تعیش و شهوت رانی، برای گان میدهد، آزرده خاطر گردید. بنحویکه تب بر اندام معظم الله مستولی شد. فوراً [خبر] پیش روی دشمن را که از موقعیت^{*} استفاده کرده بود، جهت اطلاع شاه، بدارالخلافه فرستاد و ضمناً متذکر شد که: ایران امروز در مقابل این دشمن موذی و حیله اندیش، بتهیه یک نظام جدید محتاج است^{**}. [و] باید با اسرع وقت، سربازان تربیت شده، بوجود آورد، و نیز ادواء جنگی، از قبیل توپخانه و غیره، در مقابل دشمن کنونی، جلوه گر سازد. هر گاه این نظریه صورت عمل نگیرد، هیچ‌گونه احتمال پیشرفت متصور نخواهد بود. بعلاوه باید – همواره – نقاط مرزی، از یک سپاه مجهز تربیت یافته، تحکیم پذیرند [و] چنانچه این روش را دولت ایران – برای همیشه – در مرز کشور – مقابل این دشمن شمالی – بموقع اجراء نگذارد، نفوذ این حریف بی پروا، نگذشته از مجال گرجستان و داغستان، با ذربایجان، بلکه تا مرز «هندوستان» توسعه خواهد یافت!.

*- که.

#- در ایام زمستان.

□ یکی از عوامل ضروری [ترقی] این مملکت، اینست‌که، هم خود را برای تحکیم [قوا، جهت] جلوگیری [از] نفوذ این دشمن، در شمال بکاراندازد و آنی از این اصول منفک نشده، غفلت نورزد. در غیر اینصورت، این عدوی خطرناک، اصل نظر سیاسی خود را، با اصول اساسی توأم نموده، بوسیله معاندین داخله - بخصوص ارامنه - قدرت دامنه داری در این کشور بدست خواهد آورد.

□ مطلب دیگری که [با توجه به] وضع جغرافی این کشور، در مقابل دولت روسیه^{۱*} [پدید می‌آید] اینست‌که دولت ایران، برای مشوش ساختن اذهان و [بر ملا] نمودن منظور سیاسی دولت روسیه - که چشم^{۲*} بکلیه خاک این کشور، و بلکه تمامی آسیا دارد، [لازم است که] با یک یا دو دولت اروپائی، روابط حسنۀ تحصیل نماید^{۳*} [تا] از قدرت و نفوذ دولت روسیه - با وجود داشتن روابط حسنۀ [با] آن دولت‌های اروپائی- جلوگیری^{۴*} [و] از پیشرفت آن بکاهد.

□ نایب‌السلطنه، چون^{۵*} [به] چند نفر [از] در باریان بدین بود، و میدانست [که] در پرده، منافع روسیه را بر ضروریات کشور[خود] ترجیح میدهند، و شاید شاه را هم بنام مصلحت[خواهی]، از پیروی نظریه او بازدارند، مکتوب خود را بطور محترمانه، بوسیله یکی از محترمان خود بدار الخلافه فرستاد.

□ شاه، پس از وصول نامه نایب‌السلطنه در باب نظام جدید، بمصلحت پرداخت، فقط با «میرزا شفیع» که هماره طرفدار افکار نایب‌السلطنه بود، نظریه^{۶*} [او] را بینان گذارد. «میرزا شفیع» هم تأیید نمود. و از طرفی هم، موقعیکه مکتوب عجز‌آمیز «احمدخان مقدم» [مبنی بر عدم توائی] از نگاهداری محال ایروان، بدست نایب‌السلطنه رسید، بدون درنگ «حسین‌خان قاجار قزوینی» را، که مردی خدمتگذار و لایق بود، جهت اداره کردن ایروان روانه نمود. مشارالیه، در اندک وقت محتل مذکور را از هر حیث نگاهداری کرد [و] با اینکه سران رویی، دو مرتبه با زبان مسالمت‌آمیز، اورا بسازش دعوت کردند، و در ضمن^{۷*} ویرا از قدرت دولت روسیه ترسانیدند، فایده نبخشید [و] مشارالیه با کمال رشادت - [و] با اینکه سپاه محلی و ابواجتمعی [او] از ۶ هزار تجاوز نمیکرد - ایستادگی بخرج داده

*۱- ایجاد می‌کند. *۲- ارضی. *۳- که.

*۴- بلکه. *۵- از. *۶- نایب‌السلطنه. *۷- هم.

آن محل را تثیت کامل^{۱*} [نموده] از ورود بیگانه جلوگیری بعمل آورد.

۱۸- [حرکت شاه بطرف آذربایجان و تأثیر جنگهای اروپا]

□ شاه، در اول سال، که لوای فرودین جلوه گردید، «رکن الدّوله - علی قلی میرزا» را، بایالت زنجان منصوب داشت و خود، با سپاهی فراوان، بسوی آذربایجان [حرکت، و] در چمن سلطانیه فرود آمد.

□ نیاران [«نیاسنین»] - سرکرده روس - فتوحات زمستانی خود را، بنحوی که شرح آن داده شد، جهت دولت روسیه^{۲*} [گزارش نمود] و با منتظر دستور نشست. ولی پادشاه روسیه، اطلاع حاصل کرد که «یوسف پاشا» صدراعظم روم^{۳*}، که تازه بایالت «ارض الروم» (۳۶) نائل شده [بود]، در پرده، بواسطه موافقت دولت عثمانی و ناپلشون (۳۷) پادشاه فرانسه، که با روسیه دشمن دیرین بودند، عهد میثاق بسته، و صدراعظم رومهم در باب ولایات «قارص» (۳۸) و «آختنه» با دولت روس گفتگو داشتند. پادشاه روسیه هم، روی این اصل با صدراعظم روم - ظاهر آ - سر - جنگ نداشت. بدین علت لازم دید، «غراف گداویچ» (۳۹) نامی را که چندین مرتبه در گرجستان مدخلیت کرده بود، بسرداری قفقاز روانه نماید. این شد، که «گداویچ» را با دستورات لازمی که آسوده بمکر و تزویر بود،^{۴*} [بصوب قفقاز روانه، و بوی] دستور داده شد، که بصورت ظاهر، گرد کدورت را بوسیله نیرنگ، از چهره ایرانیان - که نقار^{۵*} شان روبرو بازدید است - پاک کند. [و] موقعیکه وارد تفلیس گردید، فوراً قراباغ و شیروان و طالش و شکی و سالیان را، امر بخلیه نماید^{۶*}

*۱- داد. *۲- فرستاد. *۳- بحاشیه ۱- ص ۶۹ مراجعت شود.

*۴- بمشارالیه آموخت. یکی از جمله نیرنگ او این بود که به گداویچ.

*۵- «۱- ستیزه کردن. نزاع کردن. جدال کردن. ۲- کینه داشتن. عناد داشتن.

۳- ستیزه. جدال. ۴- کینه. عناد...» معین - ج ۴ - ص ۴۷۸۱.

*۶- که.

[و] بگرجستان عقب‌نشینی نماید^{۱*} [تا] شاید بوسیله آن نیرنگ، به [هر] دو طرف قوی دست یابد.^{۲*}

- «گداویچ»، طبق دستور دولت روسیه، بمحض ورود [به] تفلیس، دستور خود را اجرا کرد[ه] فوراً قوای روسیه را، که در محالات مذکور تمرکز داشتند، احضار نمود، و این عمل بصورت (=بسرعت) برق، صورت گرفته، کلتبه قوای روسی از آن نقاط خارج گردید[ه] پس از چند روز دیگر، سفیری بنام «استبانوف» از طرف دولت روسیه، بتفلیس [و] سپس بسوی آذربایجان روانه گردید. (۴۰)
- سفیر مزبور، حامل یک نامه و بعضی هدایا - بوسیله «میرزا شفیع» صدراعظم - بود. «میرزا شفیع»، سفیر را نزد شاه هدایت و تحف او را [از] نظر شاه گذرانید.
- اصل مقاد و منظور دولت روسیه براین بود که: دولت ایران باواگذاری گرجستان و داغستان و قفقاز موافقت [نماید، تا] صلح بین دولتين ایران و روسیه صورت گیرد.

□ با اینکه «میرزا ابوالحسن خان [شیرازی]» - وزیر خارجه - نظر شاه را بقبول این پیشنهاد دولت روسیه جلب نمود، «فتحعلیشاه»، جواب را بدین منوال داد که: بهیچ وجه در امر صلح مضايقه نیست، ولی تا یکمشت خاک این مملکت در ید دولت روسیه باقی است، این مخاصمت بر جا و اصول بدینی، تا ابد از خاطر ایرانیان - نسبت بدولت روسیه - محو نخواهد گردید.

□ پس از دادن این جواب، چند نفر از معاندین داخله - که یکی از آنها وزیر امور خارجه بود - شاه را بر آن داشتند، که: پس از فرستادن جواب نامساعد بدولت روسیه، بهتر آنست که دولت ایران از فرستادن سپاه به ایالات تخلیه شده خودداری نماید، و آن محصال را - فعلان - خالی گذارد. شاید دولت روسیه، با

#۱ - که.

#۲ - بنظر میرسد، که منظور از «دو طرف قوی»، ایران و عثمانی باشد. زیرا درین زمان، بین روس و عثمانی بطور کاملاً جدی جنگ آغاز شده بود. منظور «وقایع نگار» ازین جمله اینست که: روسیه با تخلیه‌ی شهرهای مذکور در متن، قصد دارد، که پیشنهاد صلحی را ارائه دهد، تا بتواند سپاه خود را از ایران بمرزهای عثمانی بکشاند، تا شاید با این حیله، هر دو کشور همسایه را، مشغول نگاهداشته، در جبهه‌ی بسیار مهم جنگ با ناپلئون، توفیقی حاصل نماید.

دریافت^{۱*} آن جواب، بنحو آسانتری تجدید پیمان صلح نماید.

□ نایب‌السلطنه^{۲*} با این نظریه موافقت نکرد و شاه را حاضر نمود، که فوراً محال تخلیه شده را با قوای ایران مستحکم نماید. بنابراین «حسن‌خان‌قول‌لر آفاسی» [و] «اشرف‌خان دماوندی» را برای حراست ایروان روانه، و نیز نایب‌السلطنه با تجهیزات و سپاهی شایسته، در چمن سلطانیه فرود آمد^{۳*} [ه] شرحی بتمام سران اعزامی نگاشت، که: از کید دشمن و تزویر سران روسیه بر حذر بوده، عملیات گذشته را که بوسیله سران روس صورت میگرفت، در نظر^{۴*} [داشته]، طوری مترصد باشد که نظیر آن [اعمال] صورت نگیرد.

□ ^{۴*} در همان موقع، سفیری از طرف سرپرست ارض‌الروم بنام «محمود افندی» بدربار شاه آمد، مكتوبی آورد، که خلاصه مفاد [آن] نامه این بود^{۵*}:

«مخالفت دولت عثمانی با دولت روسیه، بواسطه موافقت با دولت ایرانست.».

□ نایب‌السلطنه پس از وصول نامه، «فتحعلی‌خان رشتی» را نزد دولت عثمانی روانه نمود [و] جواب مكتوب را نگاشت: «در صورت مجادله با دولت روسیه، دولت ایران در هیچ مورد با دولت عثمانی، نظر مخالف ندارد.»

□ وقتی جواب نامه ایران، بدست دولت عثمانی رسید، طولی نکشید که «یوسف پاشا» سرپرست «ارض‌الروم» - ابتدا برای^{۶*} ابراز دوستی عثمانی نسبت بدولت [ایران] در محال ولایات «بایزید» و «وان» وحدود حکمرانی خود، حکمی صادر نمود و در تمام نقاط تحت تسلط خویش، انتشار داد مبنی بر اینکه: ازین تاریخ، اهالی این محل، حق فروش اجتناس، باهالی روسیه نخواهند داشت، و نیز^{۷*} مبادله [اجناس را] هم غدغن اکیدنmod و خود او - بنحو محترمانه - در سرحد ایروان، «حسین‌خان سردار» والی ایروان را ملاقات نمود و با اوی پیمان دوستی گرفت. [ولی] با اینکه ملاقات مزبور جنبه مخفی داشت، لذا «گداویچ»^{۸*} اطلاع حاصل نمود^[ه] فوراً «داستیان» نام را از طرف خود، نزد «حسین‌خان»^{۹*} فرستاد [و] در باب کارهای خویش، از او نظر مساعد طلبید. والی ایروان هم بوی روی

۱*- داشتن. ۲*- که.

۳*- گرفته.

۴*- و.

۵*- که.

۶*- حجت.

۷*- نزد او.

۸*- غراف.

۹*- جنس.

خصوصیت نشان داد [و «گداویچ»] پس از اینکه اطمینان حاصل نمود [که] از طرف والی ایروان باو حمله نخواهد شد، در صدد حمله به «قارص» برآمد.

□ «حسین خان سردار» هم چون به رو طرف قول مساعد داده بود، جهت اینکه رضایت هردو [را] منظور کرده باشد، از ایروان - با لشکری - حرکت نموده در اوّل مرز - در محل «کلک» -^۱ فرود آمد.

□ هر رو طرف (=روس و عثمانی) حرکت «حسین خان سردار» را باوّل مرز، طبق پیمان خویش تصوّر نمودند [بطروریکه] سردار روس بمحض اطّلاع از ورود «حسین خان سردار» به محل «کلک»، فوراً «سویدوف» نامی را با سپاه زیاد، برای حمله به «قارص» روانه داشت. [ولی] با اینکه از «حسین خان سردار» خاطر - جمعی حاصل کرده بود، پسر خود را بطرف قلعه «کلک» - که جزء ابواب جمعی آخسنه بود، فرستاد [و] در خفا دستور [ات] لازم بوی داد که مترصد چگونگی احوال «حسین خان سردار» باشد.^{۲*}.

□ «سویدوف» روسی، وقتیکه بنزدیکی «قارص» رسید، همان شیوه‌ای که شامل حال تمام سران روس - در امور تسخیر هر بلد بود - بکار انداخت: یک نامه محترمانه، با قاصدی نزد حاکم قارص روانه داشت، در نامه بوی نوشته: هر گاه به شکست خود، در مقابل دولت روسیه تن در دهی و بصورت ظاهر جنگ، ولی در باطن با منافع روسیه هم آهنگ بوده باشی، یقین دان [که] بجای «یوسف پاشا» بر گزیده خواهی شد و مستقلانه بحکمرانی مستقر خواهی گشت.

□ حاکم قارص، بفکر آنکه وعده «سویدوف» پابرجاست، روی سازش نشان داد [ه]، در موقع حمله «سویدوف»، بنحو ظاهر قدری پاشاری نمود [و] در اواخر عقب‌نشینی کرده، بقلعه «قارص» پناهندۀ گردید.

*۱ - تلفظ صحیح این کلمه یافت نشد. زیرا بدون اعراب «کلک KALAK ... قایق - گونه‌ای مرکب از چوب‌ها و نی‌ها و علف‌ها که آنها را بهم بندند و چند مشک را پرباد کرده بر آن نصب کنند و بر آن نشینند و بجای قایق از آن استفاده کنند» «۲۰۰۹ - حیله، حقه، نیرنگ ... ۱ - حقه زدن ۲ - تولید مزاحمت کردن...» ... و کلک KELK بمعانی: «۱۰۰ - نی. ۲ - قلم...» ممکن است «کلک KOLAK» نیز تلفظ شود.

معین - ج ۳ - ص ۳۰۳۹

*۲ - که آنطرف مرز تمرکز گرفته.

□ یکی از گماشتگان حاکم قارص، صورت سازش وی را با «سویدوف» دریافت [و] فوراً صورت پیمان او را با سردار روسی به «یوسف پاشا» اطلاع داد و علت عقب نشینی او را - بنحویکه ذکر شد - افشاء نمود.

□ «یوسف پاشا»، بلاذرنگ «سیدعلی پاشا» نامی را برای جلوگیری «سویدوف» بجای حاکم سازش کننده منصوب نموده، بطرف قارص - با جمعی - گسبیل داشت.

□ «سیدعلی پاشا»، چون مردی آزموده بود، روانداشت که حاکم قارص^۱ بخیانت معروف شود. [لذا] لدوورد، شرحی بحاکم قارص نوشته که: «من میدانم تو بوعده‌های بی اساس «سویدوف» فریب خورده، شکست خود را بر منافع روسیه^۲ [بنیاد نهاده‌ای]. ولی بدان، که این روش، در مرام کلیة سران روسی رایج است. در بد امر، آنچه را عهد می‌بندند - پس از تسلط - عهود خود را بنام موهومات و حیله جنگی بشمار آورده، بجای اینکه به پیمان خود و فدار باشند، عهدهشکنی را پیمان میدانند. روی این اصل، بر من لازم بود [تا] تورا از منظور آنان آگاه نمایم. حال مصلحت قبول یارد، تراست.».

□ موقعیکه نامه دوستانه «سیدعلی پاشا» بحاکم قارص رسید، فوراً نصایح او سودمند [افتاده] از کرده پشیمان گردید [و] در نیمه شب، به لشکر «سیدعلی پاشا» پیوست و بامداد با کمک یکدیگر، به «سویدوف» حمله ور گردیده، سپاه او را از پای در آوردن و شکست فاحش نصیب «سویدوف» گردیده، از اطراف قارص متواری شد.

□ وقتی پیام فتح آنان به «یوسف پاشا» رسید، فوراً «سلیم پاشا» نامی را با چندین هزار نفر از قبیله «لارکه» - که مردمی دلیر بودند - بسوی کلک - که پسر^۳ «گداویج» [در آن] اطراف کرده بود، روانه داشت. [اما] قبل از اینکه سپاه امدادی - یعنی قبیله لارکه - بمحل کلک نزدیک شود، پسر^۴ «گداویج» بقلعه کلک یورش برد، ولی بواسطه بروز شهامت ساکنین، کاری از پیش نبرد [و] موقعیکه قبیله لارکه بدان محل رسید، بلاذرنگ با پسر^۵ «گداویج» بجدال پیوستند. ساکنین قلعه، چون چنان دیدند، از قلعه خارج شده با دشمن در آمیختند [و] طولی نکشید، که

* ۵۶۹۰ - سویدوف.

#۱ - بنام. #۲ - ترجیه داده‌ای.

برابر جدیت اهالی و قبیله لارکه، پسر «گداویچ» شکست خورده، بسوی تفلیس متواری شد.

□ «حسینخان سردار» که آنطرف مرز مقابل قلعه کلک ناظر مبارزه جنگ‌کاران محلی و امدادی بود، پس از فرار پسر «گداویچ»، از مرز حرکت نموده، بسوی ایروان روانه گردید[ه] ضمناً قضیّه اتفاق افتاده را برای شاه عرضه داشت.

۱۹- [معاهده‌ی ایران و ناپلئون]

□ چون در اوایل همان سال، بناب صلاح‌دید نایب‌السلطنه و موافق «میرزا شفیع» صدر اعظم^{*} [بخاطر] روابط دوستانه، از دولت انگلیس جهت دفع تجاوزات دولت روسیه، کمک خواسته شده بود، ولی دولت مزبور، جواب کافی نداده، امروز و فردا می‌کرد، در همان سال «فتحعلی‌شاه»، «میرزا محمد رضا» (۴۱) که یکی از منشیان دربار و کارآزموده بوده، برای بستن پیمان روابط [دوستانه]، بدربار «ناپلئون» پادشاه فرانسه، روانه داشت.

□ «ناپلئون» سفیر ایران را استقبال [و در] نهایت بدین عهد رضایت حاصل کرد [ه] عهد نامه‌ای بین ایران و فرانسه بسته گردید [که] شرح مختصر آن اینکه: ابتدای امر «موسیوژوبر» (۴۲) نام، بعنوان سفیر فرانسه بایران فرستاده شد [و] در پی او «جنرال غاردان» (۴۳) که از سران نامی «ناپلئون» بشمار میرفت - با سپاهی - و ۷۰ نفر از معلمین نظامی و اهل صنایع و مهندس با بعضی هدایا [و] یک عهدنامه ممهور^{**}، بدربار «فتحعلی‌شاه» معرفی گردید. ^{***} آن عهدنامه دارای ۱۱ قسمت بوده، که چند قسمت مورد اهمیت [آن] در اینجا ذکر می‌گردد:

□ ۱ - ناپلئون پادشاه فرانسه، قشون روسیه را از گرجستان و سایر محال تفلیس بیرون نماید. و نیز از ولایات آذربایجان، بهر نحو که می‌تواند - یا از طریق

* - که.

۲* - کرده.

۱- بوسیله.

مجادله یا صلح - دست آنها را کوتاه کند.

□ ۲ - آنچه دولت ایران احتیاج باسلحه و معلم نظامی یا مهندس داشته باشد، از طرف دولت فرانسه فرستاده شود.

□ ۳ - هر گاه لشکری برای دفع دشمن ضرورت حاصل کند، دولت فرانسه با یک جنرال، بایران اعزام دارد.

□ ۴ - دولت ایران با هیچ‌گونه معاهدات دولت انگلیس موافقت ننماید.

□ ۵ - پس از اینکه دولت فرانسه، قشون روسیه را از خاک گرجستان تا اطراف مرز خارج نموده، دست دولت روس را از کلیه مرز [های] ایران کوتاه نمود، آنوقت دولت ایران اجازه دهد [تا] قشون «ناپلئون» از شمال ایران عبور نموده، از طریق خراسان رو بهندوستان رو آرند.

□ چون امرای دولت انگلیس از دادن کمک مضایقه نمودند، بنابصلاح، عهداً نامه، موافق قانون مملکت‌داری، پسندیده واقع گردیده^{*} پس از اینکه بهر شاه مزین گردید، سفیر فرانسه بطرف فرانسه حرکت نمود [و] جنرال «غاردان» از طرف «فتحعلیشاه» دارای لقب «خانی» گردید^{**} [و] او را «غاردان خان» نامیدند.

□ در اندک مدتی بواسطه سعی و کوشش جنرال مزبور، پیاد گان آذربایجان - بنام «جانباز» مصروف [و] در کوتاه‌ترین وقت، در اصول نظام بپایه قدرت رسیدند.

□ در آذربایجان و طهران بواسطه جدیت کامل صنایع کاران فرانسه، توب‌های سبک وزن و اسلحه جدید ساخته گردید.

□ ابتداء با مر و تشویق نایب‌السلطنه، کلیه شاهزادگان، برای فراگرفتن نظام حاضر گردیدند[و] در مدت کمی، فوج مازندران و عراق^{***} و استرآباد و «کزاز»^{****}

* ۱ - عهداً نامه مزبور. * ۲ - که. * ۳ - به توضیح (۲۲) نگاه کنید.

* ۴ - کزاز-Kazzaz ... دهستان ... بخش سربند شهرستان اراك ... راه آهن سراسری ایران از آن می‌گذرد. مشتمل بر ازنا و شازند... سردسیر و حاصل خیز است و ...

و «کمره»^{۱*} آداب نظام را بخوبی آموختند [و] در روز دفیله^{۲*} اول - که بواسیله خود نایب‌السلطنه صورت گرفت - ۰۰۰/۵ نظامی آزموده، دفیله رفتند.

□ نایب‌السلطنه چون عشق وافر داشت، که هرچه زودتر، ایرانیان فن نظامی را فرا گیرند، لذا ۲۰/۰۰۰ آذربایجانی را تحت فراگرفتن نظام جدید قرار داد. ترکان آذربایجانی، بزودی اصول جنگی را بطور آداب نظامی آموختند [و] در وهله دویست، در دفیله‌ایکه «فتحعلیشاه» حضور یافت، هفتاد هزار نفر دفیله رفتند.

□ در همین اوان، دولت فرانسه، چون از جدال با روسیه نتیجه مطلوب حاصل نکرد، با دولت روس در مقام صلح برآمد. در نتیجه این سازش، دولت روسیه نسبت بدولت روم (= عثمانی) در مقام کینه خواهی برآمد [ه] در تمام سرحدات روم، هنگامه‌ها برپا نمود. با بروز این احوال، «سلطان سلیم» بخيال افتاد که از جنبه جامعه اسلامی، با دولت ایران کنار آید. [لذا] لازم دانست در همان موقع، که بین ایران و روس مجادله، [رو، به] ازدیاد بود، با ایران پکنگو پردازد. روی این اصل «سلیمان» نامی را بدربار ایران روانه نمود [و] دولت ایران را بتریبیت نظام جدید تشویق کرد، و نیز گوشزد نمود، که: بر دولت ایران واجب است [که] در این باب سعی بلیغ بکار برნسد. هرگاه هماره خود را با تجهیزات فراخور هر عصر و دوره مجهرزنمایند، در مقابل دولت روسیه - که هم خود را بسین امر مصروف داشته و می‌دارد - بمرور زمان شکست ارضی و نفوosi خواهند یافت.

□ با اینکه این پند سودمند، در مخلّیه «فتحعلیشاه» تأثیر بسزا ننمود و بطور دلخواه صورت نگرفت و جدیت نایب‌السلطنه هم، در این مورد با اینکه

* ۱ - «ناحیه‌ای در عراق عجم. مرکز خمین... کما یش مطابق شهرستانهای خمین و محلات کنونی و ناحیه آشتیان است.»

معارف. فارسی - ج ۲ - ص ۲۲۶۵

* ۲ - «دفیله Défilé ... عمل گذشتن سربازان، ورزشکاران و پیشاپنگان از مقابل شاه، هیئت دولت، اولیای امور، فرماندهان و غیره. رژه.».

معین - ج ۲ - ص ۱۵۴۲

پافشاری کامل بخراج داد – نتیجه مطلوب حاصل نشد و درباریان او، که در باطن خیانت میورزید [ند] سد راه این منظور بودند [ولی] خود او (= نایب‌السلطنه) ^{*} در این امر جد و جهد وافر بعمل آورد، ولی سودی نبرد. زیرا [در روم] علمای شرع بر «سلطان سلیم» شوریدند و او را بجرائم اینکه شعار کفّار را پیشه نموده، از کار بر کنار [و] در مقابل (= بجای او) یکنفر «سلطان مصطفی» نام را که خانه‌نشین بسود، بجای او برگزفتند. بعلاوه چند نفر دیگر ^۲ مثل « حاجی ابراهیم» نامی [را] که با سیاست خارجی عصر آشنا بود [و] و در امر نظام مظنون میدانستند، با جمعی دیگر از سران عثمانی ^۳ بقتل رسانیدند.

□ با وجود اینکه ایرانیان در امر صفات آرائی و اسلحه صحرائی نمونه‌ها در دست دارند – مثل نقوش «تخت جمشید» که مدرک نظام ایرانیان قدیم است – باز هم اروپائیان مدعی ^۴ [اختراع] تفنگک میباشند. در صورتیکه در دوره صفویه «ملحسین کاشفی» نام، یک تفنگک برای نمونه ^۵ ساخت و «شاه اسماعیل» ^۶ هم در امر تفنگک سازی، روش «کاشفی» را در اصفهان تعقیب نموده، یک مؤسسه تفنگک‌سازی بنا نهاد.

□ با اینحال صنایع گران اروپا، تفنگک را اختراع خود دانسته‌اند.

□ بهر حال – بطوریکه قبل از متذکر شدیم – نایب‌السلطنه تا یک اندازه، از وجود معلمین فرانسوی – با فعالیت بی‌مانند – استفاده نمود [ه] ، تا حدود هفتاد هزار عشاير را با آداب نظام جدید آشنا کرد و تمام شاهزادگان نیز، از رسوم جنگی جدید – بطرز صفات آرائی اروپائی – وقوف یافتند و تعداد زیادی توپهای سبک صحرائی بوجود آوردن.

در اینجا، قسمت اول کتاب «آهنگ سروش» خاتمه یافت. *

* - ۳ - را گرفته.

* - ۲ - را.

* - ۱ - هم.

* - ۵ - در ایام صفویه.

* - ۴ - مختار.

* - ۶ - ۲۵ ربیع‌الثانی ۹۳۰ هجری قمری. مؤسس خاندان صفوی. (پادشاهی از ۹۰۵ تا

* - ۷ - احتمالاً این سطر از گردآورنده است.

* - ۹۳۰ هجری قمری.

و خداه ایم بجهد چه حکایت کن و در آن دز خوزئیه پدر را بست نمایند او بزرگ
حکایت داشت که هر چیز خیر لالانم است که در این ایجاد عالم دشیز آور نمیشود
خوبیش میباشد جیش غم و محبت کو هر حد و دست و فهم بست بخشی که خود نوشته باشد
بشت در شسنه ایجاد نکنندش ای
اعرف که حق مومن کو باداده منقبتیش از عالم فرس کرده بقای قلب تو بین او ای ای
محمد شاه و بن پدر رسول حق ای
رسوی که ای
لذاد اند و حشنه دار که کعنی بود و عیش و هر کونه که کعنی کعنی بی عیش هر ای ای ای
دعا و در گف و عابی بر جمله ای ای

دعا و در گف و عابی بر جمله ای
لذاد اند و حشنه دار که کعنی بود و عیش و هر کونه که کعنی کعنی بی عیش هر ای ای ای
که خود نش فدم هزار پیش قدم است و نادر تبره را نش سلکار کرد و کامن بست
از پیش و ای
و حجود کشیده به عیش خود ای
بود و گرمه لد و ای
بود و گرمه لد و ای ای

جلد دویم «آهنگ سروش»

جنگ ایران و روس

۳۰- [تقاضای صلح با ایران]

بطوریکه در جلد اول «آهنگ سروش» گفته شد^{۱*} [«سویدوف»]-سردار روس- از سران آخسفه و قارص- که بوسیله سازش حاکم قارص با «سید علی پاشا» صورت گرفت- شکست فاحش برداشت [و] سردار مزبور یعنی «سویدوف» پس از عقب نشینی، مجدداً سپاه خود را از هر جهت اصلاح نمود و در صدد تلافی-نسبت بشکست خود- بر آمد [ه] پس از اینکه عده متواری شده را جمع آوری و تقویت کرد، شب هنگام عازم بندر «لو» واقع در محل «شوره گل» گردید [و] در آنجا خیمه و خرگاه بر پا نمود.

□ در موقع توقف وی، «یوسف پاشا» از حرکت مجدد او مطلع گردید، ولی قبل از اینکه سپاهیانی برای جلوگیری «سویدوف» گسیل دارد، مجدداً حاکم قارص- که «محمد پاشا» نامداشت با «سویدوف»^{۲*} سازش دوستانه حاصل کرد. حاکم مزبور به بعضی از وعده‌های اغراق آمیز «سویدوف» دلبستگی حاصل نمود[ه]

*- سردار روس.

۱*- که گذایج.

وقتی لشکر فرستاده «یوسف پاشا» بسر کردگی «علی پاشا» بقارص رسید «محمد پاشا» - حاکم قارص - که با دشمن سازش کرده بود «علی پاشا» را از هر اقدامی - بدلاًیلی - بازداشت [و] حتی در پرده (= مخفیانه) ، شبیکه «سویدوف» خیال حمله ناگهانی بسپاه «علی پاشا» داشت، دستور داد [تا] افسر اد پاینده (= نگهبان) در اطراف نگمارند. روی این اصل، شبیخون «سویدوف»^{*۱} صورت [گرفت و] چون سپاه [علی پاشا] از ورود ناگهانی دشمن بی اطلاع بود ^{*۲} در اندک وقت ^{*۳} از پای در آمد و شکست فاحشی نصیب وی گردید [ه] ناچار با یک عدد محدودی از رزمگاه بیرون رفت. ولی فوراً دریافت که دست «محمد» - حاکم قارص - در این شکست دخیل بوده [است]. وقتی با سپاه شکست خورده مراجعت نمود، «محمد پاشا» را بنام خیانت، به «یوسف پاشا» معرفی کرد.

□ «یوسف پاشا» حاکم قارص را بنام سازش با ییگانه بموگ محکوم نموده، او را بدار آویخت [اما] همخواه حاکم قارص [که] اعدام شوهر خود را از طرف «علی پاشا» میدانست - که بتحریک وی بقتل رسیده [است] - بدستیاری دو نفر از غلامان گرجی خود، در شبی تاریک «علی پاشا» را در بستر خواب، به قتل رسانید. پس از بروز این عمل، اهالی عراق ^{*۴} عرب «سلیمان پاشا» نامی را بر مستند امارت نشانیدند و «احمد» نامی را از طرف خود بدربار «فتحعلیشاه» روانه داشتند و ثبات «سلیمان پاشا» را از دولت ایران تقاضا کردند. ولی امنای روم، مایل نبودند که «یوسف پاشا» والی بغداد گردد [و] چون اهالی بغداد بدولت ایران توسل جستند، «یوسف پاشا»، «عثمان پاشا» نامی را بجای خویش گذارد و خود باسلامبول رفت.

□ از طرفی چون «سلطان مصطفی» بسلطنت روم بر گزیده شده بود، و مایل بود که «سلیمان پاشا» در بغداد باقی بماند، دولت ایران رعایت جانب «سلیمان پاشا» را - که موافقت «سلطان مصطفی پاشا» در او بود - جایز دانست . روی این اصل «فتحعلیشاه» در سال ۱۲۲۳ هجری، «آقا ابراهیم شیخ الاسلام» را بسفارت روم فرستاد و خود از دارالخلافة عازم چمن سلطانیه گردید.

*۱ - که بر سپاه علی پاشا. *۲ - ند. *۳ - سپاه وی. *۴ - و.

□ در همین اوان، یکی از سران روسی، بنابه اشاره «گداویچ» با پنج فوج صالحات بقلعه «کلش»^{*1}، [بطور] ناگهانی یرش برد [و] چون اهالی قلعه، با اینکه از [لحاظ] اسلحه شایسته، در مقابل دشمن ناچیز بودند، پایداری بی مانند از خود بروز دادند. سردار روسی، خود یک عتارده توب را بروی بام بلندی که مشرف بقلعه بود کشید، [و] در هنگام سوار نمودن توب، از روی بام مزبور پرتاب شد [و] فوراً جان بداد [و] سپاهش چون خود [را] بدون سردار دیدند، از قلعه کلش دست برداشته مراجعت نمودند.

□ در خلال این احوال «گداویچ» - سردار روسی - که در تفليس توقف داشت، شرحی ارادتمندانه، بوسیله «میرزا شفیع» صدراعظم به «فتحعلیشاه» نوشته و نیز تقاضا کرد، که دولت ایران دست از جنگ با روسیه بردارد و سفیری را برای اقامه صلح، بدربار دولت روسیه روانه دارد. و نیز نامه‌ای بهمین روش (= مضمون) به جنرال «غاردان» فرانسوی نوشته و او را واسطه قرار داد.

□ چون جنرال از مکتوب جداگانه «گداویچ» وقوف یافت، [و] دانست [که بوسیله صدراعظم نزد شاه فرستاده [شده است]]، در آن موقع، از افشاء مکتوب خود، خودداری نمود.

□ وقتی کاغذ «گداویچ» از نظر شاه گذشت، با اینکه یکمشت از درباریان با فرستادن سفیر بروسیه موافق بودند - بخصوص «میرزا ابوالحسن [خان شیرازی]» درین باره پافشاری نمود، نایب السلطنه با آن طرز، مخالفت نموده فرستادن سفیر را بروسیه، امری گران دانسته، خود شاه هم باین امر - باطنان - راضی نبود. این شد که در جواب «گداویچ» مرقوم رفت: «چون دولت روسیه بر خلاف انتظار ایران، در وهله نخست بحمله و جنگ مبادرت ورزیده، فرستادن سفیر از ایران به روسیه، صلاح مملکت داری نیست!».

□ موقعیکه فرستاده «گداویچ» با آن جواب مراجعت کرد، جنرال «غاردان» - سفیر فرانسه - مخفیانه طی شرحی به «گداویچ» نوشته: «با اینکه دولت ایران با فرستادن یک سفیر، جهت صلح با روسیه موافقت نمود [ه]، هرگاه دولت روسیه بمن قول دهد، که امسال بسر حدات ایران - قرا باغ و گنجه و غیره -

*1- Kolesh.

حمله نکند و عهد خود را محترم بدارد، من کارها را با دولت ایران، موافق مرام، انجام خواهم داد. و این عمل در صورتی انجام میگیرد، که دولت روسیه کتاباً تعهد نماید.

□ «گداویچ» پس از دریافت مکتوب جنرال «غاردان»، «بارون بردنی» نام را که بزبان فرانسه آشنایی داشت، باتفاق «لوکونوف» روسی، نزد جنرال «غاردان» فرستاد وازوی اظهار قدردانی نمود. ضمناً بوی نوشته که: «من از طرف دولت متبعه خود، دارای اختیار^{*} تمام میباشم [و] قولی که بجنابعالی میدهم، از لحن (= زبان) دولت متبع خودم پشتیبانی گردیده، چنانچه شما بگفته خود عمل نما^{**} [ئید]، بهیچ وجه سپاه روسیه در اطراف حدود ایران گذر نخواهد کرد و من از طرف دولت خود دستور دارم [تا] هرگاه از طرف شما عمل صلح ایران و روسیه – در امسال – صورت گیرد، لشکریان روسیه، هم خود را برای تلافی بسوی پاشایان عثمانی معطوف خواهند داشت و در محل «پنبک» بجنگ خواهند پرداخت و بهبیچوجه بحدود ایران عبور نخواهند نمود.».

[۲۱ - تعهدات فرانسه]

□ جنرال مزبور، بنایه دستخط «گداویچ» - سردار روسی - وقتی مطمئن گردید که [وی] در آنسال بحدود ایران تجاوز نخواهد کرد، شرحی بدولت ایران نوشته که: چون در این نزدیکی، - بلکه (= شاید) همین روزها - دولت روسیه با دولت متبعه من - یعنی فرانسه - خیال صلح دارد، معهذا من بدولت متبعه خودم، نوشته ام [که] قبل از هر چیز، موضوع تخلیه ولایات گرجستان و سایر [ولایات] ایران را مقدم دارند و با دولت روسیه در میان آرنند. در همین

زودی حکم تخلیه آن نقاط، از طرف دولت روسیه بسربدار روسی خواهد رسید. در این صورت اعزام سپاه بحدود مزبور، صورت خوشی خواهد داشت، و ممکن است، با فرستادن لشکر، بر تقارج‌جانبین افزوده شود!».

□ جنرال فرانسه، علاوه بر مکتوب [فوق] شرحی جداگانه – بر سیل تعهد نامه – بخط خود بدر بارشاہ فرستاد که: «اگر «گداویچ»، سربدار روسیه بحدود ایران یا اینکه سایر نقاط ایران تجاوزیا جساری نمود، خودمن در آستان آن دولت مجرم و مقصراً خواهم بود، این تعهد در موقعی پابرجا خواهد بود، که دولت ایران سپاهی بر آنحدود گسیل ندارد!».

□ «فتحعلیشاه» با اینکه «عباس میرزا» نایب‌السلطنه، در این باره موافقت نداشت و [این] شمته را نیز یکی از حیل دونت روسیه میدانست و بشاه [نیز] گوشزد نمود که: این پیشنهاد کیدی در بر دارد، نبایستی آسوده خاطر، میدان را جهت جولان دشمن خالی بگذاریم و بنا بقول سفیر فرانسه – که ممکن است در پرده عکس [این] عمل صورت گیرد – اقدامی ننماییم. هر گاه رأی شاه بر اینست که قول سفیر فرانسه را محترم شمارد، بهتر آنست که سپاه آراسته [ای] را در آذربایجان متوقف سازد [تا] چنانچه دشمن به عهد خود وفا نکرد [و] دست تجاوز گشود، سپاه آماده در دسترس بوده، فوراً در مقام جلوگیری برآید.

□ [ولی] با اینکه نظریه نایب‌السلطنه قابل قبول بود، درباریان با نفوذی که هماره منافع روسیه را برخسران مملکت ترجیع میدادند، شاه را بر آن داشتند، که قول سفیر فرانسه را مقبول شمرده در این موقع [خطیر] سپاه را بنقاط دیگر روانه دارند.

□ شاه [نیز] بصواب دید چند نفر از درباریان، سپاه موجود را بچند ^۱ [نقطه] دیگر روانه داشته، طولی نکشید که نظریه نایب‌السلطنه لباس عمل پوشید [و] قبل از فرا رسیدن زمستان، «گداویچ» – سربدار روسی – از تفلیس قاصدی نزد «غاردان» – سفیر فرانسه – فرستاد و پیغام داد که: «چون بین دولت روسیه و فرانسه صلح صورت گرفت، من مأمورم [که] بدون درنگ به تسخیر ایران پردازم».

□ سفیر مزبور ، از شنیدن این پیغام و عهد شکنی سردار روس ، بی‌نهایت نگران گردید [ه] لازم دید [که] از طرف خود رسولی نزد «گداویچ» روانه نماید و وی را *^۱ [به] نگاهداری عهده که نموده و سند سپرده [شده] وادارد . [باین جهت] فوراً «موسیوبردی» *^۲ نامی را نزد «گداویچ» فرستاد و شرحی بدوانوشت که : «یکی از بهترین روش (=اخلاق) هر سردار [در] جبهه جنگ ، محترم داشتن قول و تعهدات *^۳ است» با این وصف که در نامه خود نسبت به سردار روس متذکر شده بود ، بفرستاده خود دستور داد که با «گداویچ» - در مذاکره - بیان مسالمت آمیز پیش گیرد [و] طوری رفتار نماید ، که سردار روس دلگیر نگردد .

□ [«گداویچ» ، در جواب فرستاده «غاردان»] گوشزد کرد [که] : «چون دولت فرانسه در موقع پیشنهاد صلح با روسیه (۴۴) ، نامی از تخلیه ولایات ایران بمبان نیاورده ، ممکن است در پرده ، اسرار سیاسی نهفته باشد . [من ناچار بانجام دستورات دولت متبوءه خود هستم] .

□ از طرفی «گداویچ» پس از آن تدبیر و رعایت نکردن تعهدات خود ، در هوای سرد زمستان به تسخیر ایروان همت گماشت [و] چون بخوبی میدانست ، که بروز [آن] تدابیر [و] وجود نداشتن سپاه ایران در آذربایجان و حدود مرز ، «عباس میرزا» - نایب‌السلطنه - که مردی دلیر جنگ آزموده *^۴ [است ، حتماً] احتیاط را از دست نداده ، سپاهی بطور ساخلو در تحت اختیار دارد ، لازم دید در اینجا نیز نیرنگ بکار برد . [و] برای اینکه نظر نایب‌السلطنه [را] بیکطرف [دیگر] معطوف دارد ، در اندک وقت ، بوسیله خانه فروشان محلی انتشار داد ، که خیال حمله *^۵ به ایروان را ندارد [بلکه] در صدد تسخیر نخجوان میباشد . روی این تدبیر «نیاسنین سماندرو ویچ» نامی را با قوای کافی بسوی نخجوان روانه داشت .

*۱- از . *۲- این شخص باستی همان «بارون بردی» پیش گفته باشد .

*۳- او . *۴- بود . *۵- فقط .

۲۲ - [تسخیر نخجوان]

- وقتی *^۱ نایب السّلطنه شنید [که] سپاه روس با تجهیزات کافی بطرف نخجوان فرستاده شده ، بدون درنگ ، خود با لشکریانش بدانسوی رهسپار گردید .
- «گداویچ» وقتی وقوف یافت [که] سپاه ایران بطرف نخجوان اعزام شده ، و نایب السّلطنه خود سردار سپاه است ، با خاطری آسوده به تسخیر ایروان پرداخت .
- در بروز این حال «فرج‌الله خان افشار» که مأمور «شهرزور» (۴۵) بود و از کردستان به خوی میرفت ، در عرض راه بنایب السّلطنه برخورد نمود ، و نیز پسر بزرگش - «امان‌الله خان» - که حاکم ایل خمسه بود بنایب السّلطنه پیوستند .
- در نزدیکی محل نخجوان ، بنایب السّلطنه خبر رسید ، که «گداویچ» روسی ، بسوی ایروان تاخته و برای محاصره قلعه حکومت نشین ایروان ، تجهیزات قلعه گیری همراه برده [است] .
- بمحض وصول این خبر - در آن ایام سرد - [نایب السّلطنه] ابتدا شاه را از عملیات دشمن [در] دو محل کشور مطلع [نموده] فوراً «اسماعیل خان قاجار» [را] با سپاهی برای کمک [به] «حسین خان سردار» بقلعه ایروان اعزام نمود . [اما] قبل از اینکه «اسماعیل خان» بمحال ایروان ورود نماید ، «گداویچ» - در نیمه شب - اطراف قلعه ایروان را محاصره نمود .
- وقتی «اسماعیل خان» بایروان رسید [و] دشمن را برای تصرف قلعه آماده دید ، در کناری خیمه بر پا نمود .
- [از طرفی] چون نایب السّلطنه بخوبی میدانست ، که عدّه موجودی سردار ایروان و «اسماعیل خان» در مقابل سپاه روس ، از هر جهت ضعیف میباشند «فرج‌الله خان و امان‌الله خان [افشار]» را با عدّه ابواب جمعی ، بکمک فرستاد گان

[به] ایروان فرستاد.

□ «امان‌اله خان» و «فرج‌اله خان» وقتی اطلاع حاصل نمودند [که] دشمن قلعه ایروان را محاصره و «اسماعیل‌خان [فاجار]» هم در خارج قلعه فرود آمده [است]، لازم دانستند که در معبر^۱ دشمن توقیف نموده، بوسیله سواران چابک، متصرف عملیات دشمن باشند.

□ نایب‌السلطنه، پس از اعزام دو نفر اخیر، - بسوی ایروان - از بلده خوی، حرکت نموده، در منزل «چورس»^{۲*} اقامت نمود [ه]، «صادق‌خان عزالدینلوی افسار رومی» را در محال «شورو» بجلو گیری روسيان روانه داشت. در خلال اين احوال - بنحو يكه قبله متذکر شدیم - فرستاده «غاردان» - «موسيوبردي» - که حامل نامه و پیغام سفير فرانسه برای «گداویچ» در تفلیس بود، وقتی شنید [که] «گداویچ» بایروان تاخته، بنام اينکه برای منع «گداویچ» از تعراض به ایروان مأموریت دارد، بایروان روی آورد [و] پس از ورود به اردوی «گداویچ»، نامه خود را به^{۳*} [او] سپرد. ولی در مذاكره، همان نحو که از سفير فرانسه دستور داشت، با «گداویچ» بصحبت پرداخت.

□ «گداویچ» جواب مكتوب [را] نداده، ضمناً در پیغام شفاهی، برای سفير فرانسه پیام فرستاد که: دولت شما [نه تنها] از پیشرفت دولت روسيه در شمال ايران ناراضی نیست، بلکه در موقع معاهدۀ صلح، نظر موافق نشان داده. بهتر آنست که جنابعالی هم روش دولت متبوعه خود را تأييد [و] از کمک تعلیماتی و تجهیزاتی نسبت بدولت ايران - تا حد امكان - بکاهيد. بعلاوه سفير فرانسه را بر آن داشت^{۴*} [تا] پیغامی از روی دلسوزی و مصلحت برای «حسینخان سردار» بقلعه ایروان بفرستد. شاید مشارالیه حاضر شود [که] قلعه را بدون مجادله به «گداویچ»^{۵*} [وا] گذار نماید.

□ اين [بود که] «موسيوبردي» برای «حسینخان» - برادر «حسینخان» قلعه‌دار که او را ميشناخت - پیغام فرستاد که: من مصلحت شما را بدین می‌بینم، که با «گداویچ» - سردار روسي - از در سازش درآييد [و] قولی را که بشما

*۱- گاه. *۲- چورس Choors بخشی از توابع شهرستان خوی.

*۳- گداویچ. *۴- که نيز. *۵- بر.

میدهم، محترم شمارید [و] با جان و مال [و] عیال خود ستیزه نکنید [و] با بستن یک تعهد نامه، قلعه را به «گداویچ» بسپارید. چنانچه نصایح مرا نپذیرید بدانید-بدون تردید-«گداویچ» ایروان را فتح خواهد نمود. □ و خود «گداویچ» هم از این گونه ترهات به «حسن خان» مزبور نوشت. لیکن جوابی از طرف آنان، بجز توب و تفنهگ نشنید.

۳۳-[در قلعه‌ی ایروان]

□ «گداویچ» چون دانست [که] وعده‌های حیله آمیز وی تأثیر ندارد و «حسنخان» و «حسینخان»-قلعه‌دار[ان] ایروان-جواب غیر مساعد داده‌اند، لشکریان خود را چهار قسمت نموده، در چهار طرف قلعه ایروان، سنگر بندی نمود و بتصور اینکه ممکن است برای «حسینخان» سپاهیان امدادی اعزام گردد، فورا توپها را بسوی قلعه سوار نمود[ه] تا چندروز-پی‌درپی-حصار قلعه را هدف گلوله توب قرار داده، بواسطه تصادف و اصابت گلوله توب، طرف مشرق دیوار قلعه خرابی حاصل نمود. شکستگی دیوار مزبور، باعث خاطر جمعی سپاهیان روسی گردید[ه] تصور نمودند[که] ممکن است صالداتها بتوانند از شکاف دیوار صعود کرده، وارد برج و بارو شده، قلعه را متصرف شوند.

□ «اسماعیل خان قاجار» که با قسمت ابوا بجمعی خود، در خارج قلعه فرود آمده بود، آنچه سعی و کوشش نمود که خود را بداخل قلعه برساند، ممکن نشد. وقتی مشاهده کرد[که] سپاه روس خیال یرش بقلعه ایروان [را] دارد، توقف خود را در نزدیکی قلعه جایز ندانست [و] در همان شب، از حدود قلعه عقب نشینی کرد. لیکن بوسیله یک عده چابک‌سوار، مراقب عملیات دشمن بود^{۱*} [تا] شاید در موقع [لزوم] بتواند باهالی قلعه کمک برساند.

□ از طرفی «گداویچ»، شب هنگام فرمان یرش داده، از چهار سوی بقلعه

هجوم آوردند.

□ با بروز این حال، سر کرد گان داخله : « حسینخان » [و] « حسنخان » [و] « علیخان سپانلوی قاجار » [و] « اشرف خان دماوندی » [و] « علیقلی خان فندرسکی » - که هر یک بمرور با ابواب جمیع خود ^{*} برای تقویت قوا، در آن قلعه داخل شده بودند، چون چنان دیدند، فوراً برای دفاع بمشورت پرداختند: « حسن خان » مزبور، چون سر کرده [ای] جنگ دیده و آزموده بود، یقین داشت که با آن قوا نمی‌توانند در مقابل دشمن پایداری نمایند. [لذا] گفت: لازم است برای اغفال دشمن - [تا] تصور نماید [که] حافظین قلعه متواری شده، در اینجا کسی نیست - چراگها را خاموش و صدایها متروک گردد. [آنگاه] کلیه سران، هریک با ابواب جمیع خود، در حواشی دیوار قلعه، تفنگ‌ها روی دست و شمشیر و خنجر در کف داشته، مراقب ورود دشمن باشند.

□ فوراً این نقشه عملی گردید. بنحوی که گوئی احدي در قلعه وجود ندارد.

□ صالدات‌ها، وقتی بطرف حصار حمله‌ور شدند، چون مدافع در پیش ندیدند، بعجله از خندق گذشته، خود را از چهارسوی، پایی حصار قلعه رسانیدند. در آنجاهم - چون تصادفی صورت نگرفت بلا درنگ بوسیله نرdban، از چهار طرف بالا رفتد [و] روی باروها قرار گرفتند. پس از لحظه‌ای چون در داخل قلعه - در تاریکی شب - کسی را مشاهده ننمودند، چندین دسته صالدات - که در حدود دوهزار نفر ^{**} [بودند] - خود را ^{***} [در] برج و چهار دیوار قلعه استوار نمودند، [اما] وقتیکه خواستند به آنطرف، داخل قلعه سرازیر شوند - بطوریکه قبل از سران [قلعه] پیشینی نموده بودند - معادل صد ظرف نفت (= نفت) که اهالی قلعه - بدون اسلحه از زن و مرد - در دست داشتند، غفلتاً روی بارو و لشکریان روسی که در شرف پائین آمدند بودند، ریخته، فوراً عده دیگر مشتعل نمودند. یکمرتبه تمام برج و بارو - که مملو از صالدات روسی بود - آتش گرفته، شب تار، چون روز روشن گردید.

* - ۳* - به.

۱* - بتدریج. ۲* - بشمار میرفتند.

- ناگهان مراقبین، با اسلحه از کمینگاه بیرون جسته، با خنجر و شمشیر و نفنج بجان دشمن افتادند. زخمی و سوختگان یک یک از روی بارو بداخل قلعه یاد رخندق سر ازیر میشدند.
- روسیان از حملات پی در پی دلیران ایرانی، از فرازدیوار - کبوتر وار - معّلّق میخوردند.
- در آن گیرودار، سران ایرانی در آتشب مردانگی بیمانند از خود بروز داده، قریب چهار ساعت تنور حرب افروخته بود [و] پیکر صالداتها در آن آتشفسانی سوخته میگردید. در این بین که دشمن دست و پای خودرا گم کرده، در صدد تقویت سپاه نیمه سوخته بودند، «اسماعیل خان» که در خارج [قلعه] مراقب احوال دشمن بود، از موقع استفاده نموده، بسپاه روس حمله نمود. سران قلعه چون چنان دیدند، درب قلعه را باز کرده، بکمک «اسماعیل خان» بروون تاختند [و] تا سفیده دم معادل دوهزار [و] پانصد نفر افراد روسی تلف گردیدند [ند]. اکثر^۱ افسران و «ماژور»‌ها کشته و زخمی شدند.
- کاپیتان «لوکلونوف» که رشیدترین سران روسی بود، در آتشب کشته گردید [و] خود «گداویچ» نیز دوزخم برداشت.
- سران زخمی شده با هزار زحمت از رزمگاه - باقلیلی صالدات - خود را کنار کشیدند [و] در پناه چند سنگر آرمیدند. پس از سه روز - شب هنگام - سنگرها را تخلیه و بطرف گرجستان روی آوردند.
- صبحگاهان «اسماعیل خان» در عقب آنان بتاخت. بازماندگان صالداتها هر سوئی متواری شدند. بعضی از آنان بواسطه عربان بودند، در هوای سرد، و برخی بعّلت عدم [وجود] آذوقه بطرف سپاهنایب السلطنه رفته، امان خواستند. عّدهای نیز بدست «اسماعیل خان» اسیر گردیدند [و] مشارالیه اسیر ان را بقلعه ایران آورده نزد نایب السلطنه فرستاده خود^۲ [در] معیّت سایر سران بمترمت خرابی حصار قلعه پرداختند و استحکامات را تقویت کردند.
- از طرفی «علیخان قوانلو» و «امان الله خان افشار» که برای جلوگیری از نیارال «نیاسنین» بطرف نخجوان مأموریت یافته بودند، با اینکه هوا در سردی

شدت داشت، ابتداء «سماندرو ویچ» و بعد نیارال «نیاسین» از ایرانیان شکست خورده، بکوههای اطراف نخجوان متواتری واژ میدان روی بر تافتند.

□ [ازین جنگها] غنیمت بسیار - از اشرار - نصیب ایرانیان گردید. در نتیجه این نبرد زمستانی - که آنهم با مهارت دشمن صورت گرفت - عاقبت «گداویچ» - باحال زخمدار، با نیارال «نیاسین» - با هزار زحمت - خود را به تفليس رسانیدند، [وala] بقیه سپاهیان آنان که از میدان جان سالم بدر بردن، دست و پایشان ضایع شده بود، بقیه^{*} ^۱ سپاه روس که توanstند بعضی [از] توب و تجهیزات راهمراه بردن، در حدود «دربند» با «شیخعلیخان لزگی» روبرو شدند، که مشارالیه - با ایل لزگی - بر آنان تاخت [و] کلیه توب و اسلحه را بغارت برد. در این جنگ زمستانی - از سران ایرانی - [فقط] «علی خان قوانلو» که زخم برداشته بود، از دنیا رخت بربست.

۴۴- [نقض تعهدات فرانسه]

□ بطوریکه قبل از ذکر شدیم ^{*} دلت فرانسه با دولت ایران عهد نامه‌ای بست [مبنی] براینکه دولت ایران از دوستی دولت انگلیس دست بردارد و بناپلئون اجازه دهد - بواسطه خصوصت با انگلیس - از طریق ایران به هندوستان مداخله نماید. و در مقابل «ناپلئون» در تعلیم نظام ایران، کمک [نموده]^{۲*} در موقع لزوم^{۳*} مساعدت لشکری بدولت ایران روا دارد، و سپس^{۴*} در اخراج روسیه و تخلیه ولایات گرجستان اقدام فوری بعمل آورد. در صورتیکه «ناپلئون» بیهیچ یک از تعهدات خود و فانکرده، حتی هنگام ملاقات با [اویلیاء] دولت روسیه، در باب تخلیه ولایات گرجستان سخنی بیان نیاورده، جنرال «غاردان» هم - از قراری که ذکر شد - با «گداویچ» سردار روسی در باره تخلیه گرجستان، کاری از پیش نبرد. بلکه روحیه ایرانیان را - روی منافع روسیه - مشوش نمود [و] «مسیو

^{*} ۱- سیف. ^{۲*} فقط. ^{۳*} و. ^{۴*} که. ^{۵*} و نیز.

بردی» را نزد «گداویچ» فرستاد^[۵] بعوض اینکه اورا از تسخیر ایران منصرف کند و وی را وادارد^[۶] [تا] تعهدات خود را محترم شمارد، جهت سرداران ایرانی-در ایران- پیغام فرستاد، که: شما از عهده دفع سردار روسی بر نمی‌آید و بهتر آنست [که] آن قلعه‌ی محکم [را] بدست خود، تحویل سردار روسی بدهید.

□ و نیز موقعيکه «گداویچ»، برخلاف پیمان با ایران حمله کرد و دو نفر سردار دیگر را برای تسخیر نجوان اعزام داشت، معلم^[۷] تعلیم نظام آذربایجان «موسیولامی» - که از مهندسین اعزامی دولت فرانسه بود - با ولیای ایران اظهار داشت، که جنرال «غاردان» بهن اعلام داشته، که بسبب دولتی جدید دولت روسیه با فرانسه، سعی ما در امور نظام ایران عملی عاقلانه نیست^[۸] تعقیب این روش برخلاف دولتی بین دولتين [روس و فرانسه] است ما باید بنا بر عایت دولت روسیه، از این پس، از تعلیم سپاه ایران خودداری نماییم.

□ یک جهت دیگر هم که نقض تعهدات ناپلئون را آشکار میکرد و معلوم بود [که] دولت فرانسه - در پرده - با دولت روسیه^[۹] [در] تسخیر ولايت گرجستان رضایت حاصل کرده، این بود، که از ابتدای^[۱۰] طرح عهد نامه ایران با دولت فرانسه که^[۱۱] «میرزا محمد رضا قزوینی» سفیر ایران، بدربار فرانسه رفته بود «ناپلئون» او را مدتی در فرانسه معطّل^[۱۲] [نموده] جوابی که متضمّن صلاح دولت [ایران] - مطابق عهد نامه^[۱۳] باشد - با نمیداد. و یکی دیگر از تعهدات «ناپلئون» با ایران، این بود، که از دادن وسائل حرب هیچگونه مضایقه نکند. حتی جنرال «غاردان» از طرف دولت خود، بایران سند سپرده بود، که ۵۰ / ۰۰۰^[۱۴] تفنگ، در اسرع وقت^[۱۵] در آذربایجان بمبادرین ایران^[۱۶] تحویل نماید.

□ با ظاهر بودن این عملیات عهد شکنانه، هرگاه اولیاء دولت ایران از «غاردان» - سفیر دولت فرانسه - ایراد^[۱۷] [میگرفتند]، مشارالیه در جواب ساخت بود و همان سکوت، خود شاهد سازش دولت فرانسه با دولت روسیه در باب

*۱ - که. *۲ - با.

*۳ - عسکرخان افشار. این خطأ احتمالاً از گردآورنده است.

*۴ - هزار. *۵ - دولت فرانسه. *۶ - در آن.

ولايات ایران بود. [و این] میرسانید که دولت فرانسه، منافع روسیه را در شمال ایران نسبت بتصرف ولایات گرجستان و مداخله آن دولت - جایز دانسته^۱ ظاهر و آشکار بود [که] صلح روسیه با «ناپلئون» در پیشروی دولت روسیه در شمال ایران، مدخلتی داشته و روسیه برای اینکه فرانسه را از کمک بایران باز دارد و جنبه خصمانه^۲ [آن] را عقیم گذارد، روش مسالمت آمیز [در] پیش گرفته با «ناپلئون» طریق دوستی گشود [و] چون در تعهد نامه فرانسه و ایران ذکر شده بود [که] هرگاه دولت مزبور به عهد وفا ننماید، دولت ایران میتواند با سفیر انگلیس - که در بندر «بوشهر» متوقف بود - از روی مصالح کشور خود داخل مذاکره شود. روی این اصل، دولت ایران اجازه داد که سفیر انگلیس، از بندر بوشهر به شیراز آید و در آنجا اقامت گیرد، تا نتیجه تعهدات فرانسه مشهود گردد.

۲۵-[دخلات انگلیس]

□ «سر جنس» (۴۶) سفیر انگلیس، پس از مدتی توقف - بنا بصواب دید در باریان وزیر خارجه - بعلت عدم تأثیر تعهدات فرانسه، سفیر انگلیس را - پس از چندی توقف - از شیراز باصفهان، اجازه ورود دادند.

□ موقعیکه جنرال «غاردان» - سفیر فرانسه - از این پیشامد آگاه گردید، خواست بدون اجازه دولت متبعه خود از ایران خارج شود، [لیکن] امنای ایران مانع گردیدند، ولی سودی نبخشید. [جنرال «غاردان»] یقین داشت که عهد شکنی دولت او، منجر بورود سفیر انگلیس بطهران خواهد شد، لذا در نیمه شبی با چند نفر باران خود بطرف تبریز حرکت کرد[ه] چندی در آنجا توقف کرد، تا اطلاع حاصل [نمود که] «سر جنس» - سفیر انگلیس - از اصفهان عازم تهران شده، [بنابراین] از راه تغییض بسوی «پاریس» رهسپار گردید.

□ سفیر انگلیس، لدالورود با امنای دولت ایران داخل مذاکره [ای] شد، مبنی بر اینکه دولت وی حاضر است در باب پیشامد مخاصمه ایران و روسیه کمک مالی و تجهیزات جنگی بنماید. مشروط بر اینکه دولت ایران با دولتهای اروپا- بخصوص فرانسه- قطع رابطه نماید.

□ با اینکه وزیر امور خارجہ وقت با این پیشنهاد موافق بود، اغلب امنای مملکت با این نظریه مخالف بودند و «فتحعلیشاه» را باین نکته متوجه ساختند که دولت انگلیس هم عاقبت- به [نام] مصلحت مملکت داری- از تعهد خودشانه خالی خواهد نمود و رویه فرانسه را پیش خواهد گرفت. بنابر این لازم و واجب است که تجاوزات روسیه را در محال گرجستان و تفلیس، بعلمای اسلام اعلام دارند^۱ [تا] آنان بموجب تشویق، اهالی اسلامی را بر علیه تجاوز روسیه بشورانند و امر جهاد صادر نمایند.

□ پس از موافقت، این امر به «میرزا بزرگ فراهانی» (۴۷) که یکی از وطن پرستان بشمار میرفت^۲ [وا] گذار گردید. مشار اليه برای انجام منظور، «حاج ملا باقر سلماسی» و «صدرالدین تبریزی» را سلاقات [و] آنان را بسوی عتبات گسیل داشت^۳ [تا] پیشامد لشکر کشی روسیه را در حدود شمال ایران- بگرجستان و داغستان و سایر^۴ نقاط شمال- بعرض «شیخ محمد جعفر نجفی» و «آسید علی اصفهانی» برسانند.

۳۶-[حكم جهاد]

□ فرستادگان، دستور را اجراء و علم را از آن پیشامد آگاه کردند. علما نیز بهر یک از پیشوایانی که طرف تقليد عامته بودند، شرحی^۵ [صادر، و] امر جهاد- از طرف شاه- صادر نموده، بقم و کاشان [و] یزد[و] اصفهان[و] شیراز[و] سایر بلاد

*۱- که. *۲- بر. *۳- که. *۴- دیگر. *۵- بضمون صدور.

ارسال داشتند. منجمله از علمای محلی «ملااحمد نراقی»، «میرمحمد حسین سلطان العلماء» - امام جمعه اصفهان -، «ملاعلی اکبر اصفهانی» که اعظم علماء محسوب بودند - بدین دستور، احکامی صادر^{۱*} [نمودند] که: علمای اسلامی جهاد با روسیه را - نسبت به تجاوزات در خاک ایران - جهاد بی‌اکراه دانسته و مجادله بیگناه میدانند. رعا [یا] اسلامی، هر قدر که می‌توانند برای مخارج جنگی بدولت کمک برسانند، حلال و بی‌شبه می‌باشد ، بشرط اینکه مبازرین امور جنگی، مردمی وطن دوست[و] درستکار ، و بدیانت معروف بوده باشند. بعلاوه سر رشته داران نظام هم ، بسوابق نادرستی[و] سازش با دشمن ، یا خدعا و تزویر اقدامی نکرده باشند . در این صورت بر تمام ساکنین ایران - صغیر و کبیر، وضعیع و شریف - واجب است[که] برای تقویت دین و استقلال کلیه حدود مملکت، بجهاد بپردازند و دشمن را از خانه حقه خود - که ملک طلق آنهاست - و از نیاکان بارت بر داشته‌اند ، از دست یغماگران تجاوز پیشہ روسیه برها نند و خون خود را، در راه بدست آوردن این منظور، دریغ قادرند.

□ مبازر این امر - یعنی «میرزا بزرگ» - عبارت بیانات مجتهدین را بطرز «رساله» در آورده، در تمام شهرهای مملکت - بوسیله حکام - منتشر ساخت . در اندک وقت، کلیه ایران - بخصوص آذربایجان - بشورش پرداخته، با وسائل لازم مهیّای جدال عمومی با روسیه شدند.

□ از قضای فلك، در همان سال که امر جهاد از طرف علمای اعلم بر علیه روسیه صادر گردید ، زلزله عظیمی در ایران حادث شد ، که مدت پنجاه روز متواتی، کره ارض مانند کره سیماب (= خورشید) در حرکت بود.^{۲*}

□ در اطراف مازندران[و] قوچان، چندین قریه مفقود الاثر گردید. بنحوی که آثاری از آن محل‌ها پدیدار نبود. در طهران بقدری زلزله بر شدت خود افزود، که مردم شهر، از ترس جان متواری شده، منازل خود را ترک [و] بخارج شهر، روی آوردن [و] در همان زمستان، بیاغها پناهنده شدند.

۱* - شد.

۲* - این جمله می‌رساند، که تا عهد فتحعلی‌شاه، هنوز تصور می‌شد که زمین ساکن و خورشید در حرکت است.

۳۷-[ماجرای سفارت میرزا ابوالحسن خان]

□ پس از ^۱[نزول] این بلا، سفیر انگلیس - با اینکه در دربار مخالف بسیار داشت و نسبت بمنظور خود تا اندازه‌ای نامید بود ، عاقبت الامر-در پرده رضایت «میرزا ابوالحسن خان» را که مسدی با نفوذ و متبر بود حاصل کرد . مشارالیه بواسطه بعضی جهات، در دربار تکیه گاه محکمی بدست آورده، با اینکه «عباس میرزا» با عقیده وی مخالف و ریای (= نادرستی و حيلة) او را در امور سیاسی رو میکرد، معهدزا- این مرد متبر - بوسیله نفوذ خود، نظر شاه را جلب نمود^۲[تا] بشرایط [و] تعهدات سفیر انگلیس تن در دهد و قبول پیشنهاد او[را]- در آن موقع- مقتضم شمارد.

□ عاقبت الامر، شاه حاضر گردید که با دولتهای اروپا قطع روابط نموده، با دولت انگلیس، عهد نامه [ای] رد و بدل نماید. و نیز برای تحکیم روابط دولتين انگلیس و ایران، سفیری بسوی «لندن» اعزام دارد و مخارج سفیر ایران بلندن، بعهده دولت انگلیس بوده باشد. ضمناً «سر جنس» - سفیر لندن - عهده دار شد ، که صد و بیست هزار تومان مخارج مسافرت سفیر ایران را پرداخت نماید. لذا حواله [ای] بمبلغ مزبور ، بكمپانی «هند شرقی []» محول داشت که پرداخت نماید! ولی کمپانی مزبور، از پرداخت خودداری^۳ [و حواله را] نکول نمود و سفیر انگلیس را در ایران، برسمیت نشناخت و تعهدات او را نسبت بامور ایران تکذیب نمود^۴. [علت] آنهم این بود ، که کمپانی «هند شرقی []» قبلاً «سرجان ملکم بهادر» (۴۸) را از طرف هند، برای سفارت تعیین و اعزام داشته بود ، که مدتی در بوشهر توقف

*۱- تزل .

*۲- که .

*۳- بلکه .

*۴- و علل .

داشت، «سرجنس» نماینده انگلیس‌هم‌در مقابل (= بتلافی) – از سفارت «سرجان ملکم» سر باز پیچید و از دولت ایران درخواست کرد، که از طرف خود سفیری بلند بفرستد، [تا] در ضمن، ثابت بودن هریک از سفیرین را در ایران – تعیین و اعلام دارد، و وجه اخراجات (= مخارج) و عهد نامه را [نیز] در لندن بامضاء دولت انگلیس برساند.

□ «سرجنس» – نماینده انگلیس – نسبت بتعیین سفیر ایران در دربار [انگلیس] اصرار داشت که حکم انجام این امر، به (= برای) «میرزا ابوالحسن – خان شیرازی» صورت گیرد (= صادر گردد) [و] با اینکه «عباس میرزا» و لیعهد – از تعیین او ناراضی بود، «سرجنس» بوسیله نفوذ چند نفر از در باریان – که تحت اراده^۱ [او] قرار گرفته بودند^۲ [ترتیبی داد، تا حکم] این مأموریت خطیر را بنام همان «میرزا ابوالحسن» صادر کردند. در اینجا لازم است متذکر شویم، که علت برقراری مشار الیه با مر نظارت و اصرار «سرجنس»^۳ [از روی] چه نقطه نظر بوده است؟ :

□ پدر «میرزا ابوالحسن» مذکور، – «میرزا محمد علی» – از اهالی اصفهان [بوده، که] از وطن مألف هجرت اختیار کرد [ه] بسوی شیراز رفت [و] چون «حاج ابراهیم خان اعتماد الدّوله» سر رشته‌دار لشکر «کریم خان زند» بود، «میرزا محمد علی» را که مردی خوشنویس و با اطلاع بود، به محرری (= منشیگری) پذیرفت [و] بواسطه بروز لیاقت – عاقبت‌الامر – خواهر «اعتماد الدّوله» [را] بهمسری گرفت^۴ [و] بواسطه بعضی جهات مورد سوء‌ظن دولت واقع گردید [و] چون مورد تعقیب قرار گرفت، به «معصومه قم» فراری [گردیده] پس از چندی – شبانه – بطرف «بیت‌الله‌الحرام» رفت و از آنجا بسوی هندوستان مسافرت نموده و در «مرشد آبادکن» نزد نواب آنجا [با] ماهیانه دویست روپیه استخدام شد^۵ تا اینکه «فتح‌علی‌شاه» – بنا بصوابدید «محمد حسین – خان امین الدّوله» – ولد (= پسر) او را که «ابوالحسن خان» مذکور است، در

۱* – سرجنس. ۲* – امر. ۳* – به چه؟. ۴* – که.

۵* – این رقم، برای حقوق یکماده – در شرایط اقتصادی آن‌زمان – بسیار اغراق‌آمیز است. شاید ۲۰۰ روپیه در سال – با توجه بسطح بسیار نازل زندگی در هند – درست‌تر باشد.

کار دولت داخل نمود [و] چون «امین‌الدوله» در دربار شاه قرب بسیار داشت، باعث ترقی فوق العاده او گردید. تعین [او بسمت] سفارت^{۱*} هم بواسطه کمک و مساعدت «امین‌الدوله» صورت گرفت. روی این اصل «میرزا ابوالحسن خان» در سال ۱۲۲۴ هجری بسفارت لندن^{۲*} منصوب گردید.

□ پس از رفتن مشارالیه بسوی لندن، «فتحعلیشاه» از دارالخلافه بطرف «چمن او جان سلطانیه» حرکت کرد. موقعیکه شاه وارد محل مزبور شد، بوی اطلاع دادند که «طور مصوف» (۴۹) - سردار روسی - در منزل «سوغانلق» - یک فرسخی تفلیس - اردوئی مرکب از سوار و پیاده و توپخانه فراهم نموده و نیارال «نیاسنین»^{۳*} را با سپاهی مجھیز بطرف قراباغ گسیل داشته، و نیز یک سردار دیگر روسی را، با لشکری، در حدود (= حوالی) «حاملو» و «پیک کندی» و «کمری» - محال پنیک و شوره گل - روانه داشت و یک سرکرده دیگر را بسوی گنجه و ایلات «قزاق شمس الدینللو» فرستاده [است].

[شکست مجدد روسها]

□ «فتحعلیشاه»، شاهزاده «محمد علی میرزا» را با ۲۵ هزار سپاه و تجهیزات لازم، بطرف تفلیس، و «علی خان» - عمومی «حسینخان سردار» را با «اسماعیل خان دا مغافنی» [و] «محمد علیخان شام بیاتی» [و] «میرزا محمد خان لارجانی» [و] «ذوقفارخان» [و] «مطلوب خان» [و] بعضی سران دیگر را بهمراه «عباس میرزا» و لیعهد، اعزام داشت و سپس «عبدالله خان فیروز کوهی» [و] «مهدیخان مازندرانی» [و] «محمد صالح خان بسطامی» [و] «علیمراد خان افشار خمسه [ای]» [و] «محمد نظرخان» - با پیاده نظام فوج «کزان» و «کمره» -

*۱- او. *۲- از طرف ایران.

*۳- نامی: این نام را «ماثر» بصورت «نیالستین» آورده است.

را مجدداً بتعاقب نایب السلطنه روانه داشت.

□ در همین اوان، خبر رسید که «مصطفی خان طالشی» بواسطه وصلت با خوانین شاهسون و بعضی وعده‌های پوج سران روسی، کوس مخالفت نسبت به دولت ایران کوفته (= کوبیده) و با سرکردگان روسیه سازش نموده، یک قسمت [از] سپاه آنان را برای مداخله در امور جنگل، دعوت نموده است. روی این اصل، سپاه روس بمازندران و گیلان تاخت آورده، و ایل شاهسون، بتحریک وی (= مصطفی خان طالشی)، اختلال نظم محال (= منطقه) را فراهم کرده [است].

□ «فتحعلیشاه» بمحض وصول این خبر، «فرج‌الله‌خان پوستچی باشی» را با ۲۰ هزار پیاده و سوار، برای جلوگیری [از] تحریکات «مصطفی خان» روانه نمود، و خود شاه با اردو بمحال «سراب» حرکت کرد.

□ از طرفی «محمد علی میرزا» در نزدیکی ایروان، بچند دسته [از] سپاه روس تصادف کرده (= مصادف شده)، در نتیجه حملات پی در پی، کلیه آنان (= دشمنان) کشته و زخمی و دستگیر شدند. شاهزاده، دستگیر شدگان [را] به نزد شاه فرستاد و غنائم را جمع آوری [نموده] بطرف تفلیس تاخت آورد. مشارالیه آنچه ایلیات از قبیل: «بزچلو» (۵۰) و «گرج» و «ارامنه» که در حوالی تفلیس سکونت داشتند با مال [و] اموال [و] احشام، از آن محال کوچ داده، به طرف شوش (= پناه آبادشوشی) روانه داشت و خود در حوالی ایروان، بانتظار نایب السلطنه اطراف نمود.

□ نایب السلطنه، ابتدا بسوی گنجه تاخته، با سپاه روس -^۱[که به [آن محال آمده بودند] بجدال پرداخت [و] در نتیجه سعی و کوشش شاهزاده [عباس میرزا] و پشتکار^۲ طاقت فرسا، نیارال «نیاسین» روسی، تاب مقاومت نیاورده، پس از دادن تلفات زیاد، بکوههای اطراف گنجه متواری گردید.

□ نایب السلطنه، کلیه احشام آن حدود را حرکت داده، با اطراف ایروان روانه داشت [و پس از انجام این کار] با مر نایب السلطنه «امیرخان دولی قاجار» نیارال روسی را - که در کوهها متواری بود - تعقیب نموده، غنائم زیاد، از او بدست

آورد. [تا اینکه] ناچار بسوی گرجستان عقب نشینی نمود. نایب‌السلطنه پس از متواری شدن دشمن، از حدود گنجه بطرف ایروان حرکت کرده، به «محمد علی میرزا» پیوست.

□ «طور مصوف» روسی، وقتی به سوقانلق – یک فرسخی «تفلیس» – رسید، در منزل «زگن» قرار گرفت [و] چون از موضوع پیشرفت نایب‌السلطنه – در گنجه – و «محمد علی میرزا» در اطراف تفلیس – اطلاع بدست آورد، خود و سپاه را در معرض خطر دیده و نیارال [«نیاسنین»] را در اکناف متواری یافت، برای فرار، لازم دانست مکری اندیشید [ه] خود و سپاه را از آن مهلکه رهائی بخشد. این شد، که عریضه [ا] [ی] [بنایب‌السلطنه] نوشته و تعهد کرد که هر گاه سپاه او (= نایب‌السلطنه) از ایروان کنار روند، ملزم می‌شود، که اطراف گنجه را بکلتی تخلیه [و] بطرف تفلیس مراجعت نماید، و کلیه محال گنجه را تحویل سران ایران بدهد. [و] چند نفر از همراهان خود را – که عنوانشان ارزشی داشت – آن تعهد نامه را امضاء و ممهور کردند و بنزد نایب‌السلطنه فرستاد.

□ با اینکه شاهزاده یقین داشت [که] تعهدات سران روس، در هیچ مورد پایدار نیست [و] هر موقع خطری برخود می‌بینند، طریق تعهد را جهت پیشرفت، بکار میرند [و] پس از آنکه خطر را مرتفع دانستند، خلاف عهد را در زمرة سیاست و رشادت می‌شمارند و کلیه عهد و پیمان [ها] در نزد آنان موهوم^{*} [می‌گردد] و با اینحال نایب‌السلطنه، ابتدا بخيال [= بعلت] کمی آذوقه سپاه، وبعد پیش آمد هوای زمستان، دستور داد که در عبور سپاه روس، مزاحم آنان نشوند تا بسوی تفلیس بر گردند.

□ طبق دستور نایب‌السلطنه، سپاه ایران از بین راه سر کرده روسی عقب نشسته، مشارالیه (= تورموسف)^{**} قلیلی از بقایای سپاه خود را برداشته بطرف تفلیس رهسپار گردید.

□ نایب‌السلطنه، پس از این دستور، خود بسوی ایروان رفت، «محمد علی میرزا» را باردوی شاه فرستاد.

* - ۱- می‌باشد.
** - ۲- با.

۳۹- [درگیری افشار و طالش]

□ بطوریکه قبل اگفته شد^{۱*} « فرج الله خان [پوستچی باشی] » با لشکری بسوی اردبیل - برای جلوگیری از عملیات « فرج الله خان شاهسون » [و] « مصطفی خان طالشی » که [با] دشمن سازش نموده بود [ند] اعزام گردید. موقعیکه بمحل مزبور رسید، امور آن ایل را، بواسطه سازش سران آن ، مختل دید. لذا « نظر علیخان » را که از طرف « مصطفی خان » سرپرست ایل مذکور [شده] بود، دستگیر کرده، بسوی اردوی شاه روانه داشت و خود، بدون درنگ بمحل اقامت « مصطفی خان - طالشی » روی آورد.

□ « مصطفی خان » چون از آمدن او اطلاع حاصل نمود، بوسیله یک قاصد تیز گام، سر کرده روسی را، که در « پشت ساری » و « بندرگاه » توقف داشت ، آگاه گردانید و از^{۲*} [او] مدد خواست و با جسارت تمام، باستقبال « فرج الله خان [پوستچی باشی] » پرداخت . موقعیکه مقابل یکدیگر رسیدند، جنگ بین آنها شروع شد، بنحویکه مجال استعمال اسلحه گرم نبود. سران « افشار » با خنجر و شمشیر، بجان سپاهیان « طالش » افتادند. در این گیرودار، چند فوج سالداران روسی بکمک « خان طالش » - از گرد راه - رسید[ند و] و بسپاه^{۳*} « [مصطفی] خان » داخل شدند. با اینحال « مصطفی خان » در مقابل ایل « افشار » تاب مقاومت نیاورده، خود با چند نفر سوار، از میدان کارزار، رو به زیمت نهاد و از میدان حرب متواری گردید[ه] لشکریانش چون او را فراری یافتند، بدون درنگ، دست از جنگ کشیده، به « فرج الله خان [پوستچی باشی] » سراطاعت فرود آورده، تسلیم گردیدند.

□ بفرمان « فرج الله خان »، فرستادگان روسی را خلع سلاح نموده ، کلیه آنان را اسیر نمودند [و]^{۴*} سالدارهای دستگیر شده [را] بسوی اردو فرستاد [ند].

□ خان طالش ، بقلعه « لنگران » (۵۱) که وطن اصلی او بود، پناه آورد ،

۱*- که.

۲*- آنان.

۳*- فرج الله خان.

۴*- فرج الله خان.

ولی «فرج الله خان افشار» (= پوستچی باشی) دست از تعقیب وی برنداشت. فوراً قلعه را محاصره کرد. خان طالش، چون خود را محصور دید، در نیمه شب از روی آب، بسوی ساحل «جامیش وان» گریخت و بعضی از اقربای نزدیک خود را نیز همراه برد.

□ فردای صبح، که «فرج الله خان» از فرار او اطلاع بدست آورد، داخل قلعه شد [و] آنچه اندوخته و ذخیره، در محل مزبور بود، بغینیت برداشت و بواسطه اینکه قلعه مذکور لب آب واقع شده [و] دشمن بسهولت آنجار اسنگر گاه خود قرار میداد، قلعه را با خاک یکسان کرد، بنحویکه آثاری از ^{۱*} [آن] بجای نماند؛ تمام ابنيه ^{۲*} [آن] را بسوخت [و] سپس بمحاصره «جامیش وان» پرداخت: «جامیش وان» ^{۳*} [وسط] آب، و فقط یکراه باریک از طرف خشکی، بداخل ^{۴*} [آن] داشت.

□ «فرج الله خان» یکعده سوار و پیادگان افشار را، در آنجا ساختن نمود [ه]، دستور داد از ایاب و ذهاب جلو گیری نمایند [و] فوراً عمل صورت گرفته را بنایب السلطنه اطلاع داد و از معظم له کسب دستور نمود.

□ نایب السلطنه، «محمد خان هزاره‌ای» را با یکعده سوار، بكمک او روانه داشت [ولی] «فرج الله خان» پوستچی باشی افشار [ه]، از طریق جلو گیری [راه] آذوقه، عرصه را برخاندان طالش تنگ کرد. خان طالش، چند مرتبه او را مخاطب ساخت، که از سر راه عقب رود [تا]^{۵*} خود، بسوی نایب السلطنه روی آورد. [لیکن] «فرج الله خان» ^{۶*} [از بیم] اینکه مبادا کمکی از طرف روسها بوی برسد و قضیه بنحو دیگر ^{۷*} [در آید]، قبول نمیکرد [و] میگفت: «باید اسلحه خود را تسلیم و نزد من آئی».

□ مشارالیه (= مصطفی خان طالشی) ناچار گردید، یک نامه بوسیله فاصلی - از طریق آب - بسوی نایب السلطنه ^{۸*} [بفرستد] و درخواست عفو گناهان ^{۹*} [نماید].

۱*- او.

۲*- اطراف.

۳*- او.

۴*- بواسطه.

۵*- مشروط بر اینکه خان طالش.

۶*- نمود.

۷*- فرستاد.

۸*- نمود.

- نایب‌السلطنه، «میرزا بزرگ» را بسوی «جامیشن وان» گسیل داشت.
- «میرزا بزرگ» پس از اینکه در «جامیشن وان»، از خان طالش تعهد گرفت و دانست [که] قول صریح داده، که دست از سازش با دشمن بردارد، آنوقت به «فوج‌الله خان» دستورداد، که دست از محاصره بردارد.
- «فرج‌الله‌خان» از محل مزبور برخاسته، در ایران بنایب‌السلطنه پیوست.

۳۰- [سفارت دویم «جان ملکم»]

- بطوریکه قبل امتد کسر شدیم^{۱*} در سال ۱۲۲۴ «میرزا ابوالحسن خان [شیرازی]» با نظر «سرجنس» - سفير انگلیس - بنام سفير ایران بسوی لندن عزیمت نمود [و] دولت انگلیس، مشارالیه را در لندن نگاهداشت و هیچ جواب باو نداد^{۲*}، اوهم دربار شاه را از اوضاع مطلع نکرد. همین موضوع باعث خیال بعضی درباریان شاه گردید. خصوصاً نایب‌السلطنه، [که] از تعیین او بسفارت ناراضی بود. چون [که] مترجمین سفير انگلیس، با چند نفر از بر جستگان دربار - که حرفشان نزد شاه خریدار داشت - ^{۳*} [خصوصیت] حاصل کرده بود [ند و] همان اشخاص، شاه را وادار نمودند که «ابوالحسن خان» را بسوی لندن روانه داشت.
- بهر حال، تا اول سال ۱۲۲۵: ناگاه خبر رسید که «جان ملکم» سابق‌الذکر، دوباره بسفارت [انگلیس در] ایران منصوب شده و وارد بندر بوشهر گردیده [است]. در^{۴*} [حالیکه] «سرجنس» - سفير انگلیس - هنوز در دارالخلافه بود!
- موقعیکه نایب‌السلطنه شنید، که با بودن سفير انگلیس در ایران، مجدداً «جان ملکم»، بندر بوشهر رسیده، شاه را آگاه نمود که: [این] دورسته از یك سرچشمۀ آب میخورد [و] از احضار «جان ملکم» لازم است که خودداری شود، تا از طرف «میرزا ابوالحسن خان» خبری واصل^{۵*} گردد. اما [همان درباریان

۱*- که. ۲*- ه. ۳*- جنبه خصوصی.

۴*- صورتیکه. ۵*- نشد.

دشمن‌شناس (= دشمن‌خواه) شاه [را] وادار نمودند که «جان ملکم» را از بندر بوشهر - از راه غیر مستقیم - بنزد خود احضار نماید. این شد، که شاه، «مهراب - خان افشار» را ببندر بوشهر فرستاد [تا] «جان ملکم» را در چمن سلطانیه نزد شاه آورد.

□ «جان ملکم» از طرف دولت هند، با تحفه بسیار، در نزد شاه حضور یافت.

□ «سرجنس» - سفیر انگلیس - با اینکه پافشاری میکرد [که] دولت ایران «جان ملکم» را نپذیرد، وقتیکه شنید «جان ملکم» خود را در چمن سلطانیه بشاه معرفی کرده است، درخواست ملاقات او را نمود (۵۲) پس از وصول موافقت از طرف درباریان شاه، عازم چمن سلطانیه شد [و] چندین مرتبه ملاقات‌های محربانه با وی (= سرجان ملکم) نمود، پس از این ملاقات‌ها، عدم پا بر جا بودن سفارت «جان ملکم» را در ایران، اعلام داشت.

□ این پیشامد، صحت امر (= عقیده‌ی) نایب‌السلطنه را کاملاً ثابت نمود، که «جان ملکم» مزبور، حامل پیغام‌های سیاسی بنام (= برای)^{۱*} «سرجنس» بوده، نهایت (= منتها) برای اغفال ایرانیان، با فرستادن تحفه و هدا یا توأم داشته. و نیز بعضی دریافتند که «میرزا ابوالحسن»، در این موضوع دخالت داشته، [چون] در همان موقع، که «سرجنس» و «جان ملکم» در چمن سلطانیه بودند، نامه‌ای از طرف «میرزا ابوالحسن» رسید، که از طرف دولت انگلیس، سفارت «سرجنس» پسندیده است و «جان ملکم» باید مراجعت نماید!.. از وصول این نامه معلوم بود، که «میرزا ابوالحسن»، از جریان کار، کاملاً آگاه بوده است - .

□ بهر حال «جان ملکم» پس از انجام مأموریت، از طریق بغداد عازم هندوستان گردید.^{۲*}

-۱* - سفارت جهت.

-۲* - ظاهراً این آمد و رفت سیاسی، - لاقل از نظر «میرزا صادق و قایع نگار» - کاملاً محربانه صورت گرفته است.

۳۱- [مساعدت شاه به حکام شکی و بادکوبه]

□ چون شاه، فتوحات نایب‌السلطنه را در محل «پهنهک»^۱ شنید، از چمن سلطانیه، به چمن او جان حرکت نمود و نایب‌السلطنه را از ایروان^۲ احضار نمود.

□ در خلال این احوال، «شیخ علی خان» و «مصطفی خان شیروانی»، که از سازش با روسیه پشماینی حاصل کرده بودند، نامه‌ای بواسیله «سلیم خان شکی» و «حسینقلی خان بادکوبه‌ای» نزد نایب‌السلطنه فرستاده، تقاضای عفو و گناهان نمودند. نایب‌السلطنه عین درخواست آنان را از نظر شاه گذرانید [ه] مورد قبول واقع گردید. ضمناً نیاز (= تقاضای) «حسینقلی خان» این بود، که سرداری قابل، با فوجی کافی برای محافظت، کنار رود «کر» مقرر (= مأمور) دارند. و نیز وجه نقدی بعنوان انعام، به «شیخعلیخان» داده شود [تا] جمعی از قبیله «نرگیه» را فراهم آورده «سلیم خان [شکی]» را [به]^{۳*} ولایات شکی منتقل نماید^{۴*} [تا] در موقع لزوم، در «دربند» و بادکوبه، از سپاه روس جلوگیری بعمل آورد.

□ با اینکه شاه از آنان اطمینان کامل نداشت، برای اتمام حجت نسبت بخواهش آنها مبلغی گزارف، که بیشتر از میل (= خواسته) آنها بود، جهت او فرستاد. سپس «ابراهیم خان دولوی قاجار» را با جمعی پیاده و سوار [و] آلات توپخانه، برود خانه مزبور روانه داشت.

□ پس از چندی، چون اثری از تعهدات آنان بشاه نرسید، بنا با مر نایب‌السلطنه «ابراهیم خان» - که مأمور رود بود - هستی (= مایملک) ایلات آن حدود را غارت نموده، مراجعت کرد.

* ۱- پهنهک و پنبک، هر دو کلمه، در مورد یک محل بکار رفته است. صحیح آن «پهنهک ایروان» است.

* ۲- به چمن او جان.

* ۳- در.

* ۴- که.

۳۲- [قتل حاکم بغداد]

□ در همین موقع، خبر قتل «سلیمان پاشا» والی «دارالسلام»^{۱*} شایع گردید. علت قتل او هم این بود، که امنای دولت عثمانی، مشارالیه را خدمتگزار دولت ایران میدانستند و در امور^{۲*} بغداد، از او هراس داشتند. بدینواسطه «یوسف پاشا» سرلشکر «ارزنهالروم» را لقب وزارت داده، روانه نمودند. ولی مشارالیه بدون نیل بمراهم، برگشت و کاری از پیش نبرد [ه]، نتوانست مردم بغداد را بر علیه «سلیمان پاشا» برانگیزد. روی این اصل «حالت افتادی» نام را که^{۳*} «رئيس الكتاب» نامیده میشد، از اسلامبول جهت دفع «سلیمان پاشا» تعیین کردند.

□ «رئيس الكتاب» چون مردی مدبر و آشوبگر بود، ابتداء با^{۴*} نوشتاجات ساختگی (= جعلی)، داخل ایلات و اکراد و اعراب و پاشایان «کرکوک» (۵۳) و «موصل» گردید [ه]، مردم را بر علیه «سلیمان پاشا» تحریک کرد و زمینه را جهت منظور، مساعد نمود. سپس وارد بغداد شد [و] در داخله بغداد نیز، دست بحیله و تزویر زد، [و] چون از روش ناپسند خود سودی نبرد، از بغداد مراجعت کرد [ه] در «سلیمانیه» با «عبدالرحمن پاشا» سازش کرد [و] نوشتاجات مزورانه بهر طرف فرستاد. عاقبت الامر، اکراد را بر علیه «سلیمان پاشا» برانگیخت و نتیجه این شد که اعراب و اکراد و پاشایان بر «سلیمان پاشا» بشویریدند.

□ چون [«سلیمان پاشا】 خود را در مقابل شورش عاجز دید، متولّ بدولت ایران گردید [ه] «فتحعلیشاه»، حقیر- «میرزا صادق مروزی»- را جهت

*۱- «منصور خایله» عباسی و بانی بغداد نیز این شهر را دارالسلام و مدینة السلام Madinatossâlam لقب داد.

معارف - فارسی - ج ۱ - ص ۹۳۵

*۴- اغلب.

*۳- به.

*۲- کار.

اصلاح، از چمن او جان بطرف بغداد فرستاد.

□ از طرفی «عبدالرحمن» و «رئيس الكتاب» با همراهی پاشایان کرکوک و موصل و مشایخ اعراب، تا حوالی «امام اعظم»—که «سلیمان پاشا» از بغداد خارج، [و] در آنجا توقف داشت—تاختند، ولی بوی فرسیدند. از طرفی چون «سلیمان پاشا» مدتی بانتظار جواب مساعد دولت ایران نشست [و] اثری ظاهر نشد، ناچار از بغداد خارج شد [و] چون مدعیان او، عده اطراف او را قلیل یافتند، دور او را احاطه کرده، بجدال پرداختند. باران بغدادی، او را تنها گذارد، بسوی بغداد بازگشتند. «سلیمان پاشا» ناچار فرار اختیار کرد [ه] نیمه شب، یکی از ایلات عرب [رسید، و] بچادر عربی پناه برد. شیخ قبیله، از ورود او اطلاع یافت [و] در شبی، خون آن مهمان را بخاک ریخت.

□ پس از کشته شدن «سلیمان پاشا»، «عبدالرحمن [پاشا]» وارد بغداد شد و با تشریفات لازم، «عبدالله پاشا» نامی را—که با وی بستگی داشت—به^۱* [ولایت] آن^{۲*} [ایالت] معین نمود.

□ [حقیر]—«میرزا صادق واقع نگار»—در کرمانشاه شنید، که «سلیمان پاشا» بقتل رسیده [است]. پس از چندی بجانب شاه مراجعت کرده، در آخر همان سال، شاه برای ایام عید، بطرف دارالخلافه حرکت نمود.*^۳

*۱—ایالت.
*۲—ایالت.

*۳—«میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی، در نامه‌ای باین امر اشاره دارد. بخشی از عین نامه صفحه‌ی اول منشآت قائم مقام در «مقدمه‌ی مصحح» بخش «ت» آورده شد. لطفاً برای مقایسه‌ی متن این بخش، با آنجا نگاه کنید. بخصوص از «... بار اول نیست که بغداد خراب را بمی‌قدوم شریف خود آباد کردید...» ببعد را. ص ۳۷ کتاب حاضر.

۳۳ - [قضیه‌ی «سلمان پاشا»]

□ بعد از ورود شاه بطهران، «طور مصوف» - که یکی از سرداران روسی بود، و در اطراف گرجستان توقف داشت - از غیبت شاه ایران و سران او^{۱*} [در] حوالی آذربایجان استفاده کرده، به تفلیس آمد. سپس به «پاشا حق» که^{۲*} [در] حدود تفلیس واقع شده، رفت [و] در آنجا «سلمان پاشا» نامی را که رهedar (= راهدار) آنحدود بود، ملاقات نموده، با وعده‌های حیله آمیز، نظر مساعد او را جلب کرد. سپس با او مشورت کرد، تا اینکه شبی او را بچادر خود دعوت نمود. «سلمان پاشا» بدون فوت وقت نزد او رفت. در موقعیکه هر دو مشغول صرف شام بودند - بنا بدستور قبلى - او را دستگیر نمود و شبانه^{۳*} (به) تفلیس، نزد یکی از سران روس فرستاد [و] دستور داد: نگاهداری او، بنحو پوشیده (= مخفی) صورت گیرد.

□ پس از انجام این امر نامدانه، موضوع را به اولیای روسته اطلاع داد [ه] از طرف دولت روسته، بسر کرده مزبور دستور رسید، که قبل^{۴*} در آنحدود جلوه دهنده (= شایع کنند) که «سلمان پاشا» در نیمه شب متواری شده، بعد^{۵*} اورا بطوریکه اهالی اطلاع حاصل نکنند، از تفلیس بسوی پطرز بورغ روانه نمایند.

□ «طور [مصوف]» روسی، پس از دستگیری والی، خود با لشکری مقر حکمرانی او را اشغال کرد و بنا بدستور [دولت] روسته، یک عدد محدود را مأموریت داد^{۴*} [تا] اشخاص بر جسته آنمحل را که دارای قوه مالی و قدرت و نفوذ [بودند]، شبها از بستر خواب بر بایند و یک بیک [را] بدست مأمورین تعیین شده بسپارند، تا بمحیل نا معلومی ببرند. وهمین کار را هم کردند: با مدد هرشب، چند نفر از اولیای محلی نا پدید بودند!.

۱* - از.

۲* - بین.

۳* - اورا.

۴* - داشته در.

۵* - که.

□ در محلی که «سلمان پاشا» را پنهان کرده بودند، آمد و رفت اشخاص اکیداً منوع بود. فقط یک پاسدار گرجستانی بنام «سر کیس» - از ارامنه - مستحفظ والی مذکور بود. روزی، پاسدار کسالت مزاجی حاصل نمود. وقتی «طور مصوف» از بیماری او مطلع گردید، چون برای نگهداری راز، هر کسی مورد اعتماد وی نبود که جهت پاسداری والی تعیین نماید، لذا مهتر (= مأمور نگهداری اسبهای) خود را، که گرجی [و] بنام «تامس» (= توماس) نامیده میشد و نسبت باو اعتماد کامل داشت، برای پرستاری والی معین کرد و باو دستورداد که دستگیر شدن والی را پنهان دارد [تا] بلکه از اوضاع محلی، ویرا مطلع نماید.

□ وقتی مهتر گرجی، نزد والی رفت، او را شناخت. زیرا برادر مهتر مذبور، مدتی در خدمت «سلمان پاشا» بشغل فراشی، خدمتکاری کرده بود.

□ والی از این پیشامد بیهایت خرسند گردید. از طرفی هم، خدمتگزار جدید، بپاس خدمت برادرش - نزد والی - خود را وفا دار معرفی نمود. این شد، که والی بسوی دستور داد، بطور مخفی^{۱*}، عملیات سر کرده روسی را، نزد وی افشاء^{۲*} [نماید].

□ والی از قرائیں رفتار سر کرده روسی واقف شد، که ممکن است او را در وقت [و] فرصت [مقتضی] بسوی پطرزبورغ گسیل دارد. این شد، که «تامس» با میل و رغبت، دواسب - در نیمه شبی - بدست آورده «سلمان پاشا» را از قید رهانید و خود هم با اوی فرار نمود.

□ «سلمان پاشا» خود را به یکی از دهکده‌های مقتر حکمرانی رسانید [و] فوراً بوسیله همان «تامس» مکتوبی جانب شاه فرستاده و تقاضا نمود، حکمی به «حسین خان»، سردار ایروان داده شود، که با اوی دردفع سپاه دشمن مساعدت کند. و نیز مساعدت مالی و لشکری در باره او منظور شود. و نیز خواستارشد، که: چون «توان میرزا»، والی زاده (= پسر والی) گرجستان در نزد سردار روس رفته [و] با او سازش حاصل کرده [است]، از طرف دولت ایران تشویق نامه‌ای مرقوم و سپس^{۳*} [برای] طایفة «تاواندان قراقلى خان» حکمی صدور یابد، که «توان میرزا» - والی زاده - را بسر کردگی قبول و دشمن را از قلمرو محلی

۱*- تامس. ۲*- نمود. ۳*- او.

خود برانند.

- «تامس» مزبور، نامه «سلمان پاشا» را بدون درنگ، بنزد نایب‌السلطنه برده، معظم‌له^{۱*} [آن] را جهت اطلاع، نزد شاه فرستاد. «فتحعلیشاه» تقاضای او را پذیرفته، حکمی به [نام] «حسین خان» – سردار ایروان – صادر نمود، که در دفع روسيه با وي کمک نماید و از هیچگونه مساعدت مالي و لشکري دریغ ننماید. و نیز مرقوم رفت، [که] سردار مزبور، تدارکات شایسته – جهت «توان میرزا» – دیده، او را با لشکري نزد «سلمان پاشا» – والي «پاشا حق» بفرستد.
- «حسین خان سردار»، دستور شاه را اجرا نموده، دو فوج پیاده نظام، با تجهیزات، نزد «توان میرزا» روانه داشت.

□ «توان میرزا» در نتیجه این تشویق، فوراً از^{۲*} ایلات، عده زیادی جمع آوری و گرفتاري «سلمان پاشا» را – بدست «طور مصوف» – بهانه [قرار داده] با دستیاری «سلمان^{۳*} [پاشا]» سپاه روس را با شکست فاحش، از آنحدود متواری نمود. فقط قلعه «تیشت» – که روسها در آنجا مهمات زیاد، بتدریج وارد کرده بودند – در دست «طور مصوف» باقی ماند.

□ «توان میرزا» پس از فرار روسیان از آنحدود، بخيال اینکه «شريف-پاشا» – سرلشکر «آخته»^{۴*} – ارتباط قراولی درکلیه حدود مرز دارد،^{۵*} [چندان] در حفاظت حدود خود، انتظام معمول نمیداشت و در اغلب اوقات – شبهه – طلایه (=نگهبان)^{۶*} در حدود سپاه خود منظور نمیکرد. روی این اصل، جاسوسان ارامنه، که هماره منافع روس را در آنحدود پیروی میکردند، و بنام رعیت ایران و خدمتگزار، در عین دوستی، روش خیانت کاری را – که از طرف مبلغین آنها تبلیغ میشد – بر [ای] خسران ایران [و] ایرانی عمل میکردند،^{۷*} از طرف روسها دستور داشتند [که] ناظر اعمال سپاهیان ایران بوده، نقطه ضعف آنان[را]

*۱- او . *۲- عده . *۳- خان .

*۴- آخته و آخسه، در مورد یک محل ذکر شده است .

*۵- چندین .

*۶- طلایه: Talaye: ... واحدی از سربازان که در پیش عده قوامیفرستند تا از کم و کیف دشمن واقف شود. جلو دار» معین - ج ۲ - ص ۲۲۳۰

*۷- جاسوسان مزبور که .

بسران روسي اطلاع دهنده. [بهمين جهت] موضوع عدم [وجود] طلايه شب ، و عمل نشنن انتظامات نظامي سپاه « توان ميرزا » را ، بسر کرده روسي اطلاع دادند.

□ سران روسي ، با همراهی و راهنمائي ارامنه مزبور ، در نيمه شبی که سپاه « توان ميرزا » بدون خيال حمله دشمن استراحت کرده بودند ، از معبریکه « توان ميرزا » گمان میکرد لشکريان « شريف پاشا » [با آن] ارتباط دارند ، عبور کرده ، بسپاه « توان ميرزا » شبيخون زدند . وقتی « توان ميرزا » ازحمله ناگهانی دشمن اطلاع یافت ، که کار از چاره گذشته بود [و] دشمن بدون هیچ تصادف ، داخل اردو شده ، بدون زحمت ، دست بيغماگزارد .^{۱*}

□ در اين گيرودار که نزديك بود شيرازه سپاهيان « توان ميرزا » - درنتجه غفلت - از همديگر جدا شود ، [سپاه] « ميرزا على نقى خان فندرسکى » بكمک او آمد و لشکر روس را شکستي فاحش داد . شرح مأموريت او - باختصار - چنين است ، که پس ازاعزام قواي اميدادي جهت « توان ميرزا » [چون « عباس ميرزا »] ى وليعهد ، مردي جنگ دیده و در امور لشکركشي تجربيات جنگي آموخته بود ، در موقعیکه شاه ، حکم « توان ميرزا » [را] صادر نموده بود ، اين سردار نامي (= نايب السلطنه) پس از ده روز ^{۲*} چون ميدانست « توان ميرزا » با اينکه اجدداد [ش] ^{۳*} مردمي جنگجو بودند ، وain جوان [نيز] از همان خانواده درس گرفته [است] ، باز بواسطه جوانی « توان ميرزا » ، او را در مقام لشکركشي کم تجربه و مغروف ميدانست ، روی اين اصل ، معظم الله « ميرزا [على] نقى خان فندرسکى » را با فرج ابواب جمعی خود ، در عقب حکم صادر شده بنام « توان ميرزا »، گسيل داشت ، و ضمناً بوی دستور داد که سپاه خود را به اردوی « توان ميرزا » ملحق نکند . حتی او را مطلع ننماید که مأمور کمک او - در موقع پيشامد - ^{۴*} [ميپاشد] فقط بنام مأمور مستحفظ مرز ، در نزديك سپاه « توان ميرزا » مراقب اعمال او بوده باشد ، [تا] هرگاه دشمن با وحمله و ^{۵*} [« توان ميرزا »] با شکست روبرو گردید ، بوی کمک نماید .

۱*- ند . ۲*- از صدور حکم . ۳*- او . ۴*- خواهد بود . ۵*- او .

□ روی این دستور، شبی که سپاه روس - بطوریکه گفته شد - بالشکر «توان میرزا» شبیخون زد^{۱*}، «میرزا علی نقی خان»، در آن هنگامه، خود را بسپاه روس زده، تا اول آفتاب، جنگ مداومت داشت، [و] در نتیجه کارданی «علی نقی خان»، شکست نصیب روسیان گردید [ه] سپاه مزبور متلاشی [و] بهر طرف متواری گردید.^{۲*}.

□ «توان میرزا»، پس از اینکه بغلت خویش پی برد، از «علی نقی خان» سپاسگزاری نموده، مجدداً لشکر خود را سر و صورتی داده، نایب‌السلطنه را از شکست دشمن مطلع ساختند.

□ «عبدالله میرزا» بدون درنگ، «محمد بیک قجر» و سرهنگ «قاسم بیک»^{۳*} را با چند فوج دیگر، باتفاق خود برداشته - با اینکه زمستان سخت، و دشت را برف احاطه کرده و سردی هوا فوق العاده طاقت فرسا بود - در ظرف ۲۸ ساعت خود را بکلیسای «پنبلک» - که سپاه روس در آن مقام داشت - رسانیده، قبل از برآمدن آفتاب، در هشت فرسخی محل مزبور اطراف [نموده] آنروز، سپاه آورده را صفاتی، [و] آنان را مرتب [و] از هر جهت^{۴*} آراسته، شب هنگام روانه [گردیدند و] قبل از طلوع فجر، به محل توقف سپاه دشمن رسیده، دو نفر از قراولان روسی را، که طلایه‌دار اردو بودند، دستگیر[و] از آنان تحقیقات لازم^{۵*} [نمودند]. ضمناً از اوضاع و احوال قوای دشمن و اسلحه آنها پرسش [نمود]، سپس فرمان: «پیش، بفرمانده خویش»^{۶*} صادر [کرده] یکمرتبه بسنگرهای دشمن حمله‌ور گردید[ند].

□ دشمن، بواسطه عدم اطلاع قبلی، تاب مقاومت نیاورده، سنگرهای تخلیه، جمعی کشته و زخمی [و] بعضی متواری گردیدند.

□ نتیجه این جنگ، بطور مطلوب نصیب نایب‌السلطنه گردید [و] کلته سنگرهای بدست افواج ایرانی افتاد. بنحوی این یرش صورت گرفت، که احدی

*۱- ند. *۲- ند. *۳- احتمالاً «سرهنگ قاسم خان فندرسکی» است، که گردآورنده در مقدمه باو اشاره نموده است. *۴- آنان را. *۵- را، جویا. *۶- بنظر میرسد، که این جمله، از اصطلاحات جاری در دستگاه نظام آنروز بوده است مانند فرامین نظامی امروز، که هریک - برای مجریان و فرماندهان - مفهومی خاص دارد.

از متواریان هم نتوانستند جان سالم بدربرند : کلّیه ، طعمه شمشیر و خنجر شدند .

□ در نزدیکی میدان نبرد ، [در] قلعه‌ای که ارامنه در آنجا سکونت داشتند محل ذخیره آذوقه لشکریان روسی بود ، [که] بدست نایب السلطنه افتاد . در قلعه مزبور نیز ، چند محل اسلحه (= اسلحه خانه) کشف گردید و یک عده را که از هول جان بمنازل ارامنه^{۱*} پناه برده و پنهان شده بودند ، اسیر شدند .

□ در جوار قلعه مزبور – [در] دهکده « حاج قرا » – چند عزاده توب و تجهیزات جنگی ، که سپاه روس ، برای احتیاط گذارده بودند ، بدست سپاهیان ایران افتاد [و] یکی از ساکنین قلعه ، بنام « منصور بیک » ، بنایب السلطنه اطلاع داد ، که سران روس ، در قلعه « شیخ آویز » – بین راه قره باغ – آذوقه فراوان جمع آوری نموده ، در آنجا چند انبار ، ذخیره کرده‌اند ، که در^{۲*} فرست[مقتضی] ، بسوی تفلیس حمل نمایند و عده‌ای روسی را برای محافظت در آنجا گماشته‌اند .

□ نایب السلطنه « قاسم بیک سرهنگ » و « محمد بیک افشار » را با عده ابواجمعی ، بدان محل روانه داشت . سرهنگ مزبور – با اینکه برف بشدت می‌بارید – عازم محل مزبور شده ، با مراقبت بی‌مانند ، بدون اینکه احمدی واقف گردد ، شبانه اطراف قلعه را محاصره [نمود] .

□ محافظین^{۳*} با کمال خاطر جمعی استراحت کرده بودند . سپاهیان ، بوسیله نردبان از دیوار قلعه بالا رفته ، بلادرنگ درب قلعه را بروی سپاهیان باز نمودند [و] غلتاً بر مسته‌حفظین حمله‌ور شدند [و] آنان را بدون زد و خورد ، دستگیر نمودند . فقط ۱۵ نفر سالدار ، که در اطاق دیگر بودند ، چون از ماجرا آگاه گردیدند ، خود را با اسلحه از معركه بیرون انداخته ، در جوار محل مذکور – که ارتفاع بلندی داشت – پناه برده ، در مقام مجادله برآمدند . ولی این روش دوامی نداشت ، زیرا مأمورین ، پس از جمع آوری اسلحه و دستگیری محافظین ، کلّیه اسرارا از قلعه خارج [نموده] در مقابل مدافعين سپر قرارداده ، و هرچه دواب در آنجا موجود بود ، از اسب و قاطر [و] الاغ سواری – [و] ۴۰۰ بار غلّه – بسوی اردوفرستاد .

□ ^{۴*} این روش ، تا ۸ روز تجدید گردید ، که جمعاً ۱۸۰۰ بار گندم و جو ،

۱*-ها . ۲*- وقت . ۳*- و . ۴*- که .

از قلعه مذکور حمل گردید.

□ ۱۵ نفر مدافعین روسی، چون چنان دیدند با تسليم اسلحه، دستگیر و سپاهیان با کلیه تجهیزات، باردو مراجعت نمودند.

□ در خلال این احوال، مردی مسلمان، ساکن «فراتل»^{۱*} [در] بین راه قراباغ، بنایب التسلطنه اطلاع داد، که روسيان در دو سال متولی، از اطراف قرا باغ، آنچه غله [وجود داشت] بوسیله زورگوئی از ید اهالی خارج کرده‌اند [و] در «قلعه تل» مزبور، در انبارهای زیرزمینی پنهان نموده‌اند و پاسداری محل مزبور را به «عبد» نام - کشیش ارامنه آنجا -^{۲*} [سپرده‌اند].

□ بمحض وصول این خبر، هزار رأس حیوان [جهت] جمع آوری، بقلعه مزبور گسیل داشته، انبار مذکور را تخلیه [و] باردوگاه نایب التسلطنه آوردند. نایب التسلطنه، کلیه آذوقه را جهت «حسین خان سردار» بایران فرستاد و آنچه اسیر از سپاهیان روسی بدست آورده بود، بسوی دارالخلافه روانه نمود.

۳۴- [مراجعت میرزا محمد رضا خان و اوضاع عثمانی]

□ از طرفی - بنحویکه قبل ذکر شد - سفیر ایران [«میرزا محمد رضا خان قزوینی»]^{۳*} که بسفارت فرانسه منصوب شده بود، از طرف «بناپارت ناپلئون»^{۴*} با دو نامه و بعضی هدایا مراجعت کرد.

□ پس از ایام زمستان آنسال - در ماه دویسم بهار ۱۲۲۶ هجری - بواسطه فساد و طغیان عملیات «عبرالرحمن [پاشا]» که در بغداد ظهور کرده بود، دولت ایران برای برطرف نمودن اوضاع و احوال [خراب] آنحدود، «محمدعلی میرزا» را با سپاهی آراسته، جهت [مقابله با] تجاوزات «عبدالرحمن» گسیل داشت.

۱۴* - از . ۲۴* - قرار داده‌اند.

۳* - عیناً ضبط شده است.

□ دولت عثمانی، پس از وقوف از اعزام سپاه ایران - از راه عاقبت‌اندیشی - «عبدالوهاب افندی» و «حیرت افندی» نام را، بنام سفارت ایران نامزد، و از جانب «سلطان محمد خداوندگار» بسوی ایران روانه داشت [و] *^۱ برای جذب قلوب امنای دولت ایران، شرحی جداگانه به «میرزا شفیع» نگاشت و در نامه متذکر شد که: «چون پاشایان «بایان»^{۲*}، همیشه در صدد فساد بین ایران و روم هستند، [و] «عبدالرحمن»، در فساد سر آمد آنانست و در زمرة تفتین کمندگان بشمار می‌رود، لذا دولت عثمانی، از آن دولت ابد متذکر چشم آن دارد که بامنای دولت دستور دهد، که از حمایت او کناره جویند و [از این] پس، هر وقت - بهر فساد - بین دولتين اقدام کند، برای تنبیه او اقدامات جدی بعمل آورند. [و] چون سرحدداران (= مرز داران) ایران، هماره در حدود «آختنه» و «قارص» باروسیان بجدال می‌پردازنند، مقرر دارید، کار پردازان آن دولت، حمایت خود را دریغ ندارند و آنی (= لحظه‌ای) جماعت روسی را که در آنحدود هستند، راحت نگذارند، و این دولت را باین قرار موافقت حاصل است. ولی باید مثل همیشه تعیین پاشایان «شهر زور»، با صوابید امنای ایران صورت گیرد. و نیز وزیر بغداد - مثل وزرای سابق - در تحت نظریه امنای دولت ایران قرار گیرند و امری بسرخلاف رویتۀ سرحدداری، از آنان ظاهر نشود [و] در صورت بروز اختلاف، باید برای تنبیه و آزار، حاضر باشند». (۵۴)

□ بطوريکه متذکر شدیم، «عبدالرحمن پاشا» بوزارت بغداد - از راه تدلیس - موفقیت حاصل نموده، و «رئیس‌الكتاب»، خود را از طریق تزویر بدرجات عالیه رسانیده، سپس برای ابقاء حیات خویش، خانواده «سلمان پاشا» را نابود نموده و ثروت بی‌پایان اورا در حیطه تصرف خود در آورده و «عبدالرحمن پاشا»، در ضمن با وزیر جدید سازش نموده و به^{۳*} [ولایت] «شهرزور» ولایات آنحدود عرض اندام نموده^{۴*} بوسیله خدمعه و تزویر، «رئیس‌الكتاب» بولایات «گوی» و «حریر» دست یافته و «خالد پاشا» نامی را که وابسته او بوده، در «زهاب^{۵*}» و محل^{۶*} [آن]، بحکومت گماشته و «محمود» پسر خود را در «حریر» و «گوی»

*۱- در مقابل. *۲- نام قبیله‌ای از اکراد ساکن شمال عراق و ترکیه‌ی امروز.

*۳- والی گری. *۴- و.

*۵- «سرپل‌زهاب»، که در استان کرمانشاه ایران واقع است. *۶- او.

حاکم نموده، برادر خود «احمد آقا» نام را، در قلعه «سردشت» - که رأس «بایان» است - برقرار داشته، پس [از] اینکه سلطنت خاصه حاصل کرده، با سرحدداران ایران، «امان‌الله خان»، کوس مخالفت کوفته، و در سرحدات، مشغول زورگوئی شده، مردم آزاری را وظیفه خود قرارداده، بعنایین مختلف، بعضی از سران طوایف را در بند کشیده و آنان را شکنجه و آزار نموده، دست تعیدی نسبت بر عایا، از آستین بیرون آورده، سفیر دولت عثمانی را - که «عبداللوب» نامداشت - از طرف دولت متبعه خود^{۱*}، دفع او را [از دربار ایران] خواستار شد.

□ بنابر این، دولت، فعلاً بوسیله «عبداللوب» مزبور، برای «احمدخان مقدم» حاکم «مراغه» - و «بوداغخان» - حکومت (= حاکم) «ساوجبلاغ» - حکمی صادر کرده، که هرگاه «عبدالرحمون»، بر حسب پیشامد (= اتفاقاً) (آنها روی نماید، از او و متابع انش جلا و گیری^{۲*}، [و] او را دستگیر سازند. سپس «نوروزخان عز الدینلوی قاجار» را با لشکری جهت دفع برادرش [احمد آقا] به «سردشت» روانه نموده، و نیز «محمد تقاسم خان ظهیرالدوله» [را] با دو پرسش «ابراهیم خان» و «محمد حسن خان» و «جان محمد خان دولتو» [و] «فرج‌الله خان افشار» [و] «یوسف خان گرجی» [و] «نصرالله خان قراگوزلو» را با سپاهی آراسته، با تفّاق شاهزاده «محمد علی میرزا» مأمور نمود، که از راه «زهاب» عازم «شهر زور» گردند.^{۳*}

□ سپاهیان، از^{۴*} چمن سلطانیه، بطريق (= بطرف) مأموریت حرکت نمودند.

□ [پس از] ورود «محمد علی میرزا» به شهر زهاب، «حالد پاشا» بدون مخالفت تسلیم گردید[ه] خود^{۵*} [و] اکراد «بایان»^{۶*} [به] ارودی «محمد علی -

*۱- از دربار ایران. *۲- بلکه.

*۳- خوانندگان توجه دارند، که در مقدمه گردآورند - حسین آذر - متذکر شده است، که این خاطرات یادداشت‌های روزانه «وقایع نگار» بوده‌اند، که خارج از دفاتر دیوانی، برای خود ضبط کرده است. جملات فوق میرسانند، که حوادث مذکور، در «زمان حال» - هنگام ثبت آنها - اتفاق افتاده، و «وقایع نگار» در همان روزها، بیدادداشت آنها پرداخته است. زیرا در همه جا از « فعل مضارع» و «زمان حال» استفاده کرده است.

*۴- همان. *۵- با. *۶- در.

میرزا «داخل خدمت گردید»[و] «احمدخان (= احمدآقا)» برادر «عبدالرحمن» [نیز]، چون تاب مقاومت نیاورد، از مقابل «نوروزخان [عزالتین لوی فاجار]» در نیمه شب فراری شد، خود «عبدالرحمن» هم پس از مدت کمی پایداری، از شهر زور متواری، بولایات «حریر» رفت[و] عاقبت با ابراز سوگند، سراطاعت در آورده، عفو گناهان خود را، بوسیله «محمد علی میرزا» از شاه خواستارشد، و پسران خود را - گروگان - به چمن سلطانیه فرستاد. شاه هم، محل [قبلی] حکومت را [مجدد]ا بخودش واگذار نمود، و «محمد علی میرزا» را بچمن سلطانیه احضار کرد.

□ از طرفی، با اینکه در آن سال، سرمای آذربایجان رو بشدت گذارده بود، و «عباس میرزا» - نایب السلطنه - کمال مزاجی داشت، آن سردار غیور، در آن برودت هوا، آنی (= لحظه‌ای) از اوضاع مرز غفلت نمیکرد و در یک جا، سکونت اختیار نمی‌نمود. سیّار وار، گاهی در نخجوان، و مدتی در ایروان [و] زمانی در قراباغ، تا اول بهار بسر برد[و] در ضمن، آنچه سپاه روسی در حدود مرز وجود داشت، همه را بعقب نشینی مجبور و متفرق ساخت.

□ [دیگر] از جمله کار[های] دلیرانه او، اینکه در همان ایام زمستان، سپاه روس، که در بلاد «مقاد» و «تیرو»^{۱*} ساخلو بودند،^{۲*} [تا] در اول بهار از مرز تجاوز نمایند، بآنان شبیخون زده، آنان را درهم شکست[و] ایلات، «اخچان» و «قیان» و «جبرئیلو» و بعضی قبایل دیگر - را - که در آن محل سکونت داشتند - کوچانیده، در ایروان [و] نخجوان [و] قراچه داغ منزل و مأوا داده، وسیله استراحت و آسایش ایلات مزبور را فراهم کرد.

*۱- از طرف روسیه.
*۲- که.

۳۵-[اسارت افسران روسی]

□ پس از متواری شدن عّدۀ ساخلوی روسی از محال «مغان»، «جهفرخان او لادزاده» [و] ^{۱*} [«جهفرقلیخان»] که پس از خدمات زیاد[ی]، که از روی وعده و نوبید سران روس انجام داده، حتی ^{۲*} [پدر بزرگ] خود را - بطور یکه تفصیل ^{۳*} [آن] قبلاً ذکر شد - با آن وفاحت، فدای اراده سران روس نموده و خانواده اورا بدست اجنبی سپرد، که طفل شیرخوار را - در گهواره طعمه تیغ نمودند، در مقابل آن فداکاری (= خدمات) او را در قید و بند کشیدند [و] چون از نایب السلطنه شکست فاحشی برداشتند، به سایر سران روس که در تغلیص توقف نموده بودند [پیوسته]، در نیمه شبی او را از زندان خارج [نموده] بوسیله یک صالدات مسلح، بسوی گرجستان اعزام، تا او را مثل بعضی از سران گرجستان، بجانب مرکز روسیه - پطرز بورغ - بفرستند.

□ «جهفرقلیخان» چون موضوع را احساس نمود، پس از خارج شدن از زندان، در صدد تهیّۀ وسائل فرار از قید آنان برآمد، [و] چون شنید [که] نایب السلطنه، سپاه روس را در دشت مغان شکست داده و در اطراف مرز، سیّار است، موقعیکه از رودی عبور میکرد - و لجام (= لگام) اسب او در دست صالدات بود - در وسط رود، لجام اسب را قطع نمود و پا را از رکاب خارج [نموده]، با قوت بی‌مانند، صالدات را در آب رود پرتاپ کرده، یال اسب را گرفته، از آب بیرون آمد [و] با هزاران سختی - در هوای سرد - خود را به باقیمانده ایل «جبربیلو» رسانید. عّدۀ محدودی ^{۴*} از طایفة مزبور [که] در نتیجه کوچانیدن آنان ^{۵*}

*۱- ابراهیم خلیل خان جوانشیر = این نام اشتباه - و احتملاً - از طرف گردآورنده بجای «جهفرقلیخان» نوهی «ابراهیم خلیل خان جوانشیر» آمده است. زیرا بطوری که در ماجرای قلعه گنجه گذشت، وی بطرز فجیعی بدست افسران روسی و با همکاری همین «جهفرقلیخان» بقتل رسید. *۲- جد. *۳- او. *۴- که. *۵- از جمع آوری.

[توسّط نایب‌السلطنه]— بجا مانده بودند برداشت، بحوالی قره باغ آورده، درازاه این خدمت، مورد عطف و عفو نایب‌السلطنه واقع شد، و «عباس میرزا» حکومت قرا باغ را بوی محول نمود و خود نایب‌السلطنه، در محل «سلطان» که بین قره باغ و شکی و شیروان واقع است، متوقف گردید.

□ در این اوان، از جانب روسیه، یکی از سرداران، بنام نیارال «مرکز» بجای «طور مصوف» تعیین گردیده، شبانه— در همان برودت هوای کوهستانی— چند فوج صالدات را، برای سنگربندی، بسوی محل سلطان، که «عباس میرزا» متوقف شده بود، روانه داشت.

□ پس از اطلاع نایب‌السلطنه از ورود او، با سپاهی از فوج «کمره» و «کزار»— که در اصول سنگربندی بدخاص داشتند— بسنگر گاههای روسیان یرشن بر دند.

□ در این جدال «مستر لین» نامی که از توپچیان انگلیسی بود، شرکت نمود[۵] اغلب توپهای روسی را— بوسیله هدف مستقیم— نابود نمود[۵] ، سپاه روس تاب مقاومت نیاورده، داخل سنگرهای شدنده(۵۶) [در این موقع] بنابر نایب‌السلطنه، لشکریان ایران، بطور نظام(= به آرایش): «نیزه به پیش» وارد سنگرهای حصار پناهگاه روسیان گردیدند. در این مبارزه، دو نفر صاحب منصب (= افسر) ارشد^۱ و ۴ کاپیتان از روسها زخم برداشتند، که پس از چند ساعت فوت نمودند[۶] و [قریب ۲۲ نفر «ماژور» دستگیر شد[۷]، و [کلیه تجهیزات آنان بدست فاتحین افتاد، [ولی] یکعتده دیگر آنها، که در دو سنگر دور دست بودند، تا *^۲ یکساعت بعد از این هنگامه، پایداری کسر دند [لیکن] عاقبت علم(= پرچم) سفید— که علامت امان شناخته میشد— برافراشتند.

□ نایب‌السلطنه «قائم مقام» را برای تحقیق منظورشان، با آن سنگرهای فرستاد. «ماژور» های روسی، برای احترام، کلامها [را] [برداشت]، تسلیم شدند.

□ تسلیم شدگان— از نفرات درجه دار— ۸۲۰ نفر بودند— که حقیر آمار گرفت— چهار عرّاده توب— که با بیرق خاص روس تزئین شده بود[۸]— با آنچه تفنگ و اسلحه دیگر بود، تحويل دادند.

*۱— روسی. *۲— پس از.

- «قائم مقام»، تسلیم شد گان را با غنائم به اردوی نایب‌السلطنه آورده، کلیه تسلیم شده [گان]، مورد مرحمت «عباس میرزا» واقع شدند [و] عدّه ۸۲۰ نفری از طرز سلوک دولت روسیه - نسبت به ^۱ [نداشت] رحم و متروت سران روسی، شکوه‌ها نمودند و درخواست نمودند که آنان را در پناه خود نگاهدارد.
- نایب‌السلطنه، پس از چند روز، کلیه را بطرف دارالخلافه فرستاد و منظور آنها را برای شاه مرقوم داشت.
- روز ورود این عدّه، شاه «فتح نامه» ^{۲*} ای بنام «عباس میرزا» تنظیم کرد و بوسیله «میرزا عبدالتوّب معتمدالدوله» ^{۳*} و «امام الکتاب»، برای جامعه قرائت نمود.
- اسرای مزبور، بر حسب میل خودشان، بدین اسلام در آمدند [و] طبق دستور شاه، از آنها پرستاری شایسته بعمل آمد [و]، کلیه در تحت سپرستی «عبدالله خان قاجار» [بنام] : «فوج نیکی مسلمان» نامیده شدند.

* * *

- بطوریکه قبل از متذکر شدیم ^{۴*} «ابراهیم خلیل خان جوانشیر» بواسطه عشق پیرانه، خود و خانواده‌اش را ^{۵*} نابود ساخت و قلعه گنجه را بدست دشمن سپرد و یکی از پسران او بدست روسیان اسیر و گرفتار شد، و محل مزبور در دست «مرکز» نام‌سربدار روس - افتاد. (۵۷)
- موقعیکه فتح محل «سلطان» نصیب «عباس میرزا» گردید، سربدار روس - که تا آن موقع در گنجه توقف داشت - اندیشه نمود و یک نامه دوستانه، نزد «عباس میرزا» فرستاد [ه]، ضمناً خواستار موافقت صلح گردید. [ولی] یکی از «ماژور»‌های روسی، که با «مرکز» روابط نزدیک داشت. از موضوع فرستادن

*۱- عدم.

۲*- فتح نامه - «فتحنامه». نامه‌ای که از فتح و پیروزی خبر دهد. فیروزی نامه. معین‌ج - ۲۴۸۴

۳*- میرزا عبدالوهاب، نشاط اصفهانی. ملک‌الشعرای در باره فتحعلیشاه.

۴*- که . ۵*- بر اثر عشق یک جاسوس - دختر ارامنه.

نامه^{۱*} مطلع شده، قضیه را سمح‌مانه بدولت روسیه اطلاع داد. دولت روسیه بفکر اینکه مبادا «مرکز»، گنجه را ترک نماید، فوراً او را معزول و بجای وی، نیازال «پیشچوف»^{۲*} نامی را^{۳*} منصوب داشت.

□ «عباس میرزا» وقتی شنید [که] دولت روسیه «مرکز» را بواسطه موافقت صلح-معزول و دیگری را بعض او فرستاده [است]، فوراً «احمدخان مقدم»-حاکم مراغه- و «عسکرخان رومی» را برای سرکوبی طایفة «بلباس»^{۴*} مأمور نمود، [و] چون قبیله مزبور تحت اراده اجازب درآمده بودند، و برای پیشرفت منظور خارجی، اهالی «بلدوز» و «قلعه ضامن» را تحت فشار [درآورده]^{۵*} و آنان خسارت زیاد وارد آورده بودند، «عسکرخان [رومی]» و «احمدخان مقدم»، باسرع وقت از عهده این مأموریت برآمده، طایفة مزبور را [شکست داده] بجای خود نشانده، «قلعه ضامن» و اهالی «بلدوز» را از صدمات آن طایفه راحت ساختند.

۳۶-[عکس العمل عثمانی]

□ بطوریکه خاطرنشان ساختیم^{۶*} در سال قبل، طغیان «عبدالرحمن» به وسیله «محمد علی میرزا» مرتყع گردید و «عبدالرحمن پاشا» تحت اراده دولت ایران قرار گرفت. و البته این پیشآمد، برخلاف میل دولت عثمانی^{۷*} [انجام شد]. زیرا دولت مذکور از دولت ایران چشم آن داشت، که «عبدالرحمن پاشا» دستگیر و بدولت عثمانی- زنده یا مرده- تحويل گردد. [ولی] چون خلاف انتظار صورت

*۱- مرکز.

*۲- این نیازال روسي، در جاهای دیگر از متن، با نام «پشاویچ» معرفی شده، که هر دو نام مربوط به «پاسکویچ» نزالي است که تامعاشه‌هی گلستان و ترکمن چای، در جنگهاي ایران دخالت كامل داشته است.

*۳- بجای او. *۴- بلباس: Belebas. *۵- که.

*۶- قرار.

عمل پوشید، بدین فکر که ممکن است سپاه ایران بخاک کر کوک و موصل و «حلب» تجاوز نماید، و متأده اصلی (= مسبب اصلی) را «عبدالرحمٰن» میدانست، لذا در صدد صدمات نسبت باوبرآمد[۱] [غیاباً[شرحی به «عبدالله پاشا» وزیر بغداد نوشت که: «برتو واجب است، بهر نحوه شده «عبدالرحمٰن» را از میان برداری. اگر ممکن است، بجدال. ورنه (= و گرنه) او را وادار نمائی که دست بطرف اسلامبول دراز نماید. ».

- «عبدالله پاشا» پس از چند ماه، لشکری آراست و با «عبدالرحمٰن» بجدال بپرداخت، و در اندک وقت [براو] غالب شد. [شرح قضیه چنین بود که] «عبدالرحمٰن» مراتب را بنایب السلطنه اطلاع داد، و بفکر اینکه، در نزدیکی (= بهمین زودی) از طرف دولت ایران باو کمک خواهد رسید، با همان قوای موجودی، داخل مبارزه شد. [ولی] چون در مقابل «عبدالله پاشا» تاب مقاومت نداشت، با چند نفر از یاران خود، بطرف کرمانشاه فرار نمود.
- پس از متواری شدن «عبدالرحمٰن»، «عبدالله پاشا» شهر زور را به «خالد پاشا» - پسر عُم خود - سپرده، خود ببغداد برگشت.

- «عبدالرحمٰن» متost بکمک دولت ایران گردید. ^{۲*} [ولی از آنجا که] ما بین دولت ایران و روم قرار این بود، که هر یک بخواهند با دولت روسیه کنار آیند، باید با مصلحت طرفین (= دولتین ایران و عثمانی) بوده باشد، [و چون] مکرراً از طرف دولت روس، صحبت صلح و سازش بمیان میآمد^{۳*} [و] دولت روم شریک صلح نبود، اصلاح صورت نمیگرفت. مخصوصاً وقتی [دولت روم] اطلاع حاصل نمود، که «عبدالله پاشا» به «عبدالرحمٰن» «فائق آمده و او را متواری ساخته و «خالد پاشا» را در شهر زور برقرار نموده [است]، بیشتر در صلح ایران با روسیه، همکاری نمیگرد.^{۴*}

*۱ - غیابانه. *۲ - چون. *۳ - چون.

*۴ - مفهوم این جملات نسبتاً طولانی، چنین است، که در قرارداد صلح ایران و عثمانی، ذکر شده بود، که هر گاه یکی از دولتین بخواهند با روسیه مصالحه کنند، بدون صوابید

□ در همین اوقات، دولت ایران اطّلاع حاصل نمود، که دولت عثمانی، با دولت روسیه کنار آمده و صلح نموده [است] و بهیچوچه- در صلح واقع شده- (= صورت گرفته) دولت ایران را دعوت نکرده^{۳*} [و] در موقع مصالحه نامی از شرکت دولت ایران، بیان نیاورده [است].^{۴*}

□ با بروز این حال، دولت ایران حمایت «عبدالرّحمن پاشا» را واجب و جایز دانست، [و] این شد، که فوراً «ظهیرالدوله» و «فرجالله خان افشار» و «یوسفخان سپهبدار» را برای سر کوبی «عبدالله پاشا» بسوی بغداد روانه نمود [و] از کرمانشاه «محمد علی میرزا»- برای اتمام حجت- «مهديخان کلهر» را بر سالت، نزد «عبدالله پاشا» فرستاد که: شهر زور را بدست «عبدالرّحمن» سپارد. [ولی] چون «عبدالله پاشا» روی تحریک دولت عثمانی، اطاعت نکرد، «محمد علی میرزا» لشکر آماده خود را به قسمت تقسیم کرد: يك قسمت^{۴*} [آن] را بسر کردگی «فرجالله خان [افشار]» از راه «قراتپه»^{۵*} و گروه دیگر را بسرداری «یوسفخان سپهبدار» از طریق «قزل رباط» (۵۸) روانه نمود و خود، از کنار رود «خانقین» عبور کرد. [و] طولی نکشید، که دو قسمت فرستاده [شده] آتش جنگ را شعله ور ساختند.

□ وقتی «عبدالله پاشا» اطّلاع حاصل نمود، که سپاهیان ایران، کنار رود

طرف دیگر قرارداد، حق امضای معاهده صلح نخواهد داشت. و بهمین دلیل با اینکه: «مکرراً از طرف دولت روم [با ایران] صحبت صلح و سازش بیان می آمد» اما چون دولت عثمانی، در مذاکرات «شریک» نبود، «اصلاح صورت نمی گرفت». مفهوم کلی اینست، که ایران بر سر پیمان خود با عثمانی مقاومت میکرد و بدون حضور آن دولت، تن بصالحه نمیداد... اما بعد از جانبداری ایران از «عبدالرّحمن پاشا» و بخصوص پس از شکست او از «عبدالله پاشا»، بیش از پیش، در کار «صلح ایران با روسیه» کارشکنی می نمود. دنباله متن، خود گویای این مسئله خواهد بود.

*۲- است بلکه.
*۳- بحاشیه ۴ (صفحه‌ی پیش) توجه شود.
*۴- او.

*۵- «قره تپه»: ... دهستان تسوج- بخش شبستر، شهرستان تبریز. استان سوم ۳۱... کیلو متری غرب شبستر». معارف- فارسی- ج ۲- ص ۴۱

«دجله» را با خون آمیخته‌اندو بقدادرا محاصره نمود [۵۱] ند و کلّیه عشاير اطراف، با کناف متواری شده [اند]— چون راه چساره بر او مسدود گردید— ناچار با یك عّده از خاصّان خود، بسوی «نجف اشرف» روی آورد و به «شیخ محمد جعفر— نجفی» متولّ گردید. مشارالیه، یکی از علماء را نزد «محمد علی میرزا» فرستاد، و عفو گناه «عبدالله پاشا» را خواستار گردید.

□ شاهزاده، [اجابت] امر آیت‌الله را واجب دانسته، دستور عدم تعرّض را *^۱ [نسبت به] آنحدود صادر نموده و «عبدالرحمٰن» مجدداً والی شهر زور گردید.

۳۷-[حیله‌ی روسی]

□ از طرفی «دوریشچوف» (۵۹)— سردار روس— که در سال ۱۲۲۷ هجری به تفلیس آمده بود، ابتداء خواست حسن خدمتی بظهور برساند. لذا خصوصمت عّلانیه را در آن موقع، در خود ندید [ه گرفته] مقتضی دانست [که] از راه حیله و تدبیر، کاری از پیش برد. [روی این] فکر^{*۲} [که] بین روسیه و دولت انگلیس نقاری— بصورت ظاهر— وجود نداشت، خواست منظور باطنی خود را، بواسیله سفیر انگلیس انجام دهد. روی این اندیشه، سفیر انگلیس^{*۳} در دربار ایران [را] وسیله صلح قرارداد. (۶۰) [و] «دریانی پلوف»^{*۴} نام روسی را که معتمد خود در امور سیاست میدانست، نزد نایب‌السلطنه فرستاد و پیغامهای کذب آمیز— از قبیل اینکه: «من از طرف دولت خود اختیار تمام دارم»^{*۵} [فرستاد]. از طرفی هم «افریقان»^{*۶} نامی رانیز نزد سفیر انگلیس^{*۷} روانه داشت و با بعضی بیانات و اغراق گوئی [ها] بوی

۱— از . ۲— اینکه . ۳— را . ۴— پاپف Papov . ۵— بکار برد . ۶— کلّ فیقان .

۷— در این هنگام «سر گوراوزلی» Sir Gorousley سفیر انگلیس در ایران بود، ازین پس با این شخصیت سیاسی انگلیس، بکرات مواجه خواهیم بود.

متوصل گردید . سفیر انگلیس پس از دریافت منظور، لازم دانست [که] قبله^{*} با سردار مزبور، راجع به صلح مذاکره نماید. بلکه مدرکی بدست آورد. این شد، که «مستر لین» توپچی و «سزگل» طبیب و «مستر موریه»^۱ نامی را جهت مذاکره خصوصی بسوی تفلیس گسیل داشت.

□ موقعی که [افراد مذکور] با وی رو برو شدند، چون [«دور یشچوف»] در باطن دید [که] از طرف دولت خود اختیاری باو داده نشده ، و این پیشآمد برخلاف عقیده او- که میخواست بوسیله یک پیغام ساختگی (= جعلی)، تدبیری (= حیله‌ای) کرده باشد-واقع شد، در موقع مذاکره با فرستادگان انگلیس- که قبله^{*} نایب السلطنه را آگاه کرده و بتبریز آمده بود[ند]^۲ و [بهمین سبب] انتظار بازگشت گسیل شدگان را داشتند، راجع بتعویض ولایات ایران که با اصول جبری رویته، در دست روسها بود، اظهار داشت که: این موضوع [را] با نایب السلطنه بمیان خواهد آورد!

□ چون فرستادگان سفیر انگلیس دریافتند، که سردار روسی اختیاری درامر صلح ندارد و پیغام به سفیر انگلیس- از طرف او-آلوده به تدبیر و خدشه بوده - بدون اخذ نتیجه- از تفلیس مراجعت کردند.

□ در همان وقت که فرستادگان سفیر انگلیس بازگشت نمودند، «اسکندر میرزا» - والی گرجستان- که مدتی متواری [بود] به ایروان آمده^{۳*}، بنام دیدار از «سلیم پاشا» - حاکم آختنه روانه گردید[ه] پس از ملاقات او، خود را در محال «چلدو» داخل طایفة «توران» نمود و با چند نفر از سران قبیله مزبور، بطرف گرجستان رفت[و] طولی نکشید که گرجستان را بر علیه روسیه برانگیخت و در آن محال بنای شورش^{۴*} گذارد.

□ سرکرده روس، این اقدام «اسکندر میرزا» را، ناشی از دستور «عباس میرزا» دانست. این شد، که حیله پنهان را آشکار نمود و نداشتن اختیار تمام را- در امر صلح- بیان داشت و فوراً «کتابویسکی»^{۵*} نام را با چند فوج صالدات ،

*- ۱- جیمس موریه J. Morier

- ۲*- بود.

- ۳*- را.

- ۴*- نام این سردار، درین متن، گاهی «کتابویسکی Kotawisky» و زمانی «کتاروسکی Kotarosky» آمده است.

بسوی «آق اوغلان» فرستاد و دستور داد، پیش روی [و] کوشش و جدیت بخرج دهنده و برای رسیدن به منظور، به رخدعه و تزویری متواتل شوند، و خود اوبلاذر نگ وارد تفليس گردید و چند نفر از عده قسمت جاسوس را، که هماره برای مشوش نمودن اذهان عامه در روسيه تربیت میکنند و جهت همین منظور^{۱*} [به] تفليس آورده، و جمعی را [نیز] در تفليس - از راه تدلیس - داخل این قسمت کرده، در خانه فروشی با دشمن حیله گر، همکاری میکردن، بسوی گرجستان روانه داشت،^{۲*} [تا] بوسیله وعده‌های پوج [و] عوام فریبی - که اصل قدرت روسيه روی آن پایه بود - [را آغاز، و] از پیشرفت «اسکندر میرزا» جلو گیری نمایند.

□ وقتی «عبدالس میرزا» از شورش گرجستان (۱۶) و اقدام سردار روس [نسبت] به آق اوغلان مطلع گردید، بدون تأمل، با سپاهی مجھیز، در کنار رود ارس فرود آمد و در محل اصلاحندوز توقف کرد.

□ وقتی سردار روس، در تفليس شنید، که نایب السلطنه با سپاهی آراسته، در کنار رود ارس فرود آمده، دریافت که «کتاویسکی» در مقابل وی فاتح نخواهد شد، مگر اینکه متواتل بدسته‌بندی و کمک اهالی محل گردد. این شد، که نامه‌ای به «کتاویسکی» نوشت و او را از مبارزة علنی با «عبدالس میرزا» - در میدان جنگ - منع نمود [ه]، در [ضمون نکاشت] [که]: تا حد امکان، از طریق تحریک و الفاظ فریبینده، نسبت بجلب قلوب اهالی، کوتاهی نورزد.

□ «کتاویسکی» پس از دریافت نامه و اطلاع از دستور مندرجه، «اوанс» نام^{۳*} [ارمنی را] - که یکی از درس آموزان مکتب تبلیغاتی شعبه روسيه در تفليس بود - احضار نمود و منظور سردار روسی را - که بوی نوشه [بود] - در میان نهاد.

□ «اوansk» پس از وقوف از مطلب، «دلاگارده» نامی را که [اهل] سنت (= سنّی مذهب) ساکن آق اوغلان بود، ملاقات [نموده] مشارالیه [را] - که مرد جسوری بود و در خیانت ورزیدن بی‌مانند بشمار میرفت -^{۴*} با بعضی مواعید از طرف «کتاویسکی» با خویش همراه نمود. سپس «دلاگارده» را با خود نزد «کتاویسکی» برده، معرفی کرد.

۱* - او.

۲* - ارامنه.

۳* - که.

۴* - د.

□ سردار روسی، بوی وعده داد [که]: «هر گاه وسیله شبیخون بی سرو صدا به اردوی «عباس میرزا» را فراهم نمائی، از طرف دولت روسیه، مورد لطف قرار خواهی گرفت، و نیز ماهیانه، حقوقی دریافت خواهی داشت».

□ «دلاگارده»، در مقابل این وعده، عهده‌دار شد [که] منظور او را انجام دهد. این شد، که مشارالیه با یک مبلغ سرمایه که سردار روس باو داد، مأموریت یافت که با چند نفر از بستگان خود^{۱*} اجناسی [را] که در خور ساکنین اردوی «عباس میرزا» بود، تهیه [و] بشغل پیله‌وری (= فروشنده‌گی دوره گرد) گسیل داشت و [نیز] به آنان دستورداد [تا] ضمن فروش اجناس در اردوی مزبور، وضعیت نظام و ترتیب و نوع اسلحه، تعداد توپ و خمپاره وغیره را در نظر بگیرند و محل نصب آنها را بیکاریک تعيین نمایند و تعداد سنگرهای اردو را - که در اطراف تهیه گردیده - معلوم دارند [و] ضمناً^{۲*} رضایت اهالی اردو را از طریق [فروش] کمتر از نرخ معمول بدست آورند، و با سر جوخه‌ها و سرداشتۀ [های] پیاده نظام، راه آشناشی باز کنند و نسبت با آنها راه خوش‌رفتاری پیشه گیرند [و] بعضی اوقات - بدون اینکه افراد مطلع شوند - اجناسی بسر دسته [ها] و سر جوخه‌ها - بطور رایگان بدهنند و این رویه را چندین مرتبه تجدید نمایند و اجناسی که مورد تمايل اهالی اردوست تدارک [نموده] باردو باز آرند و در آن ایاب و ذهاب - بطور دقیق - بمتحل ذخیره^{۳*} اسلحه و قورخانه بلدیت [= آشناشی] حاصل نمایند.

□ [بهر حال] طبق دستور «دلاگارده»، روزانه عمل صورت می‌گرفت، بطوریکه برای پیله‌وران، آمد و رفت، درشب و روز بسلامانع [بوده] هیچ‌گونه جلوگیری، از طرف طلايه داران اردو - بر حسب دستور سرداشتۀ - بعمل نمی‌آمد. آنها آزادانه خارج و داخل می‌شدند، بنحویکه آنان را «کاروان سیورسات» نامیدند، تا اینکه «دلاگارده» مطمئن شد [که] منظور حاصل شده [و] اهالی اردو کوچکترین سوء‌ظنی ازین حیل^{۴*} نهانی نبرده‌اند.

□ پس از حصول نتیجه، نزد «کتابویسکی» رفته، اورا برای حمله ناگهانی باردوی «عباس میرزا» آماده کرد.

□ سردار روس، با کمال خاطر جمعی، در یک شب تاریک، چند فوج سپاهی

*۱- با. *۲- برای جلب. *۳- و. *۴- حیل (= جمع حیله).

ورزیده خود را آراسته، بر اهمایی پیلهوران، از معبری غیر معمول عبور کرده، بنزدیکی اردوی نایب السلطنه [رسیدند، و] کاروان پیلهوران جلو افتاده، وارد اردو شدند. طلایه‌داران بحسب معمول، از ورود آنها—بدون کاوش و تحقیق—مانع بعمل نیاوردنند [و] کلیتۀ طلایه‌داران اردو، اطراف پیلهوران اجتماع کرده، سرگرم پرسش انواع اجناس وارد شدند.

□ سرکرده روسی، با یک عدد پیاده نظام—غفلتاً—اطراف طلایه داران [را] محاصره کرده، بدون هیاهو همه را دستگیر نموده بعقب اردوی [خود] فرستادند [و] ^{۱*} [در حالیکه] سردار [آن] و افراد اردوی [ایران] در خواب بودند، نفرات بیدار روس، با اطراف هر قسمت^۲—که از محل آن آگاه شده [بودند]—از هرچهار طرف حملهور شدند.

□ نایب السلطنه وقتی آگاه شد، که شیرازه اردو از هم گسیخته، سپاه روس نقاط حساس اردورا تصرف نموده بودند با این حال «عباس میرزا»—با اینکه چهار نفر [پاسدار درب خیمه اورا، روسيان طعمه شمشیر نموده بودند—فوراً سوراً گردیده، امر به جمع آوری دستجات متلاشی (=متفرق) نمود. ولی کوشش او فایده‌مند نبود. زیرا دشمن بکلیّه اردو دست یافته بود. با این حال «علیخان افشار»، بچالا کی اردو بازار را کوچ داده، از آن معركه بدر بردا. نایب السلطنه چون وضع اردورا دیگر گون دید، پیاده شده، فوج توپخانه خود [را] قسمت بندی نمود.

□ سپاه روس با اینکه بحالت یرش پیش [می] آمدند، ولی در مقابل حملات پیاده نظام [ایران]—با اینکه نظم و ترتیب خود را از کف داده بودند—عقب کشیدند.

□ همین عمل، تا اندازه‌ای فرصت جمع آوری را باهالی اردو بخشید. در این اثنا «کتاروسکی» فوج توپخانه خویش را، از اطراف اردوی «عباس میرزا» بکنار کشید [و] روی یک بلندی، که بر سر اردوی [ایران] تسلط داشت برده، سنگرهای اردورا بیاد توپخانه گرفت.

۳۸- [خیانت انگلیس]

در آن گیرودار، «عباس میرزا» به «مستر لین» انگلیسی، که فرمانده توپخانه ایران^{۱*} [بود دستور شلیک بطرف دشمن] داد، ولی فرمانده مزبور، از توپ اندازی بطرف سپاه روس خودداری کرد و در جواب «عباس میرزا» گفت: «بسیب صلح بین انگلیس و روسیه، از توپ اندازی معذورم»^{۲*}

□ نایب‌السلطنه، از این جواب جسورانه او در غضب شده، خود را بتوب رسانید و چند گلوه بطرف سنگر دشمن رها کرد. لیکن سودی نبخشید. چون^{۳*} پیاده نظام از سنگرهای متواری و لشکر دشمن جایگزین آنان شده بود.

□ «عباس میرزا» در مقابل این پیشامد، با زحمت فوق العاده توپخانه را با سربازان آن، روی تپه اصلاح‌نوز کشید و در مقابل توپ اندازی توپخانه روسی، بدفاع پرداخته، در [آن] شب تاریک، دو گلوه «عباس میرزا» به توپ دشمن اصابت کرده، خرد گردید [و] بعیلت این تصادف (= از کار افتادن توپ)، «کتاروسکی» در صدد برآمد که سپاه خود را از اردو کنار کشد. در این بین «آوانس» ارمنی - که فاعل این شبیخون شده بود - خود را بمحملی که یک عدد [از] اسرای روسی در اردوی نایب‌السلطنه بودند رسانید و آنان را آزاد نمود. و ضمناً از آنها کمک خواست. چون بیشتر آنان بزبان آذری‌ایگانی آشنا بودند، جلوصف روس [ها] قرار گرفته، روی بسنگرهای تیراندازان ایرانی نمودند. نزدیک سنگر [ها]، اسامی بعضی از افراد اردو را - که میدانستند - بزبان آورده، تیراندازان ایرانی بتصویر اینکه از اهالی اردو هستند، مزاحم آنها نشده، [اسرا] روسی [از تپه بالا رفتند - در صورتیکه (= در حالیکه) سپاه روس - در عقب - بر اهتمامی آنان بالا می‌آمدند].

□ یک وقت فوج قشقائی و نخجوانی آگاه شدند، که فوج روسی را درین خود مشاهده کردند. در این موقع با خنجر و شمشیر و نیزه - که بکار بردن اسلحه گرم [ممکن] نبود - در هم ریختند.

* - بشمار میرفت.

* - به توضیخ (۵۷) نگاه کنید.

* - وضعیت.

□ «مستر لین» انگلیسی، با اینکه در وهله اول *^۱ [با] توب اندازی مخالفت نمود، چون جان خود را در خطر دید، خود را بیک توب رسانید*^۲ [تا] مشغول تیر اندازی شود. در همان حین (=لحظه) آتش، هدف تیریک صالحات واقع شد*^۳ فوراً بر زمین خورد واز پای درآمد.

□ نایب السلطنه، در آنشب تاریک*^۴ [به] هرسوی اسب میتابخت.

□ سپاه روس، که در سنگرها با تیر اندازان در آمیخته بودند، بواسطه عدم آشنائی*^۵ [به] جنگ کوهستانی*^۶ اصول سنگربندی کوهی (=کوهستانی)، در مقابل فوج قشقائی شکست برداشتند. [و] عده بیشماری طعمه خنجر و شمشیر فوج مزبور گردیدند.

□ در این بین که «عباس میرزا» با او از بلند، سپاه را به پایداری تشویق میکرد، ناگاه پای اسبش در سوراخ موشی فرو رفت [و] از روی اسب بر زمین افتاد. ولی صدمه [ای] ندید. لیکن اسب وی - در اردو - [به] هر طرف دویده، شبیه میکشید.

□ سپاهیان بتّصور اینکه حادثه [ای] رخ داده [و] «عباس میرزا» درگیر و دار بقتل رسیده [است] یکباره از جنگ دست کشیدند. همین پیشامد باعث تفرقه سپاه گردید. نایب السلطنه موضوع را دریافت [و] فوراً برخاسته با صدای بلند اسب خواست و در آنشب، آنچه توانست، سپاه فراری را جمع آوری نمود و عقب نشینی کرد*^۷ در منزل «حاج حمزه لو»*^۸ فرود آمد [و] با مدد راه قراباغ را پیش گرفت و از آنجا به شهر تبریز رفت [و] فوراً شاه را از پیشامد آگاه نمود*^۹ [و] بملحظه اینکه سردار روس بسوی اردبیل هجوم نیاورد، «اسماعیل خان دامغانی» را بالشکری، بدان سامان روانهداشت.

*۱- از. *۲- که. *۳- از.

*۴- منزل به توضیح (۲۵) نگاه کنید.

*۵- طرز.

*۶- در.

*۷- از طرفی.

۳۹- [سقوط قلعه لنکران]

□ «کتاروسکی» پس از چند روز که زخمیان او بهبودی [یافتد] و نو اقص سپاه خود را اصلاح کرد-بعکس (= بسر خلاف) نظریه «عباس میرزا» - بفکر «ارکوان» و لنکران طالش افتاد[و] در همان هوای سرد زمستان اطراف قلعه را محاصره کرد.

□ اهالی قلعه، بفکر اینکه دچار صدماتی مانند اصلاحندوز نشوند، بدون پایداری، قلعه را از دست دادند: ولی لنکران - که بسر کردگی «احمدخان کاشانی» اداره میشد، و فوج «نیکی مسلمان»^۱ در قلعه مزبور ساخته بود - بتسليیم دشمن تن نداد و پافشاری نمود. در نتیجه «احمدخان[کاشانی]» کشته، و سپاه او در قلعه سنگری شدند و برای دفاع^۲ به جدال پرداختند.

□ سردار روسی در شب عاشورای سال ۱۲۲۸ هجری، بقلعه لنکران یرشن برد [و] چون سر کرده^۳ [مدافعين قلعه] کشته شده و در مبارزه، ستیزگی از خود نشان دادند، سپاه روس بوسیله نردهان از حصار قلعه صعود نمود^۴ [۵] در داخل قلعه، جنگ کشید. در روز عاشورا، کفر و اسلام در هم ریختند.

□ تا غروب آفتاب خونریزی ادامه داشت. صبح گامان معلوم شد [که] از اهالی قلعه، احدی جان بدر نبرده، روسيان حتی طفل شیرخواره را در گهواره از تیغ گذرا نیده[اند]: و حتی بزن های کهنسال رحم نکرده^۵، صغیر و کبیر را بقتل رسانیده اند، کلیه (= تمام) قفای (= پشت) قلعه را سیلا بخون احاطه کرده[بود]، بطور یکه از سراسری درب قلعه-بطرف خارج-جوی خون جاری گردیده بود:^۶ دو هزار نفر نفوس لشکری و کشوری، که اکثر آنان زن و اطفال کوچک و شیرخوار بودند، بدنشان بخون آغشته گردید.

*۱- پیش ازین، در مرور دشکست ارش روس، و امان خواستن گروه ۸۲۰ نفری از سربازان روسي گفته شد، که بعد از اسلام آوردن و مورد توجه شاه قرار گرفتن، بنام «نیکی مسلمان» شهرت یافتند. چنین بنظر میرسد، که در اینجا، منظور وقایع نگار، فوجی از همین افراد باشد. *۲- مزبور. *۳- از. *۴- آنان. *۵- ند. *۶- از.

□ «کتاروسکی» در آن شب سه زخم منکر برداشت. ۱۲ نفر «ماژور» کشته و ۵ نفر زخمی گردیدند. با اینکه اهالی بدون اسلحه [بوده] وسیله دفاع نداشتند، در نتیجه از خود گذشتگی، تا آخرین قطره خون دفاع کرده، در مقابل دشمن، بهر وسیله، از قبیل بیل و کلنگ متوجه شده از خود دفاع نمودند.

□ فردای آن روز در سرشماری - صالداتها و کشته شده‌های جمع آوری [شده]، بنحویکه (= بطوریکه) «ماژور»‌های باز مانده صورت داده بودند، ۹۴۰ نفر صالدات، در مقابل اهالی بیدفاع، بخاک [و خون] آغشته شدند.

□ سپاهیان روسی، چون وسیله پرستاری جهت سردار زخمی نداشتند، لذا «کتاروسکی» [را] با هزار زحمت به «جامیش تپه»، نزد «مصطفی خان طالشی» فرستادند [و] خانه فروش [مزبور] با آغوش باز، آذ زخمی را استقبال و محل استراحت وی را تهیه نمود. و نیز سایر افراد روسی را پذیرفت و جای [و] مکان داد.

□ تعداد کلیه کشتنگان مسلمان، در اصلاحندوز وارکوان ولنکران بالغ بر سه هزار نفر گردید [و] از سپاهیان روسی - درین سه‌جنبگ - دو هزار و هشتصد و چهارده نفر صالدات و افسر کشته شده بود.

□ از سرکردگان ایرانی، «صادق خان قاجار» «جعفر قلیخان هزاره‌ای»، «فرج‌الله خان؟»، «مهمدی خان گیلانی» [و] «حسن خان بسطامی» بدرجۀ شهادت رسیدند.

۴- [بسیج سرداران ولایات]

□ با بروز این حال «فتحعلی‌شاه» با عجله «محمد ولی میرزا» را که والی خراسان بود، احضار نمود، مشارالیه با هیجده هزار سوار و پیاده از «دشت‌تر کمان» عبور نموده [بطرف] طهران آمد و در طرق (=راههای) قزوین توقف کرد.

- «اسماعیل خان شام بیاتی» و «ذو الفقار خان دامغانی» [نیز] با ۱۲ هزار چربیک در راه قزوین، باردوی «محمد ولی میرزا» پیوستند.
- علیمرادخان افغان، «محمد تقی میرزا»، «امیر خان هزاره‌ای» [و] «بوفخان سپهدار» [هم] با ۱۲ هزار سوار و پیاده بختیاری و غیره، بآنان متصل شدند.
- «محمود میرزا» با هزار سوار «خواجه‌وند» و عده‌توبخانه، بسیاه مزبور ملحق گردیدند.
- «فرج‌الله‌خان افشار»، «امان‌الله‌خان کزازی»، «محمد علیخان قوانلو»، «رضا قلی‌خان ساوه‌ای» [و] «محمد حسن‌خان دولو»، با ۱۸ هزار نفر ابواب جمعی خود، به اردوی شاهزاده پیوستند [و] دردشت قزوین - که مرکز جمع آوری اردو^{۱*} [برای] آذربایجان تشخیص داده شد [هبد] - در مدت دوماه ۷۰ هزار سپاه تمرکز یافت [و] با مر شاه، قوای مذکور، عازم چمن اوستان شده بنایب‌السلطنه پیوستند.

۴۹-[وساطت انگلیس و قرارداد آتش‌بس گلستان!]

- چون نیارال «دوریشچوف» در تفلیس، از ورود سپاهیان^{۲*} [به] چمن اوستان وقوف یافت، باعث اضطراب او گردید. [وچون] در همان اوان‌هم، انتشار حاصل گردید، که «ناپلئون» پادشاه فرانسه - دوباره درب مخالفت کوفته و با کثر ولایات روسیه حمله کرده و پیشرفت نموده است، دولت روسیه^{۳*} معتمدی نزد سفیر انگلیس در ایران روانه داشت و از او تقاضا نمود [که] خود را نزد امنی ایران، واسطه صلح قراردهد.
- سفیر انگلیس، چون اعتماد کامل با قول سردار روس نداشت و آنان را مرمدمی عهد شکن می‌پنداشت (= میدانست)، لذا شرحی بوی نوشت، [که] هر گاه

۴*-وسیله.

۳*-چون چنین دید.

۲*-در.

۱*-بخوی.

اختیاراتی از طرف دولت خود، نسبت بصلح با ایران دردست دارد، اعلام کند.
 □ سردار روس، قول داد که در پیشنهاد صلح با ایران، دولت روسیه موافقت دارد.

□ سفیر انگلیس، پس از وصول نظر صحیح، بوسیله «میرزا شفیع»^{۱*} [واسطه] صلح بین ایران و روسیه واقع گردید. ولی نایب‌السلطنه از قبول آن استنکاف داشت و بسفیر انگلیس جواب نامساعدداد [و] بهانهً معظم‌الله بر این بود، که امسال را بتلافی جسارت سال گذشته سران روسیه، خواهد پرداخت و در سال دیگر- چنانچه صلاح آراء مملکت در صلح با روسیه^{۲*} [باشد]- موافقت خواهد نمود. ولی «میرزا شفیع» صدراعظم، بواسطه بعضی ملاحظات، با نظر [و] عقیده «عباس‌میرزا» موافق نبود[ه] دولت ایران را بر آن داشت که تقاضای سران روسیه را رد ننماید- در این مورد، «میرزا ابوالحسن خان» وزیر امور خارجه- هم‌پاشراری کرد، که دولت ایران با^{۳*} روسیه [ازدر] سازش کنار آید.

□ سرانجام سفیر روم (= عثمانی) و انگلیس، در باب صلح با روسیه، مجلس مشورت تشکیل دادند.

□ سفرای مزبور، با چند نفر از امنای دولت [ایران]، بامدارکی که حاوی [پیشنهاد] صلح با روسیه بود، بسوی قراباغ حرکت نمودند و از سوی تفلیس، سرکرده روسی، خود را به چمن گلستان- محل قراباغ- رسانید و عهد نامه‌ای بنام «گلستان» (۶۲) بوسیله وزیر امور خارجه- «میرزا ابوالحسن خان [شیرازی]» - و «دوریشچوف» سردار روسی- در ۱۱^{۴*} فصل صورت گرفت (= منعقد گردید) و شرط شد، که از طرف دو دولت، دونفر نماینده تعیین گردد، که عهد نامه را - هر یک- بامضای [امنای] دولتين بر ساند.

□ با اینکه «عباس‌میرزا» از منصوب شدن «میرزا ابوالحسن» [به] انجام این امر، ناراضی بودو^{۵*} [عقیده داشت] که مشارالیه از عهده انجام این امر خطیر بر نمی‌آید، معهذا با صواب [دید] سفیر انگلیس و سردار روسی، «میرزا ابوالحسن»

*۱- وسیله. *۲- موافقت نمود. *۳- در.

*۴- وقایع نگار، بصراحت مفاد معاهده را «۱۱ فصل» دانسته. احتمالاً بعداً یک فصل به آن افزوده شده است. *۵- معتقد.

نامزد گردید و با عقیده «میرزا ابوالحسن» موافقت حاصل شد، که قبل از رفتن او بطرف روسیه، خود سفیر انگلیس بروزیته مسافرت [و] بعد از باز گشت وی «میرزا ابوالحسن» عازم روسیه گردد.

□ «عباس میرزا» با این روش [نیز] روی مخالفت نشان داد. حتی در مجلس مشورت اظهار عقیده نمود، که رفتن سفیر انگلیس بروزیته در باب صلح ایران و روس - شایسته نخواهد بود. زیرا ممکن است بین سردار روسی و سفیر انگلیس - که واسطه صلح دولتین گردیده - قبلاً سازشی - که عدم منافع ایران در آن بوده باشد - وجود^۱ [داشته] و شاید هم از طرف روسیه - در پرده - [با] سفیر انگلیس، چه از طرف دولت متبعه خود، و چه [از طرف] روسیه، در این موضوع مذاکره [ای] بیان آمده باشد.

□ با این وصف، مشاورین، شاه را راضی نمودند که رفتن سفیر انگلیس - قبل از نماینده ایران - بروزیته، بصلاح مملکتداری است [و] بنابراین شد، [که] در آخر سال، سفیر انگلیس با تدارکات [لازم] بسوی روسیه مسافرت کند و وزیر امور خارجه - «میرزا ابوالحسن خان» - تا مراجعت او، بمرخصتی شیراز برود.

□ با این قرار، «عهدنامه گلستان» با ۱۲ فصل، در تاریخ ۲۵ شوال ۱۴۲۸ - هجری ۱۳ اکتوبر ۱۸۱۳ میلادی - تنظیم گردید. (۶۳)

□ در اول سال ۱۲۲۹ هجری، سفیر انگلیس [بطرف] پایتخت روسیه رهسپار شد [و] بنابدستور دولت روس، در هر نقطه - تا ورود به^۲ [پطرز بورغ] نسبت بمشارالیه استقبال شایان بعمل آمد.

□ سفیر مذبور، در مدت غیبت خود، «مسترموریه» (۶۴) نام را بجای خود در سفارت باقی گذارد.

۴۳- [خیانتهای میرزا ابوالحسن شیرازی]

□ سفیر انگلیس پس از مراجعت از روسیه - قبل از اینکه «میرزا ابوالحسن»

*۱-دارد. *۲- روسیه.

بسوی روسیه حرکت نماید— ایران را ترک نموده، بسوی لندن رهسپار گردید و سفارت خودرا به همان «مسترموریه» تحويل نمود.

□ حرکت ناگهانی سفیر مزبور — که بدون درنگ [به] جانب انگلستان صورت گرفت—نظریات «عباس میرزا» را که قبل از مخالف رفتن سفیر انگلیس به روسیه بود، تأیید میکرد. [بدین صورت] که ملاقات وی با [زعماً] دولت روسیه—در پرده— روی منافع دولت روس بوده^۱ و رفتن او بلندن [نیز] دارای اسراری نسبت بسازش روس و انگلیس^۲ [در مورد] مداخله [در] ایران [را] در برداشته. چون اصل منظور — چه در متاد عهد نامه و چه اعزام سفیر بروستیه — استرداد ولایات متصرفی روسیه^۳ [در] شمال ایران بود.

□ سفیر مذکور، پس از مراجعت، بنام اینکه از طرف دولت متبوعة خود—فوراً—احضار شده، در باب مسافرت خود بروستیه، و چگونگی مذاکره با اولیاء روسیه، صحبتی بیان نیاورده^[ه]، معلوم بود که رفتن سفیر انگلیس بروستیه بنا بر آراء دولت انگلیس بوده و نتیجه [آن] نشان میداد، که بین دولتين انگلیس و روسیه سازشی مخفیانه وجود داشته [است]. بعلاوه، جریان عمل (=امر) ظاهر میساخت، که وزیر امور خارجه ایران هم از این اسرار بسی اطلاع نبوده. زیرا سفیر انگلیس— پس از مراجعت از روسیه— برای عزیمت بلندن، از طریق بوشهر، بشیراز رفت، و در آنموضع هم [که] «میرزا ابوالحسن خان» — بنام مرخصی در شیراز بود— سفیر را ملاقات کرده بود. چون پس از خارج شدن سفیر انگلیس— از بندر بوشهر— «میرزا ابوالحسن» بسوی دارالخلافه رهسپار گردید[و] [با اینکه از بد و امر عملیات خیانت آمیز وزیر امور خارجه ظاهر و هویدا بود] و حتی بنظر «عباس میرزا» رفتن «میرزا ابوالحسن خان» بروستیه، عملی بی فایده تلقی می شد، با این وصف، چون وزیر مزبور بادست خارجی، در دربار نفوذ حاصل کرده بود^۴ در تاریخ ۵ جمادی سال ۱۲۹۱ روانه بسوی روسیه شد.

□ موقع ورود وزیر مزبور به «پطرز بورغ»— پایتخت روسیه — پادشاه روس —^۵ حضور نداشت [و] در «فرونٹ»^۶ جنگ با «ناپلئون» پادشاه فرانسه، مشغول زدن خوردبود. روی این اصل «میرزا ابوالحسن» مدتی در روسیه توقف کرد.

*۱— بلکه. *۲— ب. *۳— از. *۴— معهذا.

*۵— خوشید کله = الیزابت پتروونا (۱۷۰۹— ۱۷۶۲) — و نیز به (۷) مراجعه شود.

*۶— «فرنت Front». پیشانی. جبهه. جبهه جنگ ». معین ج ۲— ص ۲۵۳۶.

□ پس از ورود (= بازگشت) «خورشید کلاه»، سفیر ایران نزد او بار یافت. چندین مرتبه ملاقات او با^{۱*} [پادشاه روسیه] داد. در کلیه آن آمد و رفت [ها] در روابط دولتین بمذاکره پرداختند.

□ امنای دولت روسیه، وزیر مزبور را بیاده گساری، تجمل، گردش شبانه، تأثیرها، هم نشینی با زنان عربان مهوش [و] وعده‌های کذب و دروغ، سرگرم نمودند، تا اینکه شبی در یکی از مجالس، یکنفر از همراهان وزیر، بوی خاطرنشان ساخت، که چندیست در روسیه، اوقات تلف کرده، راجع به مأموریت محظوظ خود، هیچ اقدامی بعمل نیاورده‌ای. در صورتیکه این امر مهم-که صرفه دولت و ملت در آن دخالت دارد- [ناید] با هیچگونه فوت وقت انجام گیرد.

□ فردای آن شب^{۲*} [پادشاه روسیه] را ملاقات [و] در باب^{۳*} ولایات گرجستان و آذربایجان داخل مذاکره شد. [ولی] چون درادای سخن، لحن شایسته نداشت و لیاقت وی- برای انجام این امر خطیر- بحث‌کافی نبود، [و] از طرفی هم تحت تأثیر مواعید امنای روسیه واقع شده بود، آنطور که شاید و باید، فصاحت بخرج نداد^{۴*} پادشاه روسیه بوی جوابداد که: دولت روسیه هیچ یک ازو لایات ایران را بزور متصرف نگردیده، بلکه سران محلی، با طیب خاطر بدولت روسیه گردیده، دست بسوی دولت روسیه دراز نموده، از او (=ما) تقاضای کمک و مساعدت کرده‌اند. دولت ماهم بقانونی که شما مررت میدانید و ما^{۵*} [آن] را نظام میخوائیم- از آنجا که [آن] جماعت بپای خود نزد ما پناه آورده‌اند^{۶*} [و] چون] دست بستن نظام، و مررت را شکستن، برخلاف فتوت [و] مملکت داری میباشد، ولایات گرجستان و قرایخ، بواسطه موادرت (=یگانگی) مذهب و مردم، باید در تصرف روسیه بوده باشد. [و] چون از سابق هم تعرضاً از کوه نشینان گرجستان و داغستان بما میرسید، لذا باید داغستان‌هم در تصرف ما باشد. ولی نسبت بساير ولايات ایران، از قبیل گنجه و شیروان و طالش و غيره، که فعلاً مورد تعرض سران روسیه است، در ره^{۷*} (استرداد) آنان مضایقه نیست. موقعیکه سردار مختار ما از گرجستان

*۱- خورشید کلاه. *۲- خورشید کلاه.

*۳- دو. *۴- خورشید کلاه. *۵- او.

*۶- در این صورت.

بنزد ما آید، ببینیم تا رضایت اهالی آن ولایت بر چیست؟!

□ وزیر مزبور، بدون اینکه جوابی به «خورشید کلاه» دهد یا دلیل قاطعی اقامه کند و مدارکی از این مأموریت بدست آورد، بهمین جواب و وعده‌های خالی از حقیقت [اکتفا نموده]، بسوی ایران باز گردید [و] برای اینکه عدم لیاقت این سفیر را تا اندازه‌ای بمعرض ظهور برسانیم، و از طرفی هم^۱ منصوب شدن اورا به مقام] سفارت^۲ در ردیف اسرار سیاسی قرار دهیم و خیانت او را بصراحت ظاهر سازیم، لازم است متن متمم تعهد نامه^۳ را جع باسترداد ایالات متصرفی روسیه – را، در اینجا متذکر شویم:

□ در یکی از مواد ۱۱ گانه عهد نامه، این شرط قید شده بود، که دولت ایران در مقابل تحويل ولایات از طرف سران روسیه، مبلغ یکصد هزار تومان بدولت روسیه مسترد نماید (= بپردازد).

□ «میرزا ابوالحسن» در موقع حرکت بطرف روسیه، نود هزار تومان آن را نقداً دریافت نمود و مبلغ ده هزار تومان [دیگر] آنرا، یک قبض حواله داشت، که در روسیه دریافت [و] بقیه^۴ [یکصد] هزار تومان [را] موجود [و] بدولت روسیه تحويل نماید و راجع باسترداد ولایات – در مقابل وجه پرداختی – مدرک دریافت دارد. [اما] آن وزیر خیانت پیشه، علاوه بر اینکه در انجام مأموریت خود ابقاء (= پافشاری) ننمود [بلکه] پس از مراجعت، نود هزار تومان نقدی را حیف و میل کرد. فقط قبض حواله ده هزار تومان را – که باشاره امنای روسیه، و خدعة خود وزیر نکول^۵ [آن] صورت گرفته بود – بحساب دار خزانه سپرد.

□ سرانجام، اصل نود هزار تومان نقدی – روی اصل خیانت آن وزیر از بین رفت [و] با اینکه خیانت مشارالیه واضح و هویتاً بود، بواسطه نفوذ درباری او، بهیچ وجه مورد موآخذه واقع نگردید.

□ از طرفی «مستر موریه» نایب قنسول – بجای سفیر انگلیس منصوب گردید: مشارالیه از موقع انتصاب تا زمانی که در ایران سفیر بود، کمتر در سفارتخانه دیده میشد. بعضی اوقات که برای امری مهم، وجود وی لازم میگردید،

*۱- نصب.
*۲- اورا.
*۳- را.

*۴- نود.
*۵- او.

در دارالخلافه حضور نداشت [زیرا] بدون اطلاع قبلی، از شهرخارج-[و] بقول خودش - در داخله ایران، جهت تفحص [در] اخلاق و رفتار مردم، میرفت.

□ مشارالیه بیشتر بحوالی خوزستان مسافرت مینمود [و] اغلب محل توقف خود را در «شوش دانیال» (۶۵) - نزدیکی دزفول - و «شوستر»^{۱*} [قرار میداد] .

□ ^{۲*} [وی] چند جلد کتاب از طرز رفتار و اخلاق لشکری و کشوری، و حسن سلوک خوانین عشاير و مرام زندگی کوه نشینان ایرانی تألیف نموده . کتاب «حاج بابا» (۶۶) یکی از تأثیرات «مستر موریه» می‌باشد. این کتاب شهرتی بسزا حاصل کرد. یکی [دیگر] از کتب^{۳*} [وی] «کشف معادن» نام داشت، که ^{۴*} [آن] را از خط (= زبان) لاتینی بفارسی ترجمه نموده^{۵*} [آن] را بنام ارمغان سفارت [خود] برای دولت انگلیس بلندن فرستاد، و در باب اصل و نسب «میرزا ابوالحسن خان» ساقی‌الذکر شیرازی، حکایتها نوشت و^{۶*} [آن] را از نظر اهالی ایران پنهان داشت. شاید تاکنون مندرجات آن کتاب بر اهالی پوشیده است.

□ تحقیقات کلی «مستر موریه» در این آب و خاک - از جمله قسمت گرجستان و داغستان و سایر بلاد ایران - با هدایت و راهنمائی «میرزا ابوالحسن» صورت می‌گرفت.

*** *

□ بهر حال از دست رفتن گرجستان و داغستان [و جدا شدن آن ولايات] از پیکر ایران، در نتیجه خرابکاری «میرزا ابوالحسن» - که هماره تعالی خود را بوسیله تقویت مادی خارجی بدست می‌آورد - ^{۷*} [انجام گرفت] و برقراری وزارت او، از روز نخست، با تحریکات اجنب - دولتین روس و انگلیس - [صورت پذیرفت و چون هیچ وقت از طرف زعمای ایران] تحت مؤاخذه قرار نگرفت

^{۱*} - بر گزار می‌گرد. ^{۲*} - مشارالیه.

^{۳*} - دیگر. ^{۴*} - او. ^{۵*} - او.

^{۶*} - او. ^{۷*} - از کف رفت.

[جری تر شده بود]. « عبّاس میرزا » هم چون ازبدوامر، با سفارت و مأموریت او مخالف بود، در موقع بروز خیانتش، سکوت اختیار کرد.

□ برای ابراز عدم شخصیت آن وزیر نالایق نیز، لازم است [که] یکی از غرایب اعمال آن سفیر را در سفارت روسيه^۱ اش، بیان داریم : موقعیکه مشارالیه در روسيه تحت تأثیر امنای دولت مزبور قرار گرفته بود، و وقت خود را – با آن پول گزار – ^۱بعیش و نوش^۲ [میگذرانید]، در شهر پطرز بورغ بازاری آراستند که همه گونه مطاع نفیسه، در بازار مزبور بمعرض فروش گذارند. صاحبان اجناس بكلیه اهالی شهر ابلاغ می کردند، که از ثروتمند و فقیر، در آن بازار حق آمد و رفت دارند. « میرزا ابوالحسن » نیز، از وجود بازار اطلاع حاصل کرد[ه] با چند نفر از همراهان و دو نفر مهمنداران روسي، برای تماشا با آن بازار رفتند. درموقع عبور او مأمورین محافظ، بدولت روس اطلاع دادند که وزیر امور خارجه ايران، قصد رفتن بیازار مذکور را دارد.

□ دولت روسيه، بوسیله فرستاده‌ای، به دارندگان اجناس پیغام فرستاد، که سفیر ايران – در آن بازار – آنچه مورد پسندش واقع شود و خریداری کند، صاحبان اجناس از وی مطالبه وجه نکنند. [بلکه] قیمت اجناس برداشته [شده توسط] اورا از سرکار دولت روسيه دریافت نمایند.

□ اتفاقاً این خبر، وقتی به « میرزا ابوالحسن » رسید، که از بازار مراجعت و بمنزل رسیده بود! آن بی قباحت طماع، بدون رعایت مراتب (= مقام) خود و شوونات دولتش؛ با همان تشریفات بیازار برگشت [و] خواست بعضی از اشیاء را بردارد، که فرستاده دولت روسيه [از مراجعت او مطلع، و خود] رفته بود!

□ در نتیجه این روش، برای خود و دولتش، جزشمات و سرزنش حاصلی بیار نیاورد.

□ چنانچه بخواهم اعمال ناپسند این وزیر را – در مدت اقامتش در روسيه – شرح دهم، باعث سرافکندگی خواهد شد.

* ۱- منظور همان مبلغ « نود هزار تومان » پولی است که بنا بود بعنوان غرامت بر روسيه پرداخت شود.

* ۲- بر گزار میکرد.

- بهر حال وزیر مزبور با این خسارت زیاد، بدون اخذ نتیجه، از روسته بایران بازگشت و کاری انجام نشد.
- ^{۱*} نفوذ وی - با کمک های خارجی - بقدرتی در دربار «فتحعلیشاه» رو بفزونی گذارد، که مخالفت های شدید «عباس میرزا» در نصب (= انتصاب) و برقراری او، هیچگونه تأثیر [ی] نداشت.
- تعیین «الکسندر بلوف» (۶۷) بنام سفارت ^{۲*} روسته جهت دربار ایران، با نظر وزیر مذکور ^{۳*} [انجام] گردید.

۴۳ - [استقبال از سفیر روس]

□ «الکسندر [بلوف]» قبل از منصوب شدن به مقام سفارت، برای پیشرفت مقاصد دولت روسته، در گرجستان مشغول فراگرفتن زبان اترالک بود. موقعیکه بزبان مزبور بخوبی آشنا گردید، بایران گسیل [شد] و در چمن سلطانیه توقف نمود [ه] در اولین ملاقات با خوانین محل، خود را اولادزاده «جوچی خان» (۶۸) پسر «چنگیز» معرفی کرد و برای اغفال روحیة مردم و انبات دعوی خود، تا زمان توقف در چمن سلطانیه، هفته [ای] [یکبار بمقبره «سلطان خدابنده» ^{۴*} میرفت و او را خالوی ^{۵*} خود میخواند و برخلاف عادت سایر سران روسی ^{۶*} با جمعی زیاد و تدارک شایسته بایران آمد و بسرداری «حاج ترخان» (۶۹) و «قفقاز» تعیین شده بود.

□ با اینکه نژاد آrossی و مذهب مسیح داشت و اسم مادری او «متولف- پرلوف» بود، چون زبان ترک را فراگرفته بود و منظور وی توسعه سلطه روسته در شمال ایران بود، خود را از نژاد «چنگیز» و [نام] «الکسندر» - که نام

۱* - جنبه. ۲* - به. ۳* - معین.

۴* - سلطان محمد خدابنده. ۵* - «خالو ...» از خال عربی [دائی].

۶* - مشارالیه. ۷* - برادر مادر «معین - ج ۱ - ص ۱۳۹۲

خانواده‌های والی گرجستان بود – بر خود گذارد.^{۱*} روی این اصل، جمع زیادی گرد او جمع شدند. بعضی اتراکت – در افواه – وی را خالو [زاده] «سلطان خدا بندۀ» میدانستند. این عمل، رفته رفته توسعه حاصل کرد، بطوریکه باعث توهّم اولیای امور شد. بعلاوه خود «یرلُوف» هم ازین نام جعلی استفاده کرد[۲*]، اغلب اوقات – که با بعضی امناء طرف صحبت میشد – با خشنونت سخن میگفت.

□ با این وصف، سفیر مذکور بنا هدایت «عسکرخان افشار» وارد تبریز شد و بوسیله «میرزا بزرگ‌تر قائم مقام» نزد نایب‌السلطنه، معترفی گردید.

□ در حضور نایب‌السلطنه، دم از موافقت و مصلحت میزد [و] چون «عباس میرزا» با صلحی که منظور او بود، موافق نبود [و] بجز انکار^{۳*} صلح و اصرار در جنگ، جوابی بوی نمیداد، سفیر مذکور از جواب^{۴*} [صريح] «عباس میرزا» مکدد بود.

□ بنا با مر «فتحعلیشاہ» در چمن «سامان» که ارضی از توابع سلطانیّه است – سفیر مذبور منزل نمود.

□ «فتحعلیشاہ»، از دارالخلافه در هفتم شعبان ۱۲۳۲ حرکت (و) با دستگاهی آراسته و سپاهی افزون، در چمن سلطانیه نزول نمود.

□ طبق دستور نایب‌السلطنه، برای ورود شاه – با سردار روسی – تشریفات بی‌مانندی صورت گرفته، از چمن صائنان تا قریه «دیزج» – که مسافت هفت فرسخ است – سپاهیان، تیپ تیپ و فوج فوج – سوار گان و پیاد گان – هر طرف متراکم بسودند. سواران در طول این مسافت، بطور یک صف، در بین راه، صفوفی آراسته بودند.

□ سفیر مذبور، برای اینکه جبروت ورود شاه را از تزدیک مشاهده نماید با لباس مبدل – با چند نفر از خواص (= خاصان) خود – از چمن سامان بتماشای آن تشریفات ورودی شاه آمده، در روی یک بر جستگی معتبر، ایستاده بتماشا مشغول بود.

□ حسب الامر شاه، یک کرد بچه افشار، با یک اسب مکلت بجواهر، برای احضار سفیر، به چمن سامان روانه گردید.

۱* - ه بود. ۲* - از. ۳* - صریحانه.

- در موقع ورود سفیر، غرب اردو گاه، «امان الله خان»، والی کردستان— با ۵ هزار سوار باستقبال سفیر اعزام گردید.
- این آئین بنحوی صورت گرفت، که فوق العاده باعث حرمت سفیر مزبور گردید. «محمود خان دیلمی امیر کبیر؟» - بحسب اعلام - مأمور هدایت سفیر در نزد شاه گردید[۱] اذن جلوس بوی داده شد.

۴۴- [تحف تزار برای فتحعلیشاه]

- سفیر روس، هدایای خود را که از طرف دولت متبعه، همراه آورده بود معرفی و خود او مورد التفات شاهانه قرار گرفت.
- از جمله هدایا[۲] که نزد شاه مورد مشاهده قرار گرفت، یک فیل طلا [بود] که هودجی بر روی^۱ [آن] قرار داشت و در پهلوی^۲ [آن] ساعتی تر کیب داده شده بود، که هر گاه کوک نمیشد، تمام جوارح فیل مزبور، بحر کت در می آمد و انواع نغمات دلکش، از جوف بدن پیل ظاهر میگردید (= شنیده نمیشد).
- از تحف آورده شده، چیزی که خیلی قابل ملاحظه بود، یک افسر (= تاج) مکلл بجواهر بود، که پادشاه روسیه بنام «میرزا محمد شفیع» صدر اعظم فرستاده بود. و البته ارسال این اشیاء گرانها، منظور اصلی دولت روسیه را در نزد اهل خرد واضح و آشکار میکرد، که این دولت این تحفه ها را - نه برای [= از روی] جنبه دوستی، بلکه جهت اغفال در امور سیاسی^{۳*} [فرستاده بود]^{۴*} [تا] وسیله امضاء شدن «عهدنامه گلستان»^۵ [را فراهم آورد]. [زیرا این عهد نامه] که بخسران مملکت و نفع دولت روسیه تنظیم [شده] و یک عدد درباری - که در پرده با روسیه سازش داشتند و پدستیاری آن دولت روی کار آمد، مصدر امور بودند - در امضای آن پافشاری، و شاه را بقبول^{۶*} [آن]

*۱- او. *۲- میباشد.

*۳- او. *۴- بود.

*۵- او.

*۶- که.

مجبور ساخته، حتی شاه گوشزد کرده بودند [۴۳] هرگاه پس از امضای عهد نامه، دولت روسیه، از ایران^{۱*} تقاضای دیگرای نیز [داشته باشد، شاه برای تحکیم روابط دولتین، بپذیرد و دست رد بسینه آن دولت نزد..!]

□ سفیر مزبورهم، قبل از اینکه عهد نامه را برای امضای شاه ارائه دهد، بعضی مطالب دیگر را، که قبلاً با امنای روس شناس [ایران] – در پرده – بمعیان گذارده بود، بر زبان آورد[ه] او لین تقاضای او، این بود، که دولت روسیه، پس از سازش، در سرحدات عثمانی – با موافقت دولت ایران – شروع بکاوش نماید و در صورت پیشامد، کار گزاران ایران، امدادی دوستانه [بکاوشگران روسی] نمایند [و] هرگاه^{۲*} [این] امداد [را] بصلاح دولت خود نداند^{۳*} بدولت عثمانی کمک و مساعدت ننماید.

□ تقاضای [دیگر] دشمن این بود، که چون دشت خوارزم بخاک روسیه متصل است و هماره تابعین روسیه – برای تجارت و معامله – در آن دیوار آمد، و رفت دارند، خوارزمیان همیشه اوقات متعرض تجار روسیه میشوند و اغلب اموال و دارائی آنان را غارت یا ضبط میکنند. [پس] دولت ایران برای تحکیم روابط، ابتدا چند سال متولی، لشکری با آن مملکت [= دشت خوارزم] بفرستد [و] والی آنجا را مستأصل سازد. پس از تکرار [این] عمل، دولت ایران – جهت ظهور دوستی – بدولت روسیه اجازه دهد که لشکری برای سرگویی آنها، بدان محل اعزام دارد. [و] چون از راه دشت، لشکرکشی روسیه بخوارزم مشکل است، دولت ایران موافقت کند، [که] این لشکرکشی، از راه دریای خزر یا «استرآباد»^{۴*} [انجام گردیده] از طریق خراسان، بخوارزم فرستاده شود، تا دولت روسیه بتواند بنحو کامل، منظور خود را بعمل آورد.

□ ۳- دولت روسیه از دولت ایران خواهان است، که اجازه دهنده دولت روسیه چند نفر از طرف خود در ولایات «گیلان» تعیین نماید. [ولی] با اینکه چند نفر از امنای دربار، اظهار نظر نمود[ند] که دولت ایران باید جوابی مسالمت آمیز – درباره آن تقاضای سفیر روسیه بدهد، شاه جواب او را به «عباس میرزا» نایب السلطنه محول نمود.

۳*- در مقابل.

۲*- در.

۱*- نیز.

۴*- عبور نموده.

□ نایب‌السلطنه در باب [تقاضای] اول پاسخ داد، که درقرارداد دولتين، چنین شرطی نشده . روایط دوستی، بسته بمطالعه یازده فصل [قرارداد] است ، که در آن چنین فصلی ذکر نگردیده . هرگاه دولت روسیه بخواهد در سرحدات عثمانی بکاوش بپردازد ، دولت ایران نه امدادی بروسیه خواهد نمود ، نه اعانتی به « روسیه » ! ولی بواسطه اینکه کاوش روسیه ، در سرحدات عثمانی [است ، و این سرحدات] بسرحد ایران پیوسته است و ممکن است آن کاوش [ها] باعث پاره‌ای مفاسد دیگر در سرحدات گردد ، لازم است [که] دولت روسیه، در این باب با دولت عثمانی داخل^۱ مذاکره شود.

□ در باب [تقاضای] دویم، نایب‌السلطنه گفت: اگرچه این مطلب هم در عهد نامه ذکر نشده، لakin برای دفع آن، مضایقه نیست. ولی عبور لشکر روسیه از خاک ایران، ممنوع است. هرگاه دولت ایران عزم تسخیر خوارزم نماید، پایستی ولایات « بلخ » و « بخارا » و « هرات » (۷۱) را - ابتداء - ضمیمه کشور خود نماید. آنوقت با خاطر آسوده ، بعزم خوارزم بپردازد. مبادرت باین امر هم حوصله لازم دارد. زیرا « نادر شاه افشار » هم ، تا چند ولايت آنجا را متصرف نشد، بدیار خوارزم نپرداخت .

□ راجع بتعیین سفیر و قنسول نیز، در عهد نامه ذکری بمیان نیامده. زیرا در تعیین حدود، شرط[ی] منظور نشده [!!]. با اینحال ، پس از رفتن شما بتغليس، معتمدی بدر بار ایران بفرستید تا با مصلحت کارگزاران، در این باب مصلحت^۲ [جوئیم] پس از صواب دید، اقدام گردد.

□ سفیر روسیه ، در باب استرداد ولایات گرجستان و داغستان نیز ، با نایب‌السلطنه اظهاراتی بمیان آورد . ولی نایب‌السلطنه - مانند ترهات پادشاه روسیه ، که بسفیر ایران در باب گرجستان و سایر ولایات^۳ [گفته] شده بود - جواب داد.

□ خلاصه پس از انقضای مدت مشورت، سفیر روسیه^۴ بتغليس مراجعت کرد .

□ نایب‌السلطنه، پس از رفتن سفیر مزبور، راجع آن مذاکرات، با امنای دولت مشورت پرداخت. در نتیجه صلاح براین شد که سفیری بجانب روم

۱- ب.

۲- جوید.

۳- داده.

۴- بطرف.

= عثمانی) روانه نمایند.

□ بنابراین «فتحعلیخان» - که یکی از سران ساوه بشمار میرفت [و] چندبار دیگر [هم] بنام سفارت ایران به روم مأموریت حاصل کرده بود - برای اینبار نیز تعیین گردید و مشارالیه را با تشریفات لازم، نزد دولت عثمانی روانه داشتند .

□ از طرفی، چون در سال ۱۲۲۸ هجری، عقد مصالحه بین روسیه و ایران با^۱ [وساطت] سفیر انگلیس «سر گور اوزلی» صورت گرفته بود، [و] ضمناً با سفیر انگلیس شرط شده بود؛ تا زمانیکه جدال بین ایران و روسیه جریان داشته باشد، دولت انگلیس سالی دویست هزار تومان بعنوان امداد - برای [رفع] احتیاجات امور لشکری - بدولت ایران پرداخت نماید و مبلغ مزبور را نیز^۲ [سالانه، در] دو قسط بپردازد. باین معنی که قسط اول را ده روز قبل از [اتمام] ششماه اول و قسط دویم را ده روز قبل از اتمام سال، تحويل نماید.

□ ضمن مبادله عقد [نامه] مصالحة ایران^۳ [و] روسیه، اولین قسط - با تعهد نامه مزبور - ۱۵ روز پس از [ختامه] ششمراهه اول تأییه گردید و نسبت بقسط دویم، - سفیر انگلیس - از پرداخت آن سر باز پیچید و متول باین عذر گردید، [که] چون موضوع صلح بین ایران و روس بیان آمده پرداخت قسط دویم مورد ندارد. زیرا قسطیکه در^۴ [پانزدهم] ششمراهه دویم داده شده، بسبب خدمتی است که لشکر در ششمراهه اول^۵ نموده است. و چون در ششمراهه دویم، مذاکرات صلح در بین آمده، لذا پرداخت یکصد هزار تومان قسط دویم،^۶ [دلیل] ندارد.

۴۵ - [سفر دویم میرزا ابوالحسن شیرازی بلندن]

□ در مقابل این جواب، چون احتمال جنگ بعدی - در برابر (= بعلت) خواهش‌های (= خواسته‌های) بی مورد روسیه - بنظر میرسید، صلاح دانستند

^۱۱۵ - ۲*

-۳* - با.

-۲* - در سال.

-۱* - توسط.

* - ۶ - صورت.

= ۵* - خدمت.

[که] سفیری بلندنگسیل دارند، تا از نزدیک با اولیای دولت انگلیس داخل مذاکره شود. [و] چون هیچ یک از امنای ایرانی، بلندن نرفته بودند، بنابمصلحت «مستر موریه»، «ابوالحسن خان شیرازی» جهت این امر تعیین گردید. [و] مشارالیه با تشریفات لازم، بطرف لندن اعزام گردید.

□ بطوریکه قبل از متذکرشدیم^۱ نایب‌السلطنه [راجع به] خواهش دولت روسیه، [مبنی] براینکه در ولایات گیلان فنسول تعیین نماید، و جواب داده [شد] که سردار گرجستان، برای تعیین حدود طوالش، معتمدی بدربار ایرانگسیل دارد، سردار مزبور، «قر او بیج» نامی را با تفاق «شاه میرخان» ارمنی، از تفلیس - جهت مترجمی زبان فارسی - با ایران روانه داشت.

□ معتمد مزبور، پس از چندی توقف در ایران، با تفاق «میرزا محمد آشتیانی» - مستوفی^۲ و چند نفر دیگر، بحدود طوالش اعزام گردیدند. در همین اوقات به «میرزا محمد شفیع» صدراعظم، عارضه ناگهانی رخ^۳ [نمود]، بنحوی که بستری شد [و] با اینکه از اطبای درباری «میرزا احمد حکیم باشی اصفهانی» و «حاج آقا بزرگ منجم باشی» جهت صحبت او کوشش زیاد بعمل آوردند، سرانجام - صدراعظم - در تاریخ نوزدهم صیام ۱۲۳۴ هجری در شهر قزوین وفات نمود، [و] چون - قبل از فوت - وصیت کرده بود، [که] او را به عتباب برند، لذاوي را در کربلا دفن نمودند.

□ وزیر اعظم مزبور - پس از چهل سال وزارت (= صدارت) - فرزندش منحصر بیک دختر [بود] که تحت نکاح «همایون میرزا» - مشهور به «همایونفر» - قرار [داشت]. روی این اصل کلیه مایعرف^۴ «میرزا شفیع»، به «همایونفر» تحويل گردید.

□ [با اینکه] «فتحعلیشاه» تمایل وافر داشت [که] بنا باحترام دختر^۵

۱- که . ۲- «مستوفی ... ۳- محاسب عواید مالیاتی ... ۴- بزرگترین مأمور

مالیاتی یک ناحیه، سردفتر اهل دیوان که از دیگر محاسبان حساب گیرد» .

۵- معین - ج ۳ - ص ۴۱۰۴ .

۳- داد . ۴- مایعرف = اموال شناخته شده . ما ترک معلوم و مشهود .

۵- وزیر .

[صدراعظم ، سمت] وزارت به « همایون میرزا » واگذار نماید ، [ولی] چون مشارالیه جوان و هیجده ساله بود ، شاه را از منظور منصرف نمودند . [زیرا] که وزارت در دستگاه پادشاهان ^{۱*} [محتاج] عقل و تدبیر پیرانه است [و] در خور جوانان نیست . هر چند [که] دارای علم و فضائل باشند . لذا صدارت را به « امین الدّوله اصفهانی » بنام « حاج محمد حسین خان » محتول نمودند . (۷۲)

□ در این اوان ، یعنی در اول سال ۱۲۳۵ هجری ، سه نفر از سران ایرانی که تحت تأثیر مواعید بی اصل روسيه – کراراً – قرار گرفته بودند ، بنام [های] « سرخای خان » ^{۲*} [لزگی] و « مصطفی خان جوانشیر » و « مهدیقلی خان جوانشیر » که در وهله اخیر ، در حدود متصرفی روسيه در پناه آن دولت سکونت داشتند ، پس از اينکه دولت مزبور ، طبق وعده های فريبنده – از طرف ^{۳*} [سه نفر مذکور] – تاحدی موفق بمنظور خویش گردید [ه بود] ، رفته رفته وعده هایي که از طرف اوليای روسيه بآنان داده شده بود ، به يأس و ناميسدي مبدل گردید و اتباع روسيه ، نسبت بآنها روش ^{۴*} [خشونت] آميز در پيش گرفتند . بعديکه از دست اتباع روسيه بتنگ آمدند و بعضی اموال غير منقول خود را – که حمل آنها مشكل بود – بجای گذارده ، در نيمه شبی با خانواده های خود – از حدود متصرفی روسيه فرار نموده ، بطرف تبريز حرکت کردند [و] نزد نايب السلطنه آمدند .

□ نايب السلطنه « عبدالخان امين الدّوله » را برای تفرق (=تسویه) حساب سه نفر مزبور ، نزد نماینده مرزی روسيه فرستاد . سردار روسيه ، از پس دادن محاسبه آنها سرباز زده گفت : در مردم دولت روسيه ، اين روش پسندیده نیست که اموال فراريان گريخته بخاک غير را مسترد دارد . و فرستاده ، بدون اخذ نتيجه ، مراجعت نمود .

□ بطور يكه قبل ذكر شد ^{۵*} « ميرزا ابوالحسن خان » بامر سفارت لندن مأمور گردید . مشارالیه مدت ۹ ماه در لندن توقف نمود ، تا موفق بذریافت مبلغ يكصد هزار تومان ^{۶*} امدادي ششماهه دويم زمان جنگ با روسيه گردید .

□ پس از مراجعت « ميرزا ابوالحسن خان » ، چون در عهد نامه دولت ايران

*۱- شامل . *۲- لگزی . *۳- آنان . *۴- خشن . *۵- که .

*۶- به توضيح (۷۸) مراجعه شود .

با روستیه (= گلستان) حدود مرزی تمام ولایات - باستانی حدود ولایات طالش - تعیین شده بود ، ولی در جزئیات اراضی دهات ، بسبب عدم احتیاج بشناسائی محل ، در سنتها بعد از مصالحه ، اکثر اوقات که نمایندگان و معتمدین ایران ، برای مرتفع ساختن این اختلاف مرزی ، بسر حدات میرفتند ، با اینکه جهت همین اختلاف - [قبل] - اعلام تعیین نماینده ارضی میگردید ، ولی در وقت معین که معتمدین ایران در آنمحل حاضر میگردیدند ، نماینده روسیه غایب بود ! . [و] وقتی نمایندگان ایران با چندی توقف در مرز ، او را مطلع میکردند با * [توسل به] عذری ، از حضور امتناع میورزید ، یا بعلل دیگر طفره میرفت ، یا اینکه میگفت باید از مقامات خود کسب دستور نماید . [به حال ، پیوسته] بوعده برگذار مینمود بفرض اگر هم کلیه وسائل آماده بود ، صریحاً جواب نامساعد میدادند . وقتی هم فرستادگان مرزی ، مخالفت مهندسین روسیه را بسمع اولیاء [امور] میرسانیدند توجه خاصی مبذول نمیداشتند ! .

□ بالاخره روی این اصول ، پس از ۱۲ سال که از زمان معاهده [گلستان] گذشت ، نمایندگان ایران [با] چندین رفت و آمد - بواسطه عدم موافقت فرستادگان روسی - موفق * [بحل] اختلاف حدود نگردیدند ، و همین روش بیعلاقگی و عدم جدیت ، باعث شد که روسها از حد (= مرز) تجاوز کرده ، بچند * [نقطه] دیگر دست یافته ، متصرف شدند و این تصرف بینجا در ظرف ۱۲ سال به « ایروان » سرایت کرد .

۴۶ - [علل شروع جنگ دویم ایران و روس]

□ اولیای خواب آلود ، یکوقت بیدار شدند که کار از دست رفته بود : روسها بمروز ایام ، اغلب دهات و اراضی ایروان را - که جزء خاک ایران بود - متصرف [و] جزء قسمت [های] متصرفی خود - که آنهم متعلق بایران * - بروز . * - نقاط .

بود ! - نمودند ! .

□ تا اینکه «حسین خان سردار» تجاوزات روسیه را از ایروان ، بدربار شاه اطلاع داد و اضافه نمود [که] : هرگاه دولت ایران بتجاوزات روسیه وقوع ننهد ، دست درازی روسیه ، رو بفزونی خواهد رفت .

□ نمایندگان روسیه وقتی اطلاع حاصل نمودند ، که سردار ایروان دربار ایران را از تجاوزات روسیه مطلع ساخته [است] ، فوراً «بولکونوک تراویچ» نامی را مقارن سال ۱۲۴۰ هجری بهمراه «شاه میرخان» ارمنی ، بدربار ایران روانه داشتند .

□ از طرفی ، بوسیله تحریکات داخلی ، ساکنین نقاط متصرف شده را بعنایین مختلف وا دار نمودند که شرحی شکایت آمیز ، از روش [و] سلوک معتمدین مرزی ایران ، بسرداران روسی - در تفلیس - تسلیم نمایند و عدم رضایت خود را نسبت به تابعیت دولت ایران ابراز دارند . [ولی] چون ساکنین محلات مزبور بنا بساده سردار روس عمل نکردند ، بزرگان قبیله را - که بتشخیص سردار روسی - متخلف انجام [آن امر] میدانستند ، بتدریج - شب هنگام - دستگیر نموده بتفلیس فرستادند . و منظورشان این بود ، که بقیه ساکنین ، بسوی ایران باب شکایت نگشایند .

□ چون این اخبار ، پی درپی بدربار مراجعت میشد [ند] ، از طرف شاه ، «عباس میرزا» نایب السلطنه برای تشخیص [حدود] مرزی مأموریت یافت . سپس از دربار «حسن خان ساری اصلاح» از ایروان - برای مدلل داشتن تجاوزات روسها - در مداخله ارضی - احضار شده ، بدربار آمد .

□ «میرزا ابوالحسن خان»^۱ [و] «میرزا علی آشتیانی» - [که واسطة صلحنامه گلستان] بودند - و چند بار برای تعیین حدود با مهندسین روسیه در مرز روبرو شده بودند نیز احضار گردیدند . زیرا آنان مکرراً با مهندسین روسیه ، در این باب مکالمات نموده بودند .

□ پس از تعیین جلسه^۲ [به] نمایندگی «عباس میرزا» ، بامر شاه ، «تراویچ» - که از طرف سردار روس آمده بود - تصرف بعضی از اراضی را

* - که واسطة صلحنامه با .

- ۲*

که برخلاف^{۱*} [گزارش شده] بود و بخوبی میدانست [که آن اراضی جزء معاهده نبوده] است [معهدالک با دلایل مهم، زبان لجاجت پیشگرفت و از فرط غرور، دعوی خود را - که برخلاف معاهده بود - بطور خواهش، صریحاً گفت که عدم حصول این تمدن موجب ترک مصالحه، و قوع مجادله است [!] . زیرا دولت روس را - در این معامله - سود بسیار است [!] .

□ با^{۲*} این بیان تهدیدآمیز - پس از ختم جلسه - بنا بصوابدید اکثریت، قرار شد که حقیر - «میرزا صادق و قابع نگار» - باتفاق «تراویچ» - به تفلیس رود و در این باب، بانیارال «یرملوف»^{۳*} مذاکره نماید.

□ مترجم^{۴*} [ارمنی] بین راه تبریز - بنحویکه حقیر پی باصل [مطلوب] نبرد - به «تراویچ» رسانید، که بردن نماینده ایران باتفاق خود^{۵*} باعث رنجش دولت روسیه خواهد بود . بهتر است که بوسیله یک بهانه ساختگی از وی جدا گردد .

□ [روی این اصل] «تراویچ» از قزوین اظهار کسالت نمود [و] چون مترجم بتبریز رسید^{۶*} [بهانه] چند روز توقف - برای رفع کسالت - متوسل گردید ... تا اینکه شبی، بدون اطلاع^{۷*} [حقیر] از تبریز خارج شد [و] وقتیکه بمرزنزدیک گردید، یکی از سران روسی - که در اطراف مرز مستحفظ بود -^{۸*} دستور داد که: «پس از رفتن من بتفلیس، قریه «اوچ کلیسا» را که متعلق بایران است - بدون هیچگونه رعایت - با یک حمله ناگهانی تصرف نما! ». ضمناً باو سفارش نمود که: «ممکن است فرستاده دولت ایران، از این طریق بسوی تفلیس آید او را ملاقات و از مسافت بتفلیس باز دار! ».

□ سرکرده مزبور، بنا بدستور «تراویچ»، سه روز بعد از رفتن او، در نیمه شب بقریه اوچ کلیسا حمله آورد [و] در موقعیکه اهالی درخواب بودند داخل محل مزبور شد . مردم قریه با اینکه بی اطلاع [بودند] و وسیله دفاع نداشتند، تا سفیده صبح، با چوب و بیل و غیره، بدفاع پرداختند.

□ روسیان با مشاهده پایداری اهالی، عدهای مرد و زن [و] بچه را هدف تیر قرار داده، با دستگیر نمودن سر دسته آنان، بتسليیم مجبور نمودند.

۱*- آن واقع.	۲*- بروز.	۳*- ارامنه.	۴*- در تفلیس.
۵*- در تفلیس.	۶*- بنام.	۷*- و قابع نگار.	۸*- بوی.

- پس از وقوع این حمله وحشیانه ، «وَقَائِعُ الْنَّكَار» که در تبریز از رفتن «تراویج» اطلاع حاصل کرد ، بسوی مأموریت رهسپار شد .
- سرکرده روسی که قلعه اوچ کلیسا را - بر خلاف تمہدات - متصرف شده بود ، از آمدن حقیر مطلع گردید [ه] شرحی به این بنده نوشت و خاطرنشان ساخت که : «رَفْقَنْ شَمَا ، مُمْكِنْ أَسْتَ خَطَرْ دَاشْتَه باشد . بهتر آنست که از این مسافت صرف نظر نمائی ! ». .
- ولی حقیر قانع نگردیده ، لازم دانستم [که] مأموریت خود را ، ولو اینکه با مخاطرات برخورد نمایم ، انجام دهم .
- سردارروس ، چون حقیر را عازم تفلیس دید ، صورت حال راجهٔ^۱ نیارال «یرملوف» نوشت .
- مشارالیه چون مردی فتنه انگیز و عهد شکن بشمار میرفت ، بمحض اطلاع از این خبر ، برای اینکه وقایع نگار را ملاقات نکند ، بیهانه نظم حدود داغستان ، حرکت نمود .
- موقعیکه این بنده وارد تفلیس شد ، نایب (= معاون) او ، که به «لمینوف» موسوم بود ، حقیر را ملاقات کرد [و] بنا بدستور قبلی - که از نیارال کسب کرده بود - خود را در مورد مذاکره بی طرف (= ب اختیار) قلمداد کرد .
- این بنده ، چون غیبت نیارال را امری ساختگی دانست ، به نایب مزبور^{۲*} [موضوع] تصرف اوچ کلیسا را بمعیان آورد . و نیز مأموریت خود را نسبت بواگذاری قراه منصری - که از طرف سران روسیه ، از روی تجاوز صورت گرفته بود - بیان داشت .
- «لمینوف» مذکور ، بجهت اسکات (= ساکت کردن = آرام کردن) «وَقَائِعُ الْنَّكَار» شرحی نوشت و با تعریض (= پرخاش) فوق العاده بحقیرداد و گفت : «ما آنچه تا حال تصرف کرده ، یا بعدها بتصرف خود در آوریم ؟ ملک خود میدانیم و بدون حکم امنای روسیه ، تخلیه آنها غیرممکن است . بنابراین ، بیش از این ، گفتگو و مشاجره مورد ندارد . »
- «وَقَائِعُ الْنَّكَار» چون چنین دید فوراً مراجعت نمود .

- دو روز بعد از حرکت (= وقایع نگار) ، «الکساندر پاویچ» پادشاه روسیه برگ ناگهانی وفات نمود .
- نیارال ، بمحض وصول این خبر ، خود را بتفلیس رسانید [و] نایب مزیور طرز رفتار خود را - با «وقایع نگار» - بوى بیان داشت ، و راجع به اینکه «لیمینوف»^{۱*} کتبًا بفرستاده ایرانی جواب خشن داده و از طریق تهدید معامله کرده ، نگران شد [ه] ، فوراً مشارالیه را مأمور ساخت ، که در تعقیب «وقایع نگار» رفته ، او را بنام ملاقات با نیارال ، بتفلیس باز گرداند .
- «لیمینوف» در عقب «وقایع نگار» - پس از طی دو منزل - باین بندۀ رسید [ه] با بیان^{۲*} [رأفت] آمیز حقیر را بیاز گشت دعوت کرد .
- [چون] «وقایع نگار» از فوت^{۳*} [پادشاه] روسیه بی اطلاع بود ، پس از اندیشه ، استنباط نمود که ممکن است نوشته «لیمینوف» - اگرهم قبل ابدستور نیارال بوده ، - شاید^{۴*} [موجب] مسئولیت او گردد ، و منظور [از] این مراجعت ، برای بروز (= ابراز) دوستی نیست . بلکه جهت آنست که نوشته را باز پس گیرند^{۵*} [باین جهت] برای اغفال «لیمینوف» همان عمل «تراویچ» را پیش گرفته ، اظهار کسالت نمود [ه] گفت : چون نیارال بتفلیس باز گشته واصل مأموریت من ، ملاقات او بوده ، باز گشت خود را لازم میدانم . شما از طرف من ، نیارال را مطلع سازید که منتظر دیدار باشند .
- «لیمینوف» باین وعده اکتفا نموده ، بسوی تفلیس باز گشت .
- در همانشب ، «وقایع نگار» خبر فوت پادشاه روسیه را - در محل توقف خود - بدست آورد [ه] ، پی برده نیارال ، مقصودش از این باز گشت ، همان اندیشه وی (= وقایع نگار) بوده [است] .^{۶*} [بدین جهت] بدون درنگ بسوی ایران عزیمت نمود و نوشته «لیمینوف» را بنظر شاه رسانید .
- «فتحعلیشاہ» ، پس از استماع^{۷*} تجاوزات روسها ، در صدد تلافی بر آمده [ه] دستور داد [که] : چون دست تجاوز از طرف روسیه دراز شد و رعایت
-
- ۱*- این نام گاهی «لیمینوف Liminov» و زمانی «لیمینوف Leminov» آمده است .
 ۲*- رئوف . ۳*- دولت . ۴*- مورد . ۵*- وقایع نگار .
 ۶*- وقایع نگار . ۷*- از .

معاهده نموده ، عهد خود را شکسته‌اند ، سران ایران بحمله پرداخته محل های متصرف شده را از بدآنان خارج نمایند . ویک نسخه از مدرک « لیمینوف » [را] به « وقایع نگار » رد کرده – مطابق اصل نمود – [تا] برای سران روسیه در تفلیس بفرستد ، که آنان از موضوع مطلع شوند و بدانند که دولت وی (= آنها) – بر خلاف مملکت داری – دولتی است که هماره عهود خود را محترم نمی‌شمارد و تعهدات^{۱*} [آن] طریق حقه نمی‌پسایند .

۴۷ - [دومین حکم جهاد علمای نجف]

□ در اوایل سال ۱۲۲۱ هجری – قبل از اینکه سپاهیان ایران بحمله پردازند – وقایعی رخ داد :

□ چون روسیه قرا باغ و شیروانات را – بانضمام گنجه – تحت تسلط خود در آورده بود ، سال‌آنها در این ولایات^{۲*} [بوسائل] مختلف باعث اذیت و آزار ساکنین آن نواحی بودند و دست رنج^{۳*} [زارعین] را به عنوان ، از کف رعایا ربوده ، بجانب روسیه حمل می‌کردند و اهالی را در حال فقر و پریشانی نگاه میداشتند ، این اصول ، ساکنین سه ولایت مزبور را بستوه آورده ، ناچار از تعذیبات گوناگون سرداران روسیه ، شکایتی بوسیله فرستاده مخصوص ، بسوی عتبات فرستادند و در نزد علمای عظام : « آقا سید محمد اصفهانی » و^{۴*} علمای دیگر ، از تعذیبات روسیه و طرز رفتار خشن آنان – نسبت بمسلمانان – [شکوه نمودند] و از علمای مزبور ، خواهان بذل توجه شدند .^{۵*} [تا شاید] زارعین را از چنگال آنان رهانی بخشند .

□ وقتی فرستاده عرض و منظور آنها را بنظر علماء [ی] نجف رسانید ، آقایان – عموماً – موافقت کردند . ولی بنا بمصلحت و صوابدید « آیت الله محمد

۱* - او. ۲* - بوسیله. ۳* - مزروعین. ۴* - سایر. ۵* - که.

مجتهد اصفهانی^{۱*}، لازم دانستند [که] دولت ایران را از شکایت مردم آن سه محل واقع سازند. [ولی] بتصور اینکه بر هم زدن مصالحه [بین ایران و روس] بصلاح دولت ایران^{۲*} [نیست] روی این نظر، علماء نجف، با آراء جمهور مجتهدین، ابتدا بواسیله «ملارضای خوئی» حکم جهاد مسلمین را در برابر روسیه جایز شمرده، «ملا رضا» را- با رضایت باامر جهاد عمومی- بعتبات باز گشت دادند.

□ چون علمای نجف، دولت را برای جهاد عامّه موافق دیدند، با تدارک لازم- یک عدد از علماء- بعزم جهاد با روسیه، بایران وارد شدند [و] عموم ایرانیان پای^{۳*} [بند] بدین وطن، برای استقبال علماء شافتند و از آنان پذیرائی شایان بعمل آوردند.

□ علما، بهر محل و مکان که ورود مینمودند، حس وطنپرستی را بین عموم شایع، و آنها را بر ضد دولت روسیه تحریک و تشویق نموده، از همان روز ورود بواسیله معتمدین خود، نامه ها بتمام فضلا [ی] بلاد اسلامی بتحریر آوردن [و] تمام مسلمین را با قدام جهاد، دعوت کردند.

□ از طرفی، مخارج ایام جنگ را- از شروع تاختم- از تهیّه تجهیز و مواجب سپاه و غیره، بخرج ملت تعیین، علاوه [بر] مبلغ سیصد هزار تومان بر آوردند.

□ در این هنگام که دولت [و] ملت ایرانی سرگرم تدارک جهاد با روسیه بودند، و اندازه‌ای با نمایندگان خارجی تماس نزدیک نداشته، آنان را بحال خود گذارده بودند، سفیر انگلیس بنام «هنری ولک» از آشوب داخله^{۴*} [استفاده کرده] روی منافع دولت خویش، دست بفعالیت زده، عده‌ای را برای پیشرفت مقصود خود- که تولید نفوذ، یکی از مرام [های] آن دولت در این مملکت بود-^{۵*} اجیر نموده^{۶*} ب نحو پوشیده با کناف مملکت پراکنده، هر یک را با مبالغی گزاف پول رایج، بنقاط حساس- منجمله خوزستان- فرستاد.^{۷*} [تا] بنام تجار

*۱- آقایان. *۲- نباشد.

*۳- بست. *۴- وقت خود را غنیمت شمرده.

*۵- بدست گرفت عده اجیر نموده را. *۶- سفیر مزبور. *۷- که.

محلی ، غلات زارعین را اضافه [تر] از نرخ معین خریداری و انبار کند .

□ بنا بدستور سفير مذكور - فرستادگان - گذشته از گندم و جو ، کاههای خرمن رعایا را [بطور] سلف ^۱ خریداری نموده ^۲ تحويل [و] در یکجا جمع آوری ، درب انبار ها را ممهور میکردند .

□ چون این روش ادامه یافت و جنبه قحطی بخود گرفت ، در اندک مدت نرح اجناس داخله رو بفزوئی گذارد [ه] یکوقت امنای دولت ایران از اقدام سفير [انگلیس] مطلع شدند ، که ثلث ارزاق بوسیله آن تجار ساختگی (= جعلی) در چند ایالت خریداری و جمع آوری شده بود ، و شدت فقر و پریشانی ، در طبقه زارع [و] خوش نشین (= کوچ نشین) ^۳ [بظهور رسیده] بود .

□ با بروز این حال ، ^۴ [زعما] دولت دریافتند [که] این عمل - بطور پوشیده - از طرف سفير انگلیس عملی گردیده [است]. [و] چون تجدید جنگ ایران و روسیه حتمی بنظر میرسید ، امنای دولت ، از اعتراض بروش سفير خود داری [نموده] فوراً از دولت انگلیس ، عزل او را خواستار شدند .

□ دولت انگلیس پس [از] وصول مقصود دولت ایران ، جوابداد [که] با عزل «هنری ولک» موافق است ، لیکن ^۵ بجای مشارالیه از طریق دولت هندوستان سفيری بسفارت ایران اعزام خواهد شد . بنابر این بعد از عزل مشارالیه ، فرمانفرمای هندوستان ، «جان مکدانلد» ^۶ (۷۳) نامی را بسفارت فرستاد . ولی سفير مزبور در شهر بمبئی توقف نمود . ^۷ [انتصاب] این سفير هم با نظریه ایران مخالف بود . زیرا میگفتند : بریدن از اصل ، و بفرع پیوستن ، خلاف امور مملکت داری است ولی «عباس میرزا» نایب السلطنه با نظر امناء - نسبت به ^۸ [عدم انتصاب] آن سفير

*۱- سلف ... ۳ وامی که برای وام دهنده تفعی ندارد و وام گیرنده همان مبلغ را که گرفته پس دهد . ۲- نوعی از بیع که دروی بها را پیش پردازند و پس از مدتها جنس را تحويل گیرند

۳- معین - ج ۲ - ص ۱۹۱۲ .

*۴- روی آورد . *۵- وقتی . *۶- دولت انگلیس .

*۷- جان مکدو نالد . John Mac Dowald .

*۸- نصب .

در ایران - مخالف بود [و] بالاخره بعد از یکسال، با نظرریه «عباس میرزا» موافقت حاصل شد [و] سفیر مذکور از طریق بندر بوشهر - بوسیله «میرزا ابوالقاسم مستوفی» بدارالخلافه هدایت گردید.

□ پس از ورود سفیر جدید ، کلتیه علما و فضلا ، که از اطراف مملکت در دارالخلافه گردآمده بودند، بسوی آذربایجان و چمن سلطانیه که (محتل) تمرکز قوا بود ، رهسپار شدند ،

□ هنوز علما در قزوین بودند ، که اطلاع داده شد ، سفیری از طرف دولت روسیه بمرز ایران آمده، منتظر دستور (= اجازه) ورود میباشد. بنابمشورت بمشاریه اجازه ورود داده شد. ولی شاه - با فضلاء - راه چمن سلطانیه [را، در] پیش گرفتند .

□ سفیر روسیه بنام «بخشکوف»^۱ در چمن سلطانیه نزد شاه حضور یافت و اظهار داشت [که] : چون «الکساندر پاویچ» در ایام زمستان وفات نموده و برادر کوچکش «نیکولای پاویچ» بر مسند سلطنت روسیه قرار گرفته [و] برای تحکیم دوستی - [سفیر مذکور] - با ایران آمده، مقداری تحفه و هدایا، جهت اعلام جلوس او ، بدربار ایران ، همراه آورده بود . ضمناً مأموریت داشت که موافقت دولت ایران را در امور صلح دائم جلب نماید، و پیغامی [نیز] از طرف دولت جدید خود آورده ^۲ [است مبنی بر اینکه] دولت فعلی روسیه ، خواستار صلح است و مایل است با دولت ایران ، هماره در صلح [و] دوستی بسر برده از تجاوزات گذشته خوشدل نیست [و] خواهان روابط صمیمانه [ای] است که ین دولتين - تا ابد - پایدار ماند .

□ در همین اثنا که سفیر مذکور دم از دوستی [و] یگانگی میزد ناگاه پیکی از طریق مرز با مکتوب سر بسته ، از طرف مرز داران و اصل گردیدگه : سر حد داران روسیه شب هنگام با ایروان تجاوز کرده ، بارفتار موحش ، بیکی از قراء ایروان تاخت آورده [آنده، و] چون اهالی پایداری کرده اند ، قریه را بتوب بسته ، بعد از قتل یک عدد مرد وزن و کشتن اطفال معصوم ، قریه را متصرف شدند .

* - که از . بخشکوف Bakhshkov فرستاده بدولت روس برای اعلام در گذشت «الکساندر اول» و قرار مصالحه . به (۷۷) نگاه کنید . # - ۲۴ - ۵۶ .

- پس از وقوف ، مجتهدین ، جنگ با روسیه را واجب دانستند [و] نایب السلطنه هم با عقیده علما موافق بود. ولی «معتمدالدوله» و «حاجی میرزا ابوالحسن خان [شیرازی]» - وزیر امور خارجه - با جنگ مخالف بودند .
- سفیر مزبور ، آنچه کوشش کرد که جدال بین دو دولت صورت نگیرد ، بجز انکار و اصرار در جنگ - از «عباس میرزا» و علما - جوابی نشنید. (۷۴)
- باز «میرزا ابوالحسن خان» و «معتمدالدوله» در مقابل اصرار «عباس میرزا» ، سخن از^۱* وظيفة دولت داری بمعیان آورده و گفته [ند] : در این ایام که دولت جدید در روسیه روی کار آمده ، بهتر آنست که اعمال دولت گذشته روسیه را - پس از تعهدات در عهد نامه [گلستان] - منذر کر شود ، و آن دولت را از اینکه تعهدی بین دولتين بامضاء رسیده ، و سران روسیه آن را رعایت نموده [اند ، و] بچند ولایت ایران تاخت آورده [اند] ، و بدون هیچ مجوز ، متصرف شده اند ، آگاه نماید . ضمناً در باب تخلیه آنها با دولت جدید مذاکره شود ، و چنانچه دولت مزبور موافقت ننمود ، بجنگ پردازند .
- بعضی از امنا ، این روش و نظریه «معتمدالدوله» را مورد پسند قرار دادند ، لیکن نایب السلطنه با این عقیده موافق نبود [ه] اظهار داشت : دولت روسیه تا کنون بهیچ یک از تعهدات خود ، وفا ننموده است . مثل اینست که الحال مشاهده میشود . از طرفی برای تحکیم دوستی ، بدربار ایران سفیر میفرستند [و] از سوی دیگر مأمورین مرزی خود را به تجاوز و امیدارد : این دوستی را که دولت روسیه با همسایگان خود پیش گرفته ، میرساند که دولت مزبور ، این طریقه را شعار سیاست خود دانسته^{۲*} [با] ابراز دوستی ، مقصود خصمانه خود را اجرا [می] نماید و هماره خصومت را در لباس معصومیت جلوه میدهد . جهت عهد شکنی دولت روسیه ، دلایل بیشمار است و نظایر آن بکرات مشاهده شده [است] . دولت مذکور ، در ظاهر خود را پشتیبان گوسفند - ولی در پناه (= پنهان) محرك گرسگ است . روی این اصل ، جنگ از ننگ اولی تر [و] مرگ از پاله‌نگ^{۳*} راحت تر !
- *۱- راه . *۲- که با بروز .
- *۳- «پاله‌نگ = پاله‌نگ .. ۱: رسماً که بر یک جانب لگام اسب بندند و ... اسب کوتول را بران بکشنند ، و باید در روز جنگ دست دشمن را بدان بندند ... ۲ - چرمی که بر گردن سگ نهند ... - ... پالنگ در گردن کسی افکنند = یوغ بگردن کسی انداختن ... »

- پس از بیانات ولیعهد - «عباس میرزا» - علماء با عقاید محکم شاهزاده هم آواز شده، جنگ را - پس از صلح - اعلام نمودند.
- سفیر روسیه، بعد از چند جلسه ملاقات با مجتهدین، کوشش نمود که بتههند خود، در رد (= استرداد) ولایات و خروج روسیه از سرحدات، موافقت علماء را جلب نماید. [لیکن] نتیجه [ای] نبخشد [و] [بنا برأی علماء، جنگ را بر صلح ترجیح دادند.]
- سفیر روسیه، پس از یأس فراوان، پای عزیمت بمراجعت گشود [و] عاقبت کار دولتين، از موافقت و مصالحت گذشت.
- پس از رفتن ایلچی^۱ روس، بنا با مر نایب السلطنه، «اسماعیل میرزا» با ۲۲ هزار سوار و پیاده - از افواج استرآبادی و فندرسکی - با تجهیزات حرب از چمن سلطانیه بجانب آذربایجان حرکت نمودند.
- نایب السلطنه «عباس میرزا»، بعده از رفتن سپاهیان، با چند فوج آراسته، بطرف تبریز روی آورد.

۴۸- [بسیج ولایات]

- «محمد خان قاجار»، با چند فوج پیاده «کزان» و «کمرهای» بطرف طالش - که مورد تجاوزات روسیه قرار گرفته بود - اعزام گردید.
- به «حسین خان سردار» و «حسن خان ساری اصلاح» دستور داده شد که با فوج ابوا بجمعی خود^۲ [برای] خارج نمودن روسهای متداز، بمحل خود رهسپار شوند، و خود شاه [هم] از راه «ارمنستان چای» بسوی اردبیل حرکت نمود.

*۱ - ایلچی ۱ - فرستاده مخصوص سفیر: ۲ - مأموری که برای انجام دادن امور دیوانی سفر میکرد ... ایلچی بزرگ . سفیر کبیر معن - ج ۱ - ص ۴۱۹
*۲ - در باب .

سپاهیان اعزامی، هر یک بنوبه خود، با دشمن رو برو گردیدند: «محمد خان قاجار»، لدالورود به طالش، در محل «اوچاردو» نزدیک قریه «کرمی» با سپاه ساختلوی روسی بر خورد نمود [۵]، بدون تأمل، آتش جنگ شعله ور گردید [۶] با اینکه تعداد نفرات دشمن - که بمرور بمحفل مزبور جمع شده بودند - با سپاه فرستاده [۷] شده از طرف ایران [۸] قابل مقایسه نبود، در ظرف ۲۴ ساعت ^{۱*} بر دشمن غلبه نموده، محل مزبور را - که روسیان بعد از تصرف با اصول [۹] معماری روسیه در آنجابناها نموده بودند - بتصرف ^{۲*} [۱۰] در آورد. در نتیجه، پس از متواری شدن دشمن، هفت عراده توب و تهییزات دیگر - با جمعی اسیر - بدست ایرانیان افتاد.

□ سردار مزبور (= محمد خان قاجار) در این مأموریت که در حدود طالش داشت، فتوحات زیاد نمود و رشادت فوق العاده از خود بروز داد [۱۱] کلیه سپاهیان روس را، تا چند فرسخ، داخل مرز روسیه - و آن نواحی - متلاشی نمود [۱۲] فوراً دستور داد بناهائی را که متجاوزین در قسمت متصرفی احداث کرده‌اند، ویران، و با خاک یکسان نمودند.

□ والی ایران - «حسین خیان سردار» - با سرعت بیمانند، با لشکری منظم و استعدادی شایسته، در محلی موسوم به «بالش آباران» با سپاه روسی تلاقی نموده، بدون درنگ بجدال پرداخت [۱۳] و در اولین حمله، چند سنگرگاه روسی را بتصرف درآورد [۱۴] با اینکه روسیان پایداری بخرج دادند، شکست فاحش ^{۱۵*} [بر] آنان ^{۱۶*} [افتاد]. در آن گیر ودار، یکهزار سالدار روسی از پای در آمد، سردار روس، چون چنان دید، چهار هزار صالدار سوار نظام را بطرف چپ سپاهیان ایران تمرکز داد، که از طرف پهلو، جناح [چپ] لشکر ایران را هدف قرار دهد.

□ «سبحان علیخان فزوئی» که در جنگ دارای تجربه زیلاً بود، منظور دشمن را دریافته، مادامیکه (= در همان موقع که) دشمن در محل مذکور، مشغول تهیه سنگر ^{۱۷*} بود برسر آنان تاخت: کلیه مستحفظین [موجود] در آن محل

*۱- سپاه ایران. *۲- ایرانیان در آمد.

*۳- در. *۴- روی داد. *۵- بندي.

بدست سپاهیان ایران کشته و زخمی، برخی دیگر دستگیر شدند و تجهیزات آنها
بطور غنیمت در ید ایرانیان در آمد.

□ سردار روسی با بروز این حال، با قلیلی نفرات خسود بسوی جنگل
متواری، کلیه خیمه و دستگاه را بجا گذاردند [و] تمام پس انداز آذوقه چندین
ساله شکست خوردگان، در حیطه تصرف ایرانیان در آمد.

□ از سوی دیگر «حسن خان ساری اصلاح» در «قراکلیسا» با شههزار
صالدات روسی، رو برو گردید. مشارالیه بدون هیچگونه آسایش و استراحت،
مدت ۶ روز بجدال پرداخت و آنی از^۱ [عملیات] دشمن غفلت نورزید [ه]
در هفتمین روز، بر اثر کوشش و پایداری «قدراندازان»^۲، شکست فاحشی
شامل روسیان گردید. در این جنگ، سه نفر از^۳ سرکردگان این قشون، دونفر
زخمی و یکنفر کشته گردید. (۷۵).

□ سردار مزبور (=حسن خان ساری اصلاح)، بلا درنگ محال «شوره گل»
را که از ید سپاه روسیه خارج نمود [ه بود]، [باين علت كه] بيشتر آنان ارامنه و
همیشه اوقات - اغلبیان - با سپاه روسیه، عليه ایران همکاری میکردند، دستور
داد تا [اردورا] از محل مزبور حرکت داده، بمحل «بوداق سلطان» آورده،
تمرکز دادند و کلیه مسلمانان آن دیار را کوچ داده، به «نخچوز سعد؟» ایروان
اعزام داشت.

□ در این هنگام، بسردار ایروان اطلاع رسید، که هزار صالدات روسی -
بس پرستی دو سرکرده - در چمن حمزه تمرکز^۴ [یافته] اند.

□ بنا بدستور «حسین خان سردار»، «محمد تقی خان بز چلوئی» از طریق
دره «مجک» به حمزه چمن تاخت آورد [ه] در محل «واسبان» - در نیمه شب -
بآن گروه شیخون زده، در نتیجه^۵ عده کمی از بازماندگان آنان به قراکلیسا -
جنب پنبک - پناهنده شدند.

□ در بروز این احوال، نایب السلطنه، «الکسندر میرزا» - پسر دویم

*۱- اوضاع عمل.

*۲- «قدر انداز» - کمانداری که تیرش بخطا نرود. . معین - ج ۲ - ص ۲۶۴۲

*۳- نیارلان، که. *۴- گرفه. *۵- سرانجام.

- والی گرجستان - را بسوی شکی و شیروانه با چند فوج - روانه داشت و دستورات لازم ، برای قلع و قمع اشاره روسی ^۱ آن نواحی ، بوی ^۲ [داد] .
- از طرفی « محمد خان قراگوزلو » ، « مهدیقلی خان جوانشیر » و « امیر خان سردار » را با ۱۵ هزار سپاه [ی] ، از راه « مغیری » و محال « کشاط » روانه داشت ، و خود با وسائل دیگر بسوی محال قرا با غ عازم گردید .
- سران روس ، که پیشرفت سر کردگان ایران را از هرسوی - یکان بکان . مطلع میشدند ، و از فتوحات پی در پی آنان اطلاع حاصل میکردند ، چون در قلعه شوش (= پناه آباد شوشی) آذوقه و تجهیزات زیاد گرد آورده بودند ، تقویت محل مزبور را برای مصون داشتن از سپاه ایران ، لازم دانسته ، چهار هزار صالدات [را] که در اطراف « گروس » داشتند ، بمحل مذکور اعزام نمودند و خود بمسافت کمی ، دور از قلعه شوش ، مهیای جدال شدند .
- در این بین ، که روسيان مشغول [تهیه] استحکامات آن محل بودند ، « نواب ^۳ اسماعيل ميرزا » از گرد راه رسید [و] با مشاهده سپاه روس ، فرمان حمله داد . بين طرفين آتش جدال شعله ور گردید . [و] چون عده ابواب جمعی نواب ، نسبت بدشمن قلیل ^۴ [بود] ، تا يك اندازه ای ، صالداتها به سپاه ایران چیره شده ، احتمال پیشرفت آن ظاهر گردید .
- در این هنگام « حاج آقالرییک قرا باگی » با چند فوج از اهالی قراباغ خود را بکمک « اسماعيل ميرزا » رسانید .
- در این گیر و دار ، نایب السلطنه ^۵ ظاهر گردید [ه] از زوال [ظهر] ، تا غروب ، جنگ تبن دوام داشت . عاقبت رشته قرار سپاه روس از هم گسیخته ، تعادل خود را از کف رها نمود [ه] يکهزار صالدات روسی با تمام اسباب و سایر آلات حرب و ملزومات ، بدست فاتحین ایران در آمد .
- از سوی دیگر « محمد خان قاجار دولنو » پس از تصرف قلعه « کرمی »

#۱- در . #۲- بزرگوار نمود .

#۳- « نواب : بسیار نیابت کننده . ۲- عنوانی که در ایران شاهزادگان (و گاه شاهان) اطلاق میشده . (صفویه . قاجاریه) ... ۳- عنوانی که در هندوستان به امیران و راجه ها اطلاق میگردیده ... » معین - ج - ص ۲۸۲۶

#۴- بشار میرفت . #۵- در این معنی که .

باتفاق «میرحسن خان طالشی» و «آقا سلمان گیلانی» و «سرهنگ فوج قشقائی؟» بدون درنگ بسوی قلعه لنکران تاخت آوردند [و] همانطور که در چهارده سال پیش - شب عاشورا - بقراریکه شرح رقت آور آن قبله^۱ ذکر گردید که : سپاه لجام گرسیخته روسیه با فجایع گوناگون ، زن و بچه را از دم تیغ گذرانیده، قلعه مزبور را از سیل خون ، آغشته نمودند - در همچو شبهی - سران ایران بدان قلعه محکم ، که در تصرف سپاهیان روسیه بود ، ناگهانی^۲ یورش بردند [و] چون انجام آن عمل وحشیانه فوق التصور در نظر ایرانیان مجسم بود ، در این شب - که نیز شب عاشورا بود - بدون رعایت ایام عزاداری ، بحمله پرداخته ، با اندک کوشش ، آن قلعه پر استحکام را ، با جاری ساختن جسوی خون ، از سپاهیان روسی بتصرف در آوردند [و] اندوخته چهار ده ساله را با ششصد اسیرو ۷ عراده توب ، که در بلند ترین محل قلعه استوار نموده بودند ، با سایر ساز و برگ ، بدست آوردند.

□ پس از فتح قلعه لنکران ، سه نفر از گردان ایران ، بدون تأمیل بقلعه سالیان حمله نمودند [و] پس از تصرف ، یکصد هزار خروار گندم و آرد اندوخته [را] - بانضمام اجناس دیگر [ی] که ذخیره سپاه روسیه در قلعه سالیان بود^{۳*} [بغنیمت] برداشتند. بقیه اموال اندوخته در قلعه مزبور را که بهمین مقیاس میتوان حدس زد ، نصیب ایرانیان گردید.

□ موقعیکه اخبار فتح گردان از هر طرف - در اردبیل - بسمع شاه رسید ، و غنائم بیشمار از نظر او گذشت و کلیه اسرا در برابر شاه معرفی گردید[ند] ، بنا بتصور امریه ، ۶ نفر از اسیران روسیه را باده عزاده توب ، جهت شاهزاده «سیف الدوله سلطان محمد میرزا» بایالت اصفهان فرستادند و حکومت طالش را به «امیرحسن خان»^{۴*} [واگذار] نمود.

* ۱ - بقلعه مذکور.

* ۲ - بغنائم.

۴۹- [مراجعت شاه به دارالخلافه و فتوحات سال ۱۳۴۱ هـ - ق]

□ «فتحعلیشاه» از اردبیل - برای رسیدگی بامور - بطرف دارالخلافه هسپار شد. ولی علماء در آذربایجان بجای وی ماند [ند].

□ نایب السلطنه، پس از رفتن شاه «اغوز او خان زیادلوئی» حاکم گنجه [را] باتفاق «محمد ولی خان افسار رومی» - با نوشتجات علماء - [که] مشعر بر تحریک ایلات گنجه [بود] - روانه داشت و «علیقلی آقا» که در ایروان متوقف بود، بسرپرستی ایلات قاجار و آیرملو و قزاق شمس الدینلو از طریق آیرم اعزام داشت.

□ پس از ورود «علیقلی آقا» بمحال مزبور، بوسیله فرستادگان و باز گشتگان معلوم گردید، که ایل «نیکی» [مسلمان از] طوایف مذکور - تحت راهنمائی سران روسيه - طبقات [مردم] آن محال را زیر اراده و نفوذ دولت روس در آورده و چند نفر از سران روسيه [را] با ۵ هزار صالدات، در حوالی آن محال ساخته نموده‌اند.

□ «علیقلی آقا» چون از توسعه نفوذ روسيه، در محال مزبور اطلاعات کافی بدست آورد، از طریق اندیشه (= تدبیر)، بوسیله چند نفر از بزرگان مورد اعتماد، بین قبیله «شمس الدینلو»، دست بتحریک [عقاید] مذهبی زده^{*} عامه را برای شورش برعلیه دشمن^{**} [آمساده] نمود. در نتیجه ایل «قزاق» سر بشورش برداشتند [و] «ایل بیگی»^{***} [را] دستگیر [و] بقتل رسانیدند.

* - جنبه.
** - ایجاد.

*** - «ایل بیگ - ... رهبر ایل. (بیشتر در فارس و بختیاری معمول است).
«ایل بیگی - ... ۱ - منصب به ایل بیگ ... ۲ - ایل بیگ.»

□ یکی از سران روسیه، که در «زورآباد» گنجه توقف داشت، بفکر افتاد [که] راه حلی برای عدم پیشرفت سورشیان بدست آورد. ولی کار از دست رفته بود. زیرا موقعیکه با یکعده صالدات، شهر گنجه رسید^{*}، سورش کنندگان در محل «خان یاغی» گنجه، با صالداتها روبرو شدند. پس از چندی زد و خورد، عاقبت عده‌ای از صالداتها مقتول و بعضی دستگیر شدند و کلیه تجهیزات آنان بدست فاتحین محلی افتاد. [ولی] عده‌هه معدودی، با یک عراوه توب، از رزمگاه سورشیان فرار نمودند [و] ^۲ [به] قریه «شیکور»^{*} پناهنده شدند. ولی «اغوز لو خان» یکعده سوار در تعاقب آنها فرستاد. قسمت اعزامی بقیةالسیّف صالداتها را، در «خرابه شیکور» محاصره و اسیر نمودند. چند نفری در آن هنگام شب، از تاریکی استفاده کرده، بجانب تفلیس متواری شدند.

□ «اغوز لو خان» بعد از متواری و دستگیر [نمودن] دشمن، وارد گنجه شد [و] در محل اصلی اجداد خویش بنام «اصلی آباد» - قرار گرفت.

□ نایب‌السلطنه بعد از شنیدن این خبر، «عبدالله خان دماوندی» و «نوروز خان شهنازی»^{*} ^۳ [و] «امیرخان دولوئی» را با چند فوج سوار، جهت ساخلو در اطراف گنجه [فرستاده] متوقف ساخت.

□ از طرفی سپاه اعزامی بسوی شیروان، که سردار آنها «مصطفی خان جوانشیر» و چند نفر از گردان دیگر بودند، وقتی بحوالی شیروان رسیدند، اطلاع بدست آوردنده، که لشکریان روسیه، سه مساوی (= ۳ برابر) سپاه آنهاست. و از [نظر] تجهیزات جنگی، بر آنها برتری دارند. [با]ین جهت قبل از مقابله با دشمن، لازم دانسته [ندکه] موضوع را به نایب‌السلطنه اطلاع دهند. این شد که قضیه را بوسیله چابک سواری، بشاهزاده خبر داد[ند].

□ نواب بمحض اطلاع، بدون تأمل «ابراهیم خان دولوئی قاجار» را باتفاق «محمد خان قاجار» و چند فوج سوار نظام و پیاده، بكمک او اعزام داشت، و نیز در تعاقب آنها، «مصطفی خان شیروانی» و «محمد حسین خان شکی» را روانه نمود.

* ۱ - که.

* ۲ - در.

* ۳ - نام خاص محلی است، مانند «زورآباد گنجه».

* ۴ - با.

□ سپاه ساخلوی روسیه در شکی و شیروان، چون فتوحات ایرانیان را دیده [بودند] که در اندک وقت، در هرجهت بدشمن فائز آمده، سپاه روسیه [را] متلاشی کردند، رفتن را از شکست او لی تر دانسته، بدون جنگ و مبارزه، کلیه محل متصرفی خود را تخلیه [و] عقبنشینی نمود [ند] و در محل «برملک» - که جای محکمی بود - توقف نمودند.

□ یکی از سران روسیه که در قریه «قرالکلیسا» قدری پایداری میکرد، موقعیکه اطلاع حاصل نمود [که] «حسن خان ساری اصلاح» در مقابل او صف جدال آراسته [است] در نیمه شب کلیه محل انبار آذوقه را آتش زده، بطرف «لیری» شناخت - که نسبتاً استحکامات بهتری داشت - .

□ صبح آن شب، که «ساری اصلاح» مطلع گردید، بسوی محل «لیری» تاخت و اطراف^{*} [آن] را محاصره نمود. سپاهیان روسیه، چون خود را محصور دیدند، ناچار از محل خارج [شده] بجنگ پرداختند. طولی نکشید که رشته محصورین از هم گسیخت [و] سردار آنان دستگیر، [و] بعضی زخمی و برخی کشته گردیدند.

□ ایرانیان با فتح و فیروزی، جایگزین آنان شدند و بالاخره تا او آخر محرم آنسال (= ۱۳۴۱ هجری) آنچه را رومیان متصرف و درخاک ایران پیش رفته بودند، مجدداً متصرف^{**} [درآوردن].

□ پس از متواری شدن سپاهیان روسیه - از کلیه اطراف مرز - و بدست آمدن آذوقه اندوخته بیحد و تجهیزات بیشمار، و متجاوز از ۴ هزار و هشتصد نفر اسیر صالدات و ۵۲ «ماژور» و سر کرده^{***}، «شیخ علی میرزا صاحب اختیار» که در اربیل - در اردوی شاه - بسر میبرد، بنا به پیشنهاد خودش، با سپاهی آراسته و تجهیزات کامل و آذوقه کافی، با چند فوج پیاده و سوار، بسوی «بادکوبه» حرکت نمود.

□ اردوی ساخلوی اربیل، بعزم محاصره قلعه شوشی - که هنوز دردست دشمن بود - کوچ کرده، در کنار رودخانه «طولیه شاهی» فرود آمدند. اراده سپاه مزبور این بود، که پس از تصرف قلعه شوش، بسوی گرجستان و

* - ۱ او. * - ۲ - ایرانیان درآمد. *** - ۳ بدست آمد.

ولایت تقلیس رهسپار شوند.

۵۰-[تزویر یک ارمنی]

□ سرداری که برای تسخیر قلعه شوش پیشقدم گردید، نواب نایب‌السلطنه «عباس‌میرزا» بود. معظم‌الله در این جنگ، «آصف‌الدوله‌الهورديخان» را قبله با ۲۵ هزار سوار و پیاده و چند عراده توب، برای محاصره قلعه شوش رو آورد. «آصف‌الدوله» لدارود، اطراف قلعه را سنگربندی نمود.

□ سردار روس بواسطه فتوحات پی در پی ایران - در حدود مرز - و اطلاعاتی که از پیشروی سزان ایران - در تمام جبهه‌ها - بدست آورده بود، از پیشرفت خود در جدال با ایرانیان مأیوس گردید و پایداری را مطابق عقل سليم^{۱*} [نداشت]. روی این نظر، با سران خود مشورت پرداخت. عده ساخلوی قلعه مزبور نظریه او را - راجع بعدم مبارزه با سپاه ایران - تأیید نمودند. رأی موافق براین شد که آنچه آذوقه در دسترس خود دارند، نابود کرده، شب هنگام، قلعه شوش را تخلیه [و] عقب‌نشینی نمایند.

□ پس از تصمیم قطعی - در این باب - «گیورگ» نامی [از] ارامنه - که از ساکنین یکی از قراء شیروان [و] در موقع پیشروی سپاهیان روسی، داخل خدمت شده بود، و بواسطه داشتن نفوذ محلی^{۲*} هماره طرفدار منافع روسیه، و پیشرفت^{۳*} [آنها] در حدود خاک ایران میدانست - در جلسه مزبور حضور داشت [و] چون سپاهیان روسیه را در تخلیه قلعه شوش^{۴*} [تصمیم] دید، اظهار عقیده نمود، که: «از دست دادن این قلعه محکم، کار عاقلانه [ای] نیست. هرگاه این محل مستحکم، بدست سپاه ایران درآید، لشکریان روسیه، دیگر موفق به هیچ‌گونه

*۱ - نمیدانست.

*۲ - با ارامنه.

*۳ - روسها.

*۴ - وفرار بر قرار از آنان ظاهر.

پیشرفتی در حدود ایران نخواهد شد . چنانچه سران روسیه ، بمن اختیار تمام دهنده ، بنام ایرانیست ، حیله‌ای خواهم اندیشید که در نتیجه ، شکست نصیب ایرانیان گردد».

□ سرداران روسی ، باندیشه اینکه ممکن است عملیات او مفید واقع شوند ، به «گیور گك» مزبور قول اختیار داده ، و نیز وعده داد [ند که] هر گاه طبق نقشه‌ای که در نظر دارد ، پیشرفت ایرانیان را - در محاصره قلعه شوش - عقیم گذارد ، [و] ^۱ [موجب] خشنودی دولت روسیه گردد - پاداشت (= پاداش) نیکوئی از طرف دولت مزبور ، بوی خواهد رسید .

□ «گیور گك» مذکور ، پس از عقد پیمان ، بوسیله کشیش ارامنه - که پیشوای سپصد نفر عیسویان قلعه شوشی و ^۲ حوالی آن محل بود - در شبی ، جلسه‌ای تشکیل [داده] ، منظور خود را نسبت بکمک بدولت روسیه ، مطرح و ^۳ نقشه خود را - که باعث عدم پیشرفت ایرانیان در تصرف قلعه شوش بود - بیان نهاد [ه] بنا به تصویب هیئت ارامنه ، «گیور گك» ، در نیمه شب ، قاصدی نزد نایب - السلطنه فرستاد ، که ظاهر آن بدون اطلاع سردار روس ^۴ و برای «نواب» پیغام داد : هر گاه از محاصره قلعه شوش بکاهید ، من از طریق نفوذ داخله ، سران روسی وا دستگیر [و] بدون جدال ، قلعه را تحويل شاهزاده خواهم نمود .

□ نایب السلطنه - با اینکه بکرات مکر و حیله ارامنه ^۵ آنحدود را مشاهده کرده بود - در آنجا نیز بدین قول بدون عمل ، قانع گردید [ه] بی آنکه در اطراف [آن] اندیشه نماید ، صبح آن شب ، دستور داد [تسا] سر کرد گان ^۶ [سپاه] : «محمد علی میرزا» [و] «محمد قلی خان قاجار» [و] «نظر علیخان مرندی» با فوج مرند و فوج «عبدالملکی» [و] «خواجهوند» ، از محاصره قلعه شوش دست کشیده ، از اطراف قلعه بکنار آمدند [و] در همان روز ، سه سر کرده مزبور را با تمام ابواب جمعی آنها ، برای حراست قلعه گنجه روانه نمود [و] خود نایب السلطنه با «آصف الدوّله» با یک قلیل سپاه ، در حوالی شوش توقف کردند ، بامید وعده

* ۱ - مورد .

* ۲ - طرز .

* ۳ - های .

* ۴ - و قسمتی .

* ۵ - است .

* ۶ - مثل .

«گیورگ»، که سردار روسی را دستگیر، و قلعه را بدون جدال، برای ورود سپاه ایران باز^{۱*} [نماید].

□ با بروز این حال، سردار روسی از موقع استفاده نمود [ه] چون از خطر محاصره آسوده خاطر شد، در نیمه شب دویم- بوسیله «گیورگ»- قاصدی نزد سرکرده روسی تفلیس فرستاد [و] او را آگاه نمود که: نایب‌السلطنه سپاهی بطرف گنجه فرستاده [است].

□ سردار مذبور «مدوف» نامی را که از جمله سران رشید بشمار میرفت، با ۲۵ هزار صالوات و ۱۵ عراده توب- [از تفلیس] عازم گنجه نمود.

□ از طرفی، موقعیکه سران فرستاده نایب‌السلطنه، بقلعه گنجه رسیدند، «امیرخان سردار» که قلعه‌دار محل مذبور بود، مسئولیت خود را به «نظر علیخان مرندی» سپرد، و خود با «محمد علی میرزا»- جهت حراست قریه شیکور، عازم گردید. از قضا در نزدیکی آن محل، باردوی «مدوف»- که از سوی تفلیس بجانب گنجه می‌آمد- تصادف نمود [ه] ناچار بجدال پرداخت.

□ درین زد و خورد، «امیرخان سردار»- از دشمن- زخم منکری برداشت، فوراً (=فوراً) از اسب بر زمین افتاده، دنیا را وداع گفت.

□ «محمد علی میرزا» پس از کشته شدن «امیرخان سردار» روی بطرف گنجه، با سپاه «مدوف» گنجگ و گریز نموده، داخل قلعه گنجه گردید.

□ موقعیکه «نظرعلی خان [مرندی]» شنید [که] «امیرخان سردار» کشته شده، و «محمد علی میرزا» از جلوی سپاه روسیه- بجنگ و گریز- مراجعت کرده، بدون پایداری در مقابل دشمن، با[تفاق] «محمد علی میرزا» و سپاهیان خود، در نیمه شب قلعه گنجه را تخلیه نمودند.

□ صبح آن شب، سردار روس، بدون هیچ‌گونه مانع، قلعه را تصرف نمود.

□ بروز این عقب‌نشینی، در اطراف قلعه شوش منتشر گردید [و] نایب‌السلطنه [نیز] بواسطه حیله «گیورگ» ارمنی، بدون اخذ نتیجه، از محاصره قلعه شوش صرفنظر نموده، فوراً «مهدي‌قلی خان جوانشیر» را، بکوچانیدن ایلات

دستور داد^۱ [تا] بladرنگ ایلات مزبور را بسوی «قرابه داغ» روانه نماید.

□ پس از این دستور، خود بطرف گنجه، جهت^۲ [جلو گیری از] پیشرفت «مدوف» در محال گنجه، حرکت نمود.

□ با اینکه در عرض راه توقف نکرد، وقتی بمحال گنجه رسید، کار از کار گذاشته بود [و] قلعه را سپاه روسيه متصرف شده بودند و استحکامات لازمه را هم - در اطراف آن - منظور نموده بودند.

۵۱- [خطا، غفلت و شکست]

□ «مدوف» بمحض دریافت [خبر] ورود نایب‌السلطنه، از قلعه گنجه خارج [شدۀ] در مقابل سپاهیان ایران، صفت جدال آراست.

□ هنوز «مدوف» با نایب‌السلطنه داخل چنگ نشده بود، که از طرف تقلیس «پشاویچ» (۷۶) نامی با ۵ هزار صالوات دیگر، بسپاه «مدوف» ملحق گردید. با این حال «عباس میرزا» کلیه سپاه خود را به^۳ [بنچ] قسمت، تقسیم [نمود]: فوج «خواجهوند»، «عبدالملکی»، «بختیاری»، «آذربایجانی» [و] قدراندازان «مازندرانی»^۴. و بمقابله پرداخت.

□ در وهله اول، فوج آذربایجان، یک محل سپاه روسيه را اشغال نمود.

□ پس از چند ساعت تیراندازی، محل دیگری را نیز بدست آوردند، که دارای ارتفاع، و روی سردممن مسلط بود.

□ صالواتها، موقعیکه بلندی را از دست دادند، روبراشیب گذارده، دوچار قدراندازان مازندرانی شدند. نزدیک بود [که] رشته سپاهیان دشمن - بواسطه فعالیّت تیراندازان استرآبادی از جناح چپ و راست - از هم گسیخته شود، [که]

* ۳ - چهار.

* ۲ - عدم.

* ۱ - که.
* ۴ - بر ترتیب آراست.

«مدوف» چون جناحين سپاه را بر هم خورد دید ، چند عراوه توپ را روی یك [بلندی] استوار کرد و بطرف فوج آذربایجان شعله آتش بارید . با اين وصف ، اوضاع چنان نشان ميداد که پيشرفت اين جدال نصيب ايرانيان خواهد بود . زيرا ارتفاعات محل مبارزه ، در دست تيراندازان ايراني افتاده بود .

□ با اينکه «عباس ميرزا» مردي جنگ دیده و آزموده بود ، در اين مصادف هم نتيجه را بنظر اشتباه نگريست [و] بدون ملاحظه تأثير عمل^{*} ، بخيال اينکه عده اميرزادگان در صفت جلو واقع و مشغول جدال هستند - [و] مبادا هدف گلوله توپ دشمن قرار گيرند - يکي از سواران نادیده (= ناشناس) جنگ را احضار نموده ، بوی دستور^{**} داد ، [كه] از بين سواران گذشته ، در صفت جلو ، به امير - زادگان اطلاع دهد که خود را از جلو صفت ، بعقب سپاه انتقال دهند .

□ سوار گم تجربه ، بجای اينکه پيغام نایب السلطنه را بنحو شايسته - و بي صدا - با ميرزادگان برساند ، برخلاف ، با عجله هرچه تمامتر ، بين سپاه زده ، خود را بصف جلو سپاه رسانيده ، با صدای بلند - که اطرافيان اميرزادگان بخوبى شنيدند - بر ملا گفت : «اميرزادگان حسب الامر ، خود را از اين هنگامه خارج نمائيد» .

□ اميرزادگان بمحضر وصول اين خبر . صفت جلو را شکسته : از رديف ، جدا شده ، بدون مقدمه عقب نشيني گردند . [و] سواران گم تجربه [نيز] چون خارج شدن شاهزادگان را از صفت جلو مشاهده گردند ، بنای هلهله و ولوله را گزارند .

□ همين روش ، سبب شد ، که سپاه تعادل خود را از دست داد^{***} [ه] هنگامیکه [سرهنگ] سرتیپ را از صفت خارج دید ، دست از جدال کشید ! . فوج آذربایجان که در صفت او قرار گرفته بود ، روی از جنگ بر تافقه ، بخيال اينکه دچار شکست شده اند^{****} تيراندازان بختياری - که سوار بودند - اسب [هاي] خود را در دامنه کوه گزارده ، در سنگرها مشغول تيراندازي بودن . ، پيادگان ، بلادرنگ خود را با سبهای سواری ايل بختياری رسانide ، آنچه اسب در دسترس آنها قرار

* ۱ - در گيرودار .

* ۲ - فوراً .

* ۳ - ند .

* ۴ - چون .

گرفت، سوار شده، از مع رکه روی بر تافتند.

□ با بروز این حال، رشته ردیف صفوی سپاه از هم گسیخت [و] همان (=تها) فرار سوارها، باعث بروز شکست [در] کلبة سپاه شد.

□ موقعیکه سواران بختیاری، از بلندی بزرگ آمدند، همه بی اسب بودند. ناچار در گوش و کنار بلندی‌ها، پناهنده شدند. سپاه روس، فوراً یکهزار نفر بختیاری را محاصره کردند. محصورین، پس از یکشب پایداری، بعضی کشته، برخی زخمی، و عده‌ای در اطراف - روی بلندیها - متواری شدند.

□ نایب‌السلطنه، وقتی پی به خبط و اشتباه خود برد، که دیگرسودی نداشت [و] چون چنان دید، در شب با سپاه فراری، خود را بکنار رود ارس رسانید. □ در نتیجه رسیدگی بتعاد لشکر، دو قسمت سپاه، بواسطه عدم ملاحظه بعدی (= عاقبت اندیشی) او، تلف شده بودند.

۵۲- [توجیه غفلت نایب‌السلطنه]

□ بر حسب اتفاق، همان موقع که خبر شکست نایب‌السلطنه، در محل «طولیه شاهی» که اردوگاه شاه بود - رسید^{۱*} برفی شدید [و] پیوسته، در محل مزبور^{۲*} [میبارید] و شاه و امنا، برف مزبور را بفال نیکو گرفته، فوراً حرکت کرده، در یک فرسخی طولیه شاهی، در جایی بنام «اهرآ» توقف [نموده]، پس از دو روز، بسوی تبریز رهسپار شدند!

□ شایعه شکست نایب‌السلطنه در آذربایجان، باعث تشویش خاطر لشکری و کشوری^{۳*} [گردید]. بنحویکه در مجالس عامه، گفتگوها برخاست که: علما با پیشنهاد فرستاده روسیه موافقت نکرد[ند]، در نتیجه این شکست حاصل گردید. [و] روی این تصور، اهالی تقصیر را بگردن «سید محمد مجتبه اصفهانی» گزاردند. و جمعی همداستان شده، قصد کشتن اورا نمودند. [لیکن]

*۳- را فراهم ساخت.

*۲- میوژید.

*۱- بی دریی.

قبل از موقع مقرر، شاه از منظور اهالی آگاه گردید^{*} و شبی که بایستی مردم^{**} [به] منزل «سید» ریخته، او را بقتل بر سانند، شاه آن‌شب را بعنوان دیدن «سید» به منزل او رفت. و مخالفین، موفق [بانجام] مقصود خود نشدند. فردای آن‌شب، شاه، «سید» را باتفاق خود برداشت، در سه فرسخی مراغه اطراف نمود.

□ بیشتر [علت] طفیان اهالی - بر کشتن «سید» - این بود، که او را مباشر جدال و شکننده صلحنامه میدانستند، که در صدد برآمدند [تا] او را بقتل بر سانند.

□ [موضوع ازین قراربود]: عّده‌ای داوطلب که میخواستند در نیمه شب به منزل او ریخته، کار او را بسازند، یکی از داوطلبین که ظاهراً با مخالفین همراه بود، «عبدالله خان امین‌الدوله»^{***} را از قصد آنان آگاه کرد.

□ وقتی شاه در سه فرسخی مراغه توقف کرد و از شکست، پریشان خاطر بود - «شیخ علی میرزا» و «محمد خان دولتو» [و] «ابراهیم خان قاجار» [را] با کلیه سران محل داغستان، که در نزد شاه بودند - [و] بالاتفاق حضور شاه باریافته [بودند] - پس از بیاناتی از فتح وظفر که نصیب غالب و مغلوب میگردد، به شاه قول دادند [که] شکست واردۀ را بزودی^{****} جبران نمایند.

□ در این بین - بطوریکه قبل از متذکر شدیم^{*****} - بنابدستور «عباس میرزا» - «مهدیقلی خان جوانشیر» مأمور کوچ دادن ایل قراباغ گردید. مشارالیه ۶ هزار خانوار ایل مزبور را جمع آوری [و] - پس از شکست روی داده - در [کنار] رود ارس [خود را] بنایب السلطنه معترف نمود[ه] بدستور «عباس میرزا» کلیه آنها را^{*****} [به] حدود دشت مغان و قراجه داغ روانه نمود[و] وسائل لازمه آنان را فراهم آورد.

□ در ضمن این پیشآمد، «حسن خان ساری اصلاح» [و] «مصطفی خان شیروانی» [و] «محمد حسین خان شکی»^{*****} ۳۰ هزار سوار و پیاده، از ایران و شیروان و شکی جمع آوری [و] برای پاک نمودن [از] وجود صالدات [های] روسیه، دست باقدام زدند [و] بفاصله دو ماه، تا سه فرسخی تفليس پیش روی نمودند. قریب ۲۵ هزار [از] ایلات [را] که از دست تعزی روسیه بستوه آمده بودند -

* - در. ** - به توضیح (۷۵) نگاه کنید. *** - نسبت بدشمن. **** - که.
***** - در. **** - با.

و خود مایل [به] حرکت بسوی آذربایجان میبودند - پی در پی حرکت داده، بطرف ایروان و سایر جاهای، ^{۱*} [فرستادند].

□ از طرفی «میر حسن خان طالشی»، بنظم محل ابوا بجمعی خود پرداخت و دست اجائب را از آنحدود دور ساخت.

□ نایب السلطنه تا اول زمستان، در کنار رود ارس توقف داشت [و] چون ^{۲*} سپاهیان ایروان و شکی و شیروان [بواسطه تقسیم آنها] محافظین ایروان کمبود (= کاهش) یافته بودند، نایب السلطنه دوهزار پیاده : هزار نفر «جبرئیلو [ئی] » و هزار نفر «سوداگوهی» - برای محافظت ایروان روانه نمود.

□ شاه ابتدای زمستان بسوی دارالخلافه رهسپار شد.

۵۳- [بار دیگر خواب زمستانی شاه و فتوحات سال ۱۲۴۲ هـ]

□ «مدوف» روسی از غیبت شاه استفاده [نموده]، چون خود راحاکم مستقل قراباغ میدانست، و در یافته بود که «حسن خان ساری اصلاح» با تفّاق «محمد حسین خان شکی» و «مصطفی خان شیروانی» ایلات را تا سه فرسخی تغليس حرکت داده، در حدود آذربایجان آورده [اند]، بخيال اينکه ايل مزبور را مجدداً بمحال اولیه - در اطراف تغليس - باز گرداند، برای اين منظور از مقتر خود خارج [و] ۱۵ هزار صالوات برداشت، از رود ارس عبور [و] از طریق «مشکین» ^{۳*} و «لنگرلو» شنافت و از آنجا بسوی «میزان» و محل «کرملو» روی آورد.

□ «قاسم خان؟» و «حسین خان یوز باشی»، «رحمت‌الخان سرتیپ» [و]

*۱- جا دادند. *۲- بواسطه.

*۳- «مشکین شهر شامل بخشهای ۱- حومه - ۲- کرمی - ۳- مغان. حومه - شامل دهستانهای: مشکین غربی شرقی - ارشق ... »

«محمد رضا خان سرهنگ» - که از سران فوج تبریز بودند - از اقدام «مدور» و حرکت وی از قراباغ اطلاع حاصل [نموده]^۱ از منظور بازگردانیدن ۲۵ هزار ایلات با خبر گردیدند [و] با همراهی «عبدالله میرزا-صاحب اختیار»، قبل از ورود «مدور» به مقصد، در سر راه او بکمین نشستند [و] مشارالیه را در یک کمینگاه محاصره نمودند.

□ «مدور» پس از سه روز پایداری، چون تاب مقاومت نیاورد، ^۲ [با] دادن تلفات کلیه تجهیزات خود را بجا گذارد، با عده محدودی از محاصره بیرون جست و خود را آمده مراجعت بسوی قراباغ نمود، وقتی بمحال مزبور رسید، خبر یافت که در غیبت او، سران ایران بطرف قراباغ تاخته، بازماندگان روسی را از آنحدود متواری نموده‌اند. ناچار با قلیلی نفرات خود، بسوی تفلیس رفت.

□ بهر حال ^۳ [مقدمات] مصالحه، بواسطه عهد شکنی سران روسیه و نقض تعهدات^۴ و بدرفتاری سران گرجستان در سال ۱۲۴۲ هجری - [و] کلیه متصرفات آنها در حدود مرز ایران - تمام - از ید سپاه روسیه خارج گردید و ماحصل آذوقه [ای] که مدت چهارده سال - در ایتم مصالحه - بوسیله تعهدی، از اهالی هر محل جمع آوری کرده بودند، بتصرف ایرانیان در آمد.

□ در اوخر سال ۱۲۴۲، در نتیجه [اعمال] «الکسندر یرمloff» - که فرمانروای لشکر روسیه بود - در نزد دولت روس بخیانت^۵ [متهم] شد[ه] او را معزول نمودند.

□ «مدور» - که حاکم قراباغ و شیروان و شکی بشمار میرفت - [نیز] عزلش عملی گردید [و] «پشاویچ» بجای «الکسندر یرمloff» - سردار گرجستان - و نیارال «دوویچ» بعضی «مدور» منصوب شد [ند].

□ نیارال «دوویچ» بنابدستور «پشاویچ»، مأمور تلافی ایام گذشته، در حدود ایران گردید. مشارالیه «اسنجوف»^۶ نام روسی را با هزار صالوات و چند عراده

*۱- اصلکه. *۲- پس از. *۳- تدارکات ایام. *۴- آنان.

*۵- منسوب.

*۶- نیارال آریستوف. وی همان کسی است که بعداً با کمک «میرفناح» تبریز را اشغال نمود - (۲۴ اکتبر ۱۷۴۷ میلادی).

توب، جهت تسخیر قلعه ایروان، روانه نمود و شاهزاد سپاه^[۱] نیز—با تجهیزات—بسوی قراچه [باغ] گسیل داشت، و خود باعزمی راسخ وارد اوج کلیسا گردید.

□ «اسنجوف» در نزدیکی «پل خدا آفرین» متوقف کرد.

□ سردار ایروان، وقتی از چگونگی اطلاع یافت، «حسین خان سردار»، برادر خود «حسن خان ساری اصلاح» را با چند هزار نفر سوار و پیاده، بخارج^[۲] قلعه ایروان فرستاده^[۳]، خود در داخل قلعه ایروان^[۴] منتظر ورود دشمن نشست.

□ از طرفی «محمد [علی] میرزا» با چند هزار سپاه^[۵] در کنار رودارس اقامت نمود.

□ نیارال «دوویچ» از اوج کلیسا عازم قلعه «سردار آباد» گردیده، که در شش فرسخی ایروان قرارداده و بین اوج کلیسا و «قلعه تالین» واقع گردیده [است]. در بین راه نیارال «دوویچ» به «ساری اصلاح»^[۶] [تصادف گردیده] پس از زد و خورد با اینکه بواسطه کمی نفرات، «حسن خان [ساری اصلاح]» مغلوب بنظر میرسید— «دوویچ» با دادن تلفات، عاقبت خود را بنزدیک حصار سردار آباد رسانید[ه] [شبانه]، برای بدست آوردن حصار^[۷] [ی] محکم، در مقابل «ساری اصلاح» بقلعه یورش برد تا شاید موفق شود. ولی بواسطه پایداری اهالی—[که] بوسیله پرتاب کردن سنگ و چوب [از خود دفاع میکردند]—کاری از پیش نبرد. [و] چون با بودن «ساری اصلاح» در عقب خود، خوفناک بود، از قلعه مزبور صرفظیر [نموده] بجانب قلعه تالین تاخت آورده، دور^[۸] [آن] را محاصره نمود.

□ پس از دو روز، در نتیجه جانفشانی اهالی قلعه، مجبور بیاز گشت شد، و از اوج کلیسا عازم ایروان گردید.

□ سردار مأمور قراچه داغ که در «پل خدا بنده» متوقف بود، خواست از رود ارس عبور نماید و دست تطاول بتسخیر قراچه داغ گشاید. بی خبر از اینکه «محمد میرزا» در یکطرف [دیگر] رود ارس، در کمین و ناظر اعمال^[۹] [آنها] است.

□ موقعیکه سپاه روسی داخل رود ارس گردید، «محمد میرزا» از گمینگاه

*۱- اطراف. *۲- و. *۳- ب. *

*۴- تصادف نمود. *۵- او. *۶- دشمن.

بیرون [آمده] بر آنان حملهور شد[و] در اندک وقت برخی [از افراد روسی] در آب غرق یا بعضی زخمی [و] عده‌ای از آب خارج شدند. [ولی] خارج شدگان، مورد حمله [سپاه ایرانی] قرار گرفتند[و] ناچار اسباب و بنه^۱ را گذارده، عده قلیلی، از معركه رخت بسلامت بیرون بردنند.

- پس از [وصول] اخبار این پیش‌آمد، شاه با سپاهی گران بطرف آذربایجان - در آخر بهار سال [۱۲۴۳ هجری] - حرکت نمود.
- از طرفی ، فراریان رود ارس ، بگرجستان شتافته ، خبر عدم پیشرفت «دوکویچ» را با شکست آن اعلام داشتند.

۵۴-[مقدمات فتح تبریز]

- سردار [روسی] گرجستان (= پاسکویچ) فوراً «منکروف»^۲ نامی را با عرّاده توپ و ششهزار صالوات - برای تلافی - بطرف «ساری اصلاح» روانه نمود. فرستادگان، از رودارس عبور نمودند. قراولان بین راه که از طرف «ساری اصلاح» در کنار راهها وجا [ده] های معین، گذارده شده بود[ند]، ورود آنان را به «ساری اصلاح» اطلاع داد[ند]. و نیز خبر داد[ند]، که [دشمن] خیال شبیخون دارد.
- «حسن خان» ساری اصلاح «بلادرنگ کلیه اردواخود را دستورداد، [که] از خیمه‌گاه خارج [شدۀ]، بچهار محل (= بچهار طرف) اردوگاه تقسیم و سنگربندی نمایند و طوری وانمود کنند، که ساکنین اردو، در محل توقف دارند.

*۱- «بنه (e)-Bona... - بار و اسباب و ... اثاث الیت ... مال و دارائی. ۴-زاد. تو شه...».

معین - ج ۱ - ص ۵۹۴

*۲- منکروف = منخروف = ڈنرال بنکندوف Benkendov. در ایران مشهور به «منخروف» در آخرین مراحل جنگهای ایران و روس، دستیار سخت کوش ڈنرال «پاسکویچ» بود.

- ^{۱*} همین عمل انجام گرفت: در نیمه شب، اردوی دشمن- بنحویکه پیشیبینی نموده بود- باردوی خالی از نفرات [سپاه ایران] شبیخون زد[و] سواران و پیادگان «ساری اصلاح»، از چهارسو، سپاه روسی را احاطه کردند. بنحویکه از هیچ طرف، محتل گریز ممکن نبود.
- «منکروف» چون چنان دید، توپخانه را بجای گذارده، تا اندازه‌ای که ممکن بود- باعده‌ای- از معركه رو به هزیمت نهاد.
- «ساری اصلاح» تا کنار رود ارس آنان را تعقیب نمود، ولی هنوز چند نفر از سپاهیان «منکروف» پای در آب نهاده بودند، که هدف تیر محافظین رود- که در کمینگاه بودند- قرار گرفتند.
- در این جنگ، علاوه بر تلفات دشمن، ششصد نفر دستگیر شدند [و]
- «منکروف» با چند نفر سوار، توانست از رود عبور نماید.
- فوراً مژده این فتح، در تبریز بشاه داده شد.
- در همان موقع که دشمن بدست تیراندازان کنار رود، شکست خورد، «ساری اصلاح» خود را بدانجا رسانید. شب هنگام، خبر بوی رسید که سیصد عراده گاری آذوقه، از تفلیس- برای ذخیره دشمن- بدینسوی فرستاده شده [است]. «ساری اصلاح» [در] محل عبور کمین نموده، موقع ورود، بدون اینکه نفری از همراهان کاروان [آذوقه فرار نمایند، کلیته [آنها] بحیطه تصرف در آمدند].
- پس از اینکه سردار روسیه، از محاصره ایروان و سایر نقاط، و جنگ با ایرانیان بهره‌مند نگردید، فوراً بطرف تفلیس رفت [و] مجدداً سپاه شکست خورده خود را تقویت نموده، بخيال تصرف «عباس آباد»- که نزدیک رود ارس [و] در دو فرسخی قلعه نخجوان واقع شده- افتاد. موقع را ^{۲*} [بواسطة] غیبت نایب‌السلطنه- که برای انتظام بلده خویش رفته بود- غنیمت شمرده، بنا به عهد و پیمانی که قبلاً- در خفا- ^{۳*} [بین] «احسان‌خان؟» [و] «پشاویچ»- سردار روسیه- بسته شده بود، «منکروف»، متظر اطلاع «احسان‌خان»، در حوالی نخجوان، ^{۴*} نشست. [و] چون نایب‌السلطنه برای حراست قلعه عباس آباد، «محمد امین خان دولوی قاجار» و «عباس خان؟» سرکرده بختیاری را با فوج نخجوانی-جهت

*۱- بنایه دستور. *۲- از. *۳- با. *۴- بانتظار.

کمک [به] «احسان خان» در قلعه مزبور ساخته شده بود،^{۱*} سر کردگان فرستاده [شده]، از پیمان «احسان خان» با اجنبی و سازش او^{۲*} بی اطلاع بودند، سردار روسی - بنای استور «احسان خان» - اطراف قلعه «عباس آباد» را محاصره نمود. □ از طرفی نایب‌السلطنه مطلع گردید[ه] بدون درنگ «رکن الدله» و «آصف الدله» را با هشتہزار سوار و پیاده، بطرف عباس آباد فرستاد. و ضمناً دستور داد [که] پس از روپوشدن با سپاه روسیه، با جنگ و گریز، از مقابل آنان^{۳*} [هزیمت] جویند، تا سپاه روس، دست از محاصره قلعه برداشته^{۴*} [آنها] را تعقیب نمایند [و] تا محل کمینگاه «ساری اصلاح» که قبلًاً پیشینی [های لازم] شده، رهبری (= راهنمائی) کنند.

□ دستور - طبق دلخواه صورت گرفت. ولی [این] دستور پنهان، بوسیله یکنفر ارمنی که در اردوی «[حسن خان] ساری اصلاح» - موقعیکه با «رکن الدله» در این باره مذاکره میشد.^{۵*} [شنیده شد] و ارمنی مزبور، که از ارامنه ایروان، و بنام «لیون» (= لئون) خوانده میشد - شب‌هنگام - اسبی از طویله بیرون کشید[ه]، فوراً نقشه را^{۶*} به «پشقاویچ» اعلام داشت [و اطلاع داد] که سپاهیان ایران، آنطرف رود ارس در کمین نشسته‌اند.

□ فردای صبح «ساری اصلاح» از فرستادگان اثری ندید و از حال دشمن هم خبری نداشت، [و نمیدانست] که اسرار پنهان، بر دشمن واضح گردیده و سردار روس از نقشه آنان آگاهی یافته [است]. [و] چون چنان دید، اردوی خود را حرکت داده، از حدود رود ارس - یکنفر سخ - عقب‌نشینی نمود.

□ سردار روس - بنا با اطلاع قبلی - بدون اینکه مزاحم «ساری اصلاح» شود، شب‌هنگام خود را برود ارس بر سانیده، قبل از طلوع فجر، چند بیرق ایران را در سپاه خود برآفرانست، و آنچه بیرق روسیه بود، پنهان داشت [و] با کمال سهولت از رود ارس گذشت.

□ پایندگان^{۷*} اطراف رود که مراقب اوضاع [و] احوال دشمن بودند، با

*۱- ولی.

*۲- در چگونگی.

*۳- عزیمت.

*۴- او.

*۵- درک نمود.

*۶- که طبق دستور نایب‌السلطنه از طرف ساری اصلاح داده شده بود.

*۷- محافظین.

دیدن بیرقهای ایران، تصور نمودند که لشکر مزبور، سپاه ایرانی است، که از رود^{۱*} میگذرد.

□ «ساری اصلاح» - و بعداً - نایب السلطنه، یک موقع از وجود دشمن آگاه شدند، که کار گذشته [و] سپاه روسیه با لشکریان ایرانی - با کمی مسافت - رو برو شدند. ناچار با سپاه غیر منظم و خواب آلود بجدال پرداخته، با وجودیکه یکی از سران [ایرانی] بنام «فضلعلیخان قوانلوئی»، در آن جنگ مردانگی بخرج داد، لشکریان ایران پیشرفته نکردند و تاب مقاومت نیاورده، از مقابل دشمن روی بر تافتند.^{۲*}

□ در آن جنگ، ۵ نفر از سران روسی کشته [و] «فضلعلیخان» چند زخم برداشت.

□ شب هنگام، ایرانیان دست از جدال کشیده، کوس بازگشت زدند.

□ «پشاویچ» روسی، در همان شب تاریک، از موقع استفاده کرد [و] بدون در نگذشت، با همان حیله - یعنی برافراشتن بیرق ایران - بسوی قلعه عباس آباد تاخت آورد [و] بنابر معاهده قبلی، قاصدی بنزد «احسان خان» فرستاد و او را از تدبیر خود مطلع ساخت.

□ «احسان خان» هم بسر کردگان [ایرانی] داخله قلمع - که قبلاً نام آنها برده شد - چنین وانمود کرد، که از طرف نایب السلطنه، لشکری برای تقویت و کمک، به عباس آباد فرستاده شده [و] بدون در نگذشت دستور داد که در همان شب، درب قلعه را بروی سپاهیان روسیه، باز^{۳*} [نمایند].

□ «محمد امین خان قوانلو» و «عباس خان» - سرکرده بختیاری - که از سازش «احسان خان» - با دشمن - بی اطلاع بودند، با اراده او موافقت کردند.

□ «پشاویچ» روسی، بدون هیچگونه تصادف و خسارت - با دست «احسان خان» - بتسخیر قلعه مستهکم عباس آباد موفق شد [و] در همان لحظه ورود به قلعه، «محمد امین خان [قوانلو]» و «عباس خان» را دستگیر [و] بقید [و] بند آوردند، بلا در نگذشت بسوی تفلیس روانه داشت.

□ پدر «احسان خان» - بنام «سبحان الله خان»^{۴*} در یک چنین خیانتی - که

۳*- که.

۴*- عبور. ۲*- کردند.

خانه را بدست دشمن داده بود - [و قبل] از طرف شاه چشم او را نایینا کرده بودند و در قلعه عباس آباد گوش نشین بود - مورد لطف « پشقاویچ » واقع شد. بمحض شهرت [یافتن]^{۱*} خبر خیانت « احسان خان » - که از روش پدرش پیروی کرده بود - ، از طرف شاه ، « محمد خان دولوی قاجار » [و] « اسفندیار خان؟ » مأمور حراست قلعه « خموی » گردید [و] ، « عبدالله خان فیروز کوهی » با چندین فوج ، جهت محافظت قلعه تبریز معین گردید . « محمد ولی میرزا » و امیرزاده « جهانگیر میرزا » ، بطرف محال سالیان گسیل گردید [ند] .

« رکن الدوله - علیقلی میرزا » مأمور محال « چورس » [شد] و نایب السلطنه ، بسوی ایروان روانه گردید . خود شاه هم با سپاهی وافر ، به « چمن مهربان » - [از] بلوک « بدستان » تبریز - بار اقامت انداخت .

« احسان خان » پس از تحويل قلعه عباس آباد ، با پیشینی و دستور « پشقاویچ » در صدد برآمد ، که برادر خود « شیخعلی لنگرلو » را - که والی محال « اردوباد » نخجوان بود - اغفال نموده ، در خیانت با خود شریک نماید . [باين منظور] پس از مذاکره و مشاوره ، « پشقاویچ » رسولی نزد او فرستاد [و] مشارالیه [را] بوعده‌های فریبندۀ از طرف دولت روسیه ، امیدوار نمود . ضمناً بسوی خاطر نشان ساخت ، که بدون تأمیل ، قلعه « نظاره » را تحويل سپاهیان روسیه نماید .

□ مشارالیه بدون ملاحظه بعدی (= عاقبت اندیشی) ، با نظر برادرش در تحويل قلعه مذبور - موافقت کرد .

□ « پشقاویچ » ، یکنفر سردار روسی را ، با هزار نفر صالدات و قورخانه بدان محل روانه داشت .

□ « شیخعلی خان [لنگرلو] » با برادرش هم عنان شده ، قلعه « نظاره » را به سردار روسیه تحويل داد و خود در عمارتی - بدون دخالت [در امور] - توقف کرد .

□ در آن موقع که « پشقاویچ » بوسیله دو نفر سران وطن فروش ، موفق بتصرف آن [دو] قلعه گردید ، از قضای آسمانی ، ناگهان^{۳*} [مرضی] مسری و کشنده بین سپاهیان روسیه شایع شد ، بنحویکه روزانه متتجاوز از دویست نفر تلف

* - این . ۲* - مریضی .

میگردیدند (۷۷).

□ «پشاویچ» سدر این باره آنچه کوشش بخراج داد، جلوگیری از طغیان مرض ممکن نگردید [و] اغلب لشکریانش برای اینکه تن خود را از آن مرض رهائی بخشنده بدون اطلاع به رطرف متواری شدند.

□ «پشاویچ» از بروز این حال متوجه شده، بتوهیم^{۱*} [اینکه] لشکریانش بعضی تلف و برخی متواری و بقیه از ترس مرض بیناک میباشند و این پیشآمد، عدم پیشرفت او را مسلم و تجهیزات [وی] بدست ایرانیان خواهد افتاد، و خود مجبور^{۲*} [خواهد شد، که] بتفلیس برگردد، لذا^{۳*} خود را باشکست‌حتی می‌روبرو دید [و] لازم دانست [که] متولی بمکرو حیله شده، چاره‌ای اندیشد.

□ روی این اصل، فوراً «مدوف»^{۴*} را جهت صلح و تخلیه محل‌های متصرفی، نزد نایب‌السلطنه فرستاد. (۷۸)

□ «عباس میرزا» بواسطه اینکه از مکر و حیله روسیه، تجربیات زیاد [ی] بدست آورده بود، و [نیز] علت پیشنهاد «پشاویچ» را بخوبی درک کرده بود، با تقاضای او موافقت نکرد و بسران خود گوشزد نمود، که: درخواست صلح حیله - بازی است [و] چون قوایش از حمله مرض تلف و [به] هر طرف متواری شده [اند]، منظورش اینست [که] بدون آسیب، آنان را جمع آوری [و] در جای امنی تمرکز نماید [تا] پس از رفع بلا، برای حمله خود را آماده سازد.

□ روی این نظر به «مدوف» جواب صلح آمیز داده نشد.

□ پس از رفتن فرستاده «پشاویچ»، نایب‌السلطنه باسپاهی آراسته بطرف او شافت و «ابراهیم خان دولو» را با چند نفر سرکرده دیگر از «قرابگوزلو» بسوی «اردویاد» [نخجوان و] قلعه «نظاره» روانه نمود.

□ «ابراهیم خان» مزبور، لدارورد بمحاصره آن محل همت گماشت [و] در اندک وقت بر دشمن غلبه کرده، قلعه را از حیطه [تصرف] معاندین خارج نمود و کلیه ذخیره را متصرف شد [ه] فوراً «شیخ‌علیخان [لنگرلو]^{۵*}» را مقید نموده در چمن

۱* افتادن بدین اندیشه چون.

۲* - است.

۳* - چون.

۴* - منظور «گری بایدوف» نویسنده، شاعر و سفیر معروف روسیه در دربار قاجار است.
(نیز توضیح ۸۷)

مهربان نزد «فتحعلیشاه» فرستاد.

□ از طرفی «جهانگیر میرزا» و «محمد میرزا»—که مأمور قراباخ و سالیان بودند—حارسان سالیان را اسیر کرده، کلیه ذخایر آنجا را بدست آورده و بعضی از^۱* اسلحه را که حمل[شان] مشکل و دشوار بود^۲* و بود[نشان]^۳ نامطلوب بنظر میرسید، بدربیای خزر ریختند.

□ مژده این فتوحات، در چمن مهربان بسمع شاه رسید.

۵۵-[تسخییر اوج کلیسا بدست سرداران ایرانی]

□ بطوریکه متذکر شدیم، نایب‌السلطنه عازم[واز] طریق عباس‌آباد بسوی ایروان رفت[و] محل ایروان را به «علی‌قلی میرزا» و اگذار و «حسین‌خان سردار» را، با تفاق خود برداشته^۴* برای تقویت ایروان و چورس، سرهنگ «قاسم خان تبریزی»[و] «جعفر قلی‌خان مقصود لوئی»[و] «لطفععلی‌خان ملا‌ایری» را—در خارج آنحدود ساختلو نمود و خود بمحاصره قلعه اوج کلیسا—که در دست دشمن بود—پرداخت.

□ چون حارسین قلعه، خود را محصور یافتند، بوسیله قاصدی از سردار روس—که در «آباران» اقامت داشت مدد خواستند.

CACID، در موقع خروج از اوج کلیسا، موضوع را با یکی از رفقاء اش در میان نهاد و در همان هنگام، در بان قلعه—که یکی از اترال داغستان و مسلمان بود—در رک مطلب نمود[ه] چون^۴[به] دیگران اعتماد نداشت، در نیمه شب از قلعه خارج[و] خود را باردوگاه نایب‌السلطنه رسانید و او را از اقدام حارسین اوج کلیسا مطلع ساخت.

□ نایب‌السلطنه، پس از آگاهی، بلا درنگ «سهراب خان گرجی» و

*۱-سلاح.

*۲-نش.

*۳-از.

*۴-

سرهنگ «یوسفخان گرجی» را با چند فوج سوار و پیاده، برای پایداری [در] محاصره اوج کلیسا [باقی] گذارده و خود با عتّه کافی، بطرف قلعه آباران شتافت و در جای مناسبی، در کمین سپاهیان اعزامی آباران نشست.

□ سپاهیان اعزامی بنا به استور سران خود، از طریقی که نایب‌السلطنه توقف نموده بود، عبور کردند. در قریه «اشترالک» - محل ایروان - که منتهی بخط (=جاده) ایروان میگردید، بکمینگاه نایب‌السلطنه رسیدند. معظم‌الله فوراً دست بگریبان حرب گردیده، از ابتدای طلوع آفتاب تا مقارن غروب، ایرانیان دست از جدال بر نداشتند. بالاخره سپاه روس، مسیر خود را از دست داده، ناچار توپخانه و سلاح سنگین را بجا گذارده متواری شدند. ولی نایب‌السلطنه دست از تعقیب آنان نکشید. فراریان بطرف اوج کلیسا روی آوردند [و] در نزدیکی ^{۱*} [آن] با سربازان ^{۲*} متوقف خارج محل مزبور، رو برو گردیدند. از عقب هم نایب‌السلطنه، کلیه آنان را محاصره نمود. لشکریان فراری، چون از دو طرف مورد حمله قرار گرفتند، ناچار تفنگها را بعلامت تسلیم، بلند کردند و از دست اندختند. ایرانیان کلیه آنها را دستگیر و اسیر نمودند. مگر عده کمی مجروح، که با مر نایب‌السلطنه، وارد قلعه اوج کلیسا شدند.

□ حارسین داخله قلعه، که خود ناظر جنگ بودند، کلیه تسلیم [و] اوج کلیسا را بسران ایران تحويل دادند.

□ نایب‌السلطنه پس از دوروز توقف، کلیه اسیر شدگان را بسر کردگی «یحیی خانه میر آخور» در چمن مهربان، بدر بار شاه فرستاد و سپاهیان را در اوج کلیسا متوقف، [و] خود بسوی ایروان حرکت نمود.

ع۵[تسخیر قلعه‌ی عباس آباد بدست عباس میرزا]

□ پشاویچ ^{۳*} که در قلعه عباس [آباد] نزد «احسان خان» بسر میرد، از

*۱- اوج کلیسا.

*۲- خوانندگان توجه داشته باشند، که در متن - تا اینجا - حتی یکبار در مورد سپاهیان ایرانی، کلمه «سر باز» بکار نرفته، و این نخستین بار است، که این لفظ بکار می‌رود.

شکست[های] پی در پی سپاهیان روسیه – از طرف ایرانیان – آگاه شد [و] نیارال «ارستوف» گرجی را از طرف خود، بحراست عباس‌آباد گذارد، و خود بسوی ایروان روانه شد.

از طرف محال چورس، «علیقلی میرزا» و «حسن خان ساری اصلاح» کلیه ایلاتی که در اطراف رودارس متوقف بودند، بمحال «محکم»^۱ انتقال داده^۲ چند فوج سوار و پیاده[را] برای حراست ایلات مذکور گماشتند و خود بجانب ایروان شناختند.

□ «رکن‌الدوله» نیز بنایب السلطنه پیوست [و] طبق دستور معظم‌الله، بدامنه‌های کوه «آفرین داغ» – نزدیک قریه «آبخور» – متوقف شد.

□ «پشاویچ» پس از خروج از قلعه عباس‌آباد، اطلاع حاصل نمود که نایب‌السلطنه در ایروان توقف دارد. [لذا] بدون درنگ بسوی قلعه اوچ کلیسا روانه گردید[و] قلعه سردار آباد را محاصره کرد.

□ چون نایب‌السلطنه درک نمود که «پشاویچ» قلعه عباس‌آباد را ترک [و] بسوی اوچ کلیسا تاخته، و قلعه سردار آباد را محاصره کرده [است]، «حسن خان ساری اصلاح» برای جلوگیری[از] «پشاویچ»^۳ مأمور گردید.

□ «عباس میرزا» بلا درنگ [خود] بسوی قلعه عباس‌آباد شنافت. نیارال «آرستوف» – که قلعه‌دار محل مزبور بود – با سپاهی که درید[اختیار] خود داشت، از قلعه خارج [و] بانایب‌السلطنه بعدال‌هرداخت. این زدو خورد در نزدیکی قلعه «خوک» نخجوان صورت گرفت.

□ سردار روسی با اینکه پا فشاری بخرج داد، سپاهیانش تاب مقاومت نیاورده، از میدان روی بر تافتند. عاقبت سردار مزبور با عده‌ی معددی، روبه‌هزیمت نهاده، عقب نشینی نمود و داخل قامه‌ی عباس‌آباد، حصاری (= پناهده) شد.

* – معلوم نیست، که منظور محلی بنام «محکم» است یا اشاره بنواحی این و مستحکم است.

بنظر مصحح، ظن ثانی غالب است.

#۲-و. #۳- از طرف نایب‌السلطنه.

□ نایب‌السلطنه با غنائم زیاد، در نزدیکی محل مزبور - موسوم به «چشمہ شاهی» - توقف کرد.

سرکرده متواری روسیه، پس از دوشب توقف، از قلعه عباس آباد-بدون اطلاع «احسان‌خان» - در نیمه شب خارج گردیده در کوههای مشرف (=اطراف) بانتظار «پشقاویچ» نشست.

در چمن مهربان، خبر فتح قلعه عباس آباد بسمع شاه رسید [و] چون اسرای روسی زیاد بود [ند]، برای سهولت تحويل، اردو گاه شاه، از چمن مهربان به به منزل «سرآب» حرکت نمود [ه] «آصف‌الدوله» را - برای حراست قلعه تبریز - [در] معیت «طهماسب قلی خان پدر جانی» [و] علی قلیخان قرا گزلو [و] «عبدالله‌خان ارجمندی» [و] «ولی خان تکابانی» با کلیه ابوا بجمعی آزان تعیین نمود. [در همین وقت]، از طرف نایب‌السلطنه - در محل سرآب - بوسیله «حسن‌خان سرهنگ» دوهزار و چهارصد اسیر روسی، بشاه معرفی گردید [ند]: ۱۷ نیارالو ۲۶ «مازور» [و] ۱۸ عزاده توپ و آلات دیگر از قبیل: تفنگ و شمشیر و اسلحه دیگر، بنظر شاه رسید [ند].

بهرحال، در دومین ماه پائیز همان‌سال، سران ایرانی - با اینکه چندنفر شان اغفال مواعید موهم سران روسیه شده بودند - محل‌های از کفر رفت‌های بادادن تلفات زیاد، از ید دشمن خارج [و] مجدداً بحیطه تصرف سپاهیان ایران * [آوردند].

۵۷ - آخرين خواب فرمستانی شاه

«فتحعلیشاه» از ابتدای ماه «قوس»، بسوی دارالخلافه حرکت نمود. ولی عزیمت شاه - در این موقع بجانب دارالخلافه - بیمورد و بی‌جا بود و بنظر جنگ شناسان، شاه را راحت طلب و بی ثبات قلمداد مینمود. * [و شاید] از روی همین

اصل که «فتحعلیشاه» در هرسال - در ابتدای بهار - به آذربایجان و پائیز بهدارالخلافه بر میگشت، فتح حتمی (= قطعی) نصیب سپاه ایرانی نمیگردید . و عدم پیشرفت ایرانیان - در شمال - بواسطه این روش نا مطلوب شاه بود . زیرا عدم حضور شاه در ایام زمستان، در شمال باعث طغیان سران رو سیه بود: زمانیکه در ایام بهاری، از هر طرف - [سران رو سیه] - متواری شدند ، در نزدیکی مرز برای خود پناهگاهی بدست آورده، منتظر وقت مناسب - برای دست اندازی در اطراف مرز - بودند. [ولی] هر گاه «فتحعلیشاه» ایام زمستان [را] در شمال - با سران خود - متوقف میگردید ، باحتمال قوی پیشرفت رو سیه - با اینکه تجهیزات لشکری * [آن] نسبت با ایران جدیدتر و کاملتر بود - چندان رضا قیبخش نبود.

□ عواملی که گاهی از اوقات سال باعث پیشروی سپاه رو سیه میگردید ، همانا متابعت بعضی از سران بی مغز ایرانی بود، که تحت اراده فریبنده سران رو سیه قرار میگرفتند [و] بدون ملاحظه بعدی (= عاقبت اندیشی) ، محل و مقصد خود را - روی وعده [و] نوید - بدست دشمن سپرده، تسلیم اراده سر کردگان رو سیه * [میگردیدند]. در صورتیکه بکرات، نتیجه نشان داده بود، که تعهدات سران رو سیه، عاقبت بخیر نبوده، آنچه را وعده میدادند، بعکس [آن] عمل نمودند و نتیجه [ای] جزیاس و پشیمانی در برنداشت.

□ در سال ۱۲۴۳ هجری - از ابتدای بهار - با اینکه سپاهیان رو سیه در حدود مرز ایران پیشرفت کامل نموده بودند - و بنا بعادت و علی که ذکر شد - در ایام زمستان ۱۲۴۲ نسبت بسالهای قبلی، در آذربایجان دست اندازی زیاد [تری] کرده و بعضی نقاط را تحت تصرف خود داشتند، در آخر پائیز سال ۱۲۴۳ هجری بواسطه کوشش [و] جانبازی سران ایران ، کلیه نقاط متصرفی رو سیه در شمال - تفلیس. با استثنای تفلیس - بدست سران رزم آور فتح گردید.

□ در آن سال هیچ یک از افسران رو سیه، در جدال با ایرانیان پیشرفت ننموده، در همه جا شکست خورد، یا عقب نشینی کردند مع الوصف، ابتدای زمستان، شاه بنا بعادت همیشه [گی]، از چمن مهربان به سر آب، [و از آنجا] با کلیه امنی دولت، بدبارالخلافه مراجعت کرد.

۵۸ - [مارزخمنی، بیرون خزید]

«پشقاویچ» - سرکرده متواری - که در کمینگاه بانتظار رفتن شاه و آمدن زمستان بود - پس از رفتن شاه - از موقع استفاده کرده^۱ [سر] بطفیان گذارد.

□ نایب‌السلطنه «عباس میرزا» هم که در اطراف مرز توقف داشت، گاهی در نخجوان و^۲ [زمانی] در ایروان رفت و آمد میکرد و [در] ابتدای زمستان همان سال - که «پشقاویچ» بحمله پرداخت - میدان ازدیلران خالی بود [و] سپاه ابواب جمعی نایب‌السلطنه، [نیز] دوچار عدم [وجود] آذوقه گردید. بنحویکه در مضيقه افتاد. ناچار «آصف‌الدوله» را با فوج تحت اراده، بتیریز روانه، و خود با «میرزا بزرگ قائم مقام» وعده زیادی - برای اینکه سپاهیان خود را از قحطی آذوقه برهاند - از رودارس عبور [نموده] از طریق چورس، بمحال خوی روآورد.

□ «پشقاویچ» روسی، موقعیکه اطلاع حاصل کرد [که] «آصف‌الدوله» بتیریز و نایب‌السلطنه از رود عبور کرده بجانب خوی رفته [است]، وقت را مفتش شمارده، از کمینگاه خارج [و] بدون درنگ، قلعه سردار آباد را محاصره کرد.

□ «حسن خان ساری اصلاح» که همیشه در جنگ با روسیان در نتیجه جان‌فشنی - فاتح بود، و در پیشرفت، پیشقدم^۳ [میشد]، روی اصل اینکه «فتحعلیشاه» - در غیبت هر ساله خود از آذربایجان - جنگ را بلا تکلیف گذارد و خود برای استراحت بدار الخلافه رفته، و میدان را برای دست اندازی دشمن خالی گذارد، و از طرفی اطلاع بدست آورد که نایب‌السلطنه بواسطه عدم آذوقه - بطرف خوی رفته است، با قلبی پر از کدوت (تیره گی) - پس از دوروز محاصره «پشقاویچ» - دست از حراست قلعه سردار آباد برداشته، در شب سوم، با چند نفر از یارانش که مورد اعتماد او بودند، یک‌طرف قلعه را سوراخ کرده، بدون پایداری بسوی ایروان رفت.

*۱- رو. *۲- برخی. *۳- بود.

□ بامدادان که ارامنه^{*} قلعه‌مدکور، از رفتن «ساری اصلاح» مطلع شدند، دروازه قلعه را گشادند[و] سپاه روسیه‌را بدرون رهنمایی کردند. «پشقاویچ» بدون واهمه داخل قلعه گردید : آنچه اندوخته از حیث آذوقه ولوازمات حرب در قلعه موجود بود بدلست آورد، [و] چون وسائل را موجود و زمینه را برای پیشرفت حاضر دید، بدون مقدمه [و] بلا درنگ عازم ایروان شد.

□ «جعفر قلیخان مقدم» که عهددار قلعه ایروان بود، بنا به اغوای «احسان خان» قلعه دار سابق الذکر عباس آباد - در نیمه شب با کسان خود از قلعه ایروان خارج شد.

«حسن خان ساری اصلاح» که پس از فرار شبانه از قلعه سردار آباد، بقلعه ایروان آمده بود، بامداد که از خارج شدن «جعفر قلیخان» واقف گردید، چون از^{**} [حسن] رفتار ارامنه ساکن ایروان اطمینان کامل نداشت واژ طرفی^{***} نارضایتمندی [خود] او محترک گردید [ه]، با اینکه در قلعه ایروان همه گونه وسائل، از حیث تجهیزات و آذوقه^{****} فراهم بود، پایداری از خود نشان نداد.

□ [بهر حال] پس از ۱۲ روز که سپاه روسیه اطراف قلعه را محاصره کردند، روز بعد قلعه[را] بتوب بستند. در نتیجه بوسیله اصابت چند گلوله توب، چند نقطه اطراف دیوار و برج و باروی قلعه، شکست برداشت.

□ با بروز این حال، «ساری اصلاح» دست از کار (= فعالیت) کشیده، با یاران خود، در مسجد قلعه مزبور پناهندۀ شد.

□ شب‌هنگام^{*****} یکنفر ارمنی بنام «قرابت» (= قاراپت) - با چند نفر دیگر - پشت دروازه قلعه آمده، با اینکه مستحفظین ممانعت کردند، دروازه را بروی «پشقاویچ» - سردار روسی - گشودند.

□ سردار مزبور، پس از ورود بقلعه ایروان، فرمان داد، ارامنه ساکن قلعه، «ساری اصلاح» را با یارانش دستگیر [و] به «پشقاویچ» تحويل دادند، و ضمناً «محمد خان مقصودلو» و «حمزه خان رباطی» و بستگان او را، دست بسته با تفاق «ساری اصلاح» بزندان تفليس روانه داشت.

*-های. **-سده. ***- بواسطه. ****- توسط.

□ * این خبر بسمع نایب السلطنه در خوی رسید . «عباس میرزا» فوراً «آصف - التدله» و «الهورديخان رکن الدله» را بطرف تبریز و «رحمت الله خان فراهانی» را برای محافظت «دره دز گر گر» - که راه عبور [سپاه] روسیه^{۲*} بود - با دستور اکید ، گسیل داشت و خود نایب السلطنه ، از خوی بجانب محال مرند شناخت.

□ ولی اعزام «رحمت الله خان» بی فایده ماند . زیرا قبل از رسیدن مشارالیه بمحل مزبور ، نیارال «ارستوف» روسی گرجی ، از معبر دره مذکور - که منظور «رحمت الله خان» بود - عبور نموده ، پس از چند روز توقف در محال مرند ، بطرف تبریز تاخته بود .

□ وقتی نایب السلطنه شنید ، که نیارال [روسی] بسوی تبریز رفته ، «فتحعلیخان رئیس» را نزد «پشقاویچ» فرستاد^{۳*} [تا] اورا از رفتن بسوی تبریز منع نماید . و خود بطرف خوی مراجعت کرده آن محل (= خوی) را به «بهرام میرزا» و «محمد خان قاجار» و «اسفنديار خان» سپرده ، و فوراً بسوی تبریز مراجعت نمود .

□ در عرض راه ، شنید که «ارستوف» روسی ، در قلعه «صوفیان»^{۴*} - جهت اطمینان «پشقاویچ»^{۵*} و جذب قلوب اهالی تبریز^{۶*} توقف کرده است ، و عقیده (= عزم) دارد [که] پس از تکمیل وسائل لازمه ، تبریز را محاصره نماید .

□ نایب السلطنه ، ناچار «[میرزا بزرگ] قائم مقام» را بتبریز [فرستاد] و خود بطرف «سلماس» حرکت نمود .

□ مطلبی که در تبریز ، بیشتر بمنظور سردار روسی کملک میکرد ، پیشامد قتل «نظر علیخان» حاکم مرند [بود]^{۷*} . [زیرا] در سال قبل ، «نظر علیخان» قلعه گنجهراء بتصرف سپاه روس داده بود و در مقابل این خیانت ، بر حسب امر شاه ، کشته شده بود ، و طایفه «یکانلو»ی محال مرند ، بهمین واسطه سراز اطاعت دولت پیچیده ، تحت

*۱- با انتشار . *۲- بوی . *۳- که .

*۴- صوفیان - عموماً نام منطقه ایست ، با چند روستا از بخش شبستر و شهرستان تبریز . امروزه در مسیر خط آهن تبریز به جلفا واقع شده است . این همان روستائی است که سپاه پاسکویچ ، از آنجا به تبریز حمله و شد ، و آن شهر را بتصرف درآورد .

*۵- از ایروان . *۶- در آنجا . *۷- چون .

اراده روسیه قرار گرفته بود.*

□ از طرفی [هم] «احسان خان» قلعه عباس آباد را به «پشقاویچ» تحويل داده بود [و] با مکاتبات پی در پی، اهالی آذربایجان را به سازش [با] اجنبی تحریک میکرد و هماره مردم را از طریق اطاعت [دولت] منحرف میساخت و بطور پوشیده به عده‌ای که [در] داخله تبریز، روح آشوب طلبی داشتند، مکتوب مینوشت، و بهمین رویه، سبب اغتشاش در داخله تبریز [می] گردید. در همان موقع [نیز، که «ارستوف» در قلعه صوفیان متوقف بود، روش تحریک*^۲ بوسیله محركین داخله، ادامه پیدا نمود][و] جمعی از ارامنه ساکن تبریز که با خائنین همدست بودند. مردم را ببعضی نویدها از طرف دولت روسیه-امیدوار میکردند.

□ در نتیجه، خیل ارامنه داخله تبریز، که از خارج-جهت [هموار ساختن] زمینه اغتشاش-کمل مادی و معنوی*^۳ [میشدند]، «میرفتح» نامی را-(۷۹)-که فرزند «میرزا یوسف مجتهد» بود - و جوانی خراباتی و حیله باز بشمار میرفت، تحت نفوذ خود آورده، بنام اینکه سردار روسیه او را فرمانفرمای آذربایجان خواهد نمود، در جرگه خود در آورده، اغوا نمودند.

□ مشا رالیه، چون بعتلت حرکات غیرمشروع، از طرف پدر*^۴ رانده [شده، و] شب و روز بالارا ذل واو باش سرو کار داشت، و از طرفی هم بواسطه نفوذ پدرش در تبریز*^۵ [شهرت] کامل داشت، خائنین-در آن موقع-اور اعمالی مؤثر در اغتشاش شناختند. روی این اصل، «میرفتح» مزبور، با جمعی از مردمان فاستوده، مردم را باطاعت روسیه تحریک، بر ملا زبان به دعای دولت روسیه و تنقید از دولت ایران*^۶ [گشودند]. با این روش، در آن دهکمده، یکمشت او باش و السواد شهر را بدور خود جمع نمود و بر له دولت روسیه، وسیله غوغای عام و شورش ولایات تبریز را فراهم آورد.

*۱-ند. *۲-آمیز. *۳-میکردن. *۴-ش. *۵-شناصائی. *۶-نمودند.

۵۹-[وروه سردار روسی بتبریز]

□ سپس با یک تعدد با صدای هلهله، رو بقلعه صوفیان نمود - که «آرستوف» روسی [در آنجا] توقف داشت - [و] با کمال بیشمرمی سردار روس را با سپاهیانش بدخول در شهر دعوت کردا.

□ «آصف الدّوله» هر قدر کوشش نمود [تا] بلکه آتش فتنه [ای] را که که بواسطه آن عده آشوب طلب^{*} [روشن شده] بود، فرو نشاند، یا مخالفین بی اطلاع از سیاست خارجی را ساکت نماید، ممکن نگردید واحدی در نتیجه اغوای «میرفتاح» - تن بتسکین در نداد.

□ تجاوزات مخالفین داخله تبریز، بحدی ادامه دارشد - و بعنتها درجه رسید - که یکی از توپچیان - که با مر «آصف الدّوله» بخارج [شهر] توب می‌انداخت - بواسطه اشاره «میرفتاح» - اهالی [تبریز] توپچی را از پشت توب بزیر آورده، چند تبر بر بدن او زدند. با اینحال «آصف الدّوله» دست از مجادله بر نداشت و عنان همت عقب نکشید.

□ موقعیکه توپهای روسی - از سه فرسخی - بصدای آمد [ند]، «میرفتاح» با عده [ای] او باش که برای چنین روزهایی مستعد بودند، علمی (= پرچمی) برپا داشته، سردار روسی را برای ورود بتبریز استقبال نمود!

□ «اریستوف» با قلبی محکم و با هدایت «میرفتاح»، وارد ارک و عمارت - که خارج شهر بود - گردید.

□ بتحریک «فتاح»، «آرستوف»، «آصف الدّوله» را گرفته محبوس نمود و زمام خود مختاری را به «فتاح» و اگذار کرد. [!]

□ «میرفتاح» به پشتیبانی دشمن، از هیچگونه فجایع، کوتاهی نکرد: در ملاء عام، مردم را گرفته، بچوب می‌بست و اذیت و آزار مینمود.

* - نمودند.

- «آرستوف» چون اوضاع را مساعد، و دوران را بکام دید، فورا «پشقاویچ» را از چگونگی مطلع، و اعلام داشت [که] در ورود شهر تبریز، اهمال نورزدا.
- مشارالیه با وصول این خبر، بدون درنگ بسوی تبریز شتافت.
- نایب‌السلطنه، وقتی واقف گردید که «پشقاویچ» عازم شهر تبریز است، بوسیله «فتحعلیخان رشتی» به «پشقاویچ» پیغام فرستاد که: از این ظاهرا [ات] موقع چند نفر او باش امیدوار باش! اگر مردی آزموده هستی، عواقب کار را در در نظر بگیر!
- فرستاده نایب‌السلطنه، در محال نمیخوان باو برخورد کرده، پیغام «عباس میرزا» را بُوی رسانید. «پشقاویچ» چون مرد[ی] جنگ دیده و گرم و سرد چشیده [بود] از اوضاع دریافت که ولایات تبریز باین آسانی، برای رویته میسر نیست. برای چنین منظور[ی] حداقل صد سال [وقت] لازم است، که اهالی [را] بطرز شایسته، برعلیه دولت ایران شورانید، و این مقصودهم، تنها بوسیله جنگ صورت نخواهد گرفت. مگر اینکه نبوغ دیگر[ی] در ارکان^۱ [افکار] عموم، برعلیه دولت ایران رخنه^۲ [نماید].
- به این ملاحظه، «پشقاویچ» بفرستاده و لیعهد جواب مساعد داد [و] موقعیکه در خارج شهر تبریز رسید، و از نزدیک اوضاع را ملاحظه کرد، دانست [که] این شورش و بلو[ائی]^۳ که صورت گرفته، عواقب سودمند ندارد. روی این اصل، از عواقب امر اندیشه ناک^۴ [گردید، و] این شد که فرستاده نایب‌السلطنه را - با احترام - باتفاق خود بتبریز برد، لذاورود «آصف‌الدوله» را آزاد نموده و با مشارالیه ملاقات دوستانه بجا آورد و با او، از راه مسالمت و موافقت و مصالحت سخن بمبیان آورد. سپس گفت: تا من از مکنونات خاطر اهالی - بحقیقت آگاه نشوم ولایت ایالت - کماکان - بخود «فتحعلیخان» محتول خواهد بود!
- پس از این بیانات، مباشرین کارдан بولایات و محالات، روانه نمود و جمعی را نیز بسوی خود گسیل داشت.

۱- جنبه.

۲- نمود.

۳- بود.

- نایب‌السلطنه، که با عده معدودی در سلام اس توقف داشت،^{۱*} موقع را^{۲*} [برای] مخالفت [با] «پشاویج»^{۳*} [مناسب ندانست و] مستحفظین خوی را - کُلًا - به سلام احضار کرد و آن ولایت را به «امیر اصلاح خان؟» - که در پنهان با روسیه سازش کرده بود - محول داشت.
- از این روی، سران روسیه بدون برخورد بموانع، وارد شهر خوی گردیده، برج و بارو را متصرف و کلیه ذخیره را در حیطه نصرف خود درآورده.
- وقتی «عباس میرزا» از خیانت «اصلاح خان» مطلع گردید، فوراً «میرزا ابوالقاسم قائم مقام» (۸۰) را باتفاق «بیژن خان گرجی» - مجدد - نزد «پشاویج» روانه داشت و خود با ملازمین و نفرات موجود، در خارج ارومیه متوقف گردید.
- فرستاد گان، پس از رسانیدن پیغام، از نزد «پشاویج» مراجعت [نموده] با اینکه جواب «پشاویج» بنظر نایب‌السلطنه قانع کننده نبود، بخوبی دانست (= فهمید) که پاسخهای «پشاویج» آلوده بتدلیس [وتزویر] است. مع الوصف فرستاده «عباس میرزا» - [پس از مراجعت] - باطلایع نایب‌السلطنه رسانید، که «پشاویج» از پیشرفت اخیر خود اندیشناک است [و] استدعای ملاقات ولایت‌عهده را نموده است.

۶۰- [ملاقات با پشاویج]

- «عباس میرزا» پس از وصول این پیشنهاد، قریه «دهخوار» (۸۱) - ده فرسخی مراغه - را برای ملاقات با «پشاویج» معین نموده، [و] امیرزاده «بهرام میرزا» را با چند نفر از امنای قاجار^{۴*} باتفاق چند فوج سوار و پیاده، از راه ارومی (= ارومیه = رضائیه)، در «دوآب» مراغه - مشهور به «رحمت‌آباد» روانه نموده، و خود با معدودی، بمیعادگاه روی آورد.

*۱- ایجاب . *۲- با . *۳- را . *۴- صلاح ندید.

- از طرفی چون فتوحات روسیه در آذربایجان شهرت حاصل [نموده]^۱ و پی در پی بسم شاه رسید، فوراً - بنا بدستور شاه - «میرزا محمد تقی علی آبادی» با تفاق «عبدالله میرزا»، بسوی ایل «خمسه» روانه گردیدند.^۲ [تا] سوار و پیاده آن محل را جمع آوری نمایند. و نیز «شیخ علی میرزا - صاحب اختیار» را با چند فوج توپخانه، بطرف «میانج» فرستاد^۳ که از پیشروی سرکرده روسی^۴ جلوگیری شود.
- «غلامحسین خان سپهبدار» با ۱۲ هزار سوار و پیاده، بسوی آذربایجان حرکت نمود.
- «محمد قلی میرزا - ملک آرا» با سواره و پیاده «او صانلو»، «استر آبادی» و «هزار جریبی» نیز بجانب آذربایجان گسیل گردید.
- «محمد تقی میرزا - حسام السلطنه»، از حدود لرستان، با ۱۲ هزار سپاه[ی]^۵ بطرف مقصود رهسپار شد.
- «حسن علی میرزا» با سواران اسراک و اکراد خراسان، بمقصد آذربایجان شتافت.
- هریک از شاهزادگان قاجاری - با دست مجات پی در پی - بسوی آذربایجان روی آوردند.
- از آنطرف «پشاویج» بمقابلات «عباس میرزا» موفق گردید و در رد (= استرداد) ولایات سخشن این بود که: دولت روسیه در مقابل تصرف این ولایات، مخارج زیاد و خسارت کلی دیده، طبق صورت موجود - که در دفتر لشکری روسیه برداشته شده - خسران مالی در حدود بیست میلیون [۶] است، که بیشتر آن آذوقه موجودی در انبارهای قراباغ و گنجه و طالش و شیروانات بوده است، که لشکریان ایران بغارت برده‌اند. حال دولت روسیه در مقابل خسارت مالی، حاضر است که با دولت ایران - بد و شرط - کنار آید: شرط اول اینست که، دولت ایران

#۱ - که. #۲ - ند.

*۳ - «رازویق». ظاهرآ نام یکی از افسران روس باید باشد. لیکن جستجوی تواریخ نتوانست کمکی بشناسائی او نماید. اصل کلمه، از آنجا که لطمہ‌ای بجمله نمیزد، و در آینده نیز تکرار نشله است، از متن حذف شد.

خسارت واردہ را نقداً تأدیه کند. قسمت (= شرط) دویم: در صورتیکه دولت ایران از عهده پرداخت نقدی بر نیاید، طبق یک قرارداد، مملکت آذربایجان را برای مدتی معین - که بدھی دولت ایران مستهلک^{۱*} [شود] - بدولت روسیه واگذار کند. دولت روسیه، پس از تلافی (= جبران) خسارت، محل مزبور را بدولت ایران بر[می] گرداند.

□ چون نایب‌السلطنه، با شق ثانی مخالف بود، سردار مزبور نیز با پرداخت وجه نقدی، موافقت نمود، که با داشتن اجازه مطلق (= اختیار تام) از طرف دولت روسیه - بنابر اعات هم‌جواری! - می‌تواند با وصول ۱۵ کرور وجه نقدی، ولایات متصرفی را تخلیه نماید.

□ در اینجا «پشاویچ»، رد ولایات را - پس از وصول منظور - تعیین ننمود و نایب‌السلطنه نیز، در اطراف آن صحبتی بیان نیاورد.

□ پس از مذاکرات، «عباس میرزا» بدون تأمل، «فتحعلیخان رشتی» [را] برای اطلاع موضوع، بدربار شاه فرستاد.

□ «فتحعلیشاه» پس از شنیدن مطلب - بخصوص شق ثانی! - عصبانی گردید، [و] بدون مشورت با امنای دربار و مملکت، دستور اکید صادر کرد که، «میرزا غلامحسین خان سپهدار» و «میرزا محمد تقی [دولت آبادی]» با پانزده هزار پیاده - برای جدال - بسوی آذربایجان و نقاط تمرکز سالدات [های] روسیه حرکت نمایند. و نیز بساخیر سرکردگان دستور مؤکد داده شد، که با ابواب جمعی خود، بجانب تبریز روآورند.

۶۱- [اجتماع سرداران در آذربایجان و طرح متار که جنگ]

□ سران، پی در پی بسوی آذربایجان رهسپار شدند.

□ «پشاویچ» از اجتماع سپاه ایرانی در آذربایجان آگاه گردید، و در نتیجه

*۱- نماید.

از غوغای مجاهدین و شورش اهالی آذربایجان بینا کث گردید^[۱]، بوسیله چند نفر از معتمدین محرم خود، جهت نایب السلطنه پیغام فرستاد، که: حاضر است با موافقت دولت خود، وجه مصالحه را، به ده کرور قرار دهد، که هشت کرور آن نقداً و دو کرور دیگر را بوعده، تأديه نمایند.

□ «عباس میرزا» مجدد شاه را از موضوع صلح، و دادن ده کرور خسارت - بدولت روسیه - مطلع ساخت. کلیه امنی دولت، با پرداخت مبلغ مزبور - بشرط متارکه [جنگ و برقراری] صلح - موافقت نمودند. شاه باین طریق رضایت حاصل کرده، روی این اصول، شاه «میرزا ابوالحسن خان شیرازی» وزیر امور خارجه را مأموریت داد، که برای انجام عمل و بستن عهد نامه، در «دهخوارقان»، «پشقاویج» را - در این باب - ملاقات نماید.

□ از طرفی یکنفر از تجار روسی بنام «ودال خسکی» - که در طهران تجارتخانه‌ای تأسیس کرده بود ولی در پرده، کارکنان آن تجارتخانه - روی اصول سیاسی - مأموریت خفیه داشتند، که جریان امور مرکز را هماره، با مکاتبات تجاری توأم نموده، از ایران بروسيه^[۲] [بفرستند].

□ «پشقاویج» راجع بصلح ایران و روسیه، شرحی پنهان، با آن تجارتخانه نوشته، که در این باب، «ودال خسکی» نظریه خود را اطلاع دهد.

□ «ودال خسکی»، چون دو مرتبه، در امور جاسوسی مورد سوء ظن و اعتراض^[۳] - از طرف نایب السلطنه^[۴] - [واقع] شده بود، که: هرگاه در امور سیاسی دخالت کند، تجارتخانه‌اش بسته، و خود او را از کشور اخراج خواهند نمود، مشارالیه پس از دریافت نامه «پشقاویج»، از روی غرض شرحی به «پشقاویج» نوشته که: کلیه امنی دولت ایران - حتی خود شاه - از رفتار «عباس میرزا»ی و لیعهد رضایت ندارند. بطور تحقیق، امنی ایران و شاه، بر آن سر نمود، که «شجاع السلطنه حسن علی میرزا» را بجای «عباس میرزا» و لیعهدی بخشنند. هرگاه شما این صلح را بوسیله و لیعهد حاضر، عملی کنید، طولی نمی‌کشد که نقض عهد نامه از طرف امنی ایران اعلام خواهد شد. آنوقت است، که پس از تخلیه و تحویل نقاط متصزفی، چیزی جز زحمت و خسارت،

۱- میفرستاد.

۲- نیز.

۳- بدرو.

عاید دولت روسیه نشده است. بهتر آنست که صلح با ایران را - فعلاً - بتعویق انداخته، منتظر پیشآمد بعدی باشید.

□ وقتی «پشاویچ» از مضمون نامه آن تاجر جاسوس روسی مطلع شد، موقعیکه وزیر امور خارجه - در دهخوارقان - او را ملاقات نمود، مشارالیه از عملی شدن صلح - که خود پیشنهاد آنرا نموده بود - ^{*} [اظهار نا امیدی] کرد[و] بدون اینکه با وزیر امور خارجه، دیگر ملاقاتی بعمل آورد، «آصف الدوله» را - در نیمه شب - بهمراه خود برداشته عازم تبریز شد.

□ فردای صبح، نایب‌السلطنه وقوف یافت که «پشاویچ» از پیروی قول خود سر باززده و شبانه بتبریز رفته است، ^{۲*} فوراً بطرف «صائن قلعه افشار» ولايت «گروس» حرکت نمود.

۶۳- [سفیر انگلیس - واسطه‌ی صلح]

□ «بهرام میرزا» امیرزاده ^{۳*} - که در بین راه مراغه متوقف [بود]، بنایب‌السلطنه پیوست.

□ «ابوالحسن خان» بنا بدستور «عباس میرزا» بقزوین آمده، در آنجا متوقف گردید.

□ «عباس میرزا» شاه را از انکار بعد از اقرار «پشاویچ» آگاه نمود. این شد، که شاه، به سر کردگان - یک یک - برای ادامه جنگ [وحرکت] بطرف آذربایجان دستور صادر نمود.

□ «پشاویچ»، پس از ورود شهر تبریز، با اینکه در ایام تصرف، بوسیله ارامنه ^{۴*} ساکن شهر - تا اندازه‌ای - نفوذ حاصل کرده بود، معذالت، بازهم نگران

*۱- خودداری. *۲- عباس میرزا.

*۳- = امیرزاده، منظور نویسنده معلوم نیست کدام امیرزاده است؟ زیرا اکثر کسانی که بدستور شاه عازم آذربایجان شدند، پسران فتحعلیشاه بوده‌اند. *۴- های.

بود که مبادا لشکر یانش، در خارج یادا خل تبریز، غافلگیر شوند. و این خیال (=تصور) را حتی دانست^[۴]، ضمناً نفوذ حاصل شده را موقعی می‌شمارد. روی این تفکر، شرحی - جواباً - به «وдал خسکی» قبل گفته نوشت: با اینکه ممکن است موضوع تعویض ولايتعهد صحت داشته باشد، [ولی] [وضعیت فعلی ایجاب می‌کند که بین ایران و روسیه مصالحه صورت گیرد. در ضمن مکتوبی نیز، بوسیله «وдал خسکی» به کنسول انگلیس نوشت،^[۱] [تا] در باب مصالحه، با امنای دولت ایران داخل مذاکره شود.

- بنابراین «سر گوراوزلی» قنسول [انگلیس] با معیت قنسول روس - پس از چهارده سال مخاصمه بین ایران و روسیه، واسطه بین طرفین گردید. پیش آمد[ن] اوهم روی لجاجت سردمداران روسیه صورت گرفت^[۴] [بود].
- از طرفی هم «پشاویچ» - در پرده - از قنسول انگلیس در تبریز، تقاضا کرد که در امر مصالحة ایران و روس مداخله کند. (۸۲)
- این شد، که «مکدانلد»^[۲] قنسول تبریز، داخل مذاکره صلح ایران و روس شد [و] پس از کسب اجازه مشورت با امنای ایران، «پشاویچ» را ملاقات نمود و با خاطرنشان ساخت، که پس از قلع ماده^[۳] «ناپلئون»، بین دولتهای بزرگ قراردادی که دولت روسیه هم جزو آنست، بسته شد، که: هیچ دولتی بدون جهت، حق ندارد با دیگران بجدال پردازد. [و] اقدامی که دولت روسیه، در مخاصمه [با] دولت ایران بکاربرده، میرساند که دولت روسیه^[۴] نقض عهد نامه نموده است. هر گاه دولت روس باین قضیه غرض ورزی خاتمه ندهد و بخواهد بدست آویزی، باینگونه رفتار مداومت دهد، دولت انگلیس ناچار است که دولتهای دیگر را با خود همراه [و] یار نموده، دفع مداخله دولت روسیه را - از آذربایجان - بنماید.
- قنسول مزبور، پس از حاصل نمودن موافقت «پشاویچ»، بوسیله «حکیم صاحب»^[۵] انگلیسی، «فتحعلیشاه» را از جریان آگاه ساخت. و چون

۱* - که. ۲* - مک دونالد Mac, Donald

۳* - قلع ماده = کندن غده، بریشه کن نمودن غده - منظور: از میان رفتمنشکل جنگ با فرانسه است. ۴* - برخلاف بلکه. ۵* - ظاهرآ نویسنده، نام پزشک انگلیسی را نمیدانسته است. زیرا پزشکان انگلیسی عموماً - باین نام شناخته می‌شده‌اند.

مشارالیه در دربار شاه و امنای دولت ایران، مردی مصلح و درستکار معّرفی شده بود، و نیز در امور طبابت، کمک‌های شایان^{۱*} [نموده] و بزبان فارسی - بحد کافی - آشنائی^{۲*} [و] بساير زبانها از قبيل فرانسه، یونانی، ترکي، عربى و [از] بعضى علوم [ديگر] بهره‌مند، و [مردی] شایسته بود، برای وجه مصالحه، بدولت ایران پيشنهاد كرد[كه] چنانچه امنای ایران موافق باشند، دولت انگلیس حاضراست وجه مصالحه را بدولت روسیه پرداخت كند [و] بعد، از دولت ایران - بتدریج - دریافت نماید.^{۳*} امنای ایران با این پيشنهاد موافقت نکردند. فقط او را برای انجام مصالحه پذيرفتند.

- روی این اصل، مبلغ هشت‌کرور وجه نقد، در دسترس (= اختیار) «حکیم صاحب» گزاردند، که عازم تبریز شد.

۶۳- [شرط عهد ذاته]

- سپس، «قائم مقام» از طهران، «میرزا ابوالحسن» - وزیر خارجه - از زنجان، «پشقاویچ»^{۴*} [و] «آصف الدوله» از تبریز، و نایب‌السلطنه، از حدود گروس،

۱*- بخارج داده. ۲*- بلکه.

۳*- همین پيشنهاد - بtentهاي - كافی است تا نفوذ عوامل سياسي انگلیس را در دربار و دستگاه حکومت آنروز ایران نشان دهد. وقایع نگار نیز - که فریب «کمک‌های شایان» و زبان دانی و «بعضی علوم دیگر» او را خورده است، با صداقت تمام، او را «مردی صالح و درستکار» معرفی می‌کند. درحالیکه بر احتی می‌توان پرسید، که پزشکی «صالح و درستکار» را، چه به پيشنهادی چنین سياسي و مهم؟. جز اينست که دولت و سفارت انگلیس، اين مرد بی‌نام - درين متن - را تنها برای اطلاع از «اندرون دولت و دربار»، وارد دستگاه حکومت کرده، تا با ظاهر «صالح و درستکار» خود، در چنین موقعی، مطامع سياسي آن دولت را برآورده سازد؟. ۴*- با.

در قریه «تر کمانچای» گرد آمدند.^{۱*}

□ نایب‌السلطنه و «پشاویچ» فرامین و کات خود را - در امور صلح و مصالحه - [به] یکدیگر تحویل نمودند [و] در تاریخ ۱۲۴۳ هجری، «عهد نامه تر کمانچای» (۸۳^{۲*}) با ۱۶ فصل، دردو نسخه تنظیم شد. یک نسخه آنرا به «پشاویچ» تحویل [داده]، نسخه دیگر را - که بامضای سردار مزبور رسیده بود بدربار شاه^{۳*} [فرستادند] و یک عهد نامه تجارتی [نیز] [بین دولتین] مشتمل بر ۹ ماده - تنظیم و تحویل طرفین گردید.

□ پس از وضع [مواد] عهد نامه^{۴*} [ها]، «پشاویچ» جهت تخلیه ولایات، بتبریز رفت. «میرزا ابوالحسن خان» - وزیر امورخارجه - با همراهی یکنفر از سران روسیه - برای رساییدن صلح‌نامه عازم تهران شدند.

□ بعد از امضا شدن عهد نامه[ها]، لشکرهای طرفین از سرحدات و توابع برخاسته، بداخل کشور خود باز گشتدند.

□ سواد^{۵*} ۱۶ [ماده] «عهد نامه تر کمانچای» - که با اصل برابری دارد - از قرار ذیل است^{۶*}:

- □ عهد نامه تر کمانچای بین ایران و روس - عنوان: اعلیحضرت امپراتور روسیه و اعلیحضرت پادشاه ایران اراده دارند، که بجنگ خاتمه دهند و بواسطه هم‌جوواریت، نفاق را بر طرف سازند. لذا امپراتور اعظم «ایوان نیکلاویچ»، «جنرال انوتازار؟»، و پادشاه والاچه ایران^{۷*}، نواب نایب‌السلطنه، «عباس میرزا» را با وکلای مختار خود تعیین نموده‌اند، که در محل تر کمانچای، اختیار نامه‌های خود را بهم بسپارند.

- □ فصل اول: بعد الیوم، ما بین اعلیحضرت امپراتور روسیه و اعلیحضرت

۱*- تر کمنچای = تر کمانچای: روستائی در شمال غرب میانه با فاصله‌ای تقریباً ۱۰۰ کیلومتر از تبریز . واقع در آذربایجان شرقی.

این روستا، بعلت عهد نامه ۱۲۴۳ (۱۸۲۸ م) مشهور است.

۲*- به. ۳*- فرستاده شد. ۴*- ماده.

۵*- در مورد ثبت متن عهد نامه‌ها، مصحح کوشش داشته است ، تا از هرگونه دخل و تصریفی، در ترکیب جملات خودداری شده و عیناً مطالب متون خطی - حتی اگر بنظر نادرست آمده باشد - منعکس گردد. ۶*- و.

پادشاه ممالک ایران و ولیعهد آن و اخلاق و ممالک و رعایای ایشان ، مصالحة مودت و وفاق ، ابدالآباد واقع خواهد بود.

- □ فصل دویم : از تاریخ حال ، هر دو پادشاه ، عهد نامه واقعه در محال «گلستان» و قراباغ را متوجه کردند ، و این عهد نامه جدید میمونه (= مبارک!) را با عهود و شروط ، مسلو کرد داشته اند (سخواهند داشت).

- □ فصل سوم : پادشاه ممالک ایران ، از جانب خود و ولیعهد ، کل الکای^۱ نخجوان و ایروان را - خواه اینطرف رود ارس ، خواه آنطرف - بدولت روسیه و آگذار میکند و تعهد مینماید ، که از امضای این عهد نامه - در مدت ششماه - همه دفتر و دستور العمل [هائی] که متعلق باداره این دو ولایت باشد ، بتصرف امرای روسیه بدهد!.

- □ فصل چهارم : در باب سرحدات دولتین ایران و روس ، بدین موجب ، خط وضع شده : از نقطه سرحد ممالک عثمانی ، که در خط مستقیم بقله کوه «اغری کوچک»^{۲*} ، اقرب است ، ابتدا کرده ، از آنجا تا سرچشمۀ رودخانه «قراسوی پائین» که از سراشیب جنوی «اغری کوچک» جاریست ، فرود آمده ، بتبعیت مجرای (= مسیر) این رودخانه ، تا بالتقای آن برود ارس - در مقابل (= روبروی) «سرور»^{۳*} - ممتد میشود . چون این خط با آنجا رسید ، بتبعیت مجرای ارس تا بقلعه عباس آباد می آید و در دور معبّر و ابنيّ خارجه آن - که در کنار راست ارس واقع است - نصف قطری بقدر نیم فرسخ رسم میشود و این نصف قطر در همه اطراف امتداد میابد . همه اراضی و عرصه [ای] که در این نصف قطر محاط و محدود میشود ، متعلق بروسیه خواهد [بود] و در مدت دو ماه مشخص خواهد شد و بعد از آن ، از جانی که طرف شرقی این نصف قطر متصل به ارس میشود ، خط سرحد شروع و بتبعیت مجرای ارس میکند ، تا به معبّر یدی (= دستی = مصنوعی) بلوک . از آنجا ، خاک ایران بطول مجرای ارس امتداد میابد تا بفاصله و مسافت سه فرسخ . بعد از وصول این نقطه ، خط سرحد باستقامت (= مستقیم = راست) از مجرای

*۱ - «الکا Olka = ترکی ، بمعانی : اژمین بوم - ۲ - ناحیه ، قسمی از ایالت ». معین .

*۲ - اغیری : نام ترکی کوه آزادات است .

*۳ - در متون چاپی معاهده ترکمانچای ، این کلمه «شورو» آمده است .

مغان ميگذرد تا بمجرای رودخانه «بابهارود»^{۱*} - محلی که در سه فرسخی واقع است - پائینتر از ملتقای دو رودخانه کوچک موسوم به «آدينه بازار» و «ساری قمیش»^{۲*} و از آنجا، این خط بکنار چپ «بابهارود» تا ملتقای رودخانه مذکور صعود کرده، بطول کنار راست رودخانه «آدينه بازار» شرقی تا به منبع (= سرچشمہ) رودخانه. واز آنجا باوج بلندیهای «جگیر»^{۳*} امتداد میابد، بنوعیکه جمله آبهای که جاری به بحر خزر میشود، متعلق بر وسیه خواهد بود و همه آبهاییکه سراسر اشیب و مجرای آنها بجانب ایرانست، تعلق با ایران خواهد داشت. [و] چون سرحد دو مملکت - آنجا - قلل جبال تعیین^{۴*} [میگردد] لهذا فرارشد که پشتنهاییکه از این کوهها بسمت بحر خزر است، بروسیه، و طرف دیگر آن[ها] با ایران متعلق باشد.

- □ از قله بلندیهای «جگیر» خط سرحد ، تا بقله «کمرقوئی»^{۵*} بمتابعه کوههای میرود ، که «طالش» را از محال ارس منفصل میکند . [و] چون قلل جبال از جانبین ، مجرای میاه (= آبها) را فرق میدهد ، لهذا در آنجا نیز خط سرحد را ، همان قسم تعیین میکند ، که در فوق - در باب مساحت واقعه نسبت به (= ما بین) آدينه بازار و قلل جگیر - گفته شد .

- □ بعد از آن ، خط سرحد را ، قله کمرقوئی - بلندی کوههاییکه محال «زوند»^{۶*} را از محال ارس فرق میدهد - متابعه میکند ، تا بسرحد محال «ولیکج»^{۷*} [که] همواره بر طبق همان ضابطه - که در باب مجرای میاه

۱* - این نام «بالهارود» است: (بالهارود - Rud - Balha). رود آذربایجان که در کوههای اجارود در شمال شرق آذربایجان ایران سرچشمہ میگیرد ، و از قریه‌های شیرین لو و بیله سوار گذشته در آذربایجان شوروی بدریاچهی کوچک منحوم چاله سی میریزد ..

معارف - فارسی - ج ۱ - ص ۳۸۱

۲* - (ساری قمیش) رودخانه‌ای در همین منطقه که همراه رودخانه‌های «ساری سو» و «زنگمار» جریان دارند. رودخانه «ساری سو» از میان دهستان «ساری سو باسارا» «Sarysou Basara» می‌گذرد که محاذی «آدينه بازار» است. زیرا این دهستان از شمال و شرق بخاک شوروی، و از غرب به ترکیه محدود میشود.

۳* - جگیر: (دبار تکرار شده است). ۴* - میابد. ۵* - کمرقوئی.

۶* - زدنده. ۷* - ولیکج: (دبار تکرار شده است).

(= آها) معین شد [منظور میگردد] .

- □ محال «زوند» بغیر از حصه‌ای (= قسمتی = سهمی) که در سمت مخالفت جبال مذکور واقع است، از این قرار، حقة روسيه خواهد بود: از ابتدای سرحد محال «وليکچ» خط سرحد ما بين دودولت بقلل جبال «کانوپو^۱» و سلسله کوههای عظیم که از «وليکچ» میگذردو متابعت میکند^۲ [از] منبع شمالی رودخانه [ای] موسوم به «آستارا». [و] پیوسته بملاحظه همان ضابطه، در باب مجرای میاه - واژ آنجا بخط سرحد، متابعت مجرای این رودخانه خواهد کرد، تا به ملتقای دهنده (= مصب) بحر خزر. و خط سرحد را که بعد از این، متصرفات روسيه و ایران را از هم فرق (= جدا) خواهد کرد، تکمیل خواهد نمود.

- □ فصل پنجم: اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران، از جانب خود و ولیعهد آن تمامی «الکا» و اراضی و جزایر [و] جمع قبایل خیمه نشین و خانوار را که در میانه خط حدود معینه و قلل برف دار کوه قفقاز و دریای خزر است، الی ابد متعلق بدولت روسيه میداند.

- □ فصل ششم: اعلیحضرت پادشاه ایران، بتلافی خسارت دولت و رعیت روسيه، مبلغ ده کرور، که عبارت از بیست میلیان (= میلیون) مناطق سفید^۳ روس است، قرارداده و عدهای برای وصول این وجه، درقرارداد اعلیحده که لفظ بلطفه گویا [و] در این عهدنامه مندرج است معین خواهد شد.

- □ فصل هفتم: چون پادشاه ممالک ایران؛ نواب «عباس میرزا» را ولیعهد دولت قرار داده؛ پادشاه روسيه نیز تصدیق بر این مطلب نمود، تعهد کرد که نواب معزی الله را از تاریخ جلوس بر تخت شاهی، پادشاه این مملکت داند!

- □ فصل هشتم: کشتی‌های تجارت روس و ایران - از هر دو طرف - اجازه دارند که در بحر خزر و طول ساحل آن، بطريق سابق سیر کرده، بکناره‌های آن فرود آیند (= پهلوگیرند) و در حالت شکست کشته - از هر دو طرف - امداد و اجابت خواهد شد. در باب سفائن حریسه (= کشتی‌های جنگی) که

*۱- این کامه در منابع چاپی «کلوپوتی» آمده است.

*۲- واحد پول قدیم روسيه، بر نگهای سفید و زرد: نقره و طلا.

علمها (= پرچم‌ها) اى عسکريه روسие دارند ، مثل سابق اذن تردد در بحر خزر دارند و بغیر از دولت روس ، دولتهاي ديگر اين اذن را ندارند .

- □ فصل نهم : وکلا و سفrai طرفين - اعم از متوقف يا عابرين - باید از دو طرف مورد کمال اعزاز و احترام [واقع] شوند و در این باب دستور العمل مخصوص ، از طرفين مرعى و ملحوظ گردد .

- □ فصل دهم : در باب امر تجارت ، هر دو پادشاه - موافق معاهده جداگانه [اي] كه باين عهد نامه ملحق ميگردد و تصديق نموده‌اند - پادشاه ايران در باب قنسول‌ها و حاميان تجارتی كه دولت روس كما في السابق ، در هر جا كه مصلحت دولت اقتضاء کند معين شود ، تعهد ميکنند [كه] اين قنسول‌ها و حاميان را - كه زياده از ده نفر اتابع نخواهند داشت - حمايت و احترام نمایند . پادشاه روسie نيز در باب قنسول‌ها و حمايت حاميان تجارت ايران و عده ميکنند ، كه [به] همین نحو مساوات منظور دارد . هرگاه از طرف دولت ايران - محققاً - شكایتي از کنسول‌ها و حاميان تجارت روسی واقع (= مطرح) شود ، وکيل يا کارگزار دولت روسie - كه در دربار ايران متوقف است و اختيار قنسول‌ها و حاميان تجارت با اوست - اذن دارد که امر مزبور را بعنوان عاريه ، بدیگری رجوع نماید .

- □ فصل يازدهم : همه امور دعاوي تبعه طرفين که بسبب جنگ ، تأخير افتاده ، بعد از انعقاد مصالحه ، موافق عدالت ، با تمام خواهد رسيد و مطالباتيکه رعایات جانبيں از يكديگر ، يا از خزانه داشته باشند ، به تعجل (= شتاب) و تکمل وصول خواهد شد .

- □ فصلدوازدهم : دولتين معاهدين ، بالاشتراك در منفعت تبعه جانبيں ، قرارداد ميکنند ، كه برای آنهائيکه ما بين حوزه واحد [واقع] در دو جانب رود ارس املاک دارند ، موعدی سه ساله مقرر نمایند تا بازادي ، بيع و معاوضه آنها [را] قدرت داشته باشند . لكن پادشاه روسie از منفعت اين قرارداد - در همه آن مقداری که باومتعلق است - واگذار ميشود .^۱ - سردار سابق ايروان «حسين خان

*۱- اين جمله عيناً ثبت شد . ليكن نامفهوم بودن آن محرز است . چنین جمله‌اي در معاهده ترکمانچاي گنجانيده نشده است ، و نويسندهي خاطرات در پيش نويس معاهده ، ثبت کرده است از جهت حفظ امامت ، عيناً ضبط گردید .

[سردار]ی و برادر او «حسن خان [ساری اصلاح]» و حاکم سابق نخجوان «کریم خان» را مستثناء می‌سازد - ۱.

- □ فصل سیزدهم : اسرائی که در جنگ آخر و قبل از آن ، و تبعه‌ای که در این مدت با سیری افتاده‌اند - از هر دو طرف - قرار شد ، که در مدت چهار ماه با اخراجات (= مخارج) راه ، به عباس آباد فرستاده شوند ، که وکلای طرفین - [که] در آنجا مأمور باین کار می‌باشند - آنها را [تحویل] گرفته ، باوطان خود برسانند . و هرگاه در مدت مذکور تعویض واقع نشود ، هر وقت که از هر طرف مطالبه کنند یا اسرا خود استدعا نمایند ، بلامضایقه رد گردند .^{۱*}

- □ فصل چهادهم : از دو طرف - قرین شرف ! - تعهد می‌شود که رعایای جانبین - اعم از فراری یا غیر فراری - که در حالت جنگ یا قبل از آن ، بملکت طرفین رفته‌اند ، یا بعد از این بروند ، در صورتیکه وجود ایشان منشاء ضرر و فساد می‌باشد ، مطالبه شود . و لاکن اشخاص صاحب رتبه و شأن ، اعم از حکام و خوانین یا رؤسا و ملاهای بزرگ و غیر آنرا ، که وجودشان در مملکت دو طرف ، بسبب مکاتبات و مخابرات خفیه ، منشأ ضرر و مرارت است ، در مالک طرفین نگاه ندارند و از حدود معینه در فصل چهارم ، اخراج سازند .

- □ فصل پانزدهم : اعلیحضرت پادشاه ایران ، باید از تقصیر اهالی آذربایجان - از خاصه و عامه - که در مدت جنگ و نصرت عساکر روسیه ، در ولایات استردادی مباشر خیانتی شده‌اند ، در گذرند ، و هریک خواسته باشند - با عیال - از آن ولایت برون روند ، تا مدت یکسال بایشان مهلت داده شود ، که اموال خود را یا بیع ، یا نقل بملکت روسیه نمایند وحدی از حکام بهیچوجه متعرض خسارت آنها نشود ، و در باب بیع املاک ، مجال [و] فرصت

۱* - بررسی آثار این فصول ، در تاریخ قرون ۱۹ و بیستم ایران ، شاید خود کتابی دیگر را پدید آورد ، چراکه روسیه ، از یکایک فصلها و بندهای این معاہده ، نهایت استفاده را - چه از لحاظ اقتصادی و چه از نظر سیاسی - نموده است . فی المثل ، ماجرای قتل «گریایدوف» نتیجه یکی از موارد استفاده آن دولت ، از این فصل بوده است . همچنین «کاپیتو لاسپون» که در زمان رضا شاه لفوگردید .

داده شود .^{۱*} هر گاه در مدت یکسال مذکوره ، از احتمال خیانتی تازه بظهور رسد ، داخل در عفو گذشته نیستند .

- □ فصل شانزدهم : پس از امضای این معاهده میمونه ، فی الفور و کلای مختار جانبین - با دستورهای لازمه - بحدود خود روانه^{۲*} و بترك خصوصت و تعنی پردازند . این مصالحه نامچه در دو نسخه ، یک مضمون ترتیب یافته و بدست خط (= امضای) و کلای طرفین رسیده و مابین ایشان مبادله گردیده است . باید امضای آن بتصدیق دو پادشاه ، در مدت چهار ماه - واگر ممکن شود زودتر - مابین و کلای مختار ایشان مبادله شود . تحریر در قریه ترکمانچای . بتاريخ دهم شهر فیورال (= فوریه) سنه ۱۸۲۸ مسیحیه که عبارت از پنجم شهر شعبان المظمم سنه ۱۲۴۳ هجری . بملاحظه و تصدیق نواب نایب السلطنه رسید .

- □ بامضای وزیر امور خارجه « میرزا ابوالحسن خان » رسید .

- □ عهد نامه تجاری . این عهد نامه میمونه نیز ، مشعر بر فصول و تفصیل فصول ، از این قرار است ، که بقیه ایراد میشود :

- □ فصل اول : چون دولتين معاهدتين ، تمثنا دارند ، که اتباع خود را از جمله منافع و فوائدي که از آزادی تجارت حاصل میشود ، بهره مند شوند ، لهذا باین تفصیل قرارداد کردند ، که رعایا و اتباع روس که تذکرہ (= گذرنامه) خارجه در دست داشته باشند ، در همه ممالک ایران ، میتوانند تجارت کرده و کذالک بمالک مجاور دولت مذکوره ، میتوانند رفت . و بهمین نسبت اهالی ایران ، امتعه خود را از دریای خزر ، یا از راه خشکی بسرحد دولتين روس و ایران ، بملکت روس ، میتوانند برد و معاوضه و بیع نمود [ه] و خرید کرده ، متعادیگر بیرون برد ، و از هر گونه حقوق و امتیازاتی که در ممالک اعلیحضرت امپراتوری باتباع کلیه دولتها اروپا داده میشود ، بهره مند خواهند شد . در حالیکه یکی از اتباع دولت روس - در ایران - وفات یابد ، اموال ، چسون متعلق بر عیت روس است ، بدون قصور ، با قوام یا شرکای او تسلیم خواهد شد ، که با اختیارتام با

۱* - درمعاهدهی ثبت شده در تواریخ رسمی ، در پایان این ماده ، تأکید در عدم دریافت مالیات و عوارض فروش شده است . به توضیح ۸۶ نگاه کنید .

۲* - سازاند .

نحویکه شایسته دانند معامله کنند . در صورتیکه اقوام و شرکای او موجود نباشند ، اختیار ضبط و کفالت همین اموال ، بوکیل یا کارگزار یا قنسول های روسیه و آگذار میشود – بدون اینکه هیچ ممانعی از جانب حکام ولایات ظاهر شود .

– □ فصل دویم : بروات و ضمانت نامه [ها] و دیگر عهد [نامه] ها ، که برای امور تجارت ^{۱*} مابین اهالی جانبین ، و مکتوتها میگذرد ، نسزد کنسول روسیه و حاکم ولایات ، و در جائی که قنسول نباشد ، تنها نزد حاکم ولایت ثبت میشود ، تا اینکه هنگام منازعه بین طرفین ، برای قطع دعوا ، بر طبق عدالت ، تحقیقات لازمه تواند کرد . اگر یکی از طرفین [دعوى] بخواهد بدون اینکه بنحو مذکور [در] فوق ، تمسکات محترره و مستصدقه ، که لایق قبول هر محکمة عدالت است ، در دست داشته باشد ، [و] از دیگری ادعا نماید و جز اقسامه شهود ، دلیلی دیگر نیاورده ، این قبیل ادعاهای اینکه مدعی ؟ علیه خود تصدیق بحقیقت آن ننماید ، مقبول نخواهد شد . همه معاملات منعقده ، که بصورت مذکوره ، مابین اهالی جانبین واقع شده باشد ، با دقت تمام مرعی و ملاحظه شده ، هر گونه مجادله [ای] که در انجام آن بظهور رسد و باعث ضرر یکی از طرفین گردد ، مورث تلافی خسارت ، از طرف دیگر نخواهد شد . و در صورتیکه یکی از تجارت روسی – در ایران – مفلس و ورشکست شود ، حق ارباب طلب ، از امتعه و اموال او داده میشود . و اما اگر از وکیل و کارگزار یا قنسول استعلام نمایند که مفلس مذکور ، مال یمکن التصرف – که بکار استرضای همان ارباب طلب بیساید – در ولایات گذاشته است پا نه ، برای تحقیق کردن این مطلب ، مساعی جلیله خود را مضایقه نخواهد کرد ! این قرارداد که در این فصل معین گشته ، و هم چنین در باره اهالی ایران که در ولایات روس – موافق قوانین ملکیه تجارت می کنند – مرعی خواهد شد .

– □ فصل سوم : برای اینکه تجارت تبعه جانبین ، منافعی را که بعلت شروط سابق الذکر [دارا] گشته اند ، محقق و مستحکم نمایند ، قرارداد شد ، که از هر گونه متابعی که بتوسط تبعه روس بایرن آورده یا از این مملکت بیرون برده [می] شود ، کذالک از امتعه محصول ایران ، که بتوسط تبعه آن دولت از دریای خزر – یا از

خشکی - بسرحد دولتين روس و ايران بولايات برده شود ، و همچنین از امتعه روسي ، که رعایاي ايران ^{۱*} [از] همان راهها بپرون ميرانند ، كما في السابق ، در وقت داخل شدن و بپرون رفتن ، هردو - يكدفعه - پنج درصد گمرک گرفته ميشود ، و بعد از آن هيچگونه گمرک دیگر از ايشان مطالبه نخواهد شد . اگر دولت روس لازم داند ، که قانون تازه [ای] در گمرک وضع نماید ، متعهد ميشود ، که در اين حالت نيز ، گمرک مزبور را - که پنج درصد است - اضافه ننماید .

- □ فصل چهارم : اگر روس و ايران ، با دولت دیگري در جنگ باشند ، تبعه جانبين ممنوع خواهند شد از اينکه امتعه خود را از خاك دولتين عبور داده ، بممالک دولت مزبور براند .

- □ فصل پنجم : چون موافق عاداتي که در ايران موجود است ، برای اهالي پیگانه مشکل است که خانه يا انبار و مكان مخصوص برای خود و امتعه باجاره پیدا کنند ، لذا بتعه روسي اجازه داده ميشود که خانه برای سکنا و انبار برای امتعه تجارت ، هم اجاره و هم بمالكيت ، تحصيل نمایند و متعلقان دولت ايران ، با آن خانهها و انبارها و مكانها مطلقاً داخل نشوند . ولی در موقع ضرورت ، از وکيل ، يا کارگزار ، يا قنسول روسيه استرخاص ^{۲*} ميتوانند نمود ، که ايشان صاحب منصب يا ترجمان تعين کنند ، که در وقت ملاحظه خانه يا امتعه ، حضور داشته باشند ! .

- □ فصل ششم : چون وکيل و کارگزار دولت روسيه و صاحب منصبان مأمور ايشان و قنسولها و ترجمانها در ايران ، امتعه [ای] که بهكار ملبوس ايشان بيايد ، و اکثر اشياء ضروريه معيشت [را] - برای ابتعاد - پیدا نمیکنند ، لهذا می توانند بدون باج و خراج ، هرگونه امتعه و اشياء را ، که خاصة مصارف ايشان تعين شده باشد ، بپاورند . ولذاک ، اين امتيازات ، در باره وکيل و يا کارگزاران و قنسول دولت ايران - که مقيم دربار دولت روس باشد - مرعي و ملحوظ خواهد شد . کسانیکه از اهل [ايران] برای خدمت ايلچي يا وکيل و قنسولها و حاميان تجارت روس لازم است ، ماداميکه نزد ايشان باشند ، مانند تبعه روسي ، از حمايت بهرهمند خواهند بود . ولی اگر شخصی از آنها متکب جرمی شود ، که موافق

* - ۲ - رخصت طلبیدن . اجازه خواستن .

قوانين ملکیّه، مستحق مجازات باشد، در آن صورت، وزیر دولت ایران یا حاکم- و درجاییکه آنها نباشد - بزرگ ولایت، مجرم را از ایلچی یا وکیل، یا قنسول - در نزد هر کدام باشد - مطالبه می کند ، تا اجرای عدالت شود . اگر این مطالبه مبتنی باشد بر دلایلی که جرم و تقصیر متهم را ثابت کند، ایلچی، یا قنسول، یا وکیل در دادن او مضایقه نخواهد کرد .

- □ فصل هفتم: همه ادعاهای و امور منازعه‌ها، که مابین تبعه روسیه باشد، بلا احضار، بملحوظه قطع و فصل وکیل، یا قنسولهای دولت روسیه - بر طبق قوانین و عادات دولت روسیه - مرجع می‌شود . همچنین است منازعات و ادعاهاییکه مابین تبعه روس و تبعه دولت دیگر اتفاق افتاد. در حالیکه طرفین با آن داخل شوند، منازعات و ادعاهایی که مابین تبعه روس و ایران واقع شود بدیوان حاکم شرع یا حاکم عرف ولایت معروض و محول می‌گردد. [ولی] ملحوظ و طی نمی‌شود، مگر اینکه وکیل یا کارگزار یا قنسول یا ترجمان حضور یابد^۱ . هر ادعائی که یکبار، موافق قانون طی شده باشد، دوبار استعلام نمی‌تواند شد . هرگاه اوضاع طوری باشد که اقتضای بتحقیق ثانی (= مجدد) کند ، بدون وکیل یا کارگزار یا قنسول روسیه^۲ ملاحظه نمی‌تواند شد، [مگر آنکه ایشان ، از آن ، قبل امطالع بوده باشند]. و در این حالت، آن امر، استعلام محکوم علیه نمی‌تواند گردید ، مگر در دفترخانه اعظم پادشاهی، که در تبریز یا طهران باشد ، کذالک در حضور یکنفر وکیل یا ترجمان یا قنسول روسیه .

- □ فصل هشتم: کار قتل و امثال آن گناهان بزرگ ، که در میان خود رعایای روسیه واقع شود، تحقیق و قطع و فصل آن ، مطلق در اختیار ایلچی یا وکیل، یا قنسول روسیه خواهد بود! بروفق قوانین شرعیه [ای] که بایشان در باب اهل ملت خودداده شده است. اگر یکی از تبعه روسیه، بدعوى جرمی مستلزم السیاسه بادیگران متهم (= شریک جرم) باشد [به] هیچوجه اور اتعاقب و اذیت نباشد کرد . مگر در صورتیکه شرایکت او بجرائم ثابت و مدلل باشد. و در این حالت نیز

* ۱ - کاپیتو لاسیون! در صفحات بعد خواهیم دید که همین جملات کوتاه چه وقایع و فجایعی آفریده‌اند.

* ۲ - را سایقاً از آن اجبار شود.

مانند هر گاه [که] یکی از تبعه روسیه بنفسه ب مجرمی متهم شود ، حکام ولایات نمیتوانند که ب تشخیص حکم جرم پردازنند، مگر در حضور گماشته [ای] از طرف وکیل یا قنسول های روسیه. اگر در اماکن صدور جرم ، از وکیل یا قنسول کسی نباشد، حکام ولایت، جرم را بجایی که قنسول یا صاحب منصب - از دایرة و کالت روسیه - در آنجا باشد، روانه میکنند، و استشهاد نامه [ای] که در باب شغل و ذمه متهم، بواسطه (= وسیله) حاکم و مفتی آن مکان ، از روی صداقت مرتب و بهر اپشان رسیده باشد، و با این کیفیت، عملی که ب حکم جرم [منجر] خواهد شد ، فرستاده شود، اینگونه استشهاد نامه ها، سند مقبول و معتبر خواهد بود ، مگر اینکه متهم عدم صحت آن را - علانيه - ثابت نماید. و در صورتیکه متهم چنانکه باید، ملزم گشته، فتوای صریح صادر شود، مجرم را بوکیل یا قنسول روسیه تسليم میسازد که برای اجرای سیاستی که در قوانین مقرر است، بمملکت روسیه بفرستند.

- □ فصل نهم : دولتین معاہدتین، اهتمام تمام در باب رعایت و اجرای شروط این معاہده خواهند داشت. حکام ولایات و دیوان - بیک سان - و سایر رؤسای طرفین، بیم از مؤاخذة شدید داشته، در هیچ حالت، تخلیف و تجاوز نخواهند کرد . بل ، در *^۱ [صورت] تکرار تخلیف - چنانکه باید محقق شود - موجب *^۲ [عزل] ایشان خواهد بود. خلاصه، با وکلای مختار پادشاه روسیه و ایران - که در ذیل دستخط نوشته ایم - شروطی را که در این معاہده مندرج است و از نتایج فصل دهم عهدنامه *^۳ است *^۴ [و] همان روز در «تر کمانچای» اختتام یافته است و چندان اعتبار و قوه خواهد داشت، که *^۵ [گوئی] لفظ بلطف در خود عهدنامه و مصدق گشته است، تنظیم و مقرر داشتیم . لهذا این معاہده جداگانه ، که مشتمل بر دو نسخه است، بتوسط ما دستخط (= امضاء) گذاشته ، به مهر ما رسید و مبادله شد . تحریر آ در قریه تر کمانچای . بتاریخ دهم فیورال سنه هزار و هشتصد و بیست و هشت ۱۸۲۸ میسیحی که عبارت است از پنجم شعبان سنه هزار و دویست و چهل و سه هجری - ۱۲۴۳.

*^۳ - عهد.

*^۲ - معزول.

*^۱ - حالیکه.

*^۵ - گویا.

*^۴ - که.

۶۴-[سفارت گریبایدوف]

□ پس از اینکه [تنظیم] معاهدہ و مصالحه بین روس و ایران پایان یافت «پشاویچ» - سردار روس - یکی از اقوام خود را بنام «بایدوف» (۸۴)*، که مردی خشن و ترشوی بود و در دربار روسیه، در ردیف امنای امین بشمار می‌آمد، و در روز [تنظیم] معاهدہ در محل ترکمانچای حضور داشت، برای دادن خبر [عقد] معاهدہ و [گزارش] اوضاع صورت گرفته، از طرف خود بسوی روسیه گسیل داشت.

□ مشارالیه، در نزد دولت روس، علاوه بر مطالب صورت داده شده، در اطراف رسوم و عادات و آداب و رفتار ایرانیان - که در مدت توقف تحصیل کرده بود - در امور جنگی و غیره [نیز] با دولت مذبور [گفتگو بمبان نهاده بود]. در نتیجه، خود را محبوب و طرفدار منافع روسیه بشمار آورد (= قلمداد نمود).

□ دولت روسیه، نظر باینکه «بایدوف» تا یک انسدازه باخلاق و آداب ایرانیان آشنا^{۱*} [بود] او را سفارت [در] دربار ایران منصوب و بجهت اتمام شروط عهدنامه، بدربار ایران بازگشت داد. ولی بواسطه اینکه مردی تند و کینه-اندیش و خودپسند و جسور بود^{۲*} [چندان] از مزایای شخصیت بهره‌مند نبود و همیشه اوقات، در ملاقات بزرگان، بطور شایسته و بزرگ منش رفتار نمی‌کرد، و دائم الفاظ رکیکه را - بدون ملاحظه موقعیت - بر زبان می‌آورد و از اوصاف مروت و صفات حسن دور، و به بداخلانی^{۳*} [شهرت] تام داشت. با این حال از طرف دولت روسیه، برای این امر مهم، بسفارت برگزیده^{۴*} و با نامه[ای][دوستانه

*۱- گری بایدوف، Gri-Boydov : وی بعدها وزیر مختار روسیه در ایران شد و طی وقایعی توسط مردم تهران، در سفارت روسیه بقتل رسید.

*۲- می‌باشد.

*۳- چندین.

*۴- مشهوریت.

*۵- شد.

بایران فرستاده شد.

□ با این وصف، امنای ایران تا حدامکان، با احترام شایان، او را از حدود مرز، بدربار طهران هدایت نمودند، و پس از سه روز توقف [با] ضراعت *^۱ [به] دربار احضار شد.

□ بطوریکه قبل "متذکر شدیم، با آن صفات خشن و عاری [بودن] از ادب و آدمیت- در موقع ملاقات- بین امراء و رعایا فرقی نگذاشته، گفتاری که با عدم ضراعت، و از روی بی آزمی [بود] بیان میداشت.

□ در هنگام احضار بدربار نیز، سردی و خشونت و بی ادبی را از خود نشان داد، [و] وزیر امور خارجه، آنچه نصیحت مشفقاته باو نمود، که ادب را رعایت کند، وقعي نگذارد، و در دربار شاه، رفتاری جسارت آمیز از خود ظاهر ساخته، در آن مجلس، هر چند امراء خواستند [که] با اشاره، او را از حرکات وحشیانه باز دارند، سودی نکرده، اغلب امنای دربار، این رفتار او را، دستور [از طرف روسیه] دانستند. در صورتیکه نظیر این خوبی- کمی خفیفتر- درساير سران روسیه- جمیعاً وجود داشت.

۶۵- [عوامل قتل گریباًیدوف]

□ بهر حال، چون از طرف دولت روسیه مأموریت داشت که شروط عهدنامه را بعمل آورد، [در] مقابل رفتار نجشن و عدم ابراز شخصیت او نیز - امرای درباری، بناباشاره صدراعظم- *^۲ مهربانی کردند و او را از دربار، مشایعت = «ضراعت- ۱- فروتنی نمودن. ۲- خواری نمودن- حقیر گردیدن ۶۰۰۰- فروتنی- خودداری ۰۰»

معین- ج ۲- ص ۲۱۸۳

منظور وقایع نگار این است که: پس از سه روز توقف، با فروتنی از طرف دربار احضار شد.
*۲- با او.

نمودند.

□ چون در فصل سیزدهم قرار داد، اشاره‌ای در باب اسرای قدیم و جدید شده بود، سفیر مزبور - یا بواسطه عدم اطّلاع از قانون ملی ایران، یا اعتمادبنفس، یا اینکه از طرف اولیای خود، دستور بدرفتاری کسب نموده بود - ^{۱*} چند نفر از اسرای گرجی و ارمنه که از سابق در حرم‌سرای شاه و منزل چند نفر [از] امناء مشغول خدمت بودند و اغلب دارای مکنن زیاد و عیال و اولاد بسوه، بعلاوه بعضی‌ها بدین اسلام مشرف شده بودند ^{۲*} [را] از فرط خودسری، سه روز بعد از ورود، مطالبه آنها را نمود. دو نفر از آنان که در سرای «آصف‌الدوله - اله وردیخان» مسلمان شده بودند، حاضر برای تحويل نگردیدند. ولی امنای دولت، برای اینکه نقض عهد نشده باشد، مضایقه ننموده، تحويل دادند.

□ یکنفر از آنان بنام «یعقوب» ارمنی که [از] اسرای جنگ بود و مبالغی از صندوق دولت در نزد او بود، برداشت و مبلغ دیگری هم از تجار بدست آورده شبانه منزل سفیر رفت.

□ مشارالیه بدون رعایت تعّهد، و بجای اینکه با امنای ایران، در خصوص او بمناکره پردازد، ومحاسبه او را با دربار یا تجّار ^{۳*} [تسویه] سازد، با چندتن دیگر که باهالی بدھکاری زیاد داشتند، شبانه از طهران بطرف مرز هدایت نمود. □ یکوقت امنای دولت اطّلاع حاصل نمودند، که برخلاف شرط معاهده، آن اشخاص معادل پنجاه هزار تومان حقوق دولت وملّت را ربوه، از مرز خارج گردیدند.

□ ضمناً «یعقوب» پیش گفته، که مستخدم «آصف‌الدوله» بود، بواسطه پشت‌گرمی از طرف سفیر روس، موقع فرار - در شهر قزوین - ^{۴*} ضمن عبور، نزد یکی از تجّار که با «آصف‌الدوله» طرف معامله و محاسبه بود [رفته] و بنام او دو هزار تومان دریافت داشته و از آنجا - بلادرنگ - بکرمانشاه مسافرت می‌کند.

* ۱- مع الوصف.

۲*- سفیر مذکور.

* ۳- تصفیه.

۴*- رفته.

□ چون در آن موقع، حرم خاصه «آصف‌الدوله» در شهر مزبور (= کرمانشاه) توقف داشتند، «یعقوب» مزبور، با^{۱*} یک نامه جعلی—که قبل از فراهم نموده بود—بانجای رفته، بواسطه اینکه خانواده «اله‌بازخان» از چگونگی احوال بی‌اطلاع بودند، و بتصور اینکه «آصف‌الدوله» اورا برای خدمت آنان بکرمانشاه روانه داشته، او را پذیرفتند.

□ «یعقوب» پس از پنج روز توقف، در نیمه شبی یک جمعه کوچک که معادل ۱۰ هزار تومان جواهرات، در^{۲*} [آن] بود، برداشته فرار کرد و از حدود مرز خارج [شده] بتغییض^{۳*} [رفت].

□ «آصف‌الدوله» پس از بروز قضیه، موضوع را به [میرزا ابوالقاسم] قائم مقام فراهانی^{۴*} (۸۵) اطلاع داده، او [نیز] با صدراعظم مشورت نمود، که شاه را مطلع نمایند. ولی صدراعظم جرأت عرض [پیدا] نمیکند. بعلاوه صلاح نمیداند که [این] موضوع بسمع شاه برسد. و بفکر اینکه شاید^{۵*} [با این مسئله] اوضاع مصالحه روبمجاله گذارد. ولی^{۶*} [ناچار] عمل صورت‌گرفته را بسفیر روسیه اطلاع میدهد و اورا نصیحت میکند. لکن مشار الیه ترتیب اثر نمیدهد. از طرف دیگر، چون دو نفر از اسراء، با عقیده پاک مسلمان شده بودند، [و] دعوت سفیر روسیه را اجابت نکردند، در نتیجه فشار، هر دو در منزل یکی از علماء پناهندۀ شدند. ولی امناء دولت، بسفیر اطمینان دادند که آن دو را پس از چند روز، از آن پناهگاه خارج نموده، تحويل دهند. لکن موضوع پناهندۀ شدن آن دو نفر، در ظرف چند روز انتشار یافت. بطوریکه زبانزد عموم گردید و در اذهان جامعه شهرت بسزا حاصل نمود.

از طرفی هم، سکوت امنای دولت در این باره و بیشتر مردم—و خاصه علماء—را تحریک نمود، [و] خلاصه در هر گوش و کنار شهر، موضوع ورد زبان عامه گردید، بقسمی که منجر بشورش عام، و ازدحام هر طبقه، در کوچه و بازار و گذرها شد[ه]، آوازه این پیشآمد، در سایر شهرها نفوذ نمود. بطوریکه از هر شهری، علما عازم طهران شدند [و] جامعه را برای شورش تشویق نمودند.

*۱- تهیه.

*۲- او.

*۳- میروند.

*۴- روی این اصل.

*۵- از طرفی.

- خلاصه درماه شعبان سال ۱۲۴۶ هجری، به قنسولخانه روس، هجوم عام صورت گرفت و منظور آن شورش، استرداد دو نفر مسلمان، و «یعقوب» سابق - الذکر بود. زیرا تجّار، بعلماء - نسبت باموال خودشان - شکایت کرده بودند.
- سفیر روس با بروز آن اجتماع - که زیاده از سی هزار نفر بودند - وحشتناک (= متوجه) شده، ابتدا دو نفر مزبور را تحویل داد [و] در ثانی قبول نمود [که] «یعقوب» را پس از چند روز، تسلیم نماید. ولی شورشیان بتصور اینکه، منظور علماء، کشن خود سفیر است، دست از غوغای کشیدند.
- قنسول، چون چنان دید، از دریچه‌های عمارت مسکونی خود، مردم را هدف گلوله قرار داد. در نتیجه دو مرد و یک بچه را - تا بعین او - با تیر زدند.
- این پیش‌آمد، بیشتر باعث مقاومت شورشیان گردید [و] با اینکه درب قنسولخانه بسته ویاران او با اسلحه اطراف آن عمارت را محافظت می‌کردند، دفاع آنها فایده نبخشید: اجتماعیون از دیوارهای عمارت بالا رفته، عده‌زیادی وارد عمارت شدند، درب را باز نمودند [و] گماشتگان قنسول - در عمارت [و] با غر - هر یک پنهان شدند.
- شورشیان کلیه آن عمارت را بغارت برداشتند [و] قنسول با یارانش را در هر جا که مخفی شده بودند - بچنگئ آورده، بقتل رسانیدند. بعلاوه تمام ساختمان عمارت را با خاک یکسان کردند و بعداً متفرق شدند! قاتل اصلی هم در آن اجتماع معلوم نگردید. فقط در آن گیر و دار، نایب قنسول - که «ملسوف»^۱ نامداشت - در هنگام مغلوبه [شدن هجوم] بالباس^۲ [مبدل]، از هنگامه بسلامت جان بدر برد و خود را بمنزل صدراعظم رسانید.
- وقتی نایب قنسول وارد خانه صدراعظم گردید، تقصیرات قنسول را - یک بیک - اعتراف کرد. امنی دولت هم از وجود او استفاده نمودند. زیرا «ملسوف»^۳ [قنسول] برای اعلام قضیه بدولت روس، بسوی تبریز رفت و شرحی از جسارت‌های قنسول - که باعث شورش عامه گردید و دولت وقت [ایران] از عهدۀ جلوگیری برنیامده - بدولت متبعه خود، بوسیله سردار روس که در تفلیس بود، بروسیه

* ۱ - مالسوف Malsov.

* ۲ - بدل.

* ۳ - رئیس .

ارسال داشت و دولت خود را از حرکات ناشایسته سفیر مقتول آگاه نمود. و نیز گفت [که] سفیر مزبور در دربار ایران، دست بکارهای ناپسند[ی] زد، که برخلاف طریقه شرع اسلامی بود، تا اینکه علمای دینی در صدد شورش برآمدند. دولت هم آنچه پافشاری نمود، بواسطه کثرت شورشیان، کاری- برای رفع خائله - از پیش نبرد، و در غوغای عام، نام قاتلین [هم] شناخته نشده‌اند.

□ در نتیجه دلیل وبراہین «ملسوف» وادای شهادت او در باره عدم اطلاع دولت، از طغیان عامه، مورد پسند خاطر «پشاویچ» واقع گردید. بعلاوه، ظهور این قضیه را، اثرات اعمال خود سفیر مقتول دانست!

□ «پشاویچ»، «ملسوف» را، شخصاً به پطرز بورغ اعزام داشت و خود برفع شک و تردید دولت متبوءه خویش پرداخت.

□ طولی نکشید، که سردار مزبور، رفع خائله را بنایب السلطنه اعلام داشت، ولی تذکر داده بود، [که] تا هنگامه گرم است، اولسی آنست که دولت ایران برای سازش [و] دوستی و تجدید موافقت - جهت استرضای خاطر دولت روسیه - یکنفر به پطرز بورغ اعزام^{*} [و اگر] یکسی از ملایان را نیز، از سامان ایران بروسیه روانه دارند، که بیشتر برضایت پادشاه روسیه بیفزاید [صلاح نزدیک تر است].

□ نایب السلطنه، مراتب را بدربار اطلاع داد. شاه [نیز] این بندۀ «میرزا محمد صادق مروزی» را برای انجام آن، بدر بار روسیه تعیین نمود. ولی چند نفر از امناء با فرستادن وقایع نگار، موافق نبودند. بلکه مدعی بودند، [که] از طرف ایران نباید چنین اقدامی صورت گیرد. بواسطه (= بدليل) اینکه «پشاویچ» - سردار روس - خواسته است [که] برای افزایش شیونات دولت خود، ایران را وادار نماید، [تا] جهت عذر خواهی از قتل کنسول، یکنفر را بپایتخت روسیه اعزام دارد. لکن اکثریت بر آن شدند، که در این مورد، فرستادن «وقایع نگار» بجاست. این شد که حقیر را باتفاق «علی قلی میرزا - رکن الدوله» بتبریز اعزام داشتند^{**} [تا] این عمل با موافقت نایب السلطنه -

«عباس میرزا» - اقدام شود.

□ ولیعهد، صلاح امر را بر آن دید، که یکی از شاهزادگان بروسیه بروود که اینگونه، عزت در میان دولتهای نزدیک و دور، شهرت حاصل کند.

□ بنا براین، نایب السلطنه «خسرو میرزا» را برای انجام این [امر] نامزد نمود، و «محمد خان زنگنه - امیر نظام» را بهمراهی او تعیین کرد [و] «علیقلی میرزا» را با تفاق حقیر^{*} بطهران بازگردانید، که نظریه او را بشاه اطلاع دهیم.

□ با اینکه اکثر امناء، با این نظر مخالف بودند، شاه با تعیین یکصد هزار تومان برای تشریفات مسافرت «خسرو میرزا» موافقت نموده [و] قرار براین شد، که شاهزاده بطرف تفلیس حرکت نماید.

□ خوشبختانه در این هنگام، بنایب السلطنه اطلاع دادند، که نیارال «دالقورکی» نام روسي - از طرف دربار روسیه - برای تحقیقات قتل سفیر [قبلی] [مأموریت یافته]^{**} [تا] پس از اعلام مراتب، بدولت متبعه خود، بجای سفیر مقتول، بسفارت در ایران باقی بماند.

□ با بروز این حال، مسافرت «خسرو میرزا» متوقف گردید.

۶۶- [غارت کتابخانه اردبیل]

□ بالاخره^{***} [انعقاد] معاہده ۱۶ فصلی ترکمانچای - [که] [این عهد نامه ننگین^{****} در تاریخ باستانی ایران [و] ادوار گذشته بیسابقه است - مولود سه امر مهم است، که [بر اثر] جنگ ایران و روس، منجر به دادن ده کروربروسیه

* - وقایع نگار، ۲* - که.

** - ۳ بعد از ختم، ۴* - که.

گردید و عهدنامه شرم آور تر کمانچای ، با ایران تحمیل ^{*۱} [شد] .

□ ^{*۲} این عهد نامه ننگین ، بروح سلحشوری و جنگجوی ایرانیان ^{*۳} که در طول تاریخ پر افتخار خود پیموده بودند ، لطمہ فاحشی وارد ساخت . بلکه انجام این معاهده خجلت آور ، روحیه سپاه و عساکر این مرزو بوم را سست و ضعیف نمود . و نیز دشمنان حیله باز و عهد شکن را برای توقعات بعدی - نسبت باین آب و خاک - آماده ساخت .

□ یکی از عواملی که در این شکست ، بدشمن شمالي کمک پر بها نمود ، خیانت « میر فتاح » سابق الذکر است . که علم مخالفت بر علیه دولت و ملت بر افراسht [و] با جمعی ارادل [و] او باش شهر - که روح آشوب طلبی داشتند - هم آوا شده ، [آنها را] گرد خود جمع نمود و باستقبال عساکر روسیه شتافت و آنان را با بوق و کرنا وارد شهر تبریز نمودا .

□ این ملا زاده خائن ، باعث ^{*۴} [تضعیف] روحیه لشکریان ایرانی و دشکستگی « عباس میرزا » و لیعهد ^{*۵} [گردید] .

□ پس از ورود سپاه روس ^{*۶} [به] شهر تبریز ، - طبق رهبری « فتاح » - عسکر روسیه ، دست بزور گوئی و اجحاف غیر وظیفه انسانی ^{*۷} [زد] . « فتاح » گستاخانه - در معاابر عام پر جمعیت - بالای بلندی تپه رفته ، دولت روسیه را ستایش [و] شاه و مملکت خود را نکوهش [نموده] ، ناسزا گفته ، بدولت اجنبي درود میفرستاد ! .

□ امر دیگری که در این شکست ، عامل مهمی بشمار میرفت ، عیاشی شاه ، غفلت شاهزادگان و دوئیت (= دشمنی) امراء و درباریان بود .

□ زن پرستی شاه ، جاه طلبی نواب زادگان [و] رقابت امنا ، سبب اصلی این عقب نشینی گردید .

□ در تمام دوران جنگ ، مرکز فساد ، دربار ، [و] محل پیشرفت و فتوحات عساکر مملکت ، [میدان جنگ] بود . زیرا عساکر ایرانی ، با اینکه از حیث وسائل

*۱ - گردید . *۲ - بروز .

*۳ - را . *۴ - ضعف .

*۵ - را فراهم ساخت . *۶ - در .

*۷ - گذارد .

جنگی، پای سربازان روسیه نمیرسیدند، [اما] بازهم در کلیه میدانهای جدال، و جنگهای طولانی، پیروز و فاتح بودند.

□ عامل دیگری که در این عقب نشینی- بیشتر- مؤثر واقع گردید، دوستی ظاهر، و دسایس انگلیسی‌ها- که بطور پنهان صورت میگرفت - دخیل بشمار میرفت.

□ در اینجا یک نمونه از خدعا و نیرنگ عهداشکنان روسیه را - بطور خلاصه- بیان میداریم:

□ در همان موقع، که عهد نامه ترکمانچای- یعنی قرار داد منحوس صلح- در آن قریه صورت گرفت و شهر تبریز، هنوز در تصرف عساکر روسیه بود، «پشاویچ»، بر هبری «ملازاده» (= میرفتح) بچند اشیاء گرانها - در شهر- دست یافت. منجمله یک قالی بزرگ نفیس و چند پرده زر دوزی از دوران صفویه بود، که چشم و چرا غ محفل حکمرانی آن ایالت محسوب میگردید، شب‌هنگام ، *^۱ [آنها] را از شهر خارج نمودند.

□ همان موقع نیز ، از طرف دولت روسیه ، برای وی دستور رسید، که تنها با تعقاد عهد نامه و گرفتن ده کرور *^۲ [برای] تخلیه آذربایجان اکتفا نشود[و] تا حدودی که ممکن است، از ذخایر نفیس شهرهای آذربایجان- قبل از تخلیه- استفاده گرددا .

□ روی این دستور ، «پشاویچ» ، یکی از سرکردگان خود را ، بنام «سوخته لن» مأمور نمود ، که بهر وسیله شده، ذخایر نفیس اردبیل را - منجمله کتابخانه [ای] که طی ۴۵۰ سال، در بقعة «شاه صفی» *^۳ (۸۶) سرسلسله پادشاهان صفویه *^۴ [جمع آوری] شده بود، تصاحب و بجانب روسیه بفرستد!

□ سرکرده مذبور ، در همان سال ۱۸۲۸ برای انجام [این] منظور بایک عّده صالدات، عازم اردبیل گردید. [ولی] در بین راه اندیشه نمود، [که] چون بین دولتين عهدنامه [ای] بامضای- نمایندگان دو دولت رسیده ، هر گاه ب بدون دست آویز (= بهانه) بخواهد با آن کتابخانه- که در یک بقعة زیارتگاه واقع ، و جنبه مذهبی دارد- دست تصرف گشاید ، ممکن است بشورش و بلوای اهالی منجر گردد، و برای خود و سپاهیانش مشکلی پیش آید. و از طرفی بخوبی میدانست

*۱- آنان. *۲- در. *۳- اولین. *۴- تجمع.

[که] در مدت ۲۶ سال دوران سلطنت پادشاهان صفویه، نواده‌های «شاه صفی»، هریک بنوبه [خود]، ذخائری بنام ارمغان^{۱*} بزار جند خود هدیه نموده‌اند، [پس] بدون اسباب چینی و مقدمه، غمیتوان بر^{۲*} [آن] دست یافت. [و] درکنود که جز از راه خدمعه و تدلیس، نخواهد توانست بر آن ذخائر-بی‌غوغای دست یابد.

□ روی این فکر، وقتی وارد اردبیل شد، ابتدا از طریق مسالمت-در اولیّن روز ورود کلیّة علماء و بزرگان شهر را، در همان مزار «شیخ صفی» دعوت کرد و عّده‌ای از سپاهیان خود را در اطراف حصار بقعه، بازداشت. بعد همان قالی خراسانی و پرده‌زد دوزی را که در شهر تبریز - بر همراهی «میرفتّاح» - بغارت برداشته بود، در مقابل حرم «شاه صفی» - در حضور حضّار - باز نمود [و] برسم احترام، خود و چند نفر افسرانش برپای خاسته، سری بطرف مزار فرود آورد و بعلماء و بزرگان اردبیل چنین گفت:

□ البته علماء و بزرگان مذاهب اسلامی مستحضرند، که در امپراطوری روسیه، قریب ۷۰۰ هزار مسلمان سکونت دارند و دولت روسیه نسبت به مذهب اسلام، علاقه خاص دارد. [و] چون مسلمانان خاک روسیه، در باره احکام اسلام، هنوز در مرحله اولیّه [اطلاعات] میباشند، و آنطوریکه شاید و باید از قوانین مذهبی خود برخودار نیستند، لذا امپراطور روسیه مایل است، که رعایای صادق مسلمان او، از قوانین و احکام اسلام - بنحو احسن - مطلع و آگاه باشند، * [تا] پیشوای آنان (= امپراطور روسیه) امری برخلاف آئین شرع اسلامی، در باره واجباب و منهیّات آنها، صادر ننماید!!.

□ چون علاقه امپراطور، در این موضوع افزون است، مرا مأمور نموده که این پرده‌زد دوزی را برای پوشش این مزار تقدیم، و این قالی نفیس را بعنوان هدیه، در این بقعة متبر که بگسترانم. [اینک] طبق اوامر صادره مأموریت خود را انجام میدهم!.

□ و ضمن ارائه آن هدیه معلوم الحال، معادل ۸۰۰ «مناطق زر» روسی، بروی مزار «شیخ صفی» ریخته، بدون اینکه از حضار جوابی بشنود، اظهار داشت:

□ امپراطور، در برابر این تحفه گرانبهای، از من خواسته است که از بزرگان

-۳* - که.

-۲* - او.

-۱* - و هدايا.

وعلمای شهر اردبیل، خواهش ذمایم، که اجازه دهنده کتابخانه این بقعه را، پایا تخت روسيه بفرستیم، تا از روی کتابهای فارسي و عربی-جهت رعایات مسلمان خود- بزبان روسی ترجمه [و] برای ترویج مذهب اسلام، بين مسلمانان روسیه، رایسح سازد. (= انتشار دهد). [البته] پس از انجام این منظور، دوباره کلیه آنان را - بنحو[يکه] بردۀ [شده]- در همین جا، پس فرستاده، تحويل میدهیم.

□ بعد از اداء اين بيان فريبنده، بدون اينكه منتظر جواب شود، گفت[كه] سربازان، قالی را در صحنه بقعه گستردن و نيز روپوش را بروی قبر افکنده، فوراً درب کتابخانه را گشوده، کلیه کتابهای نفیس را در چندين صندوق گذاردۀ، بطرف روسیه حمل نمودند.

□ ولی تنها عمل وحشیانه سرکردگان روسی، بيردن اين کتابخانه[منحصر] نبود . بلکه در تمام آذربایجان - بعد از پیمان صلح و معاهده - در موقع خروج دست بيغماگری گذارند!

[خاتمه]-۶۷

□ بهر حال سال ۱۲۴۳ هجری ، مطابق با سال ۱۸۲۸ مسيحي، شومترین سالهای تاریخي ايران بشمار است . [و] هرگاه غفلت و راحت طلبی شاه ، سبب نبود، « عباس ميرزا » با همان سپاهی که از حيث تجهيزات ، با سالدانهای روسیه قابل مقایسه نبود، مکرر [آ] در جنگ‌ها فاتح و پیروز میگردید.

□ شاهزاده (= نايب السلطنه) در ايام بهار و تابستان و زمستان ، با همان قوای آذربایجان، در مقابل حملات سيل آسای روسیه، پايداري [نموده، و] باشکست [های] بي درپي، آنان را تا آنطرف رود ارس- و بعضی اوقات - تا داخله شهر تفلیس، متواری ميساخت.

□ از طرفی، برخلاف موقع- با فرا رسیدن زمستان- شاه برای خوشگذرانی

بدار الخلافه میرفت و آن عده محدود، در اطراف سرحدات، مراقب اوضاع و احوال دشمن بودند، [و] چون بوضع سیّار، در کنار مرز رفت و آمد میکردند، دشمن از این روش استفاده نموده، از یکسوی [دیگر] سرحد، حملهور میگردید.

□ نایب السلطنه مکرر [آ] از شاه - در ایام زمستان - جهت مراقبت مرز کمک میطلبید. شاه هم برای پسران خود منشور (= فرمان) ^{۱*} میفرستاد، لکن آنها از راه حسد - نسبت ببرادر خود - [بواسطه] غرقه بودن در عشرت و عیاشی، اعتنا نمیکردند [و] همان راحت طلبی فرزندان شاه - که هر یک در ایالات مملکت حکمرانی داشتند و جز جاه و جلال، فکر دیگری نداشتند - باعث شد، [که] در نتیجه با آن خسارت مالی و جانی - عاقبت - هفده شهر قفقاز ، که جزء مستملکات این مملکت بود، بدست روسیه افتاد!

□ علت دیگری هم که باین شکست کمک نمود، موضوع خطر «ناپلشون» ^{۲*} [برای] اروپا بود. [زیرا] در آنجا (= اروپا)، روسی و انگلیس بیکدیگرنزدیک شده، همین نزدیکی، دست روسیه را ^{۳*} [برای حمله به] ایران باز نمود.

□ انگلیس‌ها، چون خود واسطه انعقاد عهد نامه «گلستان» بودند، با مواعید خالی از حقیقت، شاه و ملت [ایران] را فریب دادند [و] با قیافه بشاش و روی گشاده، اظهار علاقمندی کردند [و] بدین نام وارد معراج شدند.

□ «مکدونالد» انگلیسی، با «پشاویچ» روسی ملاقات کرد [و] در ظاهر او را بر آن داشت، که پنج - کرور غرامت را تخفیف دهد، ولی در باطن با او سازش نمود، و شاه را - روی منافع روس - بر آن داشت که در مقابل نیازمندیهای (= توقعات) روسیه تسلیم گردد!

□ این شد، که عاقبت «فتحعلیشاه» مجبور به [پذیرفتن] شرایط صلحی

*۱- منشور: «...۳ - نامه دولتی که سرش بسته نباشد... از قبیل فرمانها و دستورهای غیر محرمانه ...»

معین - ج - ۴ - ص ۴۳۹

منشور: «... بفتح اول، نامه و فرمان» برهان - ج - ۴ - ذیل ص ۲۰۴۲

*۲- بسوی، ۳- بسوی،

گردید، که بالاخره بصورت معاهده منحوس «ترکمانچای» درآمد.

پایان

بعون الله تعالى.

بتاریخ آذر ماه ۱۳۲۴ خورشیدی.

بقلم «حسین آذر» اتمام پذیرفت.

بخش توضیحات

(۱) - دربند: «Darband»، شهر (Darband) یا: باب الابواب... روسی: دربنت (Dorbent) (جمعیت حدود ۶۶/۰۰۰)، جنوب شرقی داغستان، جنوب شرقی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی اروپائی، کنار دریای خزر، دومین شهر بزرگ صنعتی داغستان و مرکز فرهنگی آنست. برداشت ساحلی یاریکی بین جبال بزرگتر قفقاز و دریای خزر، فاصله ۲۲۵ کیلو- متری شمال غرب باکو واقع است...».

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۹۶۶

«... در سده‌ی بعد از ۱۶۵۰، مسکوی قلمرو تزارها، بدل بروسیه‌ی جدید گردید. روسها بعد از خارج شدن از ناحیه‌ی حول وحوش مسکو، نه فقط در حدود ۱۷۰۰ بدریای بینگ Bring رسیده، خود را در تمام آسیای شمالی مستقر ساختند، بلکه مناسبات نزدیکتری با اروپا داشتند...».

«روسها در قرن هفدهم، همچنانکه امروز صادق است، اختلاطی از ملل بودند که وجه تمیز میان آنها و سایرین، زبانشان بود.».

جهان نو. ج ۱ - ص ۲۶۹-۲۷۰

(۲) - دریای محيط : «بحرالمحيط (Bahro'l. Mohit) با بحرالأخضر... [=دریای اخضر (=سبزتر)] یا اقیانوس. در مأخذ اسلامی، دریائی که آنرا محيط بر قسمت معمور زمین میدانستند... معتقد بودند که دریاهای عمدۀ (جز چند مورد استثنائی، خاصه دریای خزر) مستقيماً با بحرالمحيط مرتبطند. اصطلاح بحرالمحيط اغلب به عنی اقیانوس اطلس نیز بکار می‌رود، که قسمت شمالی آنرا، بسب بدی اقلیم و مخاطرات کشتی- رانی در آن، بحرالظلمات... [دریای تاریکی] میخوانند.».

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۳۹۱

(۳) - پطرزبورغ = «لینین‌گراد (Leningrad) تا ۱۹۱۴ سن پطرزبورگ (Petrograd) یا سن پطرزبورغ... در ۲۴-۱۹۱۴ پتروگراد (San· Petersburg) شهر. (در ۱۹۷۰ جمعیت ۳/۹۵۰/۰۰۰) و...»

معارف. فارسی. ج ۲ - ص ۲۵۰۵

(۴) - روسیه از کشورهای نسبتاً تاریخی اروپاست. از نظر دیرین شناسی، بی‌تر دید انسانهای عصر حجر قدیم، در شمال و جنوب آن زیسته‌اند. سکنه‌ی جنوبی پیوسته مورد هجوم اقوام گوناگون قرارداشته‌اند. در قرن هفتم پ. م. سرزمین‌های ساحلی‌ی دریای سیاه و شبه جزیره‌ی کریمه، زیر نفوذ «سکوتها (= سکاها) Skutia» قرار داشت. در قرن سوم پ. م. اقوام «سرمت Sarmat» یا «سرامطه و سرمطیان» که از اقوام چادرنشین‌آریائی بودند، جای «سکوتها» را گرفتند... پس از آنها، بتاوب «گوتها» و «هونها» و «اواز Jaz» ها و... روسیه‌ی جنوبی را میدان تاخت و تاز قرار دادند.

در قرن هفتم میلادی «خزرها» جنوب روسیه‌را تسخیر و دولتی پدیدآوردنده. در قرن هشتم «بلغارها Bolqár-ha» که ترک نژاد بودند، دو دولت در اطراف رودهای «ولگا» و «دانوب» تشکیل دادند: دولت دانوب اوخر قرن هفتم منفرض شد. لیکن «بلغارهای شرقی» از اطراف ولگا مهاجرت کردند و... در شرق روسیه سکونت گزیدند. در قرن نهم «اسلاوها» بشرق روسیه آمدند... و زیر نفوذ «خزرها» بزندگی پرداختند... در اوخر قرن نهم، گروهی از بازرگانان «اسکاندیناوی» که بسیار جنگجو نیز بودند و در تاریخها با نامهای «وارنگیان» و «وارگها» شناخته می‌شوند - علاوه بر قلع و قمع خزرها، تا حدود ترکیه‌ی امروزی نیز پیش رفتند...

در تواریخ، نخستین شخص مقتدران گروه، «روریک Rorik» نامی است که در سال ۸۶۲ میلادی قسمتی از خاک روسیه را مقر خود قرار داد.

کلمه روس: «این لفظ ظاهراً با نرمانها مترادف است، و خاصه به وارنگیان وبالاخص به وارگهای که مملکت «کیف» را تأسیس کردند، اطلاق می‌شده است. ولی در همان اوایل... لفظ روس، اسلاوهای شرقی را نیز فراگرفت و اسم عمومی سرزمین مسکونی آنان گردید...»

... جانشین «روریک»، «اولگ Oleg»، در سال ۸۸۲ میلادی، خزرها را شکست داد و پایتخت خود را به شهر کیف انتقال داد. این شهر تا سال ۱۱۶۹ میلادی پایتخت روسیه بود.

«اولگ» همه اسلاوهای شرقی را متحد نموده، برای همیشه از استیلای اقوام خزر

رهائی بخشید... «اولگ» یکبار و جانشین او «ایگور» نیز بار دیگر شهر قسطنطیه حمله کردند... و پیمانهای صلحی بسود روسیه با بیزانسیها بستند. درین حملات بود که همی ایگور «اولگا» مسیحی شد... در قرن دهم، روسیه توسعه یافت و از شرق تا دانوب و از غرب تا ولگا ادامه پیدا کرد.

«ولادیمیر» اول، پیروی از کلیسا ارتدکس را مذهب رسمی کشور قرار داد و باعث استحکام روابط روسیه و دولت بیزانس گردید. زیرا که «پترالک» ارتدکس در قسطنطیه مستقر بود...

در سال ۱۰۵۴ دولت کیف (= روسیه) بحکومت نشین‌های کوچکی تقسیم شد... در سال ۱۱۶۹ میلادی، حاکم «سوزادال»، کیف را تسخیر کرد و مرکز قدرت به «ولادیمیر» انتقال یافت...

در سال ۱۲۳۷ تا ۱۲۴۰ میلادی، «باتوخان» سردار مغول، شهرهای مهم روسیه را ویران ساخت، و از امراء حکام آن، باج گرفت...

در قرن چهاردهم، حاکم بخش «ولادیمیر» - که برخایر حکام سلطه داشت - از طرف تاتارها مأمور وصول خراج سالیانه شد... لکن در ۱۳۲۸ میلادی «ایوان اول» پادشاه مسکو، امتیاز وصول این مالیاتها را خرید، و سبب اعتبار مسکو در نزد تاتارها شد... و کلیسا ارتدکس نیز به مسکو انتقال یافت و شهرت بیشتری برای این حاکم نشین پدید آمد... در سال ۱۳۸۰ میلادی «دیمیتری دونسکوی Dimitri Donckoy» حاکم مسکو، با تاتارها مخالفت نمود، در جنگ «کولیکووا Kolikova آنها را شکست داد و مقدمات استقلال دولت مسکو را پدیدآورد.

در قرن پانزدهم «ایوان سوم» (لقب به کبیر) - ۱۴۰۰ تا ۱۵۰۵ میلادی - حاکم نشین‌های «یاروسلاول - ۱۴۶۳» و «نوگورود» را در سال ۱۴۷۱ میلادی ضمیمه مسکو نمود.

«ایوان مخفف» (۱۵۰۳-۱۵۸۴) در سال ۱۵۴۷ با نام «تزار» تاجگذاری کرد. وی از طرداران ضعفا و زحمتکشان بود، و پیوسته با اشراف و سرمایه داران می‌جنگید. ایوان، بنیان‌گذار حکومتها «خود مختار محلی» در روسیه بود و می‌کوشید تا مردم عادی را در کارهای مربوط باداره شهر و ولایت خود، شرکت دهد. وی در سال ۱۵۸۱ سیریه را نیز ضمیمه روسیه نمود.

ایوان مخفف دو پسر بنامهای «فودور» و «دیمیتری» داشت، لیکن بعد از او، قدرت بدست «بورین - گارانوف» (۱۵۵۱-۱۶۰۵) رسید. وی کوشید تاسیاستهای ایوان مخفف را دنبال کند. تواریخ او را در قتل «دیمیتری» پسر ایوان مخفف، سهیم میدانند... در

زمان او قحطی شدیدی بمدت ۲ سال (۱۶۰۴ - ۱۶۰۶ میلادی) در روسیه پدیدارد، که عدم اعتماد مردم را نسبت باو بهمراه داشت.

وی در سال ۱۶۰۵ در گذشت و پرسش - فودور دوم - قادر بحفظ سلطنت نشد. پس از «گارانوف» روسیه دستخوش آشوبهای بسیار شد و تا سال ۱۶۱۳ - که «میخائیل رومانف» سرسلسله خاندان «رومأنفها» تاجگذاری نمود - ادامه داشت.

لازم بذکر است، تمام تزارهای روسیه ازین زمان، تا هنگام اضمحلال تزاریسم، (۱۹۱۷) از این خانواده بوده‌اند. مشهورترین تزارهای «رومأنف» ازین قرارند:

میخائیل رومانف (= ۱۶۱۳ - ۱۶۴۵) - الکساندریلویچ (= ۱۶۷۶ - ۱۶۴۵) - پطر کبیر (= ۱۶۸۲ - ۱۷۲۵) - کاترین کبیر (= ۱۷۲۹ - ۱۷۹۶) - الکساندر اول (= ۱۸۰۱ - ۱۸۲۵) - نیکولای اول (= ۱۸۲۵ - ۱۸۴۵) - الکساندر دوم (= ۱۸۴۵ - ۱۸۵۵) - نیکولای دوم (= ۱۸۵۵ - ۱۸۹۴) انقلاب اکبر.

(۵) - فودور میخائیلویچ = «فودور سوم» (= ۱۶۷۶ - ۱۶۵۶) تزار (= ۱۶۷۶ - ۱۶۸۲). روسیه - پسروجانشین الکساندریلویچ. با آنکه علیل المزاج بود، در اصلاح امور سعی بسیار کرد. در سال ۱۶۸۱ نظام سلسله مراتب اشرافی را که در میان خانواده‌ها باعث خصومتهای پایان ناپذیر شده بود، لغو کرد. برادرش ایوان VII ایکسیویچ و برادر ناتنی او پطر (= بعداً پطر کبیر) تحت نیابت سلطنت موفیا الکسیونیا (خواهر فیودور) مشترکاً جانشین او شدند.

معارف. فارسی. ج ۲ - ص ۱۹۸۰

(۶) - «قزاقها» (Kazakh)، مردمی از نژاد آمیخته‌ی ترکی و مغولی، که عمدتاً در قزاقستان شوروی و سینکیانک چین زندگی می‌کنند. قزاقها در قرن ۱۵ میلادی، از اختلاط ترکانی که در حوالی قرن هشتم به معاوراه النهر آمده بودند، با مغولانی که در قرن سیزدهم به این ناحیه آمدند، ناشی شدند. عمدۀ قزاقها در خاک شوروی حدود ۳/۶۰۰/۰۰۰ آنها در قزاقستان) و در سینکیانک حدود ۴۰۰/۰۰۰ نفر می‌باشند...».

معارف. فارسی. ج ۲ - ص ۲۰۴۶

(۷) - «الیزابت پتروونا» (Elizabet Petrovna)، ۱۷۰۹ - ۱۷۶۲ ملکه‌ی روسیه، دختر پطر کبیر و کاترین اول، بعد از خلع ایوان ششم از سلطنت بخت نشست، نفوذ آلمان را در روسیه از بین برداشت. در جنگ هفت ساله، با موقیت علیه

پروس جنگید، دانشگاه مسکو را بنیاد نهاد، برادرزاده‌اش پطر سوم بجای او نشست.»

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۲۳۰

(۸) - «کاترین دوم یا کاترین بزرگ... ۹۶-۱۷۲۹. ملکه‌ی (۱۷۶۲-۹۶) روسیه، یکی از امیرزادگان آلمان بود و چندان شهرتی نداشت. در سال ۱۷۴۴، الیزابت، ملکه‌ی روسیه، تا حدی برای توصیه‌ی فردیک دوم پروس، وی را به همسری پطر (بعداً پترسون) انتخاب کرد. وی به کیش ارتدکس گروید، و نام خود را از سوفیا به کاترین مبدل کرد... چون شوهرش به‌وی توجهی نداشت، اوقات خود را صرف مطالعه کرد و مخصوصاً آثار ولتر و مونتسکیو را خواند، و اطلاعاتی درباره‌ی اوضاع روسیه کسب کرد. در زانویه‌ی ۱۷۶۲ پطر سلطنت نشست. ولی برنامه و شخصیت وی بلا فاصله گروههای نیرومندی را به مخالفت با او برانگیخت. در ۹ دوئن ۱۷۶۲، دسته‌ای از توطه‌گران بر هبری معشوق کاترین موسوم به گریگوری آرلوو، کاترین را امپراطور اعلام کردند، و کمی بعد از آن پطر بقتل رسید... در سال ۱۷۸۵ کاترین منشوری صادر کرد، که اشرف را به صورت یک صنف در آورد، و آنان را از مالیات و خدمت وظیفه معاف می‌کرد، و مقام آنها را موروثی می‌کرد، و اراضی و روستاییان ایشان را تحت اختیار مطلق آنها قرار میداد... کاترین کوشید تا با تجاوز به همسایگان ضعیفتر خود، یعنی لهستان و عثمانی، بر قدرت روسیه بیفزاید... نخستین جنگ کاترین با دولت عثمانی (۱۷۶۸-۷۴)... با پیمان کوچک قینارجه خاتمه پذیرفت، و در نتیجه‌ی این پیمان، روسیه برشق وسطی استیلا یافت... معهذا، در تلاش خود برای استیصال امپراطوری عثمانی توفیق کامل نیافت.

... در سال ۱۷۷۸، وی بین پروس و اتریش نقش میانجی و حکم را ایفا کرد، و در سال ۱۷۸۰، برای دفاع از ناوگان بیطرف در مقابل انگلستان اتحادیه‌ای تشکیل داد. ... حامی پرشور ادبیات، هنر و تعلیم و تربیت بود. خسود وی تذکره‌ها، کمدیها و داستانهای نوشت، و با اصحاب فرانسوی دائره‌المعارف - از قبیل: ولتر، دیدرو، و دالامبر، که باعث شهرت پرآوازه‌ی وی شدند - مکاتبه داشت. تا حدی از انتقاد و بحث در مسائل سیاسی و اجتماعی پشتیبانی می‌کرد، ولی پس از انقلاب فرانسه، پرده از محافظه‌کاری خود برداشت، و کسی را اجازه‌ی انتقاد از رژیم خود نمیداد...

... پرسش پاول اول بجای وی به سلطنت رسید.

سلطنت کاترین در روسیه مقارن سلطنت زندیه و آغاز سلطنت قاجاریه در ایران بود.»

معارف. فارسی. ج ۲ - ص ۲۱۱۴-۱۵

(۹) - اریکلی خان = آراکلی خان = هراکلیوس دوم. وی در تاریخ ۲۳ شعبان ۱۱۹۷ ه.ق. با نماینده روسیه، در محلی بنام «گتور گیوسل» معاہده‌ای امضاء نمود و متهد شد که پس از جلوس به سلطنت گرجستان، کشور خود را تحت الحمایه روسیه اعلام دارد.

پس از این تعهد، بانام «هراکلیوس دوم» تاجگذاری نمود و خود را تحت الحمایه روسیه دانست.

در ماده‌ی نخست آن معاہده - که شامل یک مقدمه و سیزده فصل بود - چنین آمده است: «از تاریخ تنظیم این معاہده، پادشاه گرجستان، دیگر والی آن کشور نیست، بلکه پادشاه و متحد روسیه شمرده خواهد شد، و یک لشکر روسی برای حفاظت دولت گرجستان - از طرف دولت روس - بآن کشور اعزام خواهد شد...».

این معاہده، اسامی مخاصمات طولانی ایران و روس بوده است.

(۱۰) - جنگ‌های ایران و روس، بدو دوره تقسیم شده‌اند: یکی بمدت ده سال، از ۱۲۱۸ تا ۱۲۲۸ و دیگری از ۱۲۴۱ تا ۱۲۴۳ ه.ق.

مورخین علل بروز این جنگ‌ها را، تقریباً بصورت همین متن ذکر کرده‌اند، اما دو اختلاف کلی در بین آنها وجود دارد. نخست اینکه مورخین - تا امروز - تنها دلیل بروز این جنگ‌ها را، اختلافات مذهبی با ایران و تقارب دینی مردم گرجستان با روسیه دانسته‌اند، و معتقدند که «آراکلی خان» تنها بهمن دلیل بروزیه نزدیک گردیده بود. اما وقایع نگار با دلایل تاریخی، معتقد باین مسئله نیست، بلکه همه را از دیدگاه توسعه طلبی روس، و نزدیکی بدربایی آزاد نگریسته است. بنظر این بنده هم این مسئله - مسئله‌ی مذهب - انگیزه‌ی اصلی نمی‌توانست باشد، چرا که از قرنها پیش، گرجستان با همین دین، پیوسته با ایران بود، و حتی در جنگ‌های ایران و عثمانی، بمدد سپاهیان ایران بر میخاسته است. ارمنستان نیز با اینکه پیوسته بین ایران و روم ممتاز بود، غالباً صیانت ایران را می‌پذیرفت.

اختلاف دوم اینست که بسیاری وقایع، در تواریخ موجود - حتی کلاسیک - با آنچه در این متن آمده، تفاوت بسیار دارند - که بعضی از آنها در توضیحات ذکر خواهند شد - و بهمین دلیل غور و بررسی و مقایسه و تفکیک آنها، خود تدوین دیگری را ضروری می‌سازد، که امید است در آینده، چنین کاری انجام شود.

(۱۱) - «پاول اول ۱۷۵۴-۱۸۰۱، امپراتور و نزار (۱۷۹۶-۱۸۰۱) روسیه. پسر و جانشین مادرش کاترین دوم. کاترین سخت از او متفرق، و مدعی بود که پاول فرزند

شهرش پطرسوم نیست و کوشید تا او را از جانشینی محروم سازد. در سال ۱۷۹۹ وارد اتحادیه دوم بروضد فرانسه شد، ولی در همان سال خود را کنار کشید... به پیروی از سیاست مادرش، سیاست بیطرفی را پیش گرفت، و پیمان معروف به پیمان شمالی را باسوئد، دانمارک و پروس بر علیه انگلستان منعقد کرد (۱۸۰۰ میلادی)، در ضمن، جنونش بیش از پیش آشکار شد... و توطئه گران او را خفه کردند...».

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۵۲۰

بهر حال، «پاول اول» بلا فاصله بعد از رسیدن بسلطنت، دستورداد تا لشکریان روس، کلیه‌ی سرزمین‌های اشغالی ایران را تخلیه کردند. البته علت آن بر پادشاه قاجار مجهول بود. «سرجان مالکولم» معتقد است که علت این تخلیه و فراخوانی سپاه، عداوتی بود که با «والرین زوبوف» سردار روسیه داشت. زیرا او برادر «پلاتن زوبوف» یکی از مشوّقه‌های مادرش بود، و «پاول» یقین نداشت که «پلاتن زوبوف» از دستوراتش پیروی کند. البته در متن باین مسئله اشاره شده است که «زوبوف» نافرمانی کرد، و پس از مراجعت بمسکو نیز، از دیدار امپراطور جدید سر باز زد. لیکن نظر نویسنده مقاله‌ی «معارف فارسی» صحیح‌تر بنظر میرسد. چرا که «پاول اول»، پس از صدور فرمان تخلیه‌ی اراضی اشغالی ایران، از «استرمن Osterman» صدراعظم روسیه خواست تا طی اعلامیه‌ای بتمام کشورهای خارجی اطلاع دهد، که چون ملت روس از سال ۱۷۵۶ تا ۱۷۹۶ - یعنی مدت چهل سال - مرتبأ در چنگ کشیده است، «بشر دوستی امپراطور» باعث شده است تا خواسته‌ی ملت را - «که صلح و آشتی با همه‌ی دولتهاست» - جامه‌ی عمل پوشاند... بهر حال پیمان شمالی، بر اساس مبارزه با ناپلئون پدید آمد، و منجر بجنگ روس و فرانسه گردید، که در نتیجه‌ی آن، سیصد هزار سپاهی فرانسه، در سرمای کشنده‌ی روسیه، جان دادند، و بشکست و تبعید ناپلئون انجامید.

(۱۲) - «الکساندر اول = الکساندر پاولوویچ Alexandre Pavlovic ۱۷۷۷-۱۸۲۵». سلطنت ۱۸۰۱ تا ۱۸۲۵. پسر پاول اول. او نخست بفکر ایجاد نظام اداری مطمئن افتاد، که مردم قانوناً بتوانند در امر حکومت - بنحوی - شرکت نمایند و «... پیدایش چنین فکری در زمان اوی، در کشور اوی، جای شگفتی است...».

کارهای مهم الکساندر اول، بترتیب سال بشرح زیرند:

در سال ۱۸۰۱ صلح با انگلیس، فرانسه و اسپانیا.

« ۱۸۰۳ تأسیس آکادمی علوم «سن پطرزبورگ»...

« ۱۸۰۴ تأسیس دانشگاههای «خارکف» و «قازان»...

در سال ۱۸۰۵ اتحاد با اروپا، بر علیه ناپلئون بنا پاخت... (وشکست در اوستر لیتز و فریدلند).

« ۱۸۰۷ صلح با فرانسه... (معاهدهٔ تیلسیت).

« ۱۸۱۲ اخراج فرانسویان از روسیه...

« ۱۸۱۵ شرکت و تأسیس «اتحاد مقدس» در اروپا...

«... بقیهٔ عمر را باصلاحات داخلی و لفو تدریجی بردگی و بسط فرهنگ و کشاورزی و دریانوردی و صنایع پرداخت. ولی از آزادی خواهی و گذشت‌های سیاسی دلسرد و تلخکام شد، و در آخر عمر، دستخوش تعصبات مذهبی شدیدی گردید. با هشمانی و ایران نیز جنگ کرد. در زمان او گرجستان (در ۱۸۰۱)، فنلاند (در ۱۸۰۹) و بسارابای (در ۱۸۱۲) ضمیمهٔ روسیه شد. طبق اطلاعات رسمی، الکساندر در تاگانروگ در گذشت، ولی طبق عقیدهٔ رایج، که بعضی مورخین نیز با آن همداستان هستند، در آخر عمر برای توبه، انزوا گزید. در سال ۱۹۲۶ که قبرش را نیش کردند، چیزی در آن نیافتند. بعد از وی برادرش نیکولای اول بجاویش نشست.».

معارف. فارسی. ج ۲ - ص ۲۱۸ به تخلیص

(۱۴) - بعد از مرگ آراکلی خان، پرسش «گنورگی» مشهور به گنگین خان - نیز طیٰ معاهده‌ای با تزار «پاول اول»، چون پدرش - صیانت‌روسیه را بر گرجستان پذیرفت، و خود بعنوان نایب‌السلطنه، حاکم گرجستان شد، با این شرط، که اعقاب وی نیز، موروثاً این سمت را داشته باشدند.

پس از انعقاد این قرارداد، در سال ۱۲۱۴ ه.ق. امپراتور روسیه دستور تصرف گرجستان را صادر نمود و «سیسیانوف» - درین‌متن: «ایشپختر» - سردار روس، روانهٔ تسخیر گرجستان شد.

توضیح دیگر اینکه، با استناد تواریخ، «آخا محمدخان قاجار» در سال ۱۲۱۱ - سه سال قبل از مرگ آراکلی خان - بقتل رسیده بود.

(۱۵) - سیسیانوف (Sisianof)، شهرت فارسی پاول دیمیتریویچ، تیتسیانوف Pavel Dmitrevic Tsitsianov (۱۸۰۶-۱۷۵۴)... در زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار، دولت روسیه او را بحکمرانی قفقاز منصب کرد. گنجه را گرفت (۱۲۱۸ ه.ق.) و ایروان و قراباغ را مطیع ساخت، ولی در جنگ اچمیا دزین شکست خورد (۱۲۱۹ ه.ق.) و عاقبت‌هم در باکو هدف گلوله واقع شد و بقتل رسید...

«سیسیانوف، در میان عامه‌ی مردم ایران، بعنوان ایشپرادر Espedor یا ایشپرادر معروف بود و این لفظ ظاهراً تحریفی از لفظ اینسپکتور [= مفتش، بازرس] می‌باشد. کشته شدن او را در تواریخ عهد قاجار (مانند فاتح التواریخ) در اثر طلسماط حاجی‌میرزا محمد اخباری نیشابوری قلمداد کرده‌اند.».

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۱۴۰۸

(۱۵) - «... نایب‌السلطنه بهتر ترتیبی بود، قوائی بتعاد ۲۰ هزار نفر و ۱۶ اراده توب تهیه نموده و برای مقابله با ۵۰ هزار نفر سرباز ورزیده روسی حرکت نمود.»
مغول تا حاضر - ج ۲ - ص ۳۵۶
اگر تعداد فوق درست باشد، «واقع نگار» تعداد سپاهیان را بطور اغراق‌آمیزی بالا برده است.

باین جهت برای حفظ امامت، آنچه درمورد ارقام در متن خطی ذکر شده، عیناً ضبط خواهد شد، اما برای ییشگیری از تردید درمورد این ارقام، هرجا ممکن باشد، توضیح داده خواهد شد. لیکن با توجه به اسامی سران عشایری که در سطور بعد‌آمده است، تعداد پنجاه هزار تن، مطمئن‌تر از «مغول تا حاضر» بنظر میرسد.
ضمناً لازم بذکر است که اسامی بسیاری از افراد و سردارانی که در این متن آمده، تاکنون - این بند - در هیچ اثر مربوط بجنگهای ایران و روس ندیده است، و مزید سپاس خواهد بود، چنانچه محققان و دانشمندان و صاحب نظران محترمی که درین زمینه تحقیقات کافی دارند، این حقیر را نیز، بی‌نصیب نگذارند.

(۱۶) - این اصطلاح را فرهنگ معین چنین معنی کرده است:
«منسوب به ابواب جمع، دخل‌ها و دریافت‌های صاحب جمع، وصولی‌های مادر - حساب، مأخذی‌های محصل خراج و مانند آن.»

معین. ج ۱ - ص ۱۳۰

لیکن درین متن، تنها یکی دوبار - آنهم در باب اخذ مالیات - با چنین معنایی بکار رفته است. درحالیکه تاکنون - و ازین‌پس نیز - کرار آ با آن مواجه شده و خواهیم شد، با این تفاوت که معانی دیگری از آن منظور است. فی المثل، آنجا که در باب «قوای روس» بکار می‌رود و فرضآ می‌گوید: ایشپرادر با ابواب‌جمعی خود بطرف... رفت، معنای روشنی دارد. یعنی: او و افرادی که تحت فرمان او انجام وظیفه می‌کرند...
اما درمورد قوای ایرانی - بعلت وضع سیاسی و اجتماعی خاص و قوادالیسم

سلط. از این کلمه معنای دیگری دریافت نمیشود.

مثلا در همین جاخوانده شد که: «... و عباسقلی خان حکومت نخجوان به «عباس میرزا» تلاقی نمودند و هریک با افواج ابوا بجمعی [خود] معرفی شدند».

«مقول تا حاضر» این معنی را چنین توضیح میدهد:

«... ولی چیزی که از همه مهمتر بود، عدم وجود انضباط و همنگری در ارتضای ایران بود. زیرا بیشتر قوای ایران را افراد ایلات و عشایر تشکیل میدادند که فقط خان و رئیس خود را میشناختند و چنانچه یکی از این رؤسا مورد بی میلی واقع میشد، افراد تابع او هم دیگر حاضر بکار نبودند و این امر، خود بزرگترین عامل نقصان قوای ایران بود...».

ص ۳۵۶

توضیحاً باید افزود، که در آن محیط صدرصد فتووالیزه، رسم جاری برین بود که هر حاکم یا والی، یا کدخدای محلی، عده‌ای تفنگچی – که تعداد آنها بسته بوسعت املاک و نیاز محیط بود – برای حفظ منافع و امنیت خوانین و سرکردگان و مالکان، در اختیار داشتند، که بیشتر آنان حقوق بگیر بودند، و از آنجاکه اسام فتووالیسم – در همه‌ی جهان – بر «خانواده سالاری» استوار است، این افراد، جز از «بزرگتر» یا «سرپرست» یا «خان و رئیس ایل» خود، حکم هیچکس را نمی‌پذیرفتند. و چون ایران ارتضی منظم و آماده‌ای نداشت، هرگاه خطری جدی حدود و ثغور کشور را تهدید میکرد، بدستور شاه، حکام ولايات شروع بجمع آوری افراد همان کدخدایان و... میکردند و در نتیجه، هرولایت، عده‌ای سرباز و فرماندهی جزء سرانند سرگروهبان و سرجوخه در نظام ارتضی – نیز داشت که اجباراً همراه افراد آن ولایت بودند. در نتیجه، مثلاً «ابوالفتح خان جوانشیر» که دارای دوهزار سرباز بود، چنانچه در جنگ، کشته یا اسیر میشد، افراد او نیز دست از جنگ می‌کشیدند، و یا – بطوطیکه خواهیم دید – پشت بجهبه میگریختند. این یک مشکل مهم.

دیگر اینکه، چون «افراد ابوا بجمعی»‌ی هر خان و حاکم، با ایزار و آلات مخصوص محیط و منطقه‌ی تاریخی و جغرافیائی و فرهنگی خاص خود زندگی کرده بودند، هنگامی که دریک نبرد بزرگ شرکت میکردند، نه تنها یار و مددکار یکدیگر نبودند، بلکه اکثر آباعث کشته یا مجرروح شدن سو یا حداقل – کنده حرکات رزمی سایر جنگاوران نیز میشدند. چراکه هرگروه، طرز مبارزه‌ی خاصی داشت، که برای دیگران – در صحنه – بیگانه بود، و همین امر – بطوطیکه در متن خواهد آمد – بازها سپاه ایران را بمحاطه‌ی شکست انداخت.

و اما در مورد سپاه روس، هیچ یک ازین معانی، از «ابوا بجمعی» مفهوم نمیشود. چرا که ارتضی تعلیم دیده و منظم بود، که پس از کشته یا اسیر شدن فرمانده، بلا فاصله تحت

فرماندهی افسر مادون او، قرار میگرفت...

(۱۷) - اوج کلیسا = «اچمیادزین Echmiadzin». نام سابقش (تا ۱۹۲۵) واگارشاپات Vagarshapat. شهر... قسمت مرکزی جمهوری ارمنستان. غرب ایروان، در دره‌ی رود ارس، در قرن ششم ق.م. وجود داشته. ۳۴۲-۱۸۲ بعد از میلاد، پایتخت ارمنستان بود. دیر مشهور اچمیادزین مقر پطرک‌کلیسای ارمنی بود. در حدود ۳۰۲ بعداز میلاد به توسط قدیس گریگوریوس منور تأسیس شد و دارای کتابخانه‌ی گرانبهائی از ادبیات ارمنی است. داخل کلیسای دیر، مزین به نقش برگشته‌ی ایرانی می‌باشد. در این دیر است که هفت سال پیکار، روغن مقدسی که در عmom کلیساهای ارامنه بکار می‌برد، تهیه می‌شود. با صله‌ی ۱۳۰۰ متری شمال دیر، دو کلیسا است که با کلیسای دیر، از دور منظره‌ی جالبی دارد، و نام اوج کلیسا... [ترکی = سه‌کلیسا] که ترکان به دیر اچمیادزین نهاده‌اند، از همین‌جا ناشی است. و در همین محل در سال ۱۲۱۹ ه.ق. جنگی (= جنگ اچمیادزین) بین عباس‌میرزا ولیعهد، و سیسیانوف روی داد.

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۵۹

(۱۸) - شبیخون = اگر این کلمه مفهوم عام «حمله‌ی ناگهانی» را میداشت، می‌توانست با تنواع شبانه‌روزی تقسیم شود. اما شبیخون یعنی: «... ۱ - حمله ناگهانی در شب. ۲ - بوقت شب، پنهان برداشمن تاختن. ۳ - سفر و حرکت در شب...». معین. ج ۲ - ص ۲۰۲۲

هنا براین، کلمه‌ی «شب» از متن حذف و بحاشیه نقل شد.

(۱۹) - «قوای روسیه پس از تصرف گنجه، همانطور که قبل از آن شد، تحت فرماندهی ژنرال سیسیانوف... بطرف ایروان حرکت نمود و در اوج کلیسا مقر خلیفة ارامنه، با ارتضای عباس‌میرزا مواجه گردید. پس از یک نبرد شدیدی که در تاریخ ۱۴ صفر ۱۲۱۸ بین طرفین بوقوع پیوست، سیسیانوف تاب مقاومت نیاورده، بالاخره مجبور به قبضه شد و سپاهیان ایران، قوای روس را تعقیب نموده، در شعبان ۱۲۱۹ آنها را بسوی تفلیس عقب راندند».

مفول تا حاضر - ص ۳۶۵

(۲۰) - «دسته دویم که برای آذوقه از راه پنک ایروان عازم شده بودند بوسیله ارامنه محل مقداری آذوقه جمع آوری نموده چون پرقلیخان شام بیاتی محافظه بین راه

واقع گردید، سر کرده دسته آنان صلاح ندانست از راه مزبور عبور نماید، چون پیرقلی مذکور مردی آزموده و جنگ دیده بشمار میرفت...»، این جملات، بعلت اختلاط مفاهیم جداگانه دنیکدیگر، بصورت متن تصحیح، و برای حفظ امانت، عین متن خطی، بتوضیحات نقل شد.

(۳۱) - ۱- «عراق عجم (Eraqe Ajam) یا عراق عجمی (Ajami) ... - ۲- در تقسیمات جغرافیائی کشور قبل از اجرای قانون تقسیمات کشور در سال ۱۳۱۶ ه.ش. عراق، عراق عجم نام ولایتی از ولایات ایران بود، تقریباً مطابق شهرستانهای اراک و تفرش حالیه، و حاکم نشین آن سلطان آباد (اراک) بود. ولایت عراق مشتمل بود بر سلطان آباد و حومه و بلوک فراهان، کراز، سربند، آشتیان، گران، تفرش، رودبار، بیژن، وفس، شرا و خلگستان. این عراق عجم را نباید با عراق عجم در اصطلاح جغرافیای تاریخی خلط کرد» «... قید عجمی، برای تمیز این ناحیه از ناحیه عراق عرب در بین النهرين بود...».

معارف. فارسی. ج ۲ - ص ۱۷۰۶

(۳۲) - خدا آفرین «بخش مرکزی سابق شهرستان تبریز... اکنون این بخش وجود ندارد... این ناحیه اکنون جزء شهرستان اهر است. آبادی مرکزی خدا آفرین که ذکر شد در جنگهای ایران و روس مکرر آمده است، دارای دو پل است. یکی آجری بطول ۱۷۰ متر که گویند در زمان عباس میرزا نایب السلطنه ساخته شده و دیگری سنگی، که قدیمی و اکنون نیمه خراب است.».

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۸۸۵

(۳۳) - شوش = «شوشی... یا شوشه... شهر... ناحیهی خود مختار قرایب. کوهستانی جنوب غرب آذربایجان شوروی... در سال ۱۱۶۵ بنام پناه آباد... بنا شده و تا سال ۱۸۴۳ کرسی خانات قرایب بود. آقامحمدخان قاجار آنرا گرفت (۱۲۱۱ ه. ق.) ولی چند روز پس از ورود به شهر مقتول شد. بموجب عهدنامه گلستان (۱۲۲۸ ه. ق.) به روسیه واگذار گردیده، تا سال ۱۹۱۸ بزرگترین مرکز قایلیافی در قفقاز بود.».

معارف. فارسی. ج ۲ - ص ۱۵۰۶

لازم بتبذل کر است که در تواریخ، عموماً بنام «پناه آباد شوشی» ذکر شده، لیکن «وقایع نگار» در تمام کتاب بنام «قلعه شوش» و یا تنها «شوش» ذکر نموده است. باید

توجه داشت، که این قلعه، ارتباطی با «قلعه شوش» واقع در خوزستان سدرکنار کارون ندارد.

(۲۴) - «منزل Manzel»: ۱- جای فرودآمدن در سفر - مرحله. ۲- مسافت بین دو توقفگاه مسافران (در قدیم)....

معین. ج ۲ - ص ۴۳۹۰

توضیح‌باشد افزود، که در گذشته، کاروان‌سراها و آب‌انبارهای بین راه‌های کاروان‌برو، محل اطراف شبانه‌ی مسافران بودند. این گونه محل‌ها را «منزل» می‌گفتند. نخست باین علت، که چنین امکنی را در مسافت‌های می‌ساختند که معمولاً هر کاروان، نزدیک غروب با آنجا میرسید، و ناچار با طراق بود. و بعد اینکه در چنین جاهایی، عده‌ای بساط کسب و کار و معامله با کاروانیان می‌گسترانیدند و بهمین جهت، برای مسافران اغذیه و اشربهای فراهم بود. بنابراین، هریک از این محل‌ها، اسم خاصی پیدا می‌کرد، مانند همین منزل، که بنام «آق اوغلان» معروف شده بوده است.

(۲۵) - «... فتحعلیشاه حکمرانی ایران را همچنان به محمدخان قاجار واگذاشت و ابوالفتح خان جوانشیر را مأمور قراباغ کسرده، خود بهمراهی عباس میرزا به تهران بازگشت. اندکی بعد از این واقعه، ابراهیم خلیل خان جوانشیر، حاکم موروثی قراباغ در پناه آباد تھصن جست و با سیسیانوف بعضاً کره پرداخت و او را بکومک خویش خواند. اما لشکر عباس میرزا با وجود مخالفت و مقاومت لشکر سیسیانوف و جوانشیر، از روی پل خدا آفرین از ارس عبور کرده قلعه شوشی را که پناهگاه مهم و عمله‌ی لشکر ابراهیم خلیل خان بود، محاصره کرد، و فتحعلیشاه نیز خود از ارس گذشت، در تخت طاووس، هشت فرمنگی قلعه‌ی شوشی فرود آمد. سیسیانوف سرهنگی را، نامش گرگین بالشکر و تجهیزات بکومک قلعگیان شوشی فرستاد، و بین این سرهنگ روئی با قوای عباس میرزا در محلی بنام عسکران جنگی سخت روی داده، بعد از شش روز زد و خورد، سرهنگ روئی مقهور و مجروح گشت، و لشکری هم که سیسیانوف بمدد آن سرهنگ آورد، از لشکر عباس میرزا شکست خورد (دریع الاول ۱۲۲۰ ه.ق). و چندی بعد گنجه نیز از تصرف روئیه خارج شد و بدست ایران افتاد.».

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۳۳۴-۳۳۵

(۲۶) - «... در این بین، سیسیانوف یکی از سرکردگان خود را واداشت که با سفاین روس از راه دریای خزر، به گیلان بنازد و آن سردار انزلی را گرفت، و لیکن در

«بره بازار» مغلوب شده بگریخت...».

همانجا: ج ۱ - ص ۳۳۵

(۲۷) - «پیر بازار... بخش حومه‌ی شهرستان رشت... ۷ کیلومتری شمال رشت. کنار رودخانه‌ی پیربازار، قبل از روتق بندر پهلوی، پیش‌بندر شهر رشت و با راه آهن آن مرتبط بود. ولی احداث راه شوسه‌ی رشت به بندر پهلوی و ساختن اسکله و بارانداز در غازیان، و عقب‌نشینی مرداب انزلی، پیربازار را از اهمیت انداخت...»

همانجا: ج ۱ - ص ۵۷۸

(۲۸) - Talesh یا «طوالش... باریگه‌ای جنگلی و مرطوب بین کوههای طالش و بحر خزر، که از لحاظ جغرافیائی جزء گیلان است. ناحیه‌ی طوالش تا انعقاد عهدنامه‌ی گلستان تماماً جزء ایران و کرسی آن لنگران بود. اینک رود آستارا، طالش ایران (مشتمل بر شهرستانهای طوالش و آستارا) را از طالش سوروی جدا می‌کند. طالش سوروی جزء آذربایجان سوروی است...».

معارف. فارسی. ج ۲ - ص ۱۶۱۱

(۲۹) - «شروان (Shirvan) یا شیروان (Shervan) ناحیه و ولایت قدیم، کنار دریای خزر در شمال رود کورا (کر) در آلبانیای قدیم یا اران اوایل قرون وسطی و آذربایجان سوروی کتوانی. تاریخ و جغرافیای تاریخی این ناحیه هنوز بخوبی روشن نیست... فرمانروایان شروان، عنوان شروانشاه داشته‌اند... پس از اینکه قاجاریه وحدت ایران را تأمین کرد، جانشینان فتحعلی‌خان - خان قوبه - از یکطرف موافق با دولت ایران و از طرف دیگر با روسیه روپروردند. عاقبت برطبق عهدنامه‌ی گلستان (۱۲۳۸ ه.ق.)، دولت ایران از دعاوی خود برد بند، قوبه، شروان و باکو منصرف شد. در سال ۱۸۲۰ روسها این نواحی را اشغال کردند. مصطفی‌خان - خان شماخی - به ایران گریخت و قلمرو وی جزء سرزمین روسیه شد. در حال حاضر، ناحیه‌ی شروان جزء آذربایجان سوروی است.».

همانجا: ج ۲ - ص ۱۴۲۸-۱۴۲۹

لازم بذکر است که در استان خراسان نیز، شهرستان «شیروان» بین قوچان و اسفراین و بجنورد، وجود دارد، که البته ارتباطی به شیروان مورد بحث درین متن، ندارد.

(۳۰) - قتل سیسیانوف فرماندهی قوای روسیه: ذیقعده ۱۲۲۰ هجری.

«عباس میرزا پس از استرداد گنجه، برای تهیه قوای کافی عازم تهران گردید تا از شاه، اعتبار لازم را دریافت دارد. زیرا او بایستی با درآمد آذربایجان این جنگ بزرگ را اداره نمایند، و شاه مایل نبود از خزانه وجهی باو بدهد [۱] در غیاب عباس میرزا، ۹ نرال شفت که در پیر بازار شکست خورده بود، مجدداً به بادکوبه حرکت نمود و خود ۹ نرال سیسیانوف هم عازم گنجه شد. ولی ۹ نرال شفت در اینجاهم کاری از پیش نبرد و از قوای حسینقلی خان شکست خورده، مجبور بعقب نشینی گردید و سیسیانوف هم در حوالی گنجه موقعیتی نصیب شد و بطرف باکو عقب نشست. ۹ نرال فرماندهی قوای روس، چون میدانست که بیشتر موقعیتها ایران، مرhone رشادتهاي حسینقلی خان است، نیرنگی بنظرش رسید و تصمیم گرفت اورا بقتل برساند. لذا برای اجرای طرح خود، پیکی نزد حسینقلی- خان فرستاد و پیشنهاد ملاقات، جهت مذاکره صلح نمود. سردار ایرانی که این پیشنهاد غیرمتوجه را ناشی از یک نیرنگ احساس نموده بود، ضمن قبول پیشنهاد، چند نفر از سرداران خود راهم، از نظر احتیاط با خود برد، تا چنانچه سوه نظری در بین باشد خشی گردد. اتفاقاً این پیشینی بصورت عمل درآمد، و سیسیانوف که دستورات لازم را به همراهان خود، برای قتل سردار ایرانی داده بود، قبل از موقعیت، بقتل رسید و سرش بعنوان هدیه برای فتحعلیشاه فرستاده شد.»^۱.

منقول تا حاضر. ج ۲ - ص ۳۵۸-۳۵۹

(۳۱) - میرزا بزرگ فراهانی: که اسمی و القاب مختلف وی در اعلام آمده است، مردی هوشمند و فهیم و روشن بین بود، که در سیاست عهد فتحعلیشاه، نقشی بسیار اساسی و سازنده و مؤثر داشت. درایت و دوراندیشی و آگاهیهای سیاسی وی، تا حدی بود که دولت انگلیس را بوحشت انداخته، و سفرای آن دولت سعی داشتند تا هرچه بیشتر دست او را از امور سیاسی کوتاه نمایند - چرا که قادر نبودند مانند سایر بزرگان، او را خریداری کنند - .

«سرگور اوزلی» که پایه گذار معاهده‌ی گلستان بود، از تبریز نامه‌ای به «ویکونت کاستلره» وزیر امور خارجه‌ی انگلیس نوشت و درباره‌ی «میرزا بزرگ» چنین توضیح داد: «... با تهدید قطع پرداخت کمک مالی، بالاخره موفق شدم اجازه‌ی پادشاه را تحصیل کنم، که با نماینده‌ی دولت روس - بدون دخالت «میرزا بزرگ» و اطرافیانش - داخل مذاکره شوم. اکنون افتخار دارم با اطلاع بر سانم، که ماتوفیق یافتم به رفیق و متحد خود، روسیه - حتی از این ناحیه‌ی دور - کمک کنیم. زیرا من اختیار تام دارم، که متارکه‌ی

جنگ میان دولتین ایران و روس را برای مدت یکسال به مرحله‌ی قطعی برسانم. باین ترتیب، روسها خواهند توانست از سپاهیان قفقاز برضد دشمن مشترک (=فرانسه) استفاده نمایند».

بهر حال، درمورد هردو معاهده‌ی گلستان و ترکمانچای، از وی خلع ید شد و همین رویه را، درمورد «عباس میرزا» نیز در تنظیم مفاد معاهدات مرعی داشتند. و بطوریکه از مفاد نامه‌ی «سرگود اوژلی» بر می‌آید، «فتحعلیشاه» نیز، بکوتاهی دست این دو نفر، رضایت داده است.

ناگفته نماند، که «میرزا بزرگ قائم مقام» پدر «میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی» مشهور، وزیر «محمدعلی میرزا» بود، که در سال ۱۲۵۱ هجری، با سعایت عمال بیگانه بدلستور محمدعلیشاه بقتل رسید، و داعنویس جاهلی بنام «میرزا عباس ارومی» مشهور به « حاجی میرزا آفاسی» بجای او زمام امور کشود بی‌سرپرست را، بدست گرفت.

(۳۲) - تاج‌الدوله - مریم: از زنان مورد علاقه‌ی فتحعلیشاه، و بسیار مورد احترام او بود. زنی متکبر، که نسبت بادای احترام از طرف زنان - برخود - بشدت سخت می‌گرفت، و بهمین ملاحظه، دم و دستگاهی جدا از حرم شاه داشت. از اصل و نسبش در تاریخ عضدی، که «شرح حال زنان و دختران و پسران» فتحعلیشاه است، اثری نیست، اما از اخلاق و تکبر دفاترش شمه‌ای ذکر گردیده است. این بانو، از لحاظ «تعلیم خط و ربط و عالم پدر-فرزندی» تربیت یافته‌ی «میرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی» بوده است.

با بنقل «تاریخ عضدی» چنان نخوی داشت که، از بیم آنکه «مباردا در نزد او سرموئی خلاف ادب از کسی واقع شود، غالباً در قصر احداثی خود در امامزاده قاسم می‌نشست...». «او ضاع و اسباب تجمل تاج‌الدوله، همه جهت، از حرمخانه خارج بود و دستگاهی جداگانه داشت. از فراشخانه و اصطبل و صندوقخانه و غیره».

«بعد قم را باو دادند، زیاده بردویست عملجات شخصی او، که از قراباغ همراه آورده بود و همه مردمان متشخص ورشید بودند، مبلغی از مالیات قم با آنها بطور سیورغال مرحمت شد. ملک بیک که از بزرگان قراباغ بود، وزارت آغا باجی (نام دیگر تاج‌الدوله) را داشت...».

«با همه احترامات شخصی، از اول که بخانه خاقان مبرور آمد، هیچ طرف میل نشد. شب زفاف قبل از صبح حضرت خاقانی بدون مضاجعت - که با حالت جوانی آنحضرت و میل بطرف نسوان، عجیب می‌نمود - از اطاق بیرون آمده فرمایش کرده بودند، که دختر

ابراهیم خان بنظر مانند مارآمد. آغا باجی، تا آخر عمر، همینطور باکره ماند، گویند صبح همانشب عریضه‌ای بطور گله بحضور خاقان فرستاد که در عنوان، این بیت ترکی غیرموزون را نوشته بود:

یارم گجه گلدى، گجه قالسى، گجه گىتى

هېچ بىلمىرمۇم عمرم، نېجە قالدى، نېجە گىتى؟».

عىسى - باختصار ازص ۷.

(۳۴) - «میرزا ابوالحسن خان شیرازی» = ایلچی کیبر... وفات ۱۲۶۲ ه.ق. از رجال معروف اوایل عهد قاجاریه، پسر میرزا محمدعلی اصفهانی سردشیدار، و خواهرزاده حاجی ابراهیم شیرازی بود. در عهد صدارت حاجی ابراهیم، از جانب اسدالله خان پسر حاجی ابراهیم، که ایالت لرستان و بروجرد و شوشتر و دزفول در عهده‌ی او بود، نیابت حکومت شوشتر را داشت و بعد از قلع و قمع خاندان حاجی ابراهیم، وی بهندگریخت، و در «حیدرآباد دکن» بخدمت نظام دکن درآمد. در سال ۱۲۴۲ ه.ق. که شاه، با بقای خاندان حاجی ابراهیم بر سر مهر و محبت آمد، او نیز از هندوستان به فارس آمد و در سال ۱۲۴۶ بسفارت ایران در لندن مأمور شد، و چندی بعد، از آنجا به مراه سرگور اوژلی، بسبب انقلاب دریا، بدون مقصد پا مسیریکا (ریودیانیرو) رفت. بنا به مشهور، وی اولین ایرانی است که پا مسیریکا (ریودیانیرو) رفت. بنا به مشهور، وی در بازگشت از امریکا به لندن رفت و از آنجا با سرگور اوژلی و چیمز موریه، منشی او با کشتنی به ایران آمد. چندی بعد با سرگور اوژلی به رویه رفت و تنها بازگشت! دیگر بار به اطریش و فرانسه و انگلستان به سفارت رفت. در سال ۱۲۴۰ ه.ق. میرزا ابوالحسن وزیر دول خارجه، و عهدنامه‌ی ترکمنچای را، از جانب دولت ایران امضا کرد. در هنگام وفات فتحعلیشاه، به سبب وحشتی که از قائم مقام داشت، بتقویت و حمایت علیشاه ظل السلطان برخاست. اما وقتی امر سلطنت بر محمدشاه قرار گرفت، از ترس به حضرت عبدالعظیم گریخت. بعدها در عهد صدارت حاجی میرزا آفاسی، باز به دربار پیوست و مورد توجه واقع شد، و در سنی ۱۲۵۸ ه.ق. عهدنامه‌ی تجاری بین ایران و انگلیس را منعقد کرد. وفات وی در تهران اتفاق افتاد. گویند چیمز موریه احوال و اطوار او را با قدری مبالغه در کتاب معروف حاجی بابای خویش ترسیم و تصویر کرده است».

المعارف. فارسی. ج ۱ - ص ۲۴

«میرزا ابوالحسن خان پسر دوم میرزا محمدعلی، یکی از منشیان حکومت نادرشاه افشار است. محمدعلی بسال ۱۱۹۰ ه.ق. (۱۷۷۶ م.) در شیراز متولد شد و در دستگاه

پدرش پرورش یافته بود. درشی که نادرشاه کشته شد، میرزا محمدعلی در زندان بسرمی برد و قرار بود که روز بعد ب مجرم خیانت به نادرشاه، اورا زنده در آتش بسوزانند. پس از اینکه نادر بقتل رسید، میرزا محمدعلی از مرگ و حشتاک و شعله‌های آتش رهائی یافت و در عهد کریمخان زند نیز در خدمت او میزیست تا اینکه در او اخیر سلطنت این پادشاه بدرود حیات گفت.

خواهر حاجی ابراهیم کلانتر شیرازی، در عقد میرزا محمدعلی بود، و میرزا ابوالحسن-خان... پسر همین زن و خواهرزاده کلانتر شیرازی است».

حقوق بگیران - ص ۱۸

(۳۴) - «امین‌الدوله اصفهانی، لقب عبدالخان. از وزراء و رجال و مستوفیان معروف عهد قاجاریه. پسر حاجی محمد حسین‌خان صدر اصفهانی. وی بهنگام صدارت پدر، مقام مستوفی‌الممالکی یافت (۱۲۳۶ ه. ق.) و چند سال بعد، چون حاجی هاشم اصفهانی، والی اصفهان، که از خویشان وی بود، عصیان کرد، فتحعلیشاه او را گرفته نایینا کرد، و امین‌الدوله را نیز معزول نموده، الهیارخان آصف‌الدوله را باین سمت انتخاب کرد (۱۲۴۰). اما... بار دیگر صدارت را به امین‌الدوله داد (۱۲۴۳) و او تا پایان حیات فتحعلیشاه در همین سمت بود. بعد از وفات فتحعلیشاه... بدرگاه محمدشاه نرفت و بتحریک علیشاه ظل‌السلطان مدعی دیگر سلطنت پرداخت. چون کار سلطنت بر محمدشاه قرار گرفت، یک‌چند در اصفهان در خانه‌ی یکی از علماء متخصص بود، عاقبت در اوایل صدارت حاجی میرزا آقا‌سی، از طریق بختیاری به عتاب دفت (۹۱۶۸ ه. ق.) و در آنجا بود، تا وفات یافت».

معارف، فارسی، ج ۱ - ص ۲۵۴

(۳۵) - «شکی - ... ناحیه و ولایت سابق، در آذربایجان سوروی کنونی... در ایام باستان جزء آلبانیا بود. سلاطین ساسانی، شهرهایی در آن تأسیس (یا آنها را تجدیدبنا) کردند. لشکر اسلام در زمان خلافت عثمان (۴۵-۲۴ ه. ق.) از رود کورا (=کر) گذشت. مدتها اکثریت سکنه‌ی شکی را مسیحیان تشکیل می‌دادند. بعدها شکی جزء قلمرو شروانشاهان گردید، ولی فرمانروایان گرجستان مدعی مالکیت آن بودند. در نتیجه‌ی لشکرکشی شاه طهماسب اول صفوی... جزء ایران گردید (۹۵۸ ه. ق.) در حدود ۱۰۵۳ ه. ق. بدست ملوک سلاطین محلی افتاد... در ماه مه (۱۸۰۵ ه. ق.)، خان شکی تابع و خراج‌گزار روسیه شد، تا... در (رمضان ۱۲۲۱ ه. ق.) روسها حکومت

شکی را به جعفرقلی خان دنبی، حاکم سابق خوی که از ایران تبعید شده بود، سپردند. بموجب عهدنامه گلستان، دولت ایران شکی و خانات مجاور را بهروسیه واگذار کرد.

همانجا: ج ۲ - ص ۱۴۸۵

(۳۶) - ارض‌الروم = ارز‌روم (Arzerum) شهر... در ارمنستان، از مرکز زراعت و تجارت. این محل از ایام قدیم اهمیت تجارتی و سوق‌الجیشی فراوان داشته، و در دوره‌ی دولت بیزانس، شهری بنام تئودوسیوپولیس (Teodosiopolis) در آنجا واقع بود، که مرکز بخشی از ارمنستان بود، و اعراب بخش و مرکزش را از روی نام اراضی آن، قالیقا می‌خواندند. قالیقا... در سال ۶۵۳ بعداز میلاد بدست اعراب افتاد. در قرن یازدهم میلادی که شهر ارزن... بدست سلاجقه ویسان شد، سکنه‌ی آن به شهر اخیر مهاجرت کردند، و این شهر را ارزن‌الروم... و ارض‌الروم [= ارزن رومیان] خواندند، و این نام بعدها بصورت‌های: ارزالروم (Arzo'r,Rom) و ارض‌الروم [= سرزمین رومیان] و ارض‌روم تحریف شد. در سال‌های ۱۸۲۸ و ۱۸۷۸ و ۱۹۱۶ روسها آن را گرفتند.

همانجا: ج ۱ - ص ۹۳

(۳۷) - ناپلئون بناپارت Napoleon Bonaparte متولد آزادکسیو، واقع در ایالت کورس. در سال ۱۷۸۵ بخدمت ارتش در آمد و در دسته‌ی توپخانه بکار پرداخت. در سال ۱۷۹۶ بفرماندهی دسته‌ی کوچکی از سپاه فرانسه، در جنگ بر علیه اطربیش شرکت نمود، و همین جنگ باعث شهرت و محبوبیت او شد، و طولی نکشید که بنام سردار بزرگ سپاه فرانسه، مورد تکریم قرار گرفت، و «جمهوری‌خواهان» بجانبداری او پرداختند.

بناپارت، شخصاً معاهدہ‌ی «کامپوفورمیو» را با اطربیش امضاء نمود. در سال ۱۷۹۹ ارتش مجهزی را برای تسخیر مصر بسیج نمود، لیکن بدون نتیجه بفرانسه مراجعت نمود، و بنوان «کنسول اول فرانسه» انتخاب شد، و بین سال‌های ۱۷۹۹ تا ۱۸۱۴ بنام‌تها قدرت بلا معارض ارتش و دولت فرانسه، بر آن کشور حکومت نمود. پس از پیروزی در جنگی که بر علیه گروه کشورهای متحده اروپا (= مؤتلفین) انجام داد، خود را امپراتور فرانسه نامید و در حضور پاپ، تاجگذاری کرد. (۱۸۰۴ میلادی). جنگ دوم او بر علیه «مؤتلفین»، پیروزیهای بزرگی برای او کسب کرد (۱۸۰۵-۱۸۰۷).

قدرت و شوکت ناپلشون، از سال ۱۸۰۸ رو با قول نهاد، و برخی جنگها - بخصوص با روسیه (۱۸۰۹) - بکلی نیروی ارتش او را تحلیل برد، و سیصد هزار فرانسوی را، در سرمای روسیه منجمد نمود... و در بازگشت از روسیه، نیروی رویز وال او، گرفتار چهارمین جنگ «مؤتلفین» شد و در «لایپزیک» شکست کامل یافت.

بناپارت در سال ۱۸۱۴ (= ۱۱ آوریل) معزول شد، لیکن نیروی پیروزمند «مؤتلفین» برای حفظ حیثیت نظامی او، اجازه دادند تا با حفظ نام «امپراطور»، در «آلب» حکومت کنند. اما وی، یکسال بعد، از آنجا گریخت ووارد پاریس شد، و مجدداً بمدت یکصد روز حکمرانی کرد (= حکومت ۱۰۰ روزه). در همین مدت، در گیر جنگ مشهور «واترلو» شد، که با نقض کامل حکومت و خاندان بناپارت انجامید.

سپاهیان انگلیس وی را اسیر و بجزیره‌ی «سن‌هلن» - واقع در اقیانوس اطلس، غرب افریقا - تبعید کردند.

ناپلشون بناپارت، در سن ۵۲ سالگی به سال ۱۸۲۱ در همان جزیره در گذشت.

(۳۸) - «قارص...، کرسی ایالت قارص. در شمال شرقی ترکیه، در ارمنستان. مرکز تاریخی زراعتی است. شهری قدیمی، دارای استحکامات نظامی، و واقع در میان کوه است. در قرن ۱۱ میلادی، مدتی جزء امپراطوری بیزانس بود، و سپس به دست مسلمانان افتاد... در سال ۱۰۳۶ ه. ق. گرجیها آن را گرفتند. امیر تیمور آن را ویران کرد (۱۳۸۶). در قرن ۱۶ میلادی، عثمانی‌ها آن را از نو ساختند. در سال ۱۶۰۴ میلادی بتصوف شاه عباس کبیر درآمد. روسها، نخستین بار در سال ۱۸۲۸ میلادی آن را تسخیر کردند. در کنگره‌ی برلین، همراه نواحی اطراف، به روسها واگذار شد (۱۸۷۸ میلادی)...».

معارف. فارسی. ج ۲ - ص ۱۹۸۶

(۳۹) - غراف گدوویج = ژنرال گدوویج - در اوخر سال ۱۲۱۰ هجری، دولت روسیه، وی را که از سرداران بنام بود، برای تسخیر «در بنده» (به توضیح (۱) نیز نگاه کنید) مأمور ساخت. ظاهرآ باین بهانه که «آراکلی خان» (به توضیح (۹) نگاه کنید) حاکم گرجستان، از دست دولت ایران، به روسیه شکایت برده است.

گدوویج یک سپاه شصت هزار نفری دیگر نیز بفرماندهی «والرین زوبوف» (به توضیح (۱۱) نگاه کنید - در این متن: قزل ایاغ-) بکمک گدوویج رسیده، بیاری یکدیگر قلاع مستحکم شهرهای: باکو، در بنده، طالش و گنجه را بتصوف درآوردند، و بسوی سواحل خزری دریای خزر تاختند و مصب رودخانه‌ی «اترک» و «کورا = کسر» را در اختیار

گرفتند.

«والرین زوبوف» - پس از این پیروزیها - از رود ارس عبور کرد و در «دشت مغان» توقف نمود، تا زمستان را پشت سر گذارد، و فتوحات خود را در بهار سال بعد ادامه دهد ...

(۴۰) - درمن، باختصار از روابط ایران و عثمانی، و نیز ایران و اروپا - انگلیس و فرانسه - سخن آمده است. اما اثری از تأثیرات اوضاع اروپا و معاهداتی نظیر «تیلیسیت» - ژوئیه ۱۸۰۷ - و «فین کن اشتاین - ۱۸۰۷ م ۴» و «بخارست» - م ۱۸۱۳ ، در آن نیست، و نویسنده - میرزا صادق و قایع نگار - بعلت عدم وجود وسائل سریع ارتباطی، از تأثیر سیاستهای دول اروپائی در روابط شان با ایران - مثل همه‌ی درباریان دیگر - بی اطلاع بوده است. بدین جهت برای روشنتر شدن مسائل، ناچار توضیحاتی - باختصار - درین زمینه داده می‌شود:

ناپلئون، در سال ۱۸۰۴ (= ۱۲۱۹ هجری) بنام امپراطور فرانسه، زمام کشور را - رسمی - در دست گرفت. ولی از دو سال قبل از تاجگذاری، که با نام کنسول اول فرانسه حکومت می‌کرد، سیاست «صلح مسلح» را در کشورهای آلمان و سوئیس و ایتالیا اجرا نمود و با فشار بسیار، منافع فرانسه را درین کشورها حفظ کرد، و همین سیاست بود، که باعث وحشت کشورهای مقتدر دیگری مانند روس و انگلیس شد - که بزرگترین دشمنان اروپائی ناپلئون بودند.

بریتانیا، که در سایه‌ی صلح، اوضاع اقتصادی و صنعتی خود را، بسرعت توسعه داده بود، و در نظر داشت که قدرت دریائی خود را، همچنان حفظ و سیاست بریتانیا را برآبهای اروپا، نگاهدارد، و فرنچی بفرانسه - و امپراطور جوان آن - ندهد، تا بتواند به پیشرفت‌های در زمینه‌ی اقتصاد و صنعت نائل شود.

«الکساندر اول» - امپراطور روسیه - نیز، از آنجاکه خود را فرستاده‌ی خدا می‌دانست، سخت می‌کوشید تا قدرت خود را، بر تمام اروپا تحمیل، و از طریق راه یافتمن بدریای آزاد - خلیج فارس و دریای سیاه - بتوسعه‌ی نفوذ خود در اروپا، ادامه دهد. باین جهت از بناپارت تقاضا کرد، تا بین روس و انگلیس واسطه‌ی صلح شود. اما جواب منفی ناپلئون، سخت او را آزد. - چراکه صلح روس و انگلیس، با مقاصد فرانسه مغایرت تمام داشت. - بنابراین، «الکساندر اول» با شدت هرچه تمامتر، شروع بتحریکات سیاسی بر علیه ناپلئون نمود. زیرا میدانست، که اگر آلمان بدست ناپلئون بیفتد، سهمی از آن به روسیه نخواهد رسید، و در نتیجه راه اسلامبول - در کنار تنگه‌ی «بوسفور» - مسدود خواهد شد.

باین جهت، خود به انگلستان پیشنهاد صلح نمود و در نتیجه معاہده‌ای بین الکساندر اول و نخست وزیر وقت انگلیس—«سر ولیام پیت ۱۷۵۹-۱۸۰۶» Sir William Pitt در سال ۱۸۰۵ بسته شد. در این معاہده، حدود فرانسه را محدود بمرزهای قدیمی کردند، تا در اطراف آن کشور، ممالک کوچکی بوجود آورند، و فرانسه را در مرزهای خود، ثابت نگاهدارند. همان سیاستی که انگلیس برای حفظ هندوستان در آسیا اجرا کرد، و افغانستان را حائل بین ایران و هندوستان قرار دادا. اما پیشرفت‌های ارضی فرانسه، سبب شدند، که بین دولتهای روس، انگلیس، سوئیس و اتریش، معاہده‌ی چهارجانبه‌ای بر علیه ناپلئون منعقد گردد، که همین معاہده، سر آغاز مخاصمات طولانی ناپلئون و همه‌ی اروپا گردید. کشورهای امضاء کننده‌ی این پیمان را مجموعاً «مؤتلفین» می‌گویند. (۱۱ آوریل ۱۸۰۵).

با همه‌ی این تمهدات، این پیمان نیز نتوانست مانع توسعه‌ی نفوذ نظامی و گسترش ارضی فرانسه شود، زیرا ارتش اتریش در «باویر = باواریا Bavaria» واقع در خط مرزی آلمان و اتریش کنونی و «اولم» در کنار رود دانوب و سپاه مشترک روسیه و اتریش، در «استرلیتز» از ناپلئون شکست خوردند و پیمان «پرسبورگ» (۲۶ دسامبر همان‌سال) سبب گردید که روسیه بطرف لهستان عقب نشینی کند.

این فتوحات، ناپلئون را بر آن داشت، تا برادر خود—«ژوزف بناپارت»—را به سلطنت «ناپل»—ایتالیا—بر گزیند و حکومت جمهوری کوچک «باتاو» را نیز بسلطنت تبدیل، و با نام «هلند» در اختیار برادر دیگر خود «لوئی بناپارت» گذارد.

این تغییرات سیاسی، آنقدر را به ناپلئون دادند، تا بدول اروپائی برای ایجاد یک اتحادیه‌ی اروپائی، بنام «اتحادیه‌ی رن» پیشنهاد نماید، مشروط با ینکه سرپرستی آن را، شخصاً بهده داشته باشد. این تغییرات، و نیز سایر پیشرفت‌هایی که در ظرف دو ماه نصیب فرانسه شد، روس و انگلیس را بر آن داشت تا با فرانسه، وارد مذاکره شوند.

«فوکس» نخست وزیر جدید انگلیس، اوایل سال ۱۸۰۶ با «تالیران» وزیر امور خارجه‌ی فرانسه، بمذاکره پرداخت و در مورد مسائل اروپائی به موافقت رسیدند. اما درباره‌ی مسائل شرق توافقی حاصل نشد. علت اصلی آنهم، اشغال جزایر «کاتارو» و «ایونین» توسط روسیه، و اشغال جزایر «مالت» و «سیسیل» بوسیله‌ی انگلیس بود، که مانع پیشروی فرانسه، بطرف شرق می‌شدند.

انعقاد «اتحادیه‌ی چهارم مؤتلفین» سبب گردید، که دولت «پروس» نیز در صنف مخالفین ناپلئون درآمد و در جنگ بر علیه فرانسه، دوجبه‌ی جدید گشود. اما در هر دو جبهه، فرانسه پیروز گردید (اکتبر و ژوئیه‌ی ۱۸۰۶).

پس از قتل «سیسیانوف»—درین متن «ایشپخر»—و انتصاب ژنرال «گودوویچ»،

اوپرای اروپا بکلی دیگر گون شد، و بناپارت تقریباً بلامناظع، با جام مقاصد خود مشغول بود، و بطوریکه در متن نیز آمده است، درین مرحله، ایران ناچار گردید، تا برای جلوگیری از تجاوزات روسیه، دست نیاز بسوی فرانسه‌ی بناپارت دراز نماید. آنچه در متن آمده، مربوط باستخلاص فرستاده‌ی فرانسه، «موسیو ژوبر» – با توصل پنفوذ شخصی عباس‌میرزا از زندان دولت عثمانی است. و اما «عبدالسرزاق دنبی» در «آثار سلطانیه» مستله‌ی پیام بناپارت را – برای فتحعلیشاه – چنین ضبط کرده است:

«... موسیو ژوبر نام را بسفارت تعیین و روانه‌ی دولت ایران ساخته، اعلام و پیغام نمود، که: این قاعده مسلم است که دوست دشمن، دشمن خواهد بود، و دشمن دشمن، دوست. الحال من (= ناپلئون) با دولت ایران دوست است، نهایت دشمنی دارد. پس اولی آنست که میانه‌ی ایران و فرانسه، عهد دوستی دیرینه تازه شده، استحکام میثاق دولت فرانسه، بر عالمیان ظاهر، و فایده این دوستی – که اخراج روسیه از گرجستان و حواشی ایران است – بر جهانیان روشن و باهر گردد».

نماینده‌ی فرانسه، مدت یکماه در ایران ماند، و عازم بازگشت بفرانسه شد، و از دولت ایران خواست، تا نماینده‌ی تام‌الاختیاری بهراه او روانه کند، تا معاهده‌ی صلح را امضاء و با خود بیاورد.

فتحعلیشاه که از مساعدت‌های انگلیس مأیوس شده بود، «میرزا محمد رضا قزوینی» (نیز توضیح ۴۱) را بهراه «ژوبر» بفرانسه فرستاد. این دونفر در ۲۵ صفر ۱۲۲۲ (= ۱۸۰۷) در اردوگاه جنگی «فین‌کن اشتاین» (Finken Stien) در لهستان – بحضور ناپلئون رسیدند و تختیین معاهده‌ی بین ایران و یک‌کشور مقتدر اروپائی منعقد گردید، و ازین تاریخ، ایران بنام یک‌کشور آسیائی، در اروپا مطرح شد. و اما آثار این معاهده، سال‌ها در اوضاع داخلی و نیز سیاست خارجی ایران باقی بود، که در متن مختصر اشاراتی آنها شده، و هر جا که لازم باشد، توضیح خارج از متن داده خواهد شد.

از این معاهده، چند نکته‌ی مهم ذکر می‌شود:

الف – تعهدات فرانسه در برابر ایران: اول – تمامیت ارضی ایران تضمین و گرجستان جزء خاک ایران محسوب و حق مسلم ایران است. دوم – فرانسه متعهد است که تمام سعی خود را بکار اندارد، تا روسیه را وادر بانعقاد پیمانی، مبنی بر تخلیه‌ی گرجستان و اراضی ایران، نماید.

ضمناً فرانسه متعهد شده است، که این امر – یعنی موضوع گرجستان و تخلیه‌ی نقاط اشغالی توسط روسیه – جزء سیاست دائمی آن دولت است و «نصرآ تفاضا» خواهد شد. سوم – فرانسه تعهد کرده است، که علاوه بر تحویل توب و تفنه کافی، افسران و افراد

متخصص در فنون نظامی نیز بایران اعزام، و در بازسازی سپاهیان ایران، بصورت يك ارتش منظم نهايت تلاش خود را، مرعى نماید.

ب - تعهدات ایران در برابر فرانسه: فتحعلیشاه تعهد است با دولت انگلیس بطور کلی قطع ارتباط کند، و فوراً اعلام جنگ نماید ا دیگر اینکه در ماده‌ی دهم، پادشاه ایران تعهد کرده است، که تمام امکانات و نفوذ خود را برای ایجاد اتحاد در میان طوایف و قبایل قندهار بکار برد، و آنها را بر علیه انگلیس بسیج نماید. دیگر از تعهدات ایران، پذیرش کشتی‌های نیروی دریائی فرانسه، در بنادر خود، و کمک و مساعدت‌های لازم به آنها است، و نیز اجازه‌ی عبور به ارتش فرانسه، برای حمله به هندوستان، که ایران متعهد آن شده است.

بهرحال، پس از انعقاد این پیمان، بناپارت، دستور میدهد، تعداد ۴۰۰۰ پیاده و ده هزار تفنگ و پنجاه عراده توپ برای حرکت بطرف ایران آماده نمایند (۲۲ آوریل ۱۸۰۷) و همچنین به «ژنرال گاردان» (و نیز توضیح ۴۳) دستور میدهد، که در معیت تعدادی از افسران آزموده بایران آمده، طی نامه‌ی مورخ ۲۰ آوریل همانسال، این دستور را با اطلاع فتحعلیشاه بر ساند.

بهرحال، در سوم شوال ۱۲۲۲ هجری (دسامبر ۱۸۰۷)، هیأت ۲۵ نفری گاردان وارد ایران شدند، و گاردان، دستورات صریح بناپارت را - که کتاباً با داده شده بود - در نظر داشت: ناپلئون در خاطرات خود چنین می‌نویسد: «فرانسه بملکت ایران، از دور می‌نگرد. از طرف دیگر سرزمین آنرا وسیله و راهی برای لشکرکشی به هندوستان می‌شمارد».

و روی همین دونظر خاص، گروه متخصصین در فنون مختلفی را به مرأه گاردان فرستاده بود، تا بقول گاردان: «... توان نظامی ایران را در مقابل روسها مهیب تر کنند و برای آنکه موانع اردوکشی به هند را که باید از طریق «حلب» یا یکی از بنادر خلیج فارس اختیار نمود، تحقیق کنند و بجمع آوری اطلاعات و تأثیف رساله‌های پردازنند».

آنچه در «آمده، از: مقول تا حاضر. ج ۲ - ص ۳۷۱

در موارد لزوم، توضیحات دیگر داده خواهد شد.

(۴۱) - میرزا محمد رضا قزوینی - وی حامل هدایای گرانبهائی بارزش تقریبی ۶۰۰/۳۳۲ فرانک فرانسه بود، که از طرف فتحعلیشاه برای جلب دوستی و موافقت ناپلئون در مورد ارسال اسلحه و مهمات و کادر آموزش‌دهنده‌ی ارتش ایران، بفرانسه فرستاده شد.

«ماثر سلطانیه» درباب وی چنین اظهار نظر کرده است:

«میرزا محمد رضا قزوینی راهم که ازنجا و معاریف قزوین و وزیر نواب شاهزاده محمد علی میرزا بود، بموافقت موسیو ژوبه، از راه اسلامبول بر سالت فرانسه مأمور نمودند.

وی، در تنظیم معاهله‌ی «فین کن اشتاین» از روی بی‌اطلاعی، مسامحه‌ی بسیار کرده بود، چراکه موادر بوط بتهدهات ایران، بسیار صریح و روشن، و مواد مورد تعهد فرانسه، مبهم و طولانی و مجامله‌آمیز بود، و دولت فرانسه - هر زمان که لازم می‌دیلس می‌توانست از اجرای آنها خودداری نماید».

برخی تواریخ منجمله، از مقول تا حاضر - این تقصیر را، بهدهی نیاز مبرم ایران بمساحت فرانسه، و نیز تأکید فتحعلیشاه، در انعقاد فوردی قرارداد، گذاردۀ آنند.

(۴۳) - آمده ژوبه Amede Jaubert. وی از شرق‌شناسان آن روز بود، و مدرسه‌ی زبانهای شرق فرانسه را، در ۱۹ سالگی با تمام رسانید و با سمت مترجم، با سپاه فرانسه، به مصر رفت، و سپس مورد توجه بناپارت واقع شد و بفرانسه مراجعت کرد. در سال ۱۸۰۰ استاد مدرسه‌ی زبانهای شرقی شد و یکسال بعد با فریقا رفت، و پس از یک سفر بترکیه، در سال ۱۸۰۶ بدربار ایران آمد و بهمراه میرزا محمد رضا قزوینی بفرانسه برگشت و معاهده‌ی فین کن اشتاین را سبب شد.

در مدت اقامتش در ایران، جوانب مختلف راههای تحریریک ایران، بر علیه روس و انگلیس را بررسی نمود...

یکروز پیش از سقوط قدرت ناپلئون مأمور مسافرت بترکیه شد، و حکومت پس از ناپلئون او را مورد خشم قرارداد و از کار برکنار نمود. ژوبه، ازین پس وارد کارهای دولتی نشد، و بتحقیق در زبانهای مشرق زمین پرداخت، و خاطرات و عقاید خود را درباره‌ی شرق بر شته‌ی تحریر درآورد.

در سال ۱۸۲۱ «مسافرت با ایران و ارمنستان»، و «دستور زبان ترکی» را در سال ۱۸۲۳ در پاریس منتشر نمود.

وی مترجم کتاب «جغرافیای ادریسی» بزبان فرانسه نیز هست، که در سال ۱۸۴۰ در فرانسه انتشار یافت.

(۴۴) - غاردان خان = گاردان (Gardane). متولد ۱۷۶۶ در مارسی و متوفی ۱۸۱۷. وی آجودان ناپلئون بناپارت بود، و بعنوان نخستین مأمور سیاسی فرانسه، بفرماندهی هیأتی مركب از ۲۵ نفر نظامی و غیر نظامی با ایران آمد، (۱۲۲۲ ه. ق.) و

پیش‌نویس معاهده‌ای را که امپراطور فرانسه بایران پیشنهاد می‌کرد، به فتحعلیشاه ارائه نمود – شرح آن درمن درخواهد آمد.

مأموریت اصلی گارдан، ایجاد نقار و دشمنی بین ایران و انگلیس و ایران و روس بود. یکی از دستورات بناپارت این بود، که وضع خطرناک شمال ایران را بشاه گوشزد و برای او روشن نماید که روسیه نه تنها بهترین و ذرخیزترین ایالات ایران را تسخیر نموده، بلکه دولت قاجاریه را هم، هنوز برسمیت نشناخته است!... و نیز دستور داشت که بهر ترتیبی شده، امکانات بوجود آمدن یک اتحادیه‌ی سه‌جانبه، بین ایران و فرانسه و عثمانی را پردازد.

گاردان با توجه بشارایط نظامی-سیاسی ایران آنروز، مورد توجه شاه واقع شد و لقب «خان» گرفت، و همراهان او بتعلیم افراد ارتش ایران مشغول شدند. اما ساعیت دستیاران و خود فروختگان درباری، شاه را باو بدین کردند، و معاهده‌ی «تیلیسیت» بین روس و فرانسه، سبب خروج گاردان و هیأت او از ایران شد (۱۲۲۳ ه. ق.).

ژنرال گاردان، در تعلیم سپاه ایران بسیار کوشید، لیکن اوضاع سیاسی اروپا در مسیری پیش می‌رفت، که بکلی ایران را از یاد بناپارت برد. چرا که در معاهده‌ی تیلیسیت – برخلاف قول بناپارت – درباره‌ی ایران و تخلیه‌ی گرجستان، کمترین صحبتی بین ناپلئون والکساندر اول نشد، بلکه امپراطور فرانسه، بطور تلویحی ایران را «سهم» روسیه دانست. همین امر، سبب شد که گاردان نسبت بدنستورات ناپلئون تا حد امکان بی توجهه بماند، و در دیختن توب و تعلیم افراد بکوشد... و کوششها نیز درجهت جلب موافقت ناپلئون، بانجام تعهدات فرانسه نمود، که تماماً بی نتیجه ماند.

وی، در انعقاد معاهدات صلح بین ایران و روس، نقش مهمی ایفا کرد، اما در همه‌ی آنها، جانب «دوستان اروپائی» را فروزگذاشت. (بیز توضیح ۴۰ نگاه کنید) و نیز «تاریخ روابط» ج ۱ – ص ۷۰ تا ۸۰.

(۴۰) – عهدنامه‌ی تیلیسیت = «تیلزیت Tilitzit». شهری در پروس شرقی قدیم. بندرگنار رود نیمان. در سال ۱۹۴۵ به روسیه واگذار گردید و نامش به Savetsk مبدل شد...).

معارف. فارسی. ج ۱ – ص ۷۰۹

آنچه سبب انعقاد این عهدنامه بین دو دشمن قدیمی، یعنی فرانسه و روسیه گردید، شکست الکساندر اول – امپراطور روس – بدبست سپاهیان ناپلئون بود.

نخستین ملاقات سران دوکشور متخاصم، در وسط رودخانه‌ی «نیمان»، بسیار دوستانه

بود و «بناپارت واسطه‌ی صلح بین روسیه و عثمانی گردید و روسیه‌هم واسطه‌ی صلح بین فرانسه و انگلیس شد، و بدین ترتیب طرفین به عالمیان نشان دادند، که خواهان صلح بوده و بهبیچوجه مایل نیستند که کشورهای اروپا در آتش جنگ بسوزند!!».

از مقول تا حاضر. ج ۲ - ص ۳۷۲

اما دربار انگلیس، پس از آگاهی از پیروزیهای عظیم ناپلئون - بخصوص معاهده‌ی تیلسیت - بسختی بوحشت افتاد. چرا که یقین نمود، حمله‌ی به هندوستان - از طرف فرانسه - قریب الوقوع است.

در این میان، برادر ناپلئون - «لوسین بناپارت» - برای مذاکره با دربار ایران تعیین شد تا در سال بعد، وارد مذاکره شود.

در همین اوان، از طرف دولت انگلیس به لرد «میتو Minto» فرمانروای کل هندوستان، دستور رسید، تا رفتار ملایم‌تری با مردم هند در پیش‌گیردا و نیز نماینده‌ای برای مذاکره با دربار ایران، اعزام نماید.

فرمانروای هندوستان «سرجان مالکولم» را - که قبلاً نیز به ایران آمده بود - برای این کار مأمور ساخت. از سوی دیگر نیز دربار انگلیس - بدون مطالبه و با عجله - «سرهار - فورد جونز» را بسوی ایران فرستاد، که موضوع آن درمن آمده، و بجای خود توضیع داده خواهد شد.

(۴۵) - «شهر زور: شهر قدیم کرده‌ستان در ناحیه‌ای بهمین نام که امروز جزء ایالت سلیمانیه‌ی عراق است... ناحیه‌ی شهر زور... دشت مصفا و حاصلخیزی... در غرب کوههای اورامان... این دشت مسکن کردن جاف است. شهر زور با معتقدات اهل حق بستگی دارد (بزم آنان، قیامت در آنجا برپا خواهد شد)».

«دشت شهر زور، ظاهرآ از دوره‌ی دولت آشور، آباد بوده است و تلهای متعددی که در این ناحیه وجود دارد، حاکی از اینست که آبادیهای متعددی در آنجا وجود داشته... بنهای این شهر را به قباد، پسر پیروز ساسانی نسبت داده‌اند... هر اکلیوس اول (هرقل) در سومین جنگ خود با ایران از ناحیه‌ی شهر زور گذشت (فوریه‌ی ۶۲۸ م.)... شهر زور در دوره‌ی اسلامی بسبب دورافتادگی از مرکز دولت اسلامی، اغلب مأمن گردنشان و پایگاه (مانند خوارج و خرم دینان) بود... در جنگهای ایران و عثمانی، شهر زور نقش مهمی داشت. در آغاز قرن ۱۸ میلادی، ترکان عثمانی ایالت شهر زور را تشکیل دادند...».

(۴۶) - «سرهارفورد جونز Sir Harford Jons» در توضیح پیش اشاره شد، که «سرجان مالکولم» از طرف فرماندار کل هندوستان سو شرکت هند غربی - به ایران آمده (۱۲۱۵) و معاهده‌ای با دولت ایران امضاء نمود. در آن معاهده، بعلت بی‌اطلاعی اولیای امور ایران، و وحشتی که از حملات روسیه، در دربار پیدا آمده بود، هبچ تعهد جدی و مطمئنی را بعده‌ی انگلیس نگذاشتند. و این، تنها ایران بود، که باید تعهدات مهمی را بگردن می‌گرفت:

در ماده‌ی چهارم این قرارداد، ایران موظف بود که در صورت وقوع حملاتی از طرف فرانسه و افغانستان، «بریتانیای کبیر» در صورت داشتن امکان! از طریق هند به ایران کمک نماید. و با استناد همین ماده بود، که ایران - در هنگام خطر روس - از انگلیس تقاضای کمک کرد، و باین منظور «محمد نبی خان» را عازم هندوستان کرد، تا تقاضای ایران را بسم اولیای انگلیسی هند برساند.

اما در فاصله‌ی انعقاد این معاهده، تا هنگام فرستادن «محمد نبی خان»، وضع سیاسی انگلیس بکلی تغییر کرده بود. زیرا با دولت روسیه، بر علیه فرانسه متحد شده بود. بنابراین پخواسته‌ی ایران وقوع نگذاشت. چراکه هر کمکی به ایران، مستقیماً بر علیه دوست و هم‌پیمان او بکار می‌رفت.

اند کی توجه بحوادث سیاسی آن سالها، نشان می‌دهد، که بقول «وقایع نگار»: شکست ایران «بهیچ روی در میدانهای جنگ اتفاق نیفتاد». بلکه وقایع پشت پرده‌ای که بین دولتهای روس و انگلیس و فرانسه، - در یک مورد عثمانی - صورت می‌گرفت، و همکاریهای عهدشکنانه‌ی همه‌ی آنها، سبب شکست ایران شدند.

موضوع رفت «محمد نبی خان» به هندوستان را «جان ویلیام کی John William Key» باین صورت نقل کرده است: «... در این سه سال، اوضاع بکلی عوض شده است: از انگلستان فرمانروای دیگری وارد شده و او مأمور اجرای سیاست دیگری است.

«محمد نبی خان» فرستاده سیاسی ایران، در اکتبر سال ۱۸۰۵ وارد بمبئی شد... فرمانروای کل هندوستان، با نماینده ایران، در ظاهر با عزت و احترام رفتار می‌نمود. ولی در باطن با او مثل یک آدم ولگرد و پست معامله می‌کرد... در ملاقات محترمانه‌ای که بین نماینده ایران و فرمانروای کل هندوستان اتفاق افتاد، چیزی از مسائل سیاسی صحبت نشد. وقتی که «محمد نبی خان» منظور خسود را بیان داشت، «سرجورج بارلو Sir George Barlowe» به او حالی نمود که وضع عوض شده، و علاوه بر اینکه چیزی طلبکار نیست،... بلکه بدھکارهم هست. از این کلمات لرزه براندام نماینده ایران افتاد... ناچار در اول

ژانویه ۱۸۰۷ با دست خالی... به ایران مراجعت کرد...».

جنگ، افغانستان. ص ۳۷-۴۱

اما تقاضای مساعدت از انگلیس، تنها ازین طریق صورت نگرفت، بلکه «عباس - میرزا» با همکاری «میرزا بزرگ - قائم مقام اول» بوسیله‌ی «سرهارفور دجونز» که نماینده انگلیس در بغداد بود، اقدام نمود و از دولت بریتانیا خواست، تا به ایران - برای مقابله با روسیه - مساعدت، و بعهد خود وفاکند. اما در تاریخ ۱۹ اکتبر سال ۱۸۰۵ نماینده‌ی انگلیس در بغداد، طی نامه‌ای به «میرزا بزرگ» خبرداد، که مراتب را باطلاع دولت خود رسانیده است. اما بنظر نمیرسد که نتیجه‌ای داشته باشد!!.

علت این بی‌اعتنایی بخواسته‌های ایران، تنها یک ماده درمعاهده‌ی روس و انگلیس بود. در آن ماده، روسیه از انگلیس خواسته بود، که هیچگونه مساعدتی به ایران نکند!! و انگلیس هم باین عهد وفادار ماند و دست روسیه را در تمام نواحی شمال ایران باز گذاشت...

تاریخ روابط. ج ۱ - ص ۹۶ بعد

(۴۷) - میرزا بزرگ فراهانی «قائم مقام اول: ... میرزا عیسی فراهانی معروف به میرزا بزرگ فراهانی... وفات ۱۲۳۷ یا ۱۲۳۸ ه.ق. ازمنشیان دربار ایران در اوایل عهد قاجاریه. وزیر عباس میرزا و لیعهد، نسبت وی به میرزا عیسی فراهانی میرسد، که در دستگاه صفويه سمت مهرداری داشت. میرزا عیسی دوپسر بنامهای حسین و حسن داشت، که اولی در دستگاه زندیه وزارت یافت (۱۱۸۰ ه.ق.)، و به میرزا محمد حسین وزیر معروف شد. و دومی دستیار وی بود. میرزا بزرگ پسر این میرزا حسن بود، و چون محمد حسین فرزند ذکور نداشت، میرزا بزرگ را بفرزندی اختیار و تربیت کرد و دختر خود را بزوجیت وی داد.

یگنته‌ی منتظم ناصری، در سال ۱۲۱۳ ه.ق. که عباس میرزا با مقام و لیعهدی و نیابت سلطنت به حکمرانی آذربایجان منصوب شد، میرزا بزرگ به وزارت خاصه‌ی وی منصب گردید. در سال ۱۲۱۸ ه.ق. در وزارت، قائم مقام صدارت عظمی شد، و بهمین جهت به قائم مقام معروف شد. لیاقت و کاردانی او را ستوده‌اند، و وی را در اقدامات اصلاحی عباس میرزا سخت مؤثر دانسته‌اند. در سال ۱۲۲۴ یا ۱۲۲۵ ه.ق. بر حسب تقاضای وی، وزارت نایب‌السلطنه بفرزند ارشدش میرزا حسن واگذار شد، و پس از وفات میرزا حسن (۱۲۲۶ ه.ق.)، پسر دیگر شش میرزا ابوالقاسم فراهانی ... (قائم مقام ثانی) این سمت را

یافت. میرزا بزرگ در سال ۱۲۳۷ ه.ق. (به قول دیگر در سال ۱۲۳۸ ه.ق.) در تبریز به بیماری و با درگذشت فرمان قائم مقامی برای میرزا ابوالقاسم صادر شد (۱۲۳۸ ه.ق.).»

معارف. فارسی. ج ۲ - ص ۱۹۸۱

(۴۸) - سرجان مالکولم (=ملکم): اولین بار در سال ۱۲۱۵ هجری به ایران آمد و معاهده ایران و انگلیس را منعقد کرد. (و نیز توضیح ۴۴ سطور آخر). علت اعزام سرجان مالکولم، اگرچه در ظاهر برای عقد معاهده با ایران بود، اما دریشه‌ی اصلی آن، عهدنامه‌ی دوستانه‌ی روس و فرانسه بود، که دولت انگلیس را با خطر آن اتحاد موافق ساخت؛ زیرا دریافت که منظور بناپارت، از دوستی بادولت روسیه، جزاین نیست، که با همکاری امپراطور روس، و استفاده از موقعیت ارضی و ارتش آن کشور، در شمال ایران، برای حمله به هندوستان استفاده کند، و شاهرگ ک اقتصادی انگلیس را بدست آورد.

اما رجال درباری ایران، که حقاً از مسائل جهانی - و بخصوص از شعبدۀ بازیهای سیاسی - کاملاً بی‌اطلاع بودند، ناخود آگاه - بخاطر جنگ باروسیه - بجرگه‌ی کشورهایی درآمد، که در مسائل سیاسی دنیای آنروز مطرح بودند. و همین امر سبب شد، که سفرای کشورهای اروپائی، در دربار ایران، دارای قدرت و نفوذ شدند، و هریک عده‌ای از زعمای درباری را در اختیار نظرات خود گرفتند، و به طریق - با پول یا هدایای فراوان - عقاید خود را اعمال نمودند.

شاه نیز از دیگران بی‌اطلاع تر، و آلت خیمه شب بازی واسطه‌های درباری خود بود و هر لحظه بطریق متمایل می‌شد.

بطوریکه در مقدمه‌ی نویسنده نیز آمده است، در زمان آغامحمدخان - بعداز مرگ کاترین دوم و روی کار آمدن پل اول - قوای روسیه از تمام نقاط اشغالی شمال ایران، عقب کشیدند و عملاً جنگ بین دو دولت خاتمه یافت. اما بخاطر تحریکات انگلیس در داخل دربار - و بعداً پیمان دوستی روس و فرانسه - مجدداً این جنگها آغاز گردیدند. زیرا بناپارت، از ابتدای سلطنت - و به قول برخی از مورخین، حتی قبل از آن - نقشه‌ی تسخیر هندوستان را در سر پرورانده بود، و ابتدا میخواست با همکاری ایران - و توجه بسوابق تاریخی ایران در تسخیر هند - دست بچین اعدام بزرگی بزند. اما تقاضای صلح پادشاه روسیه، او را باین فکر انداخت، که وجود متحد قوی تری چون روسیه، برای انجام مقاصدش، مفیدتر خواهد بود. و باین جهت معاهدات خود را با ایران نادیده گرفت و عملاً دست روسیه را در شمال ایران بازگذاشت. زیرا ضمن بدست آوردن متحدی قوی تر، داده

وصول به هندوستان نیز در صورت شکست ایران هموارتر می‌شد. دولت انگلیس معاہده‌ی سال ۱۲۱۵ را توسط سر جان مالکولم با ایران منعقد کرد، و در آن قید نمود که: ماده‌ی ۱: چنانچه پادشاه افغانستان قصد حمله به هندوستان را داشته باشد، دولت ایران باید با فرستادن نیروی نظامی، از حمله‌ی آن کشور به هند جلوگیری کندا. ماده‌ی ۲: چنانچه فرانسه یا هر کشور دیگری بخواهد دریکی از بنادر جنوب ایران، باحداث پایگاه نظامی اقدام کند، ایران و انگلیس مشترکاً باید در اخراج آن‌ها بکوشند. دو مین مأموریت سر جان مالکولم، که از طریق کمپانی هند شرقی و فرمانروای کل هندوستان از طرف دولت انگلیس انجام گردید (۱۰ مارس ۱۸۰۸) برای عقد معاہده‌ی دیگری علیه فرانسه بود. اما فتحعلی‌شاه، که مخاطره‌ی رفتار توهین‌آمیز فرمانروای کل هندوستان را با «محمد نبی خان» فراموش نکرده بود، اجازه نداد، تا سر جان مالکولم از بوشهر بطرف تهران حرکت کند.

از طرف دیگر، در معاہده‌ی «فین کن اشتاین»، ایران بفرانسه قول داده بود، که با انگلیس وارد هیچگونه مذاکره‌ای نشود، اما از آنچه که ناپلئون، بتمهدهات خود عمل نکرده بود، و بطوریکه گذشت، تلاش‌های ژنرال گاردان نیز بی نتیجه ماند. دولت ایران ایمیدی بکمکهای فرانسه نداشت. با اینحال، ایران از پذیرفتن سر جان مالکولم خودداری کرد، و او را بدون ملاقات، به هندوستان باز گردانید (۱۲ جولای ۱۸۰۸).

«عمل اساسی بازگشت مالکولم این بود که «کاپتن پاسلی» فرستاده‌ی او به دربار، توسط مقامات ایران، در شیراز متوقف شد، و اجازه‌ی پیشروی بطرف پاپخت، باو داده نشد. در نامه‌ای که «پاسلی» به مالکولم نوشت، متذکر شد، که: «روابط فرانسویها با ایران، فوق العاده محکم و مانع آن است که ما تصور می‌نماییم، دوستی آن‌ها روی دشمنی با ما ایجاد شده، و چنین بنظر میرسد که دوستی و مروت ایران و فرانسه، روی یک شالسوده محکمی گذاشته شده است، که ما از باطن آن بکلی بی اطلاع می‌باشیم!».

تاریخ روابط. ج ۱ - ص ۸۶

سر جان مالکولم که سخت خودرا اهانت شده می‌دید، از «لرد میتنو» - فرماننفرمای کل هندوستان - خواست، تا از طریق اعزام نیروی نظامی و تهدید و فشار به بنادر خلیج فارس، ایران را مورد حمله‌ی نظامی قرار دهد. اما در همین اوان، «سرهارفورد جونز» - که زمانی نماینده‌ی انگلیس در بغداد بود - از طرف دولت انگلیس - و مستقیماً از لندن - به ایران رسید، و «لرد میتنو» صلاح ندید، که در آن موقع، دست با قدام نظامی بزند.

همزمان با رسیدن «جونز»، فتحعلی‌شاه از مفاد معاہده‌ی «تیلیسیت» آگاه شد، و دانست که فرانسه نیز - مانند روس - بگفته‌ها و نوشه‌های خود پابند نیست و نظری جزو سودجویی

شخصی نداشته است. باین جهت فوراً «جونز» را بحضور پذیرفت (فوردیهی ۱۸۰۹). فرستادهی انگلیس، پس از تقدیم هدایا و درود پادشاه انگلیس، مورد تقدیر قرار گرفت و با تفاق «میرزا شفیع» صدراعظم، مأمور تنظیم معاهده شد، تا بعرض شاه، برسانند.

بعد از مدتی مطالعه و مذاکره، در روز ۲۵ محرم سال ۱۲۲۴ (۱۲ مارس ۱۸۰۹) معاهده‌ای بامضای طرفین رسید، که بنام «معاهده‌ی مجلل» معروف شد. (مقادآن درمن آمده است).

درین معاهده، یک مقری سالیانه برای ایران تعیین شد، که در زمان ادامه‌ی جنگ ایران و روس، از طرف انگلیس پرداخت شود، ولی از ذکر مبلغ خودداری شد، تا بعداً در عهدنامه‌ی دیگر قید گردد.

سر جان مالکولم، هنوز اصرار داشت که جنوب ایران را مورد حمله قرار دهند، و لرد میتو نیز، — که از اقدامات «جونز» راضی نبود — سفارت او را پذیرفت، وحوالی پرداخت وجه نقدی را، که بنام دولت ایران نوشته بود، نکول کرد، و «سرهارفور دجونز» را تهدید باخراج از ایران نمود...

... همه‌ی این عوامل، — و بسیاری که درین توضیح نمی‌گنجند — سبب شد، که «سر-جان مالکولم» مجدداً در سال ۱۸۱۰ — با جلال و شکوه — وارد تهران گردیده، علناً بمخالفت با جونز پرداخت (باين قسمت، درمن مختصر اشاره‌ای شده است).

سرهارفور دجونز، این موضوع را به لندن نوشت و در مقام خود ابقاء شد.

سر جان مالکولم در سال ۱۸۱۵ بعنوان «سر» لقب یافت، و در سال ۱۸۲۷ درحالی که مقام فرمانداری بمبنی را داشت، بازنشسته شد، در سال ۱۸۳۳ درگذشت، و در کلیسای «وست مینستر» لندن مدفون شد، در حالیکه مجسمه‌ی تمام قد او از مرمر، بر بالای مقبره‌اش، قرار گرفته بود.

هوادارانش نیز لوحه‌ی یادبودی بر آن قراردادند، که ذکر آن، از لحاظ ارزشی که دولت و مردم انگلیس برای فعالیتهای سیاسی او در خاورمیانه و هند قائل بوده‌اند، دارای کمال اهمیت است:

«یادبود

سر لشکر سر جان مالکولم

که بسال ۱۷۶۹ در بر تقویرت در کنار رود اسک درایالت دامفریشاير تولد یافت و

بسال ۱۸۳۳ در لندن در گذشت.

درجنگها و مذاکراتی که سروری بریتانیا را در هندوستان مسجل ساخت شرکت داشت. از برکت بهره‌گیری خستگی ناپذیر و خطاناپذیر او و قدرتهای دماغی و جسمانی که ذات باری تعالیٰ به او ارزانی داشته بود، در عرصهٔ سیاست و جنگ و ادبیات، بمدارج عالی و ممتاز رسید.

منبع الطبع و آزادمنش ومهمان نواز بود. عواطفش صمیمانه و رفتارش صادقانه بود. دوستدار و مشوق استعداد بود. در تمامی دورهٔ خدمت دشوار و پر ماجرا یش، شور و علاقه او نسبت به بهره‌وزی مردم خاور زمین، کم از شود و شوتش برای خدمت بهمیهن خویش نبود.

میلیونها نفر که قدر خدمات او را میدانند، یاد او را گرامی می‌دارند. شهرت او در تاریخ ملتها پایدار است. این مجسمه توسط دوستانی برپا شده است، که او از رهگذار استعداد سرشار و خدمات برجسته عمومی وصفات نیکوی خصوصی به سوی خود کشید».

انگلیسیها در ایران - ص ۲۱

(۴۹) - در آخرین مراحل جنگ‌های ایران و روس، که از چهارم صفر ۱۲۲۴ ه.ق. آغاز شد، «ئُنرال تورمسوف» بجای ژنرال گودوویچ منصب و گودوویچ بعلت بی‌لیاقتی معزول گردید.

اما بعلت جهاد عمومی مردم ایران - که در متن آمده است - و نیز در گیری ارتش روسیه با دولت عثمانی و فرانسه در اروپا، دولت روس ناچار بتقااضای صلح شد. به این امید که نیروی خود را درجه‌بهی رومانی تقویت نماید. لیکن برای اینکه بتواند شرایط صلح را بدلاخواه تحمیل، وامتیازات بیشتری کسب کند، دست بحملات برق آسای شدیدی، درهمه‌ی جبهه‌ها زد. باین صورت، که درجه‌بهی‌های قراباغ و سوره‌گل و کورا «= کر»، حملات شدیدی آغاز، و قوای «محمد علی میرزا» را مجبور بعقب نشینی نمود، ضمن پیشروی مداوم، نماینده‌ی خاصی را بنام «بارون وردی Baron Wardy» - بهمراه نامه‌ای مفصل - نزد «عباس میرزا» فرستاد و تقاضای صلح را مطرح نمود.

ولیعهد ایران تقاضای آغاز مذاکرات را پذیرفت، و «میرزا علی فراهانی (= قائم مقام اول)» را مأمور این امر کرد. لیکن چون انتظارات و امتیازاتی که روسیه مطرح می‌کرد، بسیار سنگین و غیرقابل قبول بود، مذاکرات صلح، بی‌نتیجه قطع شد.

(۵۰) - «بز چلو Boz Challu». دهستان ... بخش وفش شهرستان اراك ... بقول بعضی مأخذ، در اوایل عهد صفویه که ایل بز چلو از آذربایجان باین حدود کوچانده شد، باین نام موسوم گردید. زبان مادری سکنه ترکی است. از صنایع دستی قالیباافی است. مرکزش دهکلیجان می باشد».

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۵۲۶

(۵۱) - «لنکران (Lankaran) شهر و بندر... آذربایجان شوروی... کناردریای خزر... مرکز ناحیه‌ی ساحلی پست بین کوههای طالش و دریای خزر است، که از لحاظ اقلیم، از ملایمترین نواحی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی می باشد. از محصولاتش چای، مرکبات و انجیر است.

ذکر لنکران نخستین بار در قرن ۱۷ م. می آید. در قرن ۱۸ م. کرسی خانات طالش بود، که به ایران تعلق داشت. ناحیه‌ی لنکران را پطرکبیر برطبق پیمان سال ۱۷۲۳ با شاه طهماسب دوم صفوی و پیمان سال ۱۷۲۹ با اشرف افغان، به رویه منظم کرد. ولی برطبق پیمان ۱۷۳۲ به ایران بازگشت. در اول ژانویه ۱۸۱۳ (۹ محرم ۱۲۲۸ ه. ق.) روسها به شهر هجوم آوردند و علی رغم مقاومت دلیرانه‌ی ایرانیها، آن را گرفتند. به موجب معاهده‌ی گلستان، دولت ایران قسمتی از طالش را بانضمام ناحیه‌ی لنکران به رویه واگذار کرد».

معارف. فارسی. ج ۲ - ص ۲۵۰۳

(۵۲) - «حسین آذر» - گردآورنده‌ی کتاب - در اثر دیگری بنام «زندان استبداد» که فعلا در دست تصحیح و تحشیه قرار دارد، مسئله‌ی ملاقاتهای مجرمانه‌ی «سرجان مالکولم» و «سرهارفورد جونز» در ایران را، از زبان یکی از افراد مطلع وزارت خارجه‌ی «احمدشاه» - بی‌آنکه نامی از کسی برده باشد - بیان داشته است، که بجهت اطلاع بیشتر خوانندگان، بطور خلاصه، بریده‌ی اهم مطالب آن، ذکر می شود:

«... وقتی از قصر شیرین عازم کرمانشاه شدم... در آن شهر دوستی داشتم و بمنزل او وارد شدم... یکنفرهم قبل از من... آنجا بود... نوبت به مهمان مزبور رسید... گفت من چندی پیش در هند و انگلستان بودم... از طرف دولت انگلیس بدولت ایران اطلاع رسید، که ما ایل است یکنفر ایلچی برای برقراری بعضی مناسبات تجاری به ایران گسیل دارد... پس از دو روز [که از حرکت او از لندن گذشت] دولت انگلیس منتقل (= متوجه) میشود، که چند دستور لازم به ایلچی فرستاده [شده] داده نشده [است]. هرگاه آن دستورات در

اختیار او نباشد، در مأموریتی که به [او] محول گردیده، توفیق حاصل نمی‌کند... ابتداء [می‌خواهد] یکنفر دیگر را... روانه کند... بعد باین نکته برخورد می‌کند، که فرستاده... بزودی وارد بنادر ایران می‌شود [و] هرگاه نفر بعدی را از این طریق روانه نمایند، ممکن است به ایلچی [قبلی] نرسد، و اگرهم بخواهد بطرز ناشناس او را به ایران گسیل داردند، محتمل است شناخته شده یا [مورد] سوه ظن واقع گردد و ایلچی بدون اخذ نتیجه، بازگشت نماید. روی این نظر و بنا به شورت با سیاستمداران انگلیس، احکامیکه بنام ایلچی قبل صادر شده [بود، عیناً] برای نفو ثانی (= دوم) نیز صادر می‌نمایند و دستور لازم را با و می‌دهند، که از طریق هندوستان عازم ایران شود، ولی تاریخ احکام [او] را ده روز قبل از آنکه برای فرستاده اولیه صادر شده [بود] می‌گذارند و در آن ذکر می‌نمایند که مدارک مأموریت خود را، در بمبئی دریافت دارد... فرستاده عازم هند می‌شود. ایلچی پیش رفته [= قبلی]، از راه خانقین به طهران وارد می‌گردد و استوارنامه خود را بوزارت مربوطه ارائه می‌دهد. فرستاده بعدی... در بنادر ایران از او سوال می‌شود،... می‌گوید... هرگاه قبله دیگری آمده [لابد] او نیز مأموریتی دارد. ایلچی بعدی پانزده روز بعد وارد بندر بوشهر شد، مأمورین مستول از حرکت او... مانع شدند و از مرکز کسب دستور نمودند. وزارت مربوطه وقتی طبق گزارش مأمورین دوبندرگاه، وقوف یافتند که دونفر برای یک منظور، از طرف دولت انگلیس اعزام شده [اند]، بجای اینکه خودشان در صدد تحقیق... برآیند... با ایلچی قبلی... مراجعت کردند... ولی بواسطه اینکه مردمی مدبر و کارآزموده [بود] و از سیاست بازی دولت خود کاملاً اطلاع داشت، دریافت [که] زیر نیمه کاسه، کاسه‌ایست [و] بدون جهت یکنفر را با احکامی که خود او در دست دارد - آنهم از طریق هنل... بهر حال [گفت] اجازه دهید به طهران بیاید... با اجازه دولت، بمرکز آمده، فرستاده قبلی، شب همانروز خودش را با لباس ناشناس، بتازه وارد رسانید [ه] دستورات لازمه را چه کنی و چه شفاهی از او گرفته، بدون اینکه کارکنان دولت محروسه از این آمد و رفت اطلاع حاصل نمایند، بمنزل خود رفت... روز دیگر - اول وقت - مستخدم خود را نزد اولیای راحت طلب مسئول می‌فرستد و پیام می‌دهد... باری، با تفاوت عده‌ای، ملاقات [هر دو نفر] صورت می‌گیرد... معلوم می‌شود [که] اینهم فرستاده دولت انگلیس است و... [فرستاده دوم] می‌گوید: دولت متبوءه من، احکامی را در فلان تاریخ بنام من صادر و به... بعثتی فرستاده، ولی بعداً... منصرف شده، دیگری را از مرکز - لندن - تعیین نموده... الحال بدون درنگ بازمی‌گردد!...).

(۵۳) - «کر کوک، Kerkuk، Karkuk»... گرسی ایالت کر کوک. شمال شرق عراق... از مراکز مهم عراق است و بیشتر سکنه‌ی آن کرد هستند. محصول ناحیه‌ی اطراف آن گندم و میوه است. میدانهای نفتی عظیم کر کوک با خطوط لوله به مدیرانه مرتبط است. یک شاخه‌ی این خط به طرابلس و دیگری به بانیاس (هردو در لبنان) می‌رود.

کر کوک بر تلی قرار دارد، که مشتمل بر بقایای آبادی‌ی از ۳۰۰۰ قبیل از میلاد است. در دوره‌ی ساسانیان مرکز معروف نسطور بود، بعد از فتح بین النهرين بدست شاه اسماعیل اول صفوی در اوایل قرن ۱۶م. بتصرف ایران در آمد. پس از استیلای سلطان سلیم اول و سلطان سلیمان اول عثمانی بر بین النهرين و عراق، بدولت عثمانی تعلق یافت (اواسط قرن ۱۶م.). پس از سقوط بغداد در سال ۱۶۲۳، بار دیگر ایرانیان آن را اشغال کردند. ولی خسرو پاشا آن را گرفت (۱۶۳۰م.)... در سال ۱۷۳۲ نادرقلی (بعداً نادرشاه افشار) شهر را محاصره کرد... سال بعد... ترکان سخت مغلوب شدند و توپال عثمان پاشا کشته شد. در سال ۱۷۴۶ بدولت عثمانی بازگشت. کر کوک تا سال ۱۹۱۸ در دست عثمانی و گرسی ایالت شهر زور بود. در این سال بریتانیائیها آن را اشغال کردند و تا سال ۱۹۲۰ در دست آنان بود و سپس جزء عراق شد».

معارف. فارسی. ج ۲ - ص ۲۰۰

(۵۴) - با اینکه از جمله‌ی ماقبل این نامه، بوضوح برمی‌آید که نامه از طرف دولت عثمانی، برای «میرزا شفیع» فرستاده شده است، اما متن نامه و شرایطی که در آن قید گردیده، نشان میدهد، که این شرایط را دولت ایران به عثمانی پیشنهاد و تحمیل نموده است. اندک توجهی بسنگینی شرایط پیشنهاد، بخصوص درباره‌ی عزل و نصب «پاشایان» و حکام بغداد که می‌نویسد: «ولی باید مثل همیشه تعیین پاشایان شهر زور با صوابدید... و نیز وزیر بغداد - مثل وزیر سابق - در تحت نظریه امنی دولت ایران قرار گیرند...» نشان میدهد که این پیشنهادات را ایران نموده و تهدید کرده است که: «در صورت بروز اختلاف، باید برای تنبیه و آزار حاضر باشند»!

دلیل دیگر، جمله‌ی «برای جذب قلوب امنی ایران» است، که نشان می‌دهد، دولتی که چنین قصدی دارد، هرگز در پایان نامه، به تهدید متول نمی‌شود. و نیز بخاطر اعزام «محمدعلی میرزا»، دولت عثمانی دونفر سفیر را با نامه مذکور فرستاده است. برای حفظ امانت، عیناً ضبط گردید.

(۵۵) - «زهاب یا (سرپل زهاب) هردو... بخش، شهرستان قصرشیرین. استان

پنجم (کرمانشاهان). غرب ایران که بنام مکان باستانی مهم سرپل زهاب خوانده شده است، قسمتی از غرب آن کنار خاک عراق است. مشتمل بر دهستانهای بشیوه، پاطاق، زهاب و قلعه شاهین می‌باشد. کوهستانی است (کوه آهنتکان، در دهستان زهاب، حد طبیعی مرز ایران و عراق می‌باشد). رودهای پاطاق و حلوان از آن می‌گذرد. مرکز سرپل زهاب... در ۳۰ کیلومتری شرق قصرشیرین است، و رود حلوان از وسط آن می‌گذرد. طاق گرا، از آثار دوره‌ی ساسانیان، بر شیب گردنه‌ی پاطاق واقع است.

محل سرپل زهاب مطابق محل شهر باستانی آشوری خلمنو... و حلوان جفرافیانویس مسلمان است... ویرانه‌های عهد ساسانی اکنون در آنجا مشهور است. آثار باستانی عمده‌ی این ناحیه عبارتند از: (۱) - سه لوحه بر تندانهای هزارجریب، یکی لوحه‌ی بزرگ حجاری‌شده‌ی مربوط به سال‌های ۲۵۵۰ تا ۲۶۷۰ ق.م. بر سینه‌ی کوه هزارجریب، در ارتفاع حدود ۳۰ متر از دشت، که در آن، آنوبانی نی، پادشاه سامی نژاد لولوبی، از دست الاهه این نی، اسیران را می‌گیرد و اسیری هم زیر پا انداخته است و اسیران دیگر در پائین نموده شده‌اند. دوم لوحه‌ی دیگری در جانب چپ کوه و مربوط بهمان تاریخ مشتمل بر شرح آثار مزبور. سوم لوحه‌ی بزرگ دیگر برهمان کوه بنام اردوان شهریار اشکانی. (۲) - دخمه‌ی سنگی از دوران ماد. بنام دکان داود... که زیارتگاه اهل حق می‌باشد. ... دخمه‌ی سنگی دیگری از دوران ماد، بنام اطاق فرداد موجود است... نیز در طرف غربی سرپل، نقش بر جسته‌ی سنگی در هورن (Huren)، بنام ساربانی بیرینی، پادشاه دیگر سامی نژاد وجود دارد، که حجاری‌های آن بخوبی و مهارت نقش بر جسته‌ی آنوبانی نی نیست، و احتمالاً قدیمی‌تر از آنست».

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۱۲۸۲

(۵۶) - درین هنگام، خبر عقد پیمان روس و انگلیس منتشر شده وبکلیه‌ی افسران و درجه‌داران انگلیس، که در ارتش ایران برعلیه روسیه می‌جنگیدند، دستور داده شد، که پستهای خود را ترک نموده، از تعلیم و هدایت سر بازان و جانبازان ایران - چه در جبهه‌های جنگ و چه در مرآکز آموزشی - خودداری نمایند. پیداست که در چنان موقعیت خطیری که روسیه با تمام قدرت نظامی خود - با توجه به شکست ناپلئون در جبهه روسیه - به ایران حمله‌ور شده بود، این عمل غیر انسانی دولت انگلیس، بزرگترین ضربات را در جبهه‌های مرزی، بارتش ایران وارد آورد. زیرا بمحض ترک خدمت افسران انگلیسی، قوای روسیه باشد و اعتماد تمام، بو احدهای بی‌سروپست توپخانه‌ی ارتش ایران بورش آوردن و افواج پیاده‌ی ایران را، بعلت عدم پشتیبانی توپخانه درهم کوییدند.

پس از شکست ایران در تاریخ ۲۱ اکتبر سال ۱۸۱۲ «میرزا بزرگ فراهانی» به نماینده انگلیس گفت: «علت شکست ایران شما هستید، نه قوای روسیه!».

ژنرال «دوریچف» در نامه‌ای که برای امپراتور روسیه نوشت، از نتیجه‌ی این جنگ چنین یاد می‌کند: «... فوجهای پیاده نظام ایران از پای در آمدند. یازده عراده توپ به غنیمت گرفته شد و در حدود پانصد سرباز و عده‌ای افسر، اسیر شدند...». کتاب «... تاریخ کامل» در این زمینه می‌نویسد:

«... راست است که معلمین نظامی فرانسوی و بعد، انگلیسی... در تعلیم سپاهیان، چند وقتی اشتغال داشتند و جزئی مساعدتی از طرف دولت بریتانیا شد. ولی در آن قلیل-مدت و اشتغال ناتره حرب، نتایج کلی از این همراهیها حاصل نشد. خاصه، که پس از صلح دولت روس و انگلیس، یا اتفاق آنها بر دفع ناپلئون، معلمین انگلیسی از تعلیم توپچیان ایرانی کناره گرفتند و در جنگ اصلاح‌نژاد (۱۸۲۴) عباس میرزا شخصاً کار توپچیان را می‌نمود...».

و نیز در تأیید این موضوع «عبدالرزاق دنبیلی» چنین نقل کرده است:

«... چون معلمین انگلیس خود را دور از کار داشته، توپچیان نوآموز آذربایجانی نیز استقلالی در آن کار نیافته، جنگ توپخانه بر حسب دلخواه نایب‌السلطنه نبود، از سمند آسمان حرکت بزیرآمد و دامنی که اطلس فیروزه چرخش عطف بود، بر کمر استوار ماخته بدست دریا مثال از دهان توپهای دوزخ شرار، دامن دامن شعله بر دامن سپهر دوار می-افشاند...».

۲۹۶ - ص مآثر

(۵۷) - در ارتباط با کشته شدن حاکم گنجه و تسخیر آن قلمه، نامی از «مرکز» - افسر روسی - بیان نیامده، لیکن احتمال دارد، که بعد این شهر و قلعه را، چنین افسری در اختیار گرفته باشد. بخصوص که در صفحات بعد خواهیم دید که این افسر را، جانشین «تورموسوف» معرفی کرده است. بنابراین وی باید «نیکلای دوریچف N-Dorichov» ژنرال مشهور باشد. چرا که با توجه به پیشنهاد صلحی که بنایب‌السلطنه نموده است، این دلیل قوی‌تر می‌شود. زیرا پس از انعقاد صلح بین روس و انگلیس در ۱۶ ژوئیه سال ۱۸۱۲، و نیاز بتقویت قوای روسیه در جبهه اروپا، دربار تزاری، «دوریچف» را بجا ای «تورموسوف» گمارد، تا شاید راهی برای مصالحه - ولو موقت - با ایران پیدا کند، و روسیه بتواند نیروهای خود را، از ایران بطرف اروپا بفرستد. و این «دوریچف» بود که

انگلیسی‌های مقیم دربار ایران را واسطه‌ی صلح قرار داد... با این توضیحات، تردیدی نیست که منظور «وقایع نگار»، «دوریچف» است. حال چرا این نام، چنین تغییری کرده است، برای مصحح روشن نشد. بهر حال روسیه، کلتل «فیقان» و ماژور «پاپ» را برای واسطه قراردادن سفیر انگلیس -«سرگور اوزلی»- به تهران فرستاد و به مراه آنها نامه‌ای نیز از طرف ڈنرال «دوریچف» به عباس میرزا -نایب السلطنه- رسید، که تقاضای تعیین وقت ملاقاتی برای مذاکرات صلح را در جمادی‌الثانی سال ۱۲۲۷ از فتحعلیشاه پگیرد. تفتین و نبرنگهای انگلیس، در آماده‌سازی ایران برای تحمل یک معاهده‌ی شرم‌آور را در جای دیگر -بمناسبت- توضیح خواهیم داد.

(۵۸) - قزل رباط -«جلولا Jalula» - شهر قدیمی ایرانی، در سرزمین عراق کنونی. این شهر از منازل عمده‌ی بین راه عراق و خراسان بوده است، و بیک فاصله ۲۵ کیلومتری از دستجرد و خانقین قرارداشت. نزدیک این شهر، در اوخر سال ۱۶ ه.ق. هر بها شکست سختی بر سپاهیان ساسانی وارد کردند. محل آن ظاهرآ مطابق با قزل رباط... (واقع در $34^{\circ}, 1^{\circ}$ عرض شمالی، و 45° طول شرقی) بوده است، که امروز سعدیه (ظاهرآ بنام سعدابن ابی‌وقاص، سردار فاتح معروف عرب) خوانده می‌شود».

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۷۲۵

(۵۹) - ڈنرال نیکلای دوریچوف Nikolyi Dorichov - در زمان وقوع این حوادث، سرگور اوزلی سفیر انگلیس در ایران بود. ڈنرال «دوریچوف» از وی در خواست نمود تا میانجی صلح، بین ایران و روس شود. باین جهت با تمہیدات بسیار، کلتل «فیقان» و ماژور «پاپ» را بملاقات سفیر انگلیس فرستاد و نامه‌ای نیز برای نایب‌السلطنه نوشت و از او خواهش کرد، که برای مذاکرات صلح، قرار ملاقاتی بگذارد. ... بالاخره سرگور اوزلی، با استفاده از ضعف مالی دولت ایران و تهدید به اینکه افسران تعلیم دهنده اوتش را -که انگلیسی بودند- از کشور خارج خواهند نمود، و کمک نظامی را نیز قطع خواهد کرد، موفق شد که فتحعلیشاه را برای شروع مذاکرات حاضر کند (جمادی‌الثانی سال ۱۲۲۷ ه. ق.).

نماینده انگلیس در هشتم همان ماه وارد تبریز شد و پس از مذاکره با عباس‌میرزا، «روبر گوردون» را از طرف خود برای ملاقات و مذاکرات صلح، نزد ڈنرال «دوریچف» فرستاد.

«دوریچف» رونوشتی از معاهده بخارست را برای نایب‌السلطنه فرستاد و تقاضای

چهل روز آتش بس نمود، تا پس از انقضای این مدت، نمایندگان طرفین در محل «سلطان حصاری» -حوالی رود ارس- با یکدیگر ملاقات و شرایط صلح را پیشنهاد کنند. اما در اوایل ماه رمضان سال ۱۲۲۷ ژنرال «آکوردو» -در متن «آقوردوف»- به اردوگاه نایب‌السلطنه آمد و اطلاع داد، که بعلت همکاری ایران؛ «الکساندر میرزا» -والی گرجستان- شرایط متار کهی جنگ را انجام نداده و در گرجستان دست باختاش زده‌اند، مذاکرات صلح صورت نمی‌گیرد. ضمناً باطلاع عباس میرزا رسانید، که ژنرال «دوریچف» بعد از این اختیاری درمورد، پیشنهاد صلح ندارد و اگر ایران مایل است که پیشنهاد صلح بدهد، نمایندگان خود را به «اصلاندوز» بفرستد.

«محمدحسن اعتماد‌السلطنه» در ذیل وقایع سال ۱۲۲۷ هجری، این مسئله را چنین ذکر کرده است:

«از وقایع این سال اینکه چون الکساندر میرزا والی گرجستان که در ایروان بود، بمقابلات سلیم پاشا والی آخسنه رفت و از آنجا به تفلیس شناfte، بنای آشوب را گذاشت و ژنرال «ریتسف» سردار روس این واقعه را از تدایر حضرت مستطاب نایب‌السلطنه دانسته، کتلر سکی را که مردی متهور بود، در آق اغلان گذاشته، خود به تفلیس رفت و حضرت معظم نایب‌السلطنه در کنار مدارس در محل موسوم به اصلاندوز بودند...»... در حالیکه بتصریح متن، این دولت عثمانی بود، که اسکندر میرزا را در باختاش گرجستان، پاری کرده بود.

بهر حال ظاهر امر همین بود، اما در پشت پرده، علت پیش‌کشیدن این بهانه‌ها، سرمای سخت روسیه بود، که سپاه گرسنه ناپلشون را بزانو دارد، و در شرف عقب‌نشینی بودا دولت روسیه شکست فرانسه را حتمی میدانست.

سرگور اوژلی، با حرارت تمام سعی داشت تامعاهدۀ صلح ایران و روس، هرچه زودتر منعقد شود، باین‌جهت با کوشش تمام، نایب‌السلطنه را واداشت تا «میرزا ابوالحسن شیرازی» را باتفاق «جیمز موریه» برای انجام مذاکرات صلح بفرستد.

این دونفر در تاریخ سیزدهم رمضان همان‌سال، بطرف اصلاندوز حرکت کردند و «میرزا ابوالقاسم قائم مقام، از طرف ایزان نماینده معین گردید و قرار شد موریه با فرمانده کل قشون روس ملاقات نموده، با اتفاق نماینده روس برای مذاکرات صلح به میعادگاه مراجعت کنند...». *اموریت اصلی قائم مقام این بود، که سردار روسیه را از عدم دخالت ایران در جریانات گرجستان مطمئن سازد...

بهر حال، پس از دوهفته مذاکره، بدون اخذ نتیجه، هیئت ایرانی بازگشت. زیرا روسیه در شرایط صلح عدم تخلیه و استرداد تمام سرزمین‌های اشغالی - که تا آن روز

در دست داشت - خواستار شده بود، و ضمناً تقاضاً داشت، که این سرزمین‌ها، رسماً به - روسیه واگذار شوند، و تنها ناحیه‌ی طالش را به ایران برگرداندا در عوض حاضر است دولت قاجار را برسیت شناخته، و عبام میرزا را نیز وليعهد ایران بداندا.

در حالیکه دولت ایران، تا آخرین وجب زمین‌های اشغالی را مطالبه می‌کرد، و با اصرار از سردار روسی می‌خواست، که تمامی آنها را تخلیه و مسترد دارد. بدیهی است این دونظر، بهیچ وجه قابل انطباق با یکدیگر نبودند، و مذاکره درباره آنها، طبعاً بی‌نتیجه بود.

(۶۰) - دولت بریتانیا بشدت از پیشویهای فرانسه در اروپا بوحشت افتاده بود و بطرق مختلف سعی داشت تا دو هم پیمان فرانسه - یعنی روسیه و سوئس را از آن جدا نماید. باین جهت بعد از آنکه «ویکونت کاستلره» بوزارت امور خارجه‌ی انگلیس برگزیده شد، بعنوان یکی از کارهای مهم خود، توانست با دولت روسیه معاهده‌ای امضاء نماید. (۱۶ ژوئیه‌ی ۱۸۱۲) و بهترین راه پیشگیری از توسعه‌ی قدرت ناپلئون، این بود که هردو کشور با تمام امکانات و قوای نظامی، بجنگ فرانسه بروند. اما دولت روسیه بیشترین بخش‌های ارتش خود را، در مرزهای ایران متصرف کرده بود. درحالیکه ایران، تازه مقدمات آغاز یک جنگ عظیم و اساسی وهمه جانبه را فراهم می‌کرد. براساس همین مسئله بود، که روسیه ناچار شد، به روش ممکن، از ذیربار این جنگ فراساینده شانه خالی کندا. و باین جهت ژنرال «تورموسف» را معزول، و «ژنرال نیکلای ریتسف» - در متن «دوریچف» - را بجای او گمارد که او نیز بنا بر دستور دولت روسیه، بوسیله‌ی کلنل «فیقان» و «پاپف» تقاضای صلح کرد...

(۶۱) - پس از انعقاد معاهده‌ی بخارست (جمادی الاول ۱۲۲۷ هجری) بین روس و عثمانی، جنگ بین این دو دولت خاتمه یافت و روسیه کلیه‌ی قوای خود را برای اضمحلال ایران بکار برد و از طرف شوره‌گل - که جناح بی دفاع جبهه‌های جنگ بود - به حمله پرداخت.

سپاه روس فوجیع ترین جنایات جنگی را، نسبت باهالی و بخصوص کسانیکه بادولت ایران همکاری و همراهی داشتند، انجام داده، همگی را مورد شکنجه و آزار قرار داد. سرگور اوزلی، سفیر وقت بریتانیا، در نامه‌ای که بوزیر خارجه‌ی انگلیس «ویکونت کاستلره» نوشت، این مسئله را چنین منذر کرد:

«... از هنگامی که اسکندر میرزا والی گرجستان - که نسبت بدولت ایران وفادار

است. شورش و انقلاب عمومی برپا گرده است، قسمت اعظم نواحی اشغالی روسیه، با عصیان و انقلاب مردم مواجه گردیده است. باین ترتیب، دولت ایران حاضر خواهد بود، که قبل از تصرف گرجستان، با دولت روسیه کنار آیدا».

(۶۲) – معاہده مودتی در تاریخ ۲۹ صفر ۱۲۲۷ – ۱۴ مادس ۱۸۱۲ میلادی – در دوازده فصل بین ایران و انگلیس منعقد گردید، که مکمل عهدنامه «مجمل» بود. بطوریکه قبل اشاره شد، این عهدنامه توسط سرجان مالکولم در سال ۱۸۰۱ بسته شده بود، و متنضم برقخی مسائل تجاری و سیاسی بود، اما معاہده «فصل» که در سال ۱۲۲۷، در تکمیل معاہده «مجمل» انقاد یافت، منافع بسیاری را برای امپراتوری بریتانیا دربرداشت. جهت اطلاع بیشتر خوانندگان، برخی از مواد مهم آن را ذکر می کنیم: در فصل اول: ایران متعهد شده بود، که تمام معاهدات خود را، با دول اروپائی – از جمله فرانسه – ملغی کند، و نماینده هیچ دولتی را به کشور خود راه ندهد!!.

فصل دوم: «اگر دشمنی از طوایف فرنگ، به مملکت ایران آمده باشد، یا بیاید، و اولیای دولت علیه ایران از دولت بهیه انجلستان خواهش اعانت و امداد نمایند، فرمانفرمای هند، یا از جانب دولت بهیه انجلیس شهرگاه امکان و قدرت داشته باشد!!». بطوریکه خواهش دولت علیه ایران باشد، عسکر و سپاه از مملکت هندوستان روانه بست ایران نمایند... و اگر بعلی اعزام قوای امدادی میسر نباشد، در سال دویست هزار تومان برای نگهداری قشون ایران پردازد. برای حصول اطمینان، که وجه بمصرف هزینه های نظامی می رسد، سفیر انگلیس، در خرج آن حق نظارت خواهد داشت!!.

فصل سوم: دولت انگلیس پذیرفته است که چنانچه با دولتها که با ایران در حال جنگ هستند، معاهداتی بینند، اولاً سعی خواهد کرد که بین آنها – یعنی ایران و دشمن در حال جنگ – مصالحه برقرار کند، و در غیر اینصورت نیز باستی مبلغ دویست هزار تومان در سال، به ایران کمک کند!!.

فصل چهارم: در باب نحوه پرداخت کمکهای مالی است.

فصل ۵ و ۶: در باره‌ی جلوگیری ایران، از حملات احتمالی افغانستان، به هندوستان است، مشروط بر اینکه دولت انگلیس هیچ گونه دخالتی در آن نداشته باشد.

فصل ۷ و ۸ و ۹: در مورد تأسیس کارخانجات کشتی سازی است، و نحوه تحویل یاغیان فراری از ایران، که به هندوستان گریخته‌اند و مقدار اجرت ماهیانه‌ی مریان انگلیس و ترتیب پرداخت آنها... .

فصل یازدهم: در باب پذیرفتن مفاد عهدنامه، توسط جانشینان پادشاه ایرانست، و

فصل دوازدهم، درباره‌ی تقویت دولت ایران، از طرف بریتانیا و عدم دخالت آن دولت در مخاصمات احتمالی بین شاهزادگان ایران است.

ناگفته نماند، که پس از شکست بناپارت و کاسته شدن خطر او، برای انگلیس، آن دولت «جیمز موریه» و «هانری آلیس Henry Alis» را به ایران فرستاد، تا در مفاد معاهده‌ی «مفصل» تجدیدنظر کنند. درنتیجه «عهدنامه‌ی تهران» در ۱۲ ذی‌حجه ۱۲۲۹ - بر ابر ۲۵ نوامبر ۱۸۱۴ - دریازده فصل منعقد و با مضاء رسید.

تا اینجا اشاراتی بود، به آخرین معاهدات ایران و انگلیس. لیکن معاهده‌ی «گلستان» که در تاریخ ذی‌قعده ۱۲۲۸ - اکتبر ۱۸۱۳ - بین ایران و روس - با وجود مخالفتها شدید عباس‌میرزا و میرزا بزرگ قائم مقام - با مضاء رسید، در حالتیکه «میرزا - ابوالحسن خان شیرازی» این‌بار نیز نماینده‌ی دولت و پادشاه ایران در انعقاد آن بودا. سفیر انگلیس - سرگور اوزلی - در نامه‌ای که بمخدوم خود - وزیر امور خارجه‌ی انگلیس «ویکن کاستلره» نوشت، نحوی جلب رضایت شاه را چنین گزارش نمود:

«... با تهدید بقطع پرداخت مساعدتها مالی، بالاخره موفق شدم که اجازه‌ی پادشاه را تحصیل کنم، که با نماینده دولت روس - بدون مداخله «میرزا بزرگ» و اطرا فیانش - وارد مذاکره شوم. اکنون افتخار دارم باطلاع شما برسانم، که ما توفیق یافتیم، به رفیق و متحد خود، - روسیه - حتی از این راه دور کمک کنیم. زیرا من اختیار تام دارم، که مtar که جنگ میان دولتین ایران و روس را، برای مدت یکسال بمرحله قطعی برسانم. باین ترتیب روسها خواهند توانست از سپاهیان قفقاز بر ضد دشمن مشترک، استفاده نمایند!». این نامه صراحتاً نشان میدهد، که «عهدنامه‌ی گلستان» یک قرارداد مtar که جنگ بوده است، نه پیمان صلح! و همه‌ی تلاش انگلیس براین بوده است، که قوای روسیه - تماماً - درجهه‌های جنگ با فرانسه بکار گرفته شود، و رسیدن روسیه بمرزهای طبیعی با ایران، بعد از خاتمه‌ی جنگ اروپا موکول گردد!!.

لیکن شاه قاجار، کورکورانه تحت سلطه میرزا ابوالحسن و سفارت انگلیس - بدون دخالت و لیعهد و قائم مقام - این امکان را به روس و انگلیس داد، تا با کمک یکدیگر فرانسه را بزانو درآورند، و در فرصت مقتضی، برای ایران و هدفهای نهائی خود بازگردند. بهر حال، معاهده‌ی گلستان، - بطوریکه درمن نیز آمده است - در ۱۱ فصل و یک مقدمه‌ی طولانی - با مضای شاه ایران رسید:

در ماده‌ی دوم این معاهده، با جملات نامفهوم، درباب اراضی شمال، و عباراتی مانند «وضع موجود» سخن آمده، وحدود و ثبور را مشخص نموده، دست روسهارا برای اقدامات آینده، بکلی بازگذارده است!.

در ماده‌ی چهارم، «عواطف دولت روس» مورد بحث قرار گرفته، و سلطنت فتحعلیشاه بر سمت شناخته شده، و حکومت عباس میرزا تضمین شده است. و نیز چنان‌چه «هریک از فرزندان عظام ایشان که بولیعهدی دولت ایران تعیین می‌گردد، هرگاه محتاج به اعانت یا امدادی از دولت علیه روسیه باشد، مضایقت ننمایند تا از خارج کسی نتواند دخل و تصرف در مملکت ایران نماید!...».

این ماده، دربرابر بر سمت شناختن سلطنت قاجاریه – تلویحاً – مداخله‌ی مستقیم در ایران را، حق انحصاری دولت روسیه دانسته است.

ماده‌ی پنجم، مربوط بحق کشتیرانی انحصاری روس در دریای خزر است...

ماده‌ی ششم در باب نحوه‌ی مبادله‌ی اسرای جنگی، و در مواد ۷ تا ۱۰، در باب مبادله‌ی سفرا و طرز مسافرت وحدود آزادیهای تجار و مسافران و خراج گمرکی و حمل و نقل کالای تجاری بحث شده است. و فصل یازدهم، انتراف بصحت امضاء و وکالت طرفین امضاء کشته، از طرف ایران و روس، و گواهی براینست، که در مدت سه ماه، باید بامضای پادشاهان ایران و روس بررسد.

به حال، در ذی‌حججه‌ی همان سال، نماینده‌ی ایران، معاهدہ را به تهران آورد، و تمام و کمال، بدون کمترین مخالفتی از طرف شاه و درباریان، – بیمیت و مبارکی – به توشیح «فتحعلیشاه» نیز رسید، و بین سفرای دولتين مبادله‌گردید.

لازم بتنذ کر است، که «ملای دعانویس» – حاجی میرزا آقا‌سی – جمله‌ی حکیمانه‌ای بروزبان آورد، و عهدنامه را امضاء و گواهی کرد. وی گفته بود:

«به آب شور، ما احتیاجی نداریم!».

(۶۳) – در تواریخ کلاسیک، این تاریخها: ۲۹ شوال ۱۲۲۸ مطابق با ۲۵ اکتبر ۱۸۱۳ آمده‌اند. با توجه بتوضیح قبل، این معاهدہ در کنار رودخانه‌ی «سیوا» در قریه‌ی گلستان بامضاء رسید. ڈنرال «در تیشف» در متن: «دوریچف»^۱ – از طرف روسیه و میرزا ابوالحسن شیرازی از طرف ایران مأمور امضای آن بودند. ولی چون «سرگور اوزلی» با حضور قائم مقام (= میرزا بزرگ) – که مردی روشن بین و وطن پرست و آشنا بسیاستهای مژوارانه‌ی بیگانگان بود – در جلسات مذاکرات و تهیه‌ی پیش‌نویس مخالف بود، پس از سالها جنگ‌مداوم، و میلیون‌ها تoman زیان مادی و کشته‌شدن هزاران جوان ایرانی، حاکمیت ایران، بر قفقاز – که بقول «موریه» از خوش آب و هوای ترین نقاط جهان است و از بایران مانند آنها بخاطر جنگ اظهار تأسف کرده – از میان رفت و تنها ولایات «قره‌باغ و

^۱ – در تواریخ این نام به صورتهای: راتشچیکوف و رویچوف و در رویچوف نیز آمده است.

شوره‌گل» برای ایران باقی ماندند. زیرا مناطق طالش و بادکوبه و شیروان و گنجه و شکی، رسمًا بدولت روسیه واگذار شدند و همین طور حاکمیت نظامی بر دریای خزر است.

در «مغول تا حاضر» ذکری از مسافرت «سرگور اوزلی» و «میرزا ابوالحسن شیرازی» به رویی نشده، و تنها چنین آمده است، که وی بعد از ایفای نقش خود در امضای معاهده‌ی مذکور، عازم لندن شد، و زعمای ایران از او خواستند، تا در وقت عبور از سن پطرز-بورگ، «در باره‌ی منافع ایران» نیز با سران روسیه مذاکره نماید!!.

... بطـور خلاصه، تا زمانی که ناپلئون بر اریکه قدرت بود، امپراطور روسیه -الکساندر اول- سعی نمود، تا با کجدار و مریض، روابط خود را با ایران حفظ کند، لیکن بمحض افول اقبال بناپارت و دستگیر شدنش بوسیله‌ی سپاهیان انگلیس، بد رفتاری با مرزداران را شروع نمود، و نقشه‌های اشغالی خود را دنبال کرد، و جنگهای را -که منجر به عهدنامه‌ی ترکمانچای شد- آغاز نمود.

(۶۴) - جیمس موریه Jeims Morier، معاون سفير انگلیس، و پس از او، سفير انگلستان در ایران بود. وی بهمراه «سرهارورد جونز» به ایران آمد، و پتحقق در باب آداب و رسوم ایرانیان پرداخت و در متن این تحقیقات، اطلاعات وسیعی در زمینه‌های مختلف امکانات طبیعی ایران بدست آورد.

جیمس موریه، متن معاهده‌ی بخارست را، از طرف ژنرال «نیکلای ریشوف» برای عباس میرزا آورد، و تقاضای چهل روز متارکه نمود، لیکن در اول رمضان ۱۲۲۷ «آک-وردد» -در متن «آق و ردف»- بعلت قیام الکساندر میرزا، مذاکره‌ی متارکه را بی‌فائده داشت.

در مورد مسائل شخصی وی باید اضافه نمود، که جیمس موریه در سال ۱۸۷۰ میلادی در ازمیر -از شهرهای مهم ترکیه- متولد و تحصیلات خود را در همان شهر با تمام رسانید و وارد کارهای سیاسی شد... سپس بنام منشی یکی از رجال انگلیسی بنام «لرد الجین Lord Elgin» و بعد از آن بهمراه «سرهارورد جونز» به ایران آمد، و در سال ۱۸۰۹ -پس از عقد معاهده‌ی ایران و انگلیس- بهمراه «میرزا ابوالحسن خان شیرازی» با انگلستان رفت، و بار دیگر با تفاق «سرگور اوزلی» و «میرزا ابوالحسن» به ایران بازگشت.

وی مدت ۸ سال در ایران بود (تا ۱۲۳۱ ه.ق. = اوخر ۱۸۱۵).

شرح مسافرتها و دیده‌ها و شنیده‌های وی، در دو جلد کتاب گردآوری و چاپ شده است، کتاب حاجی بابا از آثار معروف اوست (و نیز توضیح ۶۴)... موریه در سال ۱۸۴۹ میلادی (۱۲۶۵ ه.ق.) درگذشت.

(۴۵) - «شوش. شهر باستانی، نزدیک ساحل کرخه‌ی کنونی و مجاور کارون، که پایتخت دولت عیلام و سپس مقر عمدۀ داریوش اول هخامنشی و جانشینانش بود، و آثار آن در ۲ کیلومتری غرب ایستگاه راه آهن شوش... در خوزستان از مهمترین اماکن باستانی جهان و مشتمل بر بقایای ابینیه و آثار گوناگون، از تمدن‌های باستانی ایران می‌باشد، نامش در کتاب عهد عتیق و کتبیه‌های میخی، شوشن... در مآخذ اسلامی سوسی... آمده است. شهر شوشن در تورات و در وقایع مربوط به دانیال، و در کتاب استر مذکور است. در اینجا داریوش فرمان تجدید بنای معبد اورشلیم را داد. گویند دانیال در همین جا مدفون شد، و در عهد خلافت عمر بقایای او را به بقیه‌ی دانیال منتقل کردند...»

... هنگامی که سارگن اول، ایلام را فتح کرد، شوش شهری مستحکم بود، و مقر نایب‌السلطنه‌ی بابل گردید. بین سالهای ۶۴۲ و ۶۳۹ ق.م. که آشور بانپال مملکت ایلام را تسخیر کرد، شوش تاراج و بکلی ویران گردید. کوروش کبیر شهر را تجدیدبنا کرد، مقر زمستانی خود قرار داد، و این شهر رونق و جلال بسیار یافت. غنائم هنگفتی که اسکندر مقدونی در سال ۳۳۱ قبل از میلاد از شوش بچنگ آورد، گواه خزانی گرانبهای این شهر است.

در دوره‌ی ساسانیان شاپور دوم... بسب اینکه مردم شوش از فرمانش سوپیچیده بودند، شهر را زیر پای ۳۰۰ فیل ویران ساخت، و سپس در کنار آن شهر جدیدی بنادرد، و آن را ایرانشهر شاپور نام نهاد، ولی این نام بعدها متوقف شد و همان اسم شوش باقی ماند.

... شوش در سال ۱۷ ه.ق. هنگام فتح خوزستان بدست ابوموسی اشعری، بتصرف اعراب مسلمان درآمد... در دوره‌ی اسلامی نیز مدت‌ها از شهرهای پر جمعیت و پر رونق بود. ابریشم و لیمو و نیشکر آن، شهرت داشت.

... در اواسط قرن چهارم ه.ق. خود شهر ویران، ولی حومه‌اش مسکون بود. اما در اواسط قرن ششم ه.ق. آن را شهر پر جمعیتی شمرده‌اند...

از اوایل قرن نوزدهم میلادی، بوسیله‌ی مأمورین و باستانشناسان اروپائی، که به‌این ناحیه مسافرت کردند، اطلاعات موثقی در باب ویرانه‌های شوش بدست آمد...

محل شوش را لوقتوس مشخص کرد. در این محل ۴ تپه قرار دارد. یکی از آنها بارتفاع ۳۸ متر، ارگ شهر را در بر دارد. تپه‌ی دیگر در طرف شرق، نمودار محل کاخ داریوش اول است، و بوسیله‌ی دیولا فوا، حفاری گردید. آجرهای لعابدار آن اینک در موزه‌ی لوور پاریس است. تپه‌ی دیگر، در جنوب، محتوى بقایای کاخ سلطنتی عیلامیان است. تپه‌ی چهارم، خانه‌های طبقات پائین‌تر را در بر دارد...

... و در زمستان (۱۹۰۱-۲) قانوننامه‌ی حمورابی از آنجا بدست آمد. زیباترین سفالهای شوش، در پائین‌ترین طبقات، در عمق ۲۵ متری بدست آمد. این سفالها از عصر حجر جدید، ولی متعلق بدو تمدن مختلف است... بر روی طبقات زیرین، بقایای آثار تمدن عیلامی و تمدن اوایل بابلی قرار دارد. از قسمتهای بالاتر پهلهای، بنایهای کتیبه‌دار هخامنشی، و سفالها و کتیبه‌های یونانی قرن چهارم قمری می‌لادی و سکه‌های پادشاهان عیلام و اشکانی و ساسانی مکشف گردید. امتیاز انحصری حفاری شوش، هنوز بدست فرانسیسان است».

معارف. فارسی. ج ۲ - ص ۱۵۰۴ باحدف.

(۶۶) - « حاجی بابا (Haji Baba) قهرمان و مصنف موهم ایرانی، سرگذشت مشهور حاجی بابا، اثر جیمز موریه. تحت این نام مجموع، سرگذشت یک نمونه ایرانی عهد فتحعلی‌شاه قاجار، با ذکر و توصیف اخلاق و آداب و عقاید و احوال آن روز ایران بیان شده است، و مؤلف، که بموجب ادعای جیمز موریه، همان قهرمان کتاب است، سرگذشت خود را با لحنی که از انتقاد و طنز خالی نیست بیان می‌کند. حاجی بابا پسر یک دلاک اصفهانی است، که در راه مشهد اسپیر ترکمنها می‌شود و... از تقالی و رمالی و نسچی-گری، تا ملاباشی گری، همه کار را می‌آزماید و باسلامبول و حتی لندن نیز مسافت می‌کند، و فراز و نشیب زندگی خود را در طی داستان بیان می‌نماید، و ظلم و جهل و پیخبری دستگاه حکومت، و فقر و فساد زندگی عامه را، با بیان جزئیات درست و دقیق احوال و رسوم و عقاید و آداب طبقات مختلف - اما با مبالغه‌ای غرض آسود، و با نیش و طعنه و ناسزای بسیار در حق ایران و ایرانی - بیان می‌کند. جیمز موریه، مؤلف ظاهری کتاب، درحقیقت چنانکه خود وی مدعی است، باید مترجم کتاب حاجی بابا باشد. زیرا اقامت محدود او در ایران و بی‌اطلاعی او از احوال واقعی ایران و مخصوصاً ضعف سایر آثار او، نشان میدهد که سرگذشت حاجی بابا، درواقع حاصل تجارب و مطالعات او نبوده است.

در زمان جیمز موریه، حاجی بابا نام افسار، از قدیمیترین محصلین ایرانی در لندن بوده است، و همچنین در «حیرت‌نامه‌ی سفر» که بتفصیل مسافرت حاجی میرزا ابوالحسن ایلچی است، مطالبی هست که بعضی تفصیلات سرگذشت حاجی بابا را بیاد می‌آورد... با اینهمه، هویت اصلی مصنف واقعی سرگذشت حاجی بابا محل بحث است...

سرگذشت حاجی بابا، یکبار بوسیله‌ی میرزا حبیب اصفهانی بفارسی ترجمه شده است، که موسوم به ترجمه‌ی سرگذشت حاجی بابا است. و این ترجمه غالباً بنام شیخ احمد

روحی منسوب است. ترجمه‌ی دیگری هم بوسیله‌ی میرزا اسداله شوکت‌الوزاره، در هند شده است، که موسوم به‌سوانع عمری حاجی‌با، و هردو ترجمه‌ی چاپ شده است.».

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۸۲۵ با حذف.

(۶۷) - الکساندر بلوف = متولوف یرلوف = الکساندر دیر ملوف. در تاریخ هفدهم شعبان ۱۲۳۲ بنام سفیر فوق‌العاده‌ی روسیه، با حفظ سمت‌های فرماندهی کل قوای قفقاز و حکومت گرجستان به‌تهران وارد شد و از دولت ایران تقاضا نمود، که دولت‌های روس و ایران با کمک یکدیگر، به‌کشور عثمانی حمله‌ور شوند.

فتحعلیشاه، بعلت تجربه‌هایی که از معاہدات باروسیه کسب کرده بود، با این پیشنهاد مخالفت کرد. سپس سفیر مذکور پیشنهاد نمود که تعلیم ارتش ایران، بعده‌ی دولت روسیه سپرده شود، و اجازه یابند تا در رشت نیز تجارتخانه‌هایی از طرف تجار روسی تأسیس شود. شاه با این تقاضا نیز مخالفت کرد، و همین مخالفتها محققانه و منطقی سبب گسردید که سفیر مذکور با عصبانیت تهران را ترک و اظهار نمود که حتی یکوجب از سرزمین‌های اشغالی، به‌ایران پس داده نخواهد شد. دولت ایران برای هشدار، نماینده‌ای به‌عثمانی فرستاد و پیغام داد، که دولت روسیه نقشه‌ای برای تسخیر عثمانی در سردارد، و در ضمن از آن کشور تقاضای اتحادیه‌ای بر علیه روسیه نمود.

البته سیاست دولت انگلیس در این میان تأثیر بسیار داشت. زیرا دولت بریتانیا، هم با ایران و هم با عثمانی متحد بود و بهیچ روی صلاح نمی‌دید، که بین دو متحد شرقی او، جدایی پذید آید، که احتمالاً بسود روسیه تمام شود، و تلاش بسیاری نیز مبذول داشت تا معاہده‌ی اتحادی بین ایران و عثمانی منعقد گردد... ولی معاون سفارت روس در ایران - «مازاریچ» - با حیله بازیهای بسیار، توانست که دولت ایران رایه‌های اینکه حاکم ارزروم، قبایل چادرنشین ایرانی را در خاک عثمانی نگهداشته است، وارد جنگ با آن دولت نماید، و بالاخره این جنگ منجر به معاہده‌ی «ارزروم» شد. باید اضافه کرد، که این جنگ و معاہده‌ی اخیر الذکر نیز، از پیامدهای شوم معاہده‌ی گلستان بود.

(۶۸) - «جوچی خان... وفات ۶۴ ه. ق. از شاهزادگان معروف مغول. پسراول چنگیز خان. وی در زمان حیات پدر، گذشته از سرداری قسمتی از لشکر مغول، مأمور امر صید و ترتیب مجالس بزم بود، و پسران دیگر چنگیز در نسب جوچی خان طعن می‌کردند، و

با او صفاتی نداشتند. جوجیخان ۶ ماه قبل از مرگ پدر وفات یافت، و چنگیز ولایت خوارزم و دشت قبچاق را بفرزندان او واگذاشت».

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۷۷۰

(۶۹) - « حاجی طرخان... هشتاخان، بهروسی: آسترخان... شهر... مسکن بخش حاجی طرخان، جنوب شرقی... روسیه‌ی اروپائی، در دلتای رود ولگا بر ساحل چپ شاخه تصلی آن بفاصله‌ی حدود ۱۰ کیلومتری از دریای خزر... مرکز صید ماهی و تهییه خاویار، و محل بارگیری نفت باکوست... در زمان ابن بطوطه آبادی‌ی در این محل وجود داشت. در زمستان سال ۷۹۸ ه.ق. امیر تیمور، حاجی طرخان را ویران کرد... در سال ۹۶۲ ه.ق. ... روسیه، خان نشین حاجی طرخان را فتح کرد. روسها در سال ۱۵۵۸ ساختمان شهر را تجدید کردند. در سال ۱۷۲۲-۱۸۶۷ باکو، جای آن را گرفت. کلیسا‌ی جامع و دیر «کرمل» در قسمت قدیمی شهر هنوز باقی است. در جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۲ نیروهای آلمان باین شهر رسیدند.

... بسبب کشمکش‌های داخلی، تغییر سریع خانه‌ها، از سال ۹۱۰ ه.ق. بعد، و مدافعت خانه‌ای کریمه، خان وقت هشتاخان در مقابل آنان و دولت عثمانی از تزار روسیه استمداد کرد. در سال ۹۶۲ ه.ق. (۱۵۵۴) روسها خانات هشتاخان را فتح کردند، و خانی بر آنجا منصوب نمودند، و چون او با خان کریمه همدست شد، وی را خلص و خانات هشتاخان را ضمیمه‌ی خاک خود کردند».

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۸۲۵

(۷۰) - « قفقاز (Qafqaz) در آخذ اسلامی قبq. ناحیه و رشته‌کوههایی که از دریا بندر (Anapa) بر ساحل دریای سیاه، تا شبه جزیره‌ی آبشوران بر ساحل غربی دریای خزر متند. و طول آن حدود ۲۰۰ کیلومتر است... قفقاز به دامنه‌های شمالی و جنوبی این رشته کوهها نیز گفته می‌شود... قفقاز، در معنی وسیع‌تر آن، از دشتهای کوبان و ترک در شمال، تا مرزهای ترکیه و ایران در جنوب گستردگ است، و جمهوریهای داغستان، گرجستان، ارمنستان و آذربایجان شوروی در آن واقع است. این منطقه مسکن گروههای مختلفی از طوابیف و اقوام گوناگون، با زبانها و لهجه‌های مختلف می‌باشد...».

معارف. فارسی. ج ۲ - ص ۲۰۶۸

(۷۱) - الف: «بخارا... شهر... در جلگه‌ی رود زرافشان. ابریشم، پوست قراگل و قالیچه‌های آن معروف می‌باشد. بخارا یکی از قدیمیترین شهرهای ترکستان است... در اوایل استیلای اسلام تابع امیرخراسان قرار داده شد. در زمان سامانیان، شهر بخارا کرسی دولت سامانی، زادگاه تجدید حیات ادب ایرانی، از مراکز فرهنگ اسلامی، و بازار عمده‌ی تجارتی آسیای مرکزی گردید، و تا اوایل قرون وسطی شکوه و جلال خود را حفظ کرد. در سال ۶۱۶ ه.ق. قشون چنگیز آن را تاراج کردند و آتش زدند و دیگر بار در سال ۶۲۱ ه.ق. سپاهیان آباخان مغول شهر را گرفتند و ویران کردند. در اوایل سال ۹۰۵ ه.ق. شیبک خان از بک بخارا را گرفت، و از آن زمان تا انقلاب روسیه... این شهر تحت حکومت ازبکان بود. در سال ۱۸۶۸ میلادی، امرای بخارا تابع روسیه شدند... از اینهای عمله‌ی آن، مقبره‌ی اسماعیل سامانی... مناره‌ی کلدن (ارتفاع ۴۵/۲ متر)... مسجد نمارگاه (مصلی)، مدرسه‌ی الغییگ، مسجد کلان، مدرسه‌ی میرعرب، و مسجد خواجه زین الدین است.».

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۳۹۲

ب - «بلغ... دهکده‌ای در شمال افغانستان حالیه، که در ایام باستانی و در قرون وسطی، شهری مهم و مرکز ناحیه‌ی بلخ (مطابق با کتریا) و بر رود بلخ که اکنون خشک است، واقع بود. در زمانهای پیش از اسلام از مراکز دین بودائی و محل معبد معروف نوبهار بود، و در دین زرتشتی نیز اهمیت داشت. اولین حمله‌ی مسلمانان به بلخ، در سال ۳۲ ه.ق. بسر کردگی احنف بن قیس بود... ولی در زمان قتبیه ابن مسلم... بود که کاملاً مقهور آنان شد... در سال ۲۵۶ ه.ق. بتصرف یعقوب لیث صفاری در آمد. در سال ۲۸۷ ه.ق. عمرولیث، نزدیک بلخ مغلوب اسماعیل بن احمد سامانی شد و بقتل رسید... در زمان سلطنت محمود غزنوی، ایلک خان مدت کوتاهی آن را تصرف کرد. در سال ۴۵۱ ه.ق. سلجوقیان تصرفش کردند. در پایان سلطنت سلطان سنجر، بدست ترکهای غز افتاد، و در سال ۵۵۰ ه.ق. بدست آنان ویران شد... مغولان آن را ویران و مردمش را مقتول کردند. در دوره‌ی تیموریان تا حدی شکوه گذشته را بازیافت. ولی پس از بنای مزار شریف در ۲۰ کیلومتری شرق بلخ، بلخ رو با نحطاط گذاشت. از سال ۹۱۲ ه.ق. تا برآمدن نادرشاه افشار، بیشتر در دست ازبکان بود، و پس از اوهم بدست آنسان و سپس در اواسط قرن هیجدهم میلادی، بدست افغانه افتاد و از سال ۱۸۴۱ در تصرف آنها مانده است.

اهمیت بلخ بسبب موقعیت جغرافیائی آن، در دشتی حاصلخیز و بر ملنقاتی جاده‌ی کاروان‌رو، از هند، چین، ترکستان و ایران بود...».

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۴۴۰

پ - «هرات... فارسی باستان «هربو» = نام شهری در خراسان قدیم، که امروز در شمال غربی افغانستان، کنار رود هری (هربو) واقع است. پس از اسلام کانون نشر معارف اسلامی بود و در عهد پسران تیمور پایتخت گردید.

در حدود ۱۵۰/۰۰۰ تن سکنه دارد، محصولاتش قالی و گلاب است. هرات مولد عبدالله انصاری معروف به شیخ‌الاسلام، عارف مشهور است...».

معین. ج ۶ - ص ۲۲۶۴

(۷۲) - «امین‌الدوله اصفهانی، لقب عبدالله خان، از وزراء و رجال و مستوفیان معروف عهد دولت قاجاریه. پسر حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی. وی در هنگام صدارت پدر، مقام مستوفی‌الممالکی یافت (۱۲۳۴ ه.ق.)، و چند سال بعد، چون پدرش وفات یافت، فتحعلیشاه او را بصدارت گزید (۱۲۳۹). اما بعد از چندی، چون حاجی‌هاشم اصفهانی، والی اصفهان، که از خویشان وی بود، عصیان کرد، فتحعلیشاه او را گرفته تا بینا کرد، و امین‌الدوله را نیز معزول نمود، الهیارخان آصف‌الدوله را باین سمت انتخاب کرد (۱۲۴۰)، اما او را عزل کرد و بار دیگر صدارت را به امین‌الدوله داد (۱۳۴۳) و او تا پایان حیات فتحعلیشاه در همین سمت بود. بعد از وفات فتحعلیشاه... بدرگاه محمد شاه نرفت... چون کار سلطنت بر محمد شاه قرار گرفت، یک‌چند در اصفهان درخانه‌ی یکسی از علماء متخصص بود. عاقبت در اوایل صدارت حاجی میرزا آقا‌سی، از طریق بختیاری به عتبات رفت (۱۲۶۸ ه.ق.) و در آنجا بود، تا وفات یافت».

معارف. فارسی. ج ۱ - ۲۵۲

(۷۳) - جان مکدانلد = کلنل مکدونالد John Macdonald : این شخص که بعدها بنام «سرجان مک دونالد» معروف شد، در تمام دوران جنگهای ایران و روس، در سمت خود باقی، و بطور یکه در متن نیز آمده است، به عنادین گونا گون، در همه کارهایی که بنهایی ممکن بود با منافع اقتصادی انگلستان استکاک پیدا کند، زیر کانه مداخله داشت. زمانی هم که تبریز در اشغال قوای روسیه قرار داشت، وی خود را واسطه‌ی صلح قرار داد، و بوسیله‌ی ایادی او بود، که در باریان، اوضاع ارتش روسیه را در ایران، برای شاه چنین تعریف کرده بودند: «بیچاره روسها تا تبریز آمده‌اند و در این جنگ و سیز متحمل ضرر مالی و جانی شده‌اند. حال دیگر قادر بمراجعت به روسیه نمی‌باشند». شهریار ایران،

تفضلا مبلغی به آنها خرجی راه بدهد، که به اوطان خویش مراجعت کنند».

تاریخ روابط. ج ۱ - ص ۲۷۶

(۷۴) - «منتظم ناصری» ذیل وقایع سال ۱۲۴۱ ه. ق. در این باره چنین آورده است: «علمای اعلام از سوی سلوک کارگزاران روس نسبت به مسلمانان گنجه و قره باغ خبردار شده، بوجوب جهاد فتوا دادند و آقا سید محمد مجتهد اصفهانی، از عتبات عالیات بحضور خاقان صاحبقران آمده، در این باب ابرام نمودند...» و پس از چند سطر، که در باب هدایا آمده، چنین ادامه داده است: «... و آنچه ایله‌چی از صلح و مصالحة سخن راند، علما را مقبول نیفتاد و اعلیحضرت همایون را بر جهاد تحریض کرده، از وجوب آن سخن راندند و اصرار کردند. ایله‌چی مأیوس گشت و عساکر ایران به اطراق مأمور شدند...».

(۷۵) - قراکلیسا (= قره کلیسا): این کلیسا از بنای‌های تاریخی معروف مسیحیت آسیا محسوب و مورد تکریم فرقه‌های مختلف عیسوی ایران است، و مالی یکبار - در اوایل تابستان - ارامنه ایران و کشورهای هم‌جوار، در این محل اجتماع می‌کنند و مراسم مذهبی خاصی را بجا می‌آورند.

«قره کلیسا... کلیسا ارمنی در ناحیه به جیک بخش سیه چشم. جنوب غرب شهرستان ماکو... نام اصلی آن کلیسا طاطاؤوس یاوانک طاطاؤوس (Vanake Tataus) است. در سال ۶۴۴ یا ۶۴۵ ه. ق. تجدید بنا شد. فرمان حمایت شاه عباس اول صفوی از ارامنه، زینتیخش در آن است. عباس میرزا ولی‌عهد، تزئینات سنگی جالبی بر آن افزوده است.

روايات محلی ارامنه، بنای کلیسارا به قدیس طاطاؤوس... از حواریون عیسی مسیح، نسبت می‌دهند، که می‌گویند حدود نیمه قرن اول میلادی از خاک عراق به آذربایجان رفت، و در محل قره کلیسا صلیبی برآفرشت و به تبلیغ دین مسیح پرداخت، و در همین جا شهید شد. از سال ۱۹۵۴، ارامنه همه ساله در اوآخر تیرماه یا اوایل مرداد ماه بزرگوارت این کلیسا می‌روند. باید داشت، که بر طبق روایات ارامنه، ورود مسیحیت به ارمنستان به وسیله‌ی بعضی از حواریون عیسی، مانند قدیس طاطاؤوس و قدیس برتو لماس بود، ولی محقق شده است که این افسانه مأخوذه از روایات یونانی است، و بعدها وارد ادب ارمنی گردیده...».

(۷۶) - پاسکوویچ = «پاسکوویچ (Paskevich) - ایوان فیودوروویچ... با پاسکوویچ... ۱۷۸۲-۱۸۵۶. فیلدمارشال روسی، کنت ایران و امیرورشو. از پیشخدمتهای تزار پاول اول بود، و در سال ۱۸۰۰ وارد نظام شد و بسرعت ترقی کرد. در جنگهای ایران و روس در سال ۱۸۲۶-۱۸۲۸ فرماندهی سپاهیان روس بود. پیروزیها یش منجر به معاهدهٔ ترکمانچای گردید (۱۸۲۸) که از طرف تزار روسیه آن را امضاه نمود. در سال ۱۸۲۸-۱۸۲۹، در طی دو جنگ با دولت عثمانی، قارص و ارزروم را گرفت. در سال ۱۸۳۰ عنوان کنت ایران و مقام فیلد مارشالی یافت. در سال ۱۸۳۱ شورش لهستان را در هم شکست و پس از سقوط ورشو، که ضربه‌ی مهلکی بر استقلال لهستان بود، به مقام امیرورشو ارتقاء یافت، و نایب‌السلطنهٔ لهستان گردید».

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۵۱۳

(۷۷) - «... عباس‌میرزا با وجود ابراز رشادت، شکست خسarde بگریخت، و قلعه‌ی عباس‌آباد را واقع در ده فرسنگی مرند گرفت (۲۷ ذی‌الحجہ ۱۲۴۲). و لیکن در آنجا بسبب بروز وبا، عده‌ای از اشکریانش تلف شدند و درخواست مصالحة نمود...».

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۳۳۵

این مسئله، در «معارف-فارسی» درست برخلاف متن، آمده. مصحح، درین باره به کتبی که در اختیار بود، مراجعه نمود:

تاریخ «از مقول تا حاضر» در ضمن شرح علل تشذیب جنگ بوسیله‌ی روسها، بخاطر گرفتن امتیازات بیشتر در سال ۱۳۴۲، چنین ادامه می‌دهد: «... در این موقع قحطی و خشکسالی همه‌جا را فراگرفته بود و حتی در تهران آذوقه یومیه یافت نمی‌شد. قوای عباس‌میرزا مرخص شده بودند و عده‌ای هم که حاضر بودند، هیچگونه وسائل و تجهیزاتی که بشود با آنها در مقابل ارتش روس مقاومت نمود، نداشتند و بعلاوه مردم بیش از این نمی‌توانستند بار سنگین جنگ و گرسنگی را بدوش کشند. لذا عباس‌میرزا، میرزا صالح، نماینده‌ی خود را برای شروع مذاکرات صلح نزد ژنرال پاسکوویچ فرستاد. سردار روس به گریبا یلوف خواهرزاده خود مأموریت داد که با نماینده ایران مذاکرات خود را شروع نماید».

ج ۲ - ۴۰۴

«تاریخ روابط...» بعلت مسیر خاص خود - که مربوط به سیاست انگلیس است - وقایع سالهای ۱۲۴۱ تا ۴۳ را - بدون ذکر موارد خاص و مهم - در چند سطر آورده است.

«ماثر سلطانیه» نیز از قحط و غلائی سخن می‌گوید، که مربوط بهمان ایام در آذربایجان است: «درین سال قحط و غلائی در ولایات آذربایجان و اکثری از بlad عراق که سرحد آذربایجان بود، روی نمود و دبع غلات دراکثرا از رباع نقصان کلی یافت و بعلت قلت غله و فقدان کاه و تعذر ازدهام سپاه، در درگاه چندان سپاهی ملتزم رکاب نصرت انساب نایب السلطنه نبود، که...».

اما نکته‌ی جالبتری که در این مسئله پنهان است، موضوع تقاضای مصالحه است، که «معارف فارسی» و «از مقول تا حاضر» آنرا از طرف عباس‌میرزا میدانند، درحالیکه متن، صراحتاً آن را نتیجه‌ی «قضای آسمانی» میداند، که «روزانه دویست نفر» از سپاه روس را «تلف» می‌کرده است. و آنچه مهم است، همین مسئله است، که آیا این تقاضای صلح از طرف ایران یا روسیه؟ – کدامیک بوده است؟

امید است مورخین جوان، با بار سنگین تری از بضاعت‌های تاریخی، چنین مسائلی را – که بین این متن و سایر تواریخ – اختلاف بسیاری را پدیدآورده‌اند، روشن، و سره را از ناسره جدا، و مشخص نمایند. چرا که «بیهوده سخن باین درازی نبود». «وقایع نگار» باین مسئله، بسادگی برخورد نداشته و موضوع را ادامه داده و تا آنجا رفته است، که «مدوف» را – که منظور «گری‌بایدوف» خواهرزاده‌ی پاسکوویچ است – «جهت صلح و تخلیه محل‌های متصرفی، نزد نایب السلطنه» می‌فرستد. و نیز در صفحه‌ی بعد، پس از ذکر دلایل بی‌اعتمادی عباس‌میرزا بقول و قرارهای روس و بی‌بردن به «حیله بازی» پاسکوویچ، «جواب صلح آمیز» نداده، و خود «با سپاهی آراسته بطرف او شافت» و با ذکر اسمی خاصی، که یقیناً در تواریخ و اسناد تاریخی نیز شناخته شده‌اند، مانند «ابراهیم‌خان دولو» و «جهانگیر میرزا» و «محمد میرزا» – که هردو پسران فتحعلیشاه بوده‌اند – موضوع را از یک «ادعای صرف» خارج نموده، بصورت «مسئله‌ی واقعی» و کاملاً درست، بیان داشته است. بنا بر این، نمی‌توان آن را ساخته‌ی ذهن «وقایع نگار»، یا بقول بعضی از معاصرین، اثر «مورخین درباری!» نگاشت. چرا که همین امر – زنجیروار – مسائل دیگری را در پی داشته است، که جستجوی آنها، بسیاری مسائل تاریخی را روشن خواهد ساخت.

(۷۸) – (جنگ دوم ایران و روس) – در توضیحات پیش ذکر شد، که معاهده‌ی «گلستان» تعدادی از شهرهای ایران را، به روسیه واگذار کرد، و نیز گفته شد، که آن عهدنامه، در حقیقت «نوعی مثارکه‌ی جنگ» بود، نه صلح‌نامه. و همچنین بیان گردید، که معاهده‌ی روس و انگلیس، ایجاب نمود، که روسیه قوای خود را به اروپا بفرستد، و نقشه‌های توسعه طلبانه‌ی خود را در جنوب – بعده مسکول نماید. و امروز، همان زمانی

بود، که روسیه فرصت را برای ادامه‌ی تجاوزات خود، انتخاب نمود، چرا که مسئله‌ی تعیین حدود و ثغور در عهدنامه‌ی گلستان، مبهم مانده بود، و روسیه بدنبال یافتن یک مرز طبیعی مطمئن با ایران بود.

با همه‌ی اینها، معاهده‌ی گلستان علاوه بر تصرف اراضی شمالی ایران، پشتواهی کامل عیاری برای آسودگی خیال زعمای دولت روسیه – و متفقش انگلستان – برای مقابله با فرانسه‌ی ناپلئونی بود... بهمین دلیل پس از شکست ناپلئون، و تبعید او به «سن‌تلن»، خاندان «بوربن» مجددأ بقدرت رسید، و علاوه بر اینکه خیال انگلیس – از طرف هندوستان – آسوده شد، دولت روسیه هم فرصت تجدید و تکمیل نقشه‌های خود را، در شمال ایران بدست آورد.

در همین اوقات بود، که ذعنای ایران – بی‌خبر از اوضاع تغییر یافته‌ی سیاسی و جغرافیائی و نظامی اروپا – برای استرداد بعضی از شهرهای اشغال شده، دست به دامان سفیر انگلیس شده بودند، تا با دولت انگلیس وارد مذاکره شوندا. درحالیکه دولت روسیه، پس از فراغت از جنگ اروپا، با آسودگی‌های کامل، تجدید قوا نموده، بمرزهای ایران هجوم آوردده بود.

علت شروع این جنگها – که بجنگ دوم ایران و روس شهrt دارند – در تواریخ، بصور مختلف ابراز شده‌اند. «مغول تا حاضر»، تحت عنوان: «علل سیاسی و اجتماعی جنگ» مطالبی ذکر کرده است، که باختصار، به آن‌ها اشاره می‌شود:

«پس از امضای عهدنامه‌ی گلستان و واگذاری ایالات گرجستان... نظر اساسی دولت تزاری، که رسیدن بسرحد رود ارس باشد، تأمین نشده بود. و چون عهدنامه گلستان هم طوری تنظیم شده بود، که در هر موقع مناسب، قابل تفسیر و تغییر متوجه باشد... دربار ایران که بهیچ وجه از بازیهای سیاسی این زمان اطلاعی نداشت... غافل بود که تمام این صحنه را خود انگلیس‌ها فراهم نموده‌اند.»

ص ۳۹۸

«واقیع نگار» در مورد علل آغاز این جنگ، با «از مغول تا حاضر» موافق نیست. زیرا کتاب اخیر الذکر علت شروع آن را پس از ذکر جریان پذیرائی گرم دولت ایران از «ژنرال یرمولوف» در سال ۱۸۱۷ میلادی و رد پیشنهادات غیرقابل قبول آن دولت، و هوشیاری دولت انگلیس در جریان آن مذاکرات، باین نتیجه رسیده است که اعمال نفوذ انگلیس، باعث بسته شدن باب مذاکرات شده بود. و بعد ادامه می‌دهد: «... دولت روسیه که سخت گرفتار جنگ باعثمانی بود و... از رد پیشنهادات قبلی مایوس نشده، مجدداً در سال ۱۸۲۱ «مازارویچ» را به ایران فرستاد. سفیر مزبور در تبریز ضمن تماس با عباس‌میرزا،

توانست او را برای جنگ با ترکها ترغیب نماید. مشروط براینکه روسها هم در سرحدات جنوبی خود - در قفقاز - تجدیدنظر نمایند. باین ترتیب در سال ۱۸۲۱ (۱۲۳۶ ه. ق.) - برخلاف نظر انگلیس‌ها - جنگ بین ایران و عثمانی شروع گردید و علل ظاهري آن‌هم... ارتش ایران با کمال موفقیت شروع به پیشروی نمود... انگلیسی‌ها که در اول هیچ تصور نمی‌نمودند... ارتش ایران فاتح شود... فوراً دونفر از مأمورین خود را بنام‌های «ماژور-هارت» و «دکتر کرومک» را به تبریز فرستادند تا عباس‌میرزا را راضی نمایند که از ادامه جنگ با عثمانی صرف‌نظر کند. در عوض دولت بریتانیا تعهد می‌نماید که ایران را در مرور ادعایش علیه رسیده پشتیبانی نموده و در صورت وقوع جنگ بین طرفین، دولت مزبور (= یعنی انگلیس) کمک نظامی لازم را به ایران بنماید. دربار تبریز و تهران هم که جزو از محیط دربار، از هیچ کجای دیگر کمترین اطلاعی نداشت، بدون تعمق و بررسی، در سال ۱۸۲۳ م. حاضر شد بموجب پیمان ارزروم... قوای خود را از خاک عثمانی خارج نماید».

«روسها که وضع را باین منوال دیدند، و دانستند که بوعده و وعدهای دربار فتحعلیشاه نمی‌شد اعتماد نمود، طرح تجاوزی خود را شروع نموده و چند نقطه سرحدی، منجمله «بالغ‌لو»، «گونی» و «گوگجه» را متصرف شده، و تعهدات «مازارویچ» را هم خارج از حدود اختیارات او اعلام نمودند...».

«مغول تا حاضر». ص ۴۰۰-۳۹۸ با حذف.

«تاریخ-کامل» نظر «وقایع‌نگار» را تأیید و چنین اظهار نظر کرده است:

«... در سال ۱۲۴۰ روسها رسمآ نقض عهد کرده، و طمع در اراضی گوگجه ایروان نموده، پس از آنکه آنحدود را از فتحعلیشاه خواستار شدند و سفیر ایران برای گفتگو مأمور تغییس گردید، قریه «بالغ‌لو» را مسخر کرده، فوجی را با چند عراده توب، بحراست آن گماشتند».

«سفارت «وقایع‌نگار» [=منظور نویسندهی خاطرات متن این اثر است] در تغییس بی‌نتیجه ماند و از طرف دیگر بعضی از مجتهدین را در سال ۱۲۴۰ بعلت بدرفتاری روسها ترغیب و تحریض نمودند. بقسمی که چون سفیر نیکلا امپراطور روس بدر بار ایران آمد... چند نفری هم از درباریان مانند میرزا عبدالوهاب نشاط معتمدالدوله و میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر امور خارجه، که از اوضاع واقع بودند برخلاف جنگ اظهار عقیده می‌نمودند، مغضوب روحانیان گشتد».

... و خلاصه اینکه: سفیر روسیه تقاضای مذاکره مستقیم با رؤسای روحانیان را می‌کند، لیکن با او گویند: «... اگرچه روسیان از ایران خارج شوند، باز هم جهاد با ایشان

واجوب است. با این اوضاع «فتحعلیشاه» چاره جز اقدام بجنگ ندید و سفیر را دخشت و مراجعت داد...».

تاریخ. کامل. ص ۴۹۴

... و اما دکتر مهدی بهار، در «میراث - استعمار»، ضمن مذمت بسیار از خست و لعامت فتحعلیشاه و مال اندوزی و... چنین ادامه داده است: «از طرف دیگر حس وطن- پرستی و غرور ملی مردمی عظمت طلب و ملتی عظیم اجازه تحمل آنمه شکست و سرافکندگی را نمی داد. رفتار تحقیرآمیز و آزاده نهاده رویان نیز با مردم شهرهای گشوده فقاز، چه مسیحی و چه مسلمان و تقاضای آن مردم از شاه، برای اقدام بمداخلة جنگی و رها ساخته ایشان، وسیله دیگری برای تحریک بی منتهای مردم شده بود...».

«میراث - استعمار» نیز، علت آغاز جنگ دوم را، رویه دانسته، و پس از ذکر نقش اساسی «سرگرد اوژلی» در انعقاد معاہده گلستان و تحمیل مواد ابهام آمیز آن به فتحعلیشاه، و قول اقدامات بعدی نزد امپراطور روس، چنین ادامه داده است: «... در حالیکه بعداً با حیله گری از چنین وساطتی شانه خالی کرد و آن ابهام را درخصوص مرزهای جدید باقی گذاشت. البته باقی گذاشتن چنین ابهامی از نظر انگلیس... بدین لحاظ بود، که برای روش ساختن آتش جنگ جدید بین ایران و روس، انگیزه‌ای در اختیار داشته باشد...».

«روسها در اثر این ابهام، سه ناحیه کوچک را مطالبه کردند که عمدت‌ترین آنها ناحیه «گوگچای» در نزدیکی ایروان بود، تا اینکه در تابستان ۱۸۲۵ (۱۲۴۱ ه. ق.) حکومت روسی گرجستان، گوگچای را بتصرف درآورد. در حالیکه نواحی مورد اختلاف، حقاً به ایران می‌رسید».

«بدین طریق مردم ایران، که در اثر وجود مانع استبداد، به شکستهای مقتضیانه جنگ اول و سرشکنیگها و کنفیهای ناشی از عهدنامه گلستان... به تظاهرات وهیجانات ملی و مذهبی پرورد و دامنه‌داری دست‌زنند، که بقول واتسون از دوره نادرشاه بعد نظری نداشته است... واتسون می‌نویسد: «از جبال بختیاری و کوهستانات لرستان و شهرهای خراسان و جلگه‌های ارak هزار هزار نفر، بزر پرچم و لیعهد گردآمدند...».

میراث - استعمار - ص ۴۰۲-۴۰۳

بدین طریق «دکتر بهار» نیز مانند «عبدالله رازی» برخلاف نظر «از مقول تا حاضر» با اظهارنظر «وقایع نگار» درین متن موافق بوده، همهی علل واقعی بروز جنگ دوم را، تأیید می‌نمایند. حال باید پرسید: چرا در یک کتاب «کلاسیک دانشگاهی» باید این گونه حقایق تاریخی قلب شود؟ آیا تنها بعلت تضییع «خاندان قاجار»؟ یا علل سیاسی دیگری

در پس پرده، جریان داشته است؟. متأسفانه «ازمغول تا حاضر» نام نویسنده‌ای را برخود ندارد، تا بتوان به تشخیص آنها پرداخت.

(۷۹) - میرفتح - «معارف - فارسی» در ادامه‌ی مقاله‌ی مربوط به جنگ‌های ایران و روس، مسئله‌ی اشغال تبریز را - از طرف قوای روسیه - بنحو دیگری بیان داشته، و «میرفتح» را بعنوان سنبل روحانیت، نمایش داده، و «مجتهد جوان و متقد تبریز» نامیده است. عین جملات «معارف - فارسی» چنین است:

«... ژنرال اریستوف، سردار روس، پندعوت خوانین ناراضی مرند و استظهار میرفتح، مجتهد جوان و متقد تبریز، با ۳۰۰۰ سرباز روس، تبریز را بدون مقاومت گرفت و آصف الدوله، حکمران تبریز را دستگیر نمود...».

تردیدی نیست، که یکی از علل عدم مقاومت مردم دلیر تبریز، رفتار ظالمانه‌ی «آصف الدوله» و نارضائیهای اهالی آن شهر بوده است. لیکن این مسئله نمی‌توانست علت قیام «روحانی» باشد، بخصوص که همه‌ی روحانیون قدر اول، فتوای جهاد داده بودند، و هنوز «جهاد اسلامی» مسئله‌ی روز بوده است. و روحانیتی که خود فتوای جهاد بر علیه ستمگریهای روسیه در ولایات قفقاز را صادر نموده، چگونه عامل دعوت روسیه، باشغال تبریز تواند بود؟!

به حال «تاریخ روابط»، همین مسئله را «قیام مردم تبریز» عنوان نموده، چنین می‌نویسد:

«... موضوع دیگر که بیش از هر موضوعی دارای اهمیت است عدم رضایت سکنه این نواحی از اولیای امور آن دوره است. اهالی تبریز که در تاریخ ایران برای حفظ وطن خود بیش از سکنه سایر نواحی معروف به فداکاری و وطن‌پرستی می‌باشند، در این موقع با میل و رضا رسها را به تبریز دعوت نمودند».

تاریخ روابط. ج ۱ - ص ۲۶۷

سپس در حاشیه‌ی ص ۲۶۸ چنین آورده شده است: «... ولی در این قضیه خود اهالی به پیشوایی علماء خود رسها را بگرفتن تبریز دعوت نمودند و آنها را با سلام و صلوت وارد تبریز کردند».

این نظر استاد محمود - محمود، بسیار اغریق آمیز بنظر می‌رسد. زیرا با توجه به مختصر آشاره شد، و با وجود تجربیات بسیاری که در باب مردم آذربایجان و تبریز - خصوصاً - وجود دارد، موجبی که باعث «دعوت ییگانگان» شده باشد، محسوس نیست، چرا که چنین نارضائیهایی - از قرداشیم قاجاری - در سراسر ایران و نواحی شمالی

از خراسان تا آذربایجان— وجود داشته است، و بطوریکه میدانیم، در خراسان نیز، یکبار مخالفت با حاکم بوجود آمد و سبب تعویض او گردید، لیکن در این مرحله بخصوص،— بطوریکه گذشت— با توجه بموضع «فتوای جهاد» که هنوز بقوت خود باقی بود، این مسئله بسیار ثقيل و غیرمنطقی است. بخصوص که هیچ دلیل ویژه‌ی ارائه نشده است.

رویهمرفته، اگر خاطرات و قایع نگار را صادق بدانیم، و بیطرفانه به قضایت پنهانیم، ترکیب و ترتیب تداوم و توالی حوادث مربوط به تسليم تبریز، با «متن» پیشتر سازگار است تا با آنچه که استاد محمود— محمود و «معارف— فارسی» آورده‌اند. چرا که افرادی چون «میرفتح» در همیشه‌ی تاریخ وجود داشته‌اند، که از آمادگی‌های ذهنی، و ناراضائی‌های مردم درجهت پیشبرد اهداف خصوصی، و بنام شدن و کسب مال و جاه کردن، سود جسته، مقدرات ملت‌ها را— حتی برای مدتی— بیازی گرفته‌اند.

گذشته از این‌ها، چنانچه بناقول «تاریخ روابط» و «معارف— فارسی»، «میرفتح» یک قهرمان ملی— لااقل از دیدگاه مردم تبریز— بود. اینک باید با تجلیل از او یاد میشد، درحالیکه میدانیم، در هیچ‌جا، از او بنام یک «روحانی مبارز» ذکری نیامده است.

دکتر بهار، خود باین مسئله معرف است و بررسی این مسئله، چنین ادامه داده است:

«پیشوایان مذهبی بعلت فقد سازمانهای سیاسی، موفق شدند که خود را در پیشاپیش خیل مردم برآشته قرار داده، مهار هیجانات را در اختیار گیرند. و این ضعیفترین و بی-اثرترین نوع تجلی خواسته‌ای ملی است که فقط ذر حکومتهای استبدادی وارد میدان عمل می‌گردد. در این زمان نیز تنها نتیجه‌ای که از رهبری پیشوایان مذهبی حاصل آمد، صدور حکم جهاد علیه روسها بود...».

«... مردم با آنکه از دستگاه حکومت و عمال جاهل و حریص آن نهایت نفرت و عدم رضایت را داشتند، برای جنگ با روسیه به شاه قاجار فشار می‌آوردند. بدینظریق از نو قشونی فراهم آمد که از احساسات ملی و حمایت بی‌چون و چرای مردم برخورد دار بود...»^{۱۱}

میراث— استعمار— ص ۴۰۳

بهرحال،— همانطور که در مقدمه نیز ذکر شد— بین وقایع مندرج در این «متن» و آنچه در طی دوران، بنام «تاریخ»— و حتی تواریخ کلاسیک— انتشار یافته، وجود اختلاف، بسیار است. تحقیق و بررسی و مقایسه‌ی یکایک آنها، مشمول مروز زمان، و عمر درازی خواهد بود، که امید می‌رود آیندگان جوان، کار این گونه تحقیقات تاریخی را پیاپیان برند،

وحق و باطل را بازشناساند. اگرچه حقی، بمدت ۲ قرن در پشت ایرهای باطل، و «ابهام تبلیغ» پنهان نگه داشته شده باشد.

(۸۰) - میرزا ابوالقاسم - قائم مقام دوم: وقایع نگار، بی‌آنکه ذکری از فوت «قائم مقام اول = میرزا عیسی = میرزا بزرگ» کرده باشد، ابتداء بساکن نام پرسش «میرزا ابوالقاسم = قائم مقام» دوم را بیان آورده است.

بی‌تردید این توهمندی خواهد بود، که وقایع نگار دچار اشتباه شده است. لیکن با توجه به توضیح (۴۷)، درخواهند یافت که «میرزا بزرگ» پدر قائم مقام دوم - در سال ۱۲۳۷ یا ۳۸ در تبریز بمرض وبا درگذشت. درحالیکه میرزا ابوالقاسم، پس از سه سال انفصال از خدمت، مجدداً بسمت قبلی منصوب و در وقایع سال ۱۲۴۳، مأمور گفتگو با «پاسکویچ» درمورد معاهده‌ی صلح شده بود.

درمورد معرفی و زندگی میرزا ابوالقاسم قائم مقام، توضیحات کافی خواهد آمد.

(۸۱) - دهخوار = «دهخوارقان...، جنوب شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی). شرق دریاچه‌ی رضائیه... مرکب از دهستانهای مقان، گاوگان، شرامین و دهخوارقان... مخصوصاً میوه و غلات است... کارگاههای پارچه بافی، کمپوت سازی، مشروب سازی، و برگه سازی دارد. مسجد حاجی کاظم آن ظاهرآ قدیمی است. در سال ۱۱۴۲ ه. ق. نادرشاه پس از غلبه بر عثمانیها در میاندوآب، دهخوارقان را اشغال کرد. در دوره‌ی دوم جنگی‌های ایران و روس، پس از مغلوب شدن سپاهیان ایران، هباس میرزا نایب‌السلطنه با پاسکویچ در اینجا ملاقات و برای صلح مذاکره کرد. نام شهر، چندی به آذشهر (Azar-Shahr) تبدیل گردید. ولی بر طبق تصویباتنامه‌ی مودخ هفتم اسفند ماه ۱۳۲۵ ه. ش. مجدداً به‌اسم دهخوارقان خوانده شد».

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۱۰۱۵

(۸۲) - سیاست خارجی انگلیس - با توجه به توضیحات پیشین - بازیگر اصلی این صحنه‌های نمایشی بود. زیرا توجه و نیاز انگلستان به شبه قاره‌ی هند، سبب می‌شد، تا بهروزیله‌ی ممکن، از نزدیکی روسیه به خلیج فارس - و درنتیجه هندوستان - جلوگیری نماید. باین سبب، وقتی سفیر انگلیس دریافت، که ایران بخاطر کمبودهای اقتصادی، گرفتار دسایس روسیه شده است، با تمہیدات بسیار وارد صرکه‌ی صلح شد، و خود را واسطه‌ی یک مصالحه‌ی دیگر قرار داد، که برای ایران جز خفت و ننگ و پشیمانی

سودی نداشت.

جالبترین بخش مربوط به این «واسطه‌های صلح»، اظهارنظرهای «دلسوزانه‌ی

آنهاست: توجه کنید:

«ایران را انگلیس، دست و پا بسته بدولت روس تسلیم کرد».

جنگ - افغانستان

«... ما نباید بگذاریم دولت روس، ایران را ویران کندا. ما با آن دولت معاهده داریم و هم عهد می‌باشیم و حق داریم که در این میان مصالح باشیم!!».

جنگ - افغانستان - از قول سرجان مالکولم

بگذردیم. دولت انگلیس پیشنهاد نمود که حاضر است بدھی‌های معوقه‌ی قرارداد سال ۱۸۱۲ را - که توسط سرجان مالکولم بسته شده بود - به ایران پردازد، تا ایران بتواند روسیه را در حدود رود ارس متوقف کندا. واما علت اینکه روسیه مجبور پذیرفتن وساطت فسول انگلیس در تبریز - جان مک دونالد - شد، این بود که از چندی پیش در یونان و شبه جزیره‌ی بالکان نیز، با اعمال سیاست انگلیس تحریکاتی بر علیه روسیه صورت می‌گرفت، که دربار روس ترجیح می‌داد، که حسن روابط ظاهریش با انگلیس محفوظ بماند. باین‌جهت مک دونالد، با پاسکویچ تماس گرفت و به فتحعلیشاه اطمینان داد که قوای روس، از حدود تبریز پیش‌تر نخواهد آمد!! تا کار مصالحه یکسره شود! با این اطمینان، شاه بسفیر روس اجازه داد، تا باب مذاکرات صلح را با دولت روسیه بگشاید. باین - طریق در ماه رجب سال ۱۲۴۳ کاردار سفارت انگلیس «مک نایل» و نایب‌السلطنه و میرزا ابوالقاسم قائم مقام و پاسکویچ و میرزا ابوالحسن شیرازی، آماده‌ی انعقاد معاهده شدند.

(۸۳) - «معاهده‌ی ترکمانچای، عهدنامه‌ی ترکمانچای، معاهده‌ای که بعد از یک سلسه

جنگهای سخت در قفقاز و آذربایجان بین سپاهیان ایران و روس، در پنجم

شعبان ۱۲۴۳ ه.ق. (فوریه‌ی ۱۸۲۸) در ده ترکمانچای، بین دولتين ایران و روس امضاء

شد... این عهدنامه مشتمل بر دو قسم است. (۱) عهدنامه‌ی سیاسی که جایگزین عهدنامه

گلستان گردید، و بموجب آن، دولت ایران نخجوان و ایروان را به روسیه واگذشت، و

نیز قبول کرد که «ده کروز قومان رایج یا بیست میلیون (= میلیون) مناطق نقره» خسارت

به روسیه پردازد. مطابق فصل هفتم عهدنامه، امپراطور روس متعهد شد که حق سلطنت ایران

را جهت عباس‌میرزا نایب‌السلطنه و اخلاف او تصدیق نماید. (۲) عهدنامه‌ی تجاری، که

در آن بالاخص ترتیب محاکمه‌ی اتباع روس معین شده است. باین‌نحو که «در صورتیکه

تبعه‌ی روس بشخصه منسوب به‌ مجرمیت شده باشد، محاکمات مملکتی بدون حضور مأمور از طرف سفارت یا قنسول روس، نباید به مسئله‌ی جنایت رسیدگی کرده و حکم بدهند». در اختلافات بین اتباع ایران و روس نیز رسیدگی و صدور حکم باید در حضور نمایندگان قنسولگری روسیه بعمل آید. این عهدنامه مبدأ تاریخی کاپیتولاسیون در ایران است، و بعداً سایر دول اروپائی برطبق اصل کاملة الوداد، حقوق مشابه بدست آوردند. کاپیتولاسیون در سلطنت رضا شاه کبیر لغو شد...».

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۶۲۹

اینک بجاست، که عین مفاد عهدنامه‌ی ترکمانچای، از لحاظ اطلاع و مقایسه با من، در اینجا آورده شود:

عهدنامه صلح مابین ایران و روسیه در ترکمانچای

بتاریخ ۲۲ فوریه ۱۸۲۸ مطابق شهر شعبان ۱۲۴۳

بنام خداوند متعال

«چون اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت قوی شوکت معظم نامدار امپراطور و صاحب اختیار کل ممالک روسیه بالسویه از صمیم قلب مایل هستند که بر صدمات محاربه، که مخالف میل طرفین است، نهایتی داده و مجدداً روابط قدیمة حسن هم‌جوادی و مودت را باین مملکتین بوسیله صلح که فی حد ذاته متضمن اساس امتداد و دافع مبانی اختلاف و برودت آئیه بوده باشد، برپایه و بنائی محکم، استوار دارند، لهذا وزرای مختار خود را که برای این امر سودمند، مأمور هستند ازین قرار معین داشتند:

از طرف اعلیحضرت امپراطور کل روسیه، ژان پاسکیه ویج، آجودان جنرال و سرتیپ پیاده نظام، فرماندهی اردوی قفقازیه، کفیل امور غیر نظامی گرجستان و حاجی ترخان و قفقازیه، رئیس قوه بحریه دریای خزر، دارای نشان الکساندر نووسکی مکل بالماس و نشان سنت آن از درجه اول مکل بالماس و سن ولادیمیر از درجه اول و سن ژرژ از درجه دوم و دو شمشیر افتخاری که یکی مرصع و دیگری طلا که روی آن اینطور نوشته شده (برای شجاعت) و دارای نشان عقاب قرمز از درجه اول و نشان هلال عثمانی و غیره و الکساندر ابروسکوف کنیسه‌دتا و پیشخدمت اعلیحضرت امپراطور، دارای نشان سن ولادیمیر از درجه سوم و سن استانیسلاس لهستان از درجه دوم و سن ژان بیت المقدس، و از طرف

اعلیحضرت شاهنشاه ایران، حضرت اشرف شاهزاده عباس میرزا، وزرای مختار طرفین پس از آنکه در ترکمانچای اجلاس کرده و اختیار نامهای خود را مبادله و آنرا موافق قاعده و ترتیبات شایسته یافتند، فصول ذیل را منعقد و برقرار داشتند.

فصل اول – از امروز بعده مابین اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراتور روسیه و نیز مابین ممالک و وراث و اخلاف و اتباع اعلیحضرتین صلح و وداد و مودت کامله علی الدوام برقرار خواهد بود.

فصل دوم – چون مخاصمه طرفین معظمین که بسعادت امروز باختتم رسید، تعهدات عهdename گلستان را باطل میدارد، لهذا اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراتور کل روسیه چنین صلاح دیدند که بجای عهdename مزبور، مواد و شرایط ذیل را مبنی بر ازدیاد و استحکام روابط آتیه مودت و صلح مابین روسیه و ایرانست برقرار نمایند.

فصل سوم – اعلیحضرت شاهنشاه ایران از طرف خود و اخلاف و وراث خود، خانات ایروان را که در دو طرف رود ارس واقع است، و نیز خانات نخجوان را به مملکت مطلقه بدولت روس و اگذار می‌کند. بناءً علیهذا، اعلیحضرت شاهنشاه ایران متعهد می‌شوند که دفاتر و استادیکه راجع به حکومت و اداره خانات فوق الذکر است، منتها در ظرف ششماه از امضای این عهdename، به مأمورین روس تسليم نمایند.

فصل چهارم – دولتين معظمین معاہدتین قبول نمودند، که خط سرحدی مابین دولتين از اینقرار ترسیم شود:

این خط از نقطه سرحد دولت عثمانی که بخط مستقیم نزدیکترین راه بقله کسوه آخری کوچک^{۱*} شروع شده بقله مزبور رسیده و از آنجا بسرچشم رود قراسوی سفلی که از دامنه جنوبی آخری کوچک^{۲*} جاریست فرود می‌آید، پس از آن خط سرحدی طول مجرای این رود را الی محل التقای آن با رود ارس که محاذی شرور^{۳*}

*- متن، این نام را «آغزی کوچک» آورده است، «آغزی یعنی اسنیا، پلنت یونانی کوه را گویند و پهونی جبل خوانند». و در حاشیه ۳ به یونانی Akria و ...Akra.

قطبع. ج - ۱ ص ۱۴۴

بنابراین جمله‌ی «کوه آخری کوچک» درست نیست. و بطوريکه در حاشیه‌ی همان صفحه نیز اشاره رفته، در زبان ترکی محلی هکوه آرادات کوچک، «آغزی» می‌گویند.

۲*- ایضاً.

۳*- این کلمه در متن «سرور» آمده، که احتمالاً اشتباه از گردآورنده است، و درجای خود، در حاشیه ذکر شده است.

است طی نموده و از اینجا مجرای رود ارس را متابعت کرده و به قلعه عباس آباد میرسد. از استحکامات خارجی این قلعه که در ساحل راست ارس است خطی که طول آن نیم آفاق، یعنی سه و رست و نیم روسي بوده باشد به تمام جهات کشیده خواهد شد و تمام اراضی که در حدود این خط واقع می‌شود منحصر به دولت روس بوده و در ظرف دو ماه از تاریخ امروز بطور دقیق تخطیط خواهد شد. از محلی که طرف شرقی این خط متصل به رود ارس می‌شود، خط سرحدی مجرای رود مذبور را الی گداریدی بلوک^۱* متابعت می‌کند و خاک ایران ازین نقطه اخیر الی سه آفاق یعنی بیست و یک و رست روسي در طول مجرای ارس امتداد می‌یابد، بعد از وصول باین محل خط سرحدی جلگه مغان را بطور مستقیم گذشته به محلی از مجرای بالهارود^۲* خواهد آمد که در سه آفاقی یعنی بیست و یک و رست پائین‌تر از ملتقاتی دو رود آدینه بازار و ساری قمیش^۳* واقع است.

پس از آن خط سرحدی از ساحل چپ بالهارود الی ملتقاتی دو رود مذبور، آدینه بازار و ساری قمیش مسعود کرده و از آنجا در ساحل راست رودخانه آدینه بازار شرقی الی سرچشمۀ آن ممتد و از سرچشمۀ مذبور الی قله تپه‌های جگیر می‌رسد، بطوریکه تمام آبهاییکه بطرف دریای خزر جاریست، متعلق به روسيه بوده، و تمام آبهاییکه جریانشان بطرف ایران است تعلق به دولت علیه خواهد گرفت.

چون در اینجا حدود دولتين بواسطه تیزه کوهها محدود می‌شود، لهذا مقرر است، که دامنه آنطرف کوهها اختصاص به ایران خواهد داشت. از تیزه تپه‌های جگیر، خط سرحد کوههایی را که فاصل بین طالش و ارشق است، متابعت نموده بقله کمرقوئی می‌رسد و قللی که فاصل دامنه دو طرف کوههای مذبور است در اینجا تجدید حدود مینماید، بهمان قسم که در باب مسافت ما بین سرچشمۀ آدینه بازار و قله جگیر ذکر شد.

پس از آن خط سرحد از قله کمرقوئی تیزه کوههاییکه بلوک زوفد را از ارشق جدا می‌نماید متابعت نموده و به محلی که حدود بلوک ولکیچ است می‌رسد و ترتیبی که در باب جریان آب ذکر شده است، مزاعات خواهد شد و از اینقرار بلوک زوند باشتنای قسمی که در آنطرف قله کوههای مذبور است، متعلق به روسيه خواهد بود.

*۱- گویا نویسنده «تاریخ روابط»، «یدی بلوک» را یک کلمه گرفته است. در حالیکه از من چنین بر می‌آید، که در آن بلوک، یک «معبر دستی آب» حفر شده و موجود بوده است، که آن را خط مرزی قرارداده‌اند، و گرنه جای خاصی نماین نام وجود ندارد.

*۲- پحاشیه‌ی ص ۲۲۴ نگاه کنید.

*۳- پحاشیه‌ی ص ۲۲۴ نگاه کنید.

از محلی که حدود بلوک ولکیج است خط سرحد بین الدولتین قلل کوه گلوبوتی و قلل سلسله عمدۀ کوههایی که از بلوک ولکیجی می‌گذرد متابعت نموده و برسچشمۀ شمالی رودخانه موسوم به آستارا می‌رسد و اینجاهم مسئله جریان آن‌چنانکه در فوق ذکر شده است مرعی می‌باشد.

از آنجا خط سرحدی مجرای آستارا را الی مصب آن در دریای خزر طی نموده، و حدود خاک دولتین را با تمام می‌رساند.

فصل پنجم – اعلیحضرت شاهنشاه ایران محض اثبات دوستی خالصانه، که نسبت به اعلیحضرت امپراطور کل روسیه داردند، به موجب همین فصل از طرف ورات و اخلاف خود واضح‌ا و علناً تصدیق می‌نمایند که ممالک و جزایری که باین خط تحدیدی فصل اخیر قویزۀ جبال قفقاز و دریای خزر است و همچنین اهالی بدوى و غیره این نواحی متعلق به دولت روسیه می‌باشند.

فصل ششم – محض تلافی مصارف کثیره که از این جنگی بین الدولتین برای مملکت روسیه حاصل شده و در عوض خسارات و ضررها نیکه بدین جهت با تابع روس رسیده است، اعلیحضرت شاهنشاه ایران متعهد می‌شوند که وجه خسارتنی تأدیه کرده مصارف و ضررها مزبور را جبران نمایند.

ظرفین معظمتمین معاهدین این وجه خسارات را به ۵۵ کروز تومان رایج یا بیست میلیون مناطق نقره معین کرده و مقرر میدارند که ترتیب اقساط و تضمین تأدیه آن در قرارداد مخصوص مرتب شود. اعتبار و استحکام قرارداد بحدی خواهد بود، که کانه، لفظ بلطف در همین عهدنامه درج شده باشد.

فصل هفتم – چون اعلیحضرت شاهنشاه ایران چنین صلاح دیدند که حضرت اشرف عباس میرزا، همایون فرزند خود را وارث و ولیعهد فرمایند، لهذا اعلیحضرت امپراطور کل روسیه، محض اینکه نیات دولتنهای خود را مکشف و میلی را که در مساعدت با استحکام این نوع وراثت دارد مشهود خاطر اعلیحضرت شاهنشاه ایران نماید، متعهد می‌شوند که از امر وز شخص حضرت عباس میرزا را وارث و ولیعهد دولت ایران شناخته و ایشان را از حین جلوس به تخت، سلطان حقه این مملکت بدانند.

فصل هشتم – سفاین تجاری روس مثل سابق حق خواهند داشت که بطور آزادی در دریای خزر و در امتداد سواحل آن سیر کرده و بکارهای آن فرود آیند و در موقع شکست و غرق در ایران، معاونت و امداد خواهند یافت و سفاین تجاری ایران هم حق

خواهند داشت که بقرار سابق در بحر خزر سیر نموده و بساحل روس بروند و در صورت غرق و شکست به آنها کمک و امداد خواهد شد.

اما در باب کشتی‌های جنگی، چون آنها ائمه ییدق نظامی روس دارند از قدیم الایام بالا نفراد حق سیر در بحر خزر را داشته‌اند، حال هم بدین سبب این امتیاز منحصر بهمان کشتی‌ها خواهد بود، بطوریکه بغير از دولت روسیه، دولت دیگری حق نخواهد داشت که سفاین جنگی در دریای خزر داشته باشد.

فصل نهم – چون مکتوнаست خاطر اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراتور کل روسیه این است، که در استحکام روابطی که بسعادت و میمنت مجدداً مابین دولتين استقرار یافته است سعی و کوشش نمایند، مقرر میدارند که سفراء کبار و وزراء مختار و شارژدارها ائمه خواه برای انجام مأموریت موقعی و خواه بجهت اقامت دائمی بدریان یکدیگر فرستاده می‌شوند، بفراختور مقام خود و موافق شان و حیثیت طرفین و مطابق مودت و اتحاد مابین الدولتين و نیز بر حسب عادات مملکتی مورد اعزاز و احترام شوند، علیهذا در باب تشریفاتی که باید از طرفین ملحوظ و منظور شود دستورالعملی مخصوص مقرر خواهد شد.

فصل دهم – چون اعلیحضرت پادشاه ایران و اعلیحضرت امپراتور کل روسیه استقرار و توسعه روابط تجاری مابین دو دولت را از نخستین فواید اعاده صلح میدانند، چنین صلاح دیدند که ترتیباتی که راجع بحفظ تجارت و امنیت اتباع دولتين است دریک مقاوله نامه علیحده بطور مرضی طرفین نگارش یابد و این مقاوله نامه که مابین وزرای مختار طرفین انعقاد و باین عهدنامه انضمام خواهد یافت، مثل اینست که جزء متمم همین عهدنامه صلح بوده باشد.

اعلیحضرت پادشاه ایران بدولت روس حق میدهد که کما فی السابق هر جا که بجهت منافع تجاری لازم باشد با آنجا قنسول و وکیل تجاری بفرستد و متعهد می‌شوند که این قنسول و وکلای تجاری را که من تبع هر یک زیاده از ده نفر نخواهد بود از حمایت و احترام امایمیکه لازمه سمت و رسمیت آنهاست بهره‌مند سازد. اعلیحضرت امپراتور روسیه هم وعده میدهد که رفتار بمثل را در ماده قنسول و وکلای تجاری اعلیحضرت شاهنشاهی منظور دارد.

در صورت شکایت حقه دولت ایران از یکی از مأمورین یا قنسولهای روس، وزیر- مختار یا شارژداری که در دریان علیه ایران اقامت و باین اشخاص ریاست بلا فاصله دارد، مشارالیه را از مأموریت خلع کرده و موقتاً کفالت کار او را به رکس صلاح داند، واگذار خواهد کرد.

فصل بیازدهم - از حصول صلح، بامور و دعاوی اتباع طرفین که بواسطه وقوع جنگ در عهده تعویق مانده بود، مراجعت شده و از روی عدالت قطع و فصل خواهد شد و مطالباتیکه اتباع طرفین از یکدیگر یا از خزانه جانبین دارند بال تمام عاجلاً تأدیه خواهد شد.

فصل دوازدهم - طرفین معظمین معاهدین نظر به منافع اتباع خود متفق الرأی شدند که برای اشخاصی که در دو طرف رود ارس دارای اموال غیر منقوله هستند، مهلتی سه ساله قرار دهند که مومنی الیهم بتوانند آنرا بطور دلخواه به مبایعه و معاوضه برسانند ولی اعلیحضرت امپراتور کل روسیه تا حدی که این شرط راجع بخود اوست، حسین خان سردار سابق ایروان و برادرش حسنخان و کریم خان حاکم سابق نخجوان را از انتفاع مدلول شرط مزبوره، مستثنی میدارد.

فصل سیزدهم - تمام اسراء جنگی را که طرفین در هنگام محاربه اخیره یا قبل از آن دستگیر کرده‌اند و همچنین اتباع دولتين که در اوقات سایر اسیر آگرفته شده باشند، در ظرف مدت چهارماه مسترد خواهند داشت.

بعد از آنکه باین اشخاص ارزاق و اشیاء لازمه داده شد، مومنی الیهم را بطرف عباس آباد حرکت داده و در آنجا بکمیسرهاییکه از طرفین برای استرداد و تهیه اعزام با وطن ایشان مأمور شده‌اند تسلیم خواهند کرد.

درباره اسراء جنگی و اتباع دولتين که با سیری گرفتار شده و بسبب بعد مکان آنها و یا بعلت دیگری در ظرف مدت فوق مسترد نشده‌اند، طرفین معاهدین همین ترتیبات را مرعی و مجری خواهند داشت.

دولتين ایران و روس مخصوصاً این حق را برای خود قرار می‌دهند، که ای وقت کان، این قبیل اشخاص را مطالبه نمایند و ملزم می‌شوند که هر وقت خود اسراء اظهار کرده یا از طرفین مطالبه شوند مومنی الیهم را مسترد سازند.

فصل چهاردهم - دولتين معظمین معاهدین اخراج فراری‌ها و ترانس‌فوژهای^{۱*} را که قبل از جنگ یا در مدت آن تحت اطاعت و حکومت طرفین آمده باشند، مطالبه نخواهند کرد. ولی چون مناسبات خفیه بعضی از ترانس فوژهای با تابعین و هموطنان سابق موجب حصول نتایج مضره می‌شود، لهذا محض دفع و جلوگیری این نتایج، دولت علیه ایران متعهد می‌شود که از متصرفات خود، که ما بین حدود ذیل واقع است حضور و توقف اشخاصیکه الحال یا بعدها با اسمه، مشخص خواهد شد رواندارد و مقصود از حدود، از

- افرادی که از اردوی خود هاردوی دشمن رفته باشند.
این حاشیه: از ص ۲۹۰ - تاریخ روایط.

پکطرف رود ارس و از طرف دیگر خطی است که بواسطه رود چهریق و دریاچه ارومی و رود جقود و رود قزل اوزن الى مصب آن در دریای خزر ترسیم می شود.

اعلیحضرت امپراطور کل روسیه نیز وعده میدهد که در خانات قرایباغ و نخجوان و در قسمت خانات ایران که در سمت راست واقع است، ترانس-فوژهای ایران را نگذارد توطن و سکنی نمایند. ولیکن مقرر است که این ماده، صورت لزوم نخواهد یافت، مگر در باره اشخاصیکه طرف رجوع عامه یا دارای بعضی مقامات دیگر هستند، از قبیل خوانین و بیکها و رؤسای روحانی، یعنی ملاها که اعمال شخصی و تحریک و مناسبات خفیه ایشان باعث سوء اثر در باره هموطنان و تابعین قدیم آنها می شود، و اما درخصوص نفوس عامه مملکتین مقرر است که اتباع دولتين که بملکت یکدیگر رفتند، یا در آتیه برونده آزاد هستند که در هر چهاری که آن دولت یعنی دولتی که این اشخاص در حیطه حکومت و اقتدار آن در آمده اند صلاح داند توطن و سکنی نمایند.

فصل پانزدهم - چون قصد سليم ذمیت خیریت عیم اعلیحضرت شاهنشاه ایران این است که مالک خود را مرفه الحال و اتباع دولت علیه را از تشیید مصائب و صدمات حاصله این جنگ که بسلم و سعادت ختم شده است مصون و محفوظ دارد، لهذا در باره تمام اهالی و کارگذاران آذربایجان، عفوی کامل و رحمتی شامل مبذول میدارند بطور یکه هیچیک از این اشخاص چه بجهت عقاید و نیات و چه از حیث رفتار و کرداری که در موقع جنگ یا در مدت تصرف ایالت مزبوره، از ایشان بظهور رسیده، مورد تعرض و اذیت واقع نخواهد شد و علاوه بر این، از امروز مهلتی یکساله به آنها داده می شود تا اینکه بطور آزادی از ممالک ایران، با کسان خود به ممالک روسیه بروند و اموال منقوله خود را بخارج حمل نموده و بفروش برسانند، بدون اینکه دولت علیه ایران یا کارگذاران محلی، اندک ممانعتی نموده و از اموال واشیائیکه فروخته یا بخارج حمل می شود، حقوق و مرسومی دریافت یا تکالیفی در مورد آن بگذارند. اما در باب اموال غیر منقوله به مومی الیهم پنجم سال مهلت داده می شود که اموال مزبور را بفروش برسانند یا بطور دلخواه انتقال و انتزاع نماید.

کسانیکه در این مدت یکسال مجرم به جنحه و جناحت و مستوجب سیاست معمولة دیوانخانه شوند، از این عفو مستثنی خواهند بود.

فصل شانزدهم - وزرای مختار طرفین بمجرد امضای این عهدنامه صلح عاجلاً تمام نقاط اعلام و احکام لازمه خواهند فرستاد که مخاصمه را بلا تأخیر ترک نمایند.

این عهدنامه که به نسختین و به یک مدلول نوشته شده و به امضای و مهر وزرای مختار طرفین رسیده است، بتصویب و تصدیق اعیان حضرت شاهنشاه ایران و اعیان حضرت امپراتور کل روسیه خواهد رسید و تصدیق نامجات معتبره که دارای امضای ایشان بوده باشد، در ظرف چهارماه و در صورت امکان زودتر بتوسط وزرای مختار طرفین مبالغه خواهد شد.

به تاریخ دهم فوریه سال خجسته فال سنه ۱۸۲۸ مطابق پنجم شعبان
سنه ۱۲۴۳ هجری در ترکمانچای تحریر شد».

تاریخ روابط. ج ۱ - ص ۲۸۴ تا ۲۹۲ - عیناً اقتباس شد.

توضیحاً باید افزود، که عهدنامه‌ی تجاری - که در متن نیز آمده - مانند معاهده‌ی ترکمانچای دارای اختلاف اصولی با متون چاپی نیست، و چنین بنظر می‌رسد، که وقایع نگار، در هنگام گفتگو، پیش‌نویس فضول را یادداشت نموده، و در نظرات خود ضبط کرده است. زیرا از عناوین و القاب و اضافات دیگر، در متن خبری نیست.

(۸۴) - بایدوف = گری بایدوف: در این متن، جریان و نحوه‌ی قتل «گری بایدوف» که خواهرزاده‌ی پاسکویچ و از شاعران و نویسنده‌گان نامی روس بود، بتفصیل آمده، لیکن گویا وقایع نگار از علل و انگیزه‌های واقعی آن بی‌اطلاع بوده، محرکین پشت - پرده‌ی این حادثه را - که عواقبی نیز دربی داشت - نمی‌شناخته است. و البته باید نیز چنین باشد. چراکه گذشت زمان، بسیاری از پنهان‌کاریهای سیاسی را روشن می‌کند.

این مسئله، از جنبه‌های مختلف قابل بررسی است: نخست اینکه مردم ایران، پس از معاهده‌ی ترکمانچای، بی‌بوقاییات موضوع و اهمیت فضول آن برده بودند، و تا سرحد انفجار از عمال روسی نفرت داشتند. دیگر اینکه «گری بایدوف» مردی متظاهر، خودخواه و بسیار تندخو بود، و چون - بتصریح متن و سایر منابع تاریخی - رفتارش با درباریان بسیار زننده بود، دلتنگی‌های بسیاری در دربار نیز پدید آورد. و سه دیگر اینکه دولت انگلیس - گرچه خود صحنه‌گردان این نمایش بود - لیکن دلنگرانی آن دولت، بیشتر از این جهت بود که میدانست بزودی بین ایران با یکی از دو همسایه‌ی شرقی یا غربی - افغانستان یا عثمانی - جنگی در خواهد گرفت، که به صورت بزیان منافع انگلیس در هندوستان خواهد بود. زیرا زمینه‌ی جنگ ایران و عثمانی - که با معاهده‌ی «ارزروم» تمام شده بود - لیکن در افغانستان عده‌ای ادعای یک پارچگی افغانستان و خراسان را داشتند، که آنها نیز بدست

و ملاح انگلیسی تحریک می شدند.

بطور خیلی خلاصه، دولت انگلیس، هیچکس را برای این بازی خاچانه، آماده تر از «الهیارخان آصف الدوله» نمیدانست. چرا که وی مردی بی استعداد و شکمباره بود، که از سیاست چیزی نمیدانست، و بهمین دلیل عروسک دست انگلیس، و دلال معركه بود. با این توضیح که، وعده «حکومت مستقل افغانستان و خراسان»!! را دادند و ازا خواستند، تا بهرنحوی شده، آب آرام رودخانه‌ی مصالحه‌ی ایران و روس را متلاطم کنند... و بالاخره کرد.

به رصورت در روز دوم شعبان ۱۲۴۴ - یکسال پس از امضای معاهده‌ی ترکمانچای - حدود یکصد هزار نفر جلوی «باغ ایلچی» که مقر سفارت روس بود، جمع شدند و از «گریبايدوف» خواستند که دو زن گرجی آصف الدوله را - که مسلمان هم شده بودند - به خانه‌ی شوهر بفرستند...

درنتیجه، سی تن از کارکنان سفارتخانه و خود سفیر - گریبايدوف - بقتل رسیدند: جریان حوادث بطودیکه در متن نیز رفته است، این بود که «یعقوب» ارمنی حدود ۴۰ هزار سومان از بیت‌المال دولت را سرقت نموده، از بیم کشته شدن، بخانه‌ی «آصف الدوله» پناهنده شد. آصف الدوله او را بعدهای ۱۳ معاهده‌ی ترکمانچای هدایت کرده، از او خواست تا تقاضای مراجعت بوطن خود - ایروان - را از سفارت روس کند.

«میرزا یعقوب» خود را در سفارت روسیه به «گریبايدوف» معرفی و پاپنیرائی او روبرو گردید، و سفیر روس، دستور داد، که اموال مهر و موم شده‌ی او را نیز، فسک مهر کرده بسفارت روسیه انتقال دهند.

امنای دربار ایران، بهیج صورتی نتوآئستند «یعقوب» را از سفارت روس پس بگیرند، و درنتیجه نقار و کدورت بین دربار و سفارت روسیه بوجود آمد. «میرزا یعقوب» ضمن ایفای این نقش، به «گریبايدوف» اطلاع داد، که دو زن گرجی نیز درخانه‌ی «آصف الدوله» زندگی می کنند، و مایلند بوطن خود - گرجستان - مراجعت نمایند.

مأمورین سفارت روس، بمنزل و حرم آصف الدوله رفته، زنان گرجی را، بزور و ستم، به سفارت آوردند.

درنتیجه‌ی این عمل، سراسر تهران میدان آشوب شد، و آصف الدوله، که خود نیز نقش واسطه‌ای را بازی می کرد، بمنزل «میرزا مسیح مجتبه» رفت، فریاد «وا اسلاما!» سرمیدهد، که: زنان مسلمان را، مردان کافر و نامحرم، بسفارت برده‌اند! مجتبه‌بی چاره که از همه جا بی اطلاع بود، در تکایا و مساجد، منابر پر شوری برای انداخت و طولی نکشید، که جمعیت

کثیری در حدود یکصد هزار نفر - جلوی سفارت روس اجتماع کردند، و خواستار زنان آصف الدوله شدند. در نتیجه مقاومت مأمورین سفارت، بیش از یکصد نفر از مردم و همه‌ی اعضای سفارت و شخص وزیر مختار بقتل رسیدند، و تنها «مالسوف» منشی اول سفارت - توanst بگریزد، و خود را به رویه برساند، و حقیقت را عیناً بازگو کند... و قضیه پس از انجام شرایطی، فیصله یافت.

کتاب «تاریخ - کامل» در شرح این موضوع چنین آورده است:

«... توضیح این قضیه آنکه، چون گری بایدوف به تهران آمد، از دوی کبر و غرور مرتكب حرکات ناشایسته شد. منجمله بنوان اینکه هیچکس از اسرای ارامنه طبق شرایط عهدنامه نباید در ایران بماند، دو کنیزک آصف الدوله را که اصلاً ارمنی بوده، ولی مسلمان شده، دارای اولاد بودند، از او بخواست و اصرار زیاد ورزید تا آصف الدوله چاره جز تسلیم آنها ندید.».

«این امر موجب خشم بعضی از علماء و غوغای سختی در تهران برپا گردید. امناه دولت از عهده دفع فته بر نیامدن و اهالی در سرای گری بایدوف ریخته و او وسی و هفت تن از اتباعش را مقتول ساختند...».

تاریخ کامل - ص ۴۹۵-۴۹۶

لیکن کتاب دیگری - بنفصیل - در باب زندگی نامه و ماجراهای قتل «گری بایدوف» بوسیله‌ی یک نویسنده‌ی روسی، بصورت یک رمان سیاسی نوشته شده که با نام «مرگ وزیر مختار» در ایران انتشار یافته است. نویسنده‌ی این اثر «یوری نیکلایویچ تینیانوف» است، که می‌توان گفت، شرح جنگهای ایران و روس را - از زمان ورود گری بایدوف به صحنه‌ی سیاست ایران - از پشت مرزهای ایران نگریسته، و در حقیقت: آنچه را وقایع نگار، از این سوی دیوار جنگ دیده است، او از سوی دیگر، و در حال و هوای دیگری، نگریسته و پنهانی درآورده، اما چون نویسنده، داستان سرایی کرده است، جنبه‌های تاریخی و مستند آن، بسیار اندک و قابل استناد نیستند. برای نمونه، چند سطری - برایده برباد - از چگونگی قتل گری بایدوف ذکر می‌شود، تا نحوه‌ی قضاوت و برداشت نویسنده، نموده شود:

«... وزیر مختار هنوز زنده بود.

یک کبابی شمیرانی دندانهای جلویش را خرد کرده بود. کس دیگری با چکش بد عینک او زد و یکی از شیشه‌های عینک به چشم فرو رفت. کبابی سر او را بر سر چوبی کرد و برق تازه خود را با هتزاز درآورد. سر وزیر مختار سبک‌تر از سبد گوشتنی بود، که او معمولاً بدوش می‌کشید.

وزیر کافر، مسئول جنگها، قحطی، ظلم حکام و محصول بدآن سال بود، و اکنون

هر سر چوبدست، بر فراز کوچه‌ها می‌گذشت و از آن بالا، با دندانهای شکسته می‌خندید.
کودکان با سنگ او را نشانه می‌گرفتند و سنگشان بهدف می‌خورد».
«وزیر مختار زنده بود.

دزدی دست راست اوراء، که حلقه‌ای بر آن میدرخشید با خود می‌برد. آن را در تنها
دست خود، دست چپ، محکم و دوستانه می‌فرشد. گهگاه بر آن می‌نگریست و تأسف می‌
خورد، که چرا بر همه است و نکه‌ای از پارچه زردوزی شده با آن نیست!...».

مرگ وزیر - ص ۴۵۹

بهر حال، گریب‌ایدوف کشته شد، ولی روابط سیاسی ایران و روسیه، مجدداً بحال
عادی برگشت. چرا که هردو دولت، می‌دانستند که جنگ، چیزی علاوه بر آنچه بدست آورده
بودند، با آنها نخواهد دادا!.

(۸۵) - میرزا ابوالقاسم فراهانی = قائم مقام دوم «... شهرت میرزا ابوالقاسم
فراهانی ۱۱۹۳-۱۲۵۱ ه.ق. از رجال و وزراء و سیاستمداران بزرگ اوایل عهد قاجاریه،
پسر قائم مقام (اول)، در سال ۱۲۲۶ ه.ق. به وزارت عباس میرزا و لیعهد رسید... و حل و
عقد امور دستگاه و لیعهد بسته به رأی و تدبیر او بود. عاقبت به سبب سعایت حاسدین،
عباس میرزا از فتحعلیشاه تقاضا کرد که او را به تهران طلبیده، در آنجا معزول کنند. قائم مقام
مدت ۳ سال معزول بود. ولی در سال ۱۲۴۱ ه.ق. به سبب اختلال امور آذربایجان، بمقام
سابق بازگشت. دگر بار به سبب مخالفت با جنگ ایران و روسیه، معزول شد. اما بعد از
شکستی که منجر به عهدنامه‌ی ترکمنچای گردید، شاه از او استعمال کرد، و وکالت‌نامه‌ای در
عقد صلح با روسیه، به نام نایب‌السلطنه نوشته بدست قائم مقام داد، و او را روانه‌ی
آذربایجان کرد. در جنگ هرات همراه عباس میرزا بود و وقتی عباس میرزا از نیات خود
نویید شد، به قائم مقام وصیت کرد که پسرش محمد میرزا را بسلطنت برساند. بعد از وفات
(۰۰ ه.ق.) فتحعلیشاه قاجار، محمد میرزا بعنوان محمد شاه قاجار بسلطنت رسید، و
قائم مقام را بصدارت عظمی منصب کرد. در این مقام، قائم مقام شاهزادگان گردانکش قاجار
را بر سر جای خودشان نشانید، و بهمین جهت دشمنان متندی یافت و گویند حاجی میرزا آفاسی،
نیز در برانگیختن سوء ظن شاه نسبت به قائم مقام سهم مهمی داشت. عاقبت معزول و محبوس
شد، او را خفه کردند، و گنازه‌اش در صحن امامزاده حمزه جنب مزار شیخ ابوالفتوح رازی
مدفون شد.

از مهمترین کارهای سیاسی قائم مقام، عهدنامه‌ی ترکمنچای است (= به خط او
نوشته شده) و از این جهت بر آخرده گرفته‌اند. منشای قائم مقام، بفصاحت و جزالت معروف

است، و اشعار پسندیده‌ای نیز از وی باقی است...».

معارف. فارسی، ص ۱۹۸۱

این تعریفی اجمالی و کوتاه از زندگی مردی است، که سراسر عمرش را در راه خدمت به کشورش گذراند. لیکن بیان خدمات او باین سادگی‌ها مقدور نیست، و چون درین توضیحات، امکان تشریح همه‌ی آنها وجود ندارد، اجمالاً «قائم مقام دوم» را از دیدگاه ییگانگانی که او را شناخته بودند، تماشا و نکاتی چند از زندگی سیاسی او ذکر می‌شود:

یکی از جاسوسان فرانسوی‌الاصل انگلیسی «ژرال فریه»، سیاست انگلستان را در ایران، بطور خلاصه چنین بیان داشته است:

«... با این شاهزادگانی که از انگلیسیها مقدری دریافت میدارند و تحت نفوذ انگلیس زندگی می‌کنند، بهولت می‌توان این مملکت را درهم ریخت. کمترین اثر این حادثه، از دست رفتن ایالات جنوبی ایران خواهد بود».*

«میرزا ابوالقاسم قائم مقام» تمام هم خود را مصروف این امر کرد، که دست ایادی و سیاستهای استعماری انگلیس را، از دربار و دولت ایران کوتاه‌کند... و عاقبت نیز، جان بر سر این هدف گذاشت.

«سرپرسی سایکس» نیز وضع سیاسی انگلیس را در ایران - چنین تشریح کرده است: «انگلیس برای حفظ سلطه‌ی خود بر هند و افغانستان و بلوچستان، تسلط کامل خود را بر ایران، ضروری میداند» و برای اجرای چنین خواسته‌ای، راهی نبود جز آنکه مردان بزرگ وطن‌پرست و سیاستمداران ملی را - قاطعانه - از میان بردارد، و جیره خواران خود را، بر سر تکارها بگمارد.

«گرنت واتسون» نویسنده‌ی «تاریخ قاجاریه» نیز، موضوع خلع قائم مقام را، مطرح و چنین نتیجه گرفته است: «... پاشاری قائم مقام، در این مورد که (شاه) بکسی اعتماد نکند و رشته‌ی همه‌ی امور را شخصاً در دست گیرد، - به حال - تحمل شد و بهار سال ۱۸۳۵ بدون حادثه‌ی قابل ذکری گذشت... اما شاه در صدد برآمد تا برای حفظ سلطنت خود، و آسایش مردم! دست باقداماتی بزنند... پس فرمان داد تا ابتداء قائم مقام و سپس فرزندانش را دستگیر... و بلا فاصله اتهامات بسیاری را بر آن مرد فروتن وارد کردند... و ذهن شاه را از مفاسد و عیبهایی که در دستگاه قائم مقام بود، پر کردند. و نتیجه آن شد، که فرمان

خفه کردن او را در زندان صادر کرد و عاقبت در شب ۲۶ ذوئن ۱۸۳۵ او را خفه کردند». دکتر «مهدی بهار» — واقعه‌ی قتل قائم مقام را، با زبانی خاص، در «میراث—استعمار» تشریح و از قول محمود — محمود، علت اصلی دا چینین بیان داشته است:

«گناه بزرگ میرزا ابوالقاسم، اعزام محمد میرزا بسوی هرات و دلیل مخالفت انگلیسیها با او نیز همین موضوع بود...». و پس خود وی می‌افزاید:

«... از همان هنگام که میرزا ابوالقاسم استیفای حقوق ارضی و سیاسی ایران را در زمان عباس میرزای نایب‌السلطنه با برقرار کردن نظم در خراسان و فرستادن محمد میرزا بسوی هرات آغاز نهاد، مأموران حکومت انگلیسی هند، یقین حاصل کردند که در زمان حیات و قدرت چینین مردی، قادر با جرای نقشه‌های سلطه طلبانه خویش در حدود مرز شرق نخواهند بود. اقدامات بعدی قائم مقام در زمان صدراعظمی و در زمینه دفع شورشها و توطئه‌های استعماری جنوب و فرستادن معتمدالدوله برای رفع این غائله‌ها استباط انگلیسیها را تأیید نمود».

دکتر بهار، بحق، انتقاداتی بر «بعضی استادان تاریخ» وارد ساخته است، چرا که بدگوئیهای نویسنده‌گان انگلیسی را سدرباب قائم مقام — حتی در کتب تاریخ کلاسیک نیز وارد، و عیناً بچاپ رسانیده‌اند. و من باب مثال، «میرزا تقی خان امیر کبیر» — اثر: عباس اقبال را ذکر کرده‌اند.

به حال، هر چند در عظمت و قدرت و لیاقت و وطن دوستی «قائم مقام» جای‌هیچ‌گونه تردیدی — برای خودی و بیگانه — وجود ندارد، برخلاف او، جانشین جبون و نادان وی حاجی میرزا آقا‌سی، مهره‌ی جیره‌خوار انگلیس، و عامل دسايس استعماری آنها، در ایران بلازده‌ی آن روز بود.

دکتر بهار، این معنی را، چنین بیان می‌دارد:

«میرزا ابوالقاسم که برای دیشه کن ساختن شجره‌ی فساد در جنوب و مشرق عزم جزم کرده بود، بزودی با واکنش استعمار رویرو شد و با آنکه مرد بسیار بزرگی بود، طعمه بسیار کوچکی گردید».

میراث — استعمار. ص ۴۲۷ تا ۴۳۰ با حذف.

(۸۶) — شاه صفی: منظور «شیخ صفی الدین اردبیلی»، جد اعلای پادشاهان صفی است.

«شاه صفی» — که شهرت او «سام میرزا» و پسر «صفی میرزا» جانشین شاه عباس کبیر بود — در سال ۱۰۳۸ هجری قمری در اصفهان با نام «شاه صفی» بسلطنت نشست و در شهر

کاشان - بسال ۱۰۵۲ - وفات یافت، و در قم مدفون شد.

«شاه صفی» از پادشاهان سفالک و ستمگر صفوی بوده است.

«وقایع نگار» براین موضوع آگاه بوده، و در صفحات بعد، با نام «شیخ صفی» از مقبره‌ی او یاد کرده است.

«بقیه‌ی شیخ صفی الدین بنای هنری مهم قرن ۱۰. ۱۱ ه. ق. در اردبیل»، که مدن شیخ صفی الدین اردبیلی و شاه اسماعیل اول صفوی است، دارای صحنها و کاشیکاریهای معرق دریرون بناء، و نقاشیها و گچبریها در داخل حرم می‌باشد. بنائی بنام چینی خانه دارد که نوعی موزه‌ی معماری است. صندوق شاه اسماعیل اول شاهکار عاج مشبك است. برای ر انقلابات و مهاجمات، نسخه‌های خطی نفیس و فرشها و مقداری از ظروف چینی عتیق آن از ایران خارج شده است و در موزه‌های کشورهای بیکانه نگهداری می‌شود».

معارف. فارسی. ج ۲ - ص ۱۵۲۳

با تشکر بسیار از آقای ناصر علی مردانی، که با حروفچینی دقیق و نظیف خود، مقدار زیادی از بار تصویح این حواشی کاستند. و امید توفیق روزافزون برای ایشان.

بخش اعلام

بخش اعلام

الف	
آبادان - ۵۱	آقاسید محمد اصفهانی = آیت الله سید محمد مجتبه - ۲۵۰ / ۲۳۳ / ۲۳۲
آباده - ۵۱	آقا سلمان گیلانی - ۲۲۱
آباران = بالش آباران (قلعه) - ۲۶۱ / ۲۳۸	آنا ایوانوونا = کوین آن - ۶۶ تا ۶۸
آدینه بازار (رودخانه) - ۲۸۱	آوران (محل) - ۱۰۲
آبخور (محل) - ۲۶۳	آوانس = اوانس - ۲۰۷ / ۲۰۴
آخته = آخوند - ۱۱۸ / ۱۵۱ / ۱۴۸ / ۱۱۸	آیرم (محل) - ۲۲۲
آذربایجان شوروی - ۲۸۱ / ۵۲	آیرملو (طایقه) - ۲۴۲
آرام کشیش - ۸۱ / ۸۰ / ۴۹	ابراهیم خان دولسوی قاجار = ابراهیم خان دولوئی - ابراهیم خان - ۱ / ۱۳۳ / ۱۲۴
آرسوف = اسنجهوف - ۲۶۲ / ۲۵۲ / ۲۵۳	۲۶۰ / ۱۵۱ / ۲۲۳ / ۱۹۲ / ۱۸۳
آربین پور - یحیی - ۳۵ / ۳۳	ابراهیم خلیل خان جوانشیر = ابراهیم خلیل خان = ابراهیم خلیل - ۱۰۴ / ۱۰۲ تا ۱۰۴ / ۱۲۰ / ۱۱۰
آستارا (رودخانه) - ۲۸۲	۱ / ۱۳۲ / ۱۳۰ تا ۱۲۷ / ۱۲۰ / ۱۱۰
آسوری - ۹۳ / ۹۲	۱۹۸ / ۱۹۶ / ۱۳۴
آسید علی اصفهانی - ۱۷۲	ابوالفتح خان جوانشیر = ابوالفتح خان - ۱ / ۸۲
آغامحمدخان قاجار = شاه قاجار - ۲۱ / ۲۰	۱۳۰ / ۱۲۹
آفرین داغ (کوه) - ۲۶۳	اتحاد جماهیر شوروی - ۷۰
آق اوغلان = آقا اوغلان (منزل) - ۲۰۲ / ۱۰۹	احمد آقا = احمدخان - ۱۹۵ / ۱۹۴
آق دره (کوه) - ۱۱۷	احمد پاشا = احمد - ۱۵۹
آقا ابراهیم شیخ الاسلام - ۱۵۹	

اسپانیا - ۱۳	احمدخان کاشانی - ۲۰۹
استبانوف - ۱۴۹	احمدخان مقدم - ۱۴۶/۱۲۳/۸۶/۸۲
استرآباد = استرآبادی - ۱۵۴/۲۹/۲۲۲	۱۹۹/۱۹۵/۱۹۴/۱۴۷
۲۷۳/۲۴۸/۲۳۷	احسانخان؟ - ۲۵۶ تا ۲۶۲/۲۵۹ تا ۲۶۴
اسفندیارخان؟ - ۲۶۸/۲۵۹	۲۶۹/۲۶۷
اسکندرمیرزا = الکسندر میرزا - ۷۵/۷۲	اخچان (محل - ۱۹۵)
۱۲۱/۲۰۴/۲۰۳/۱۰۲/۸۷/۸۲	
۲۳۹	اردآک - ۱۵۴
اسماعیل بیک - ۶۶	اردان (محل - ۴۲)
اسماعیل خان بیات - ۹۵	اردبیل - ۱۷۹
اسماعیل خان دامغانی - ۹۵ تا ۱۰۸/۱۰۳	۱۲۴/۲۳۷/۲۰۹/۲۰۸/۱۷۹
۲۰۸/۱۷۶/۱۳۱ تا ۱۲۹/۱۱۲	۳۰۰ ۲۹۸/۲۹۶/۲۴۲/۲۴۳
اسماعیل خان شامبیاتی = اسماعیل خان - ۱۱۱/۱۰۲ تا ۱۱۲/۱۲۷	اردوباد (محل - ۲۶۰/۲۵۹/۲۵۰)
اسماعیل خان قاجار - ۱۶۸/۱۶۶ تا ۱۶۶	ارزروم = ارض روم - ۱۸۴/۱۵۰/۱۴۸
اسماعیل میرزا = نواب اسماعیل میرزا - ۲۷۳/۲۴۰	ازنا - ۱۵۴
۱۸۴	ارس (محل - ۲۸۱)
اسلامبول - ۱۸۴	ارس (رو دخانه - ۱۳۲/۱۰۸/۱۰۰/۹۵)
۲۶۲	۱۲۶۲/۲۵۷ تا ۲۵۴/۲۵۰/۲۰۴
اشترآک (محل - ۱۵۵)	۲۸۲ تا ۲۸۰
آشتیان - ۱۱۲	ارسن جان - ۱۰۱/۱۰
ashraf (محل - ۱۱۲)	ارکوان (محل - ۲۱۰/۲۰۹)
اشرفخان دماوندی - ۱۱۴/۱۵۰/۱۶۷	ارمنچای (محل - ۲۳۷)
اشکانیان - ۲۷	ارمنستان = ارمنه = ارمی - ۱۴۹/۲۹/۲۷
اصفهان - ۱۰۱/۵۱/۲۸/۱۷۱ تا ۱۷۳	۱۰۵/۹۴/۹۲/۸۱/۵۰
۲۴۱/۱۷۵	۱۱۲/۱۴۷/۱۴۳/۱۴۲/۱۳۹/۱۳۸
اصلاندوز (محل - ۱۱۶/۱۱۸/۲۰۷/۲۰۴/۲۰۷)	۱۲۲/۲۰۷/۲۰۴/۱۹۲/۱۹۱/۱۷۸
۲۱۰	۲۹۲/۲۶۹/۲۶۵/۲۴۶/۲۴۵
اصلی آباد (محل - ۲۴۳)	ارومیه - ۲۷۲
	اریکلی خان = آراکلی خان = هراکلیوس
	دوم - ۱۳۲/۷۶/۷۳ تا ۷۱/۲۹/۲۸
	از صبا تا نیما (کتاب - ۳۷/۳۳)

امام اعظم (محل - ۱۸۵	اغری کوچک (کوه - ۲۸۰
امام الكتاب - ۱۹۸	اغوز لونخان زیادلوئی = اغوز لونخان - ۸۲
امان اللخان افشار = امان اللخان - ۱۲۹ تا	۲۴۳ / ۲۴۲
۱۹۴ / ۱۶۹ / ۱۶۸ / ۱۶۵ / ۱۳۱	
۲۲۰ / ۱۹۵	
امان اللخان کزازی - ۲۱۱	افرقان = کلنل فیقان = فیقان - ۲۰۲
امان اللخان والی کردستان؟ - ۲۱۱	افشار (ایل - ۱۷۸ تا ۱۸۰
امپراتوری روم شرقی = روم شرقی = بیزانس	افغانستان = افغان = افغانی - ۶۶ / ۱۴ / ۱۰ / ۹
۲۹۹ / ۲۸۵ / ۲۷ / ۲۵ / ۱۱ / ۹ / ۸	
امیر اصلاح خان؟ - ۲۷۲	اکر (رودخانه - ۱۲۳
امیر حسن خان - ۲۴۱	آل بانيا - ۴۲
امیرخان دولوی قاجار = امیرخان دولوئی -	الفاكوف - ۱۴۲ تا ۱۳۷ / ۱۳۵
۲۴۳ / ۱۷۷	الکساندر بلوف - ۲۱۹
امیرخان سردار = امیرخان - ۲۴۰ - ۲۴۷	الکساندر پاویج = پاویج - ۷۷ تا ۷۴ / ۲۳۵ / ۲۳۱
امیرخان هزاره‌ای - ۲۱۱	الکساندر میرزا = اسکندر میرزا - ۷۵ / ۷۲
امین‌الدوله اصفهانی = عبدالله‌خان امین‌الدوله -	۱ / ۲۱۹ / ۲۰۴ / ۲۰۳ / ۱۰۳ / ۸۷ / ۸۲
۲۵۱ / ۲۵۰ / ۲۲۶ / ۱۳۷ / ۱۳۶	۳۳۹
انزلی = بندر انزلی = بندر پهلوی - ۱۶۶	الکساندر میکائیل = الکساندر میخائیل =
۱۷۹ / ۱۲۱ / ۱۱۶ تا ۱۱۴	الکساندر اول = الکسی میخائیلوفیچ =
انگلیس = انگلیسی = انگلستان = بریتانیا -	الکسیس - ۱۱ / ۱۶ / ۶۲ / ۱۳۷ / ۶۳ / ۶۲ / ۱۱ / ۱۰ / ۱۱ / ۹
۱ / ۱۷۱ / ۱۶۹ / ۱۵۴ / ۱۵۳ / ۶۴ / ۵۶	۷
۱ / ۱۹۷ / ۱۸۱ / ۱۷۶ / ۱۷۴ / ۱۷۲	
۱ / ۲۱۴ تا ۲۱۱ / ۲۰۷ / ۲۰۳ / ۲۰۲	
۱ / ۲۳۴ / ۲۲۴ / ۲۲۳ / ۲۱۷ / ۲۱۶	
۳۰۱ / ۲۹۸ / ۲۷۷	
اوچاردو (محل - ۲۳۸	اللهوردیخان آصف‌الدوله = آصف‌الدوله =
	اللهوردیخان - ۱۱۰ / ۸۲ / ۲۴۵ / ۲۴۰ / ۱۱۰ / ۸۲
	۱ / ۲۶۸ / ۲۶۶ / ۲۶۴ / ۲۵۷ / ۲۴۶
	۲۹۳ / ۲۹۲ / ۲۷۸ / ۲۷۶ / ۲۷۱ / ۲۷۰
	اللهوردیخان خزینه‌دار - ۱۱۰ / ۸۲
	اللهوردیخان رکن‌الدوله - ۲۶۸
	الله بازخان - ۲۹۳

<p>ب</p> <p>با باخان = آغامحمدخان قاجار = شاه قاجار - ت ۶۹ / ۳۰ تا ۲۸</p> <p>با بهارود = بالهارود (رودخانه) - ت ۱۳۷ / ۱۳۳ / ۱۲۰ تا ۱۲۴</p> <p>با دکوبه - ت ۲۴۴ / ۱۸۳ / ۱۴۲</p> <p>با لش آباران = آباران (محل) - ت ۲۶۱ / ۲۳۸</p> <p>با بیان (محل) - ت ۱۹۴ / ۱۹۳</p> <p>با پزید (محل) - ت ۱۵۰</p> <p>بحر خزر = دریای خزر - ت ۲۸۱ / ۲۶۱ / ۲۰</p> <p>با خارا - ت ۲۸۶ / ۲۸۵ / ۲۸۳</p> <p>با خارت (معاهده) - ت ۲۵</p> <p>باختیاری (ایل) - ت ۲۴۸ / ۲۴۲ / ۲۱۱ / ۸۳</p> <p>با خشکوف = کنیاز بخشکوف - ت ۲۳۵</p> <p>بدستان (بلوک) - ت ۲۵۹</p> <p>بردی = بارون بردی = موسیو بردی - ت ۱۶۱</p> <p>برمک (محل) - ت ۲۴۳</p> <p>بزچلو (ایل) - ت ۱۷۷</p> <p>بصره - ت ۱۲</p> <p>بغداد - ت ۱۹۲ / ۱۸۵ تا ۱۸۲ / ۱۵۹ / ۳۷</p> <p>بلخ - ت ۲۲۳</p> <p>بمبئی - ت ۲۴۳ / ۲۳۴ / ۱۵ / ۱۳ / ۱۲</p> <p>بوداغخان - ت ۱۹۵ / ۱۹۴</p>	<p>اوچ کلیسا (محل) - ت ۸۵ / ۸۷</p> <p>ت ۲۶۲ / ۲۶۱ / ۲۵۴ / ۲۴۰ / ۲۳۰</p> <p>اوچ کلیسا (قلعه) - ت ۲۶۳ / ۲۶۱</p> <p>او صانلو (طایفه) - ت ۲۷۳</p> <p>او نوتازار؟ - ت ۲۷۹</p> <p>او بیج ماگداویج = او بیج - ت ۷۵ / ۷۲</p> <p>اهرآ (محل) - ت ۲۵۰</p> <p>اهواز - ت ۵۱</p> <p>ایروان - ت ۸۹ / ۸۵ / ۸۲ / ۸۱ / ۲۹</p> <p>ت ۱۲۲ / ۱۲۰ / ۱۱۴ تا ۱۱۱ / ۱۰۳ / ۱۰۲</p> <p>ت ۱۶۶ تا ۱۶۳ / ۱۵۳ / ۱۵۱ / ۱۵۰ / ۱۴۵</p> <p>ت ۱۸۷ / ۱۸۳ / ۱۷۸ / ۱۷۷ / ۱۷۰ / ۱۶۸</p> <p>ت ۲۲۷ / ۲۰۸ / ۲۰۳ / ۱۹۵ / ۱۹۲ / ۱۸۸</p> <p>ت ۲۵۴ / ۲۵۲ / ۲۵۱ / ۲۴۲ / ۲۳۵ / ۲۲۸</p> <p>ت ۲۶۷ / ۲۶۶ / ۲۶۳ تا ۲۶۱ / ۲۵۹ / ۲۵۷</p> <p>ت ۲۸۳ / ۲۸۰</p> <p>ایشپخدر = شیلیانوف = سیسیانوف - ت ۷۵ / ۴۹</p> <p>ت ۹۹ / ۹۷ تا ۹۲ / ۸۹</p> <p>ت ۱۱۶ / ۱۱۴ / ۱۱۰ / ۱۰۸ / ۱۰۳ / ۱۰۰</p> <p>ت ۱۳۸ / ۱۳۳ / ۱۳۲ / ۱۲۵ تا ۱۲۰ / ۱۱۷</p> <p>ت ۱۳۹</p> <p>ایل بیان - ت ۱۹۵ تا ۱۹۳ / ۳۸</p> <p>ایل بیگی - ت ۲۴۲</p> <p>ایل سنجهقات - ت ۳۸</p> <p>ایوان نیکلا یو بیج - ت ۲۷۹</p>
--	--

۳۰۱/۲۹۸/۲۹۵/۲۹۰/۲۸۹/۲۷۹	بوداغ سلطان (محل - ۲۳۹) بوریس کوزانیف = میخائیل رومانوف - ۶۳/۶۲
پطر اول = پطر کبیر - ۶۴/۸ تا ۶۶	بوشهر - ۱۰/۹/۱۵/۱۳/۱۲/۱۰/۹
پطر دویم - ۶۶	۲۳۵/۲۱۴/۱۸۲/۱۸۱/۱۷۴
پترز بورگ = پترزبورگ = پتروگراد = لینینگراد - ۶۰/۶۵/۶۵/۶۰ تا ۷۷/۶۹/۶۵/۶۰	بولدوز (محل - ۱۹۹) بولکونوک تراویچ = تراویچ - ۲۳۱ تا ۲۲۸
۱۳۲/۲۱۴/۲۱۳/۱۹۶/۱۹۵/۱۸۷/۱۸۶	بویراحمدی (طایفه - ۵۱) بهرام میرزا = امیرزاده - ۱۹۷/۲۶۸
۲۹۵/۲۱۸/۲۱۷	۲۷۶/۲۷۲
پطرسوم - ۶۷	بیرامیلیخان قاجار = بیرامیلیخان عز الدین لوی قاجار = فخر الدوله - ۳۴
بنجاب - ۹	بیژن خان گرجی - ۲۲۲ بیله سوار (محل - ۲۸۱) بیت الله الحرام - ۱۷۵
پیر بازار (محل - ۱۱۵)	
پیرقلیخان شامبیاتی - ۸۲/۸۷ تا ۱۰۰	
۱۱۸/۱۱۱/۱۱۰	
پیرقلیخان قاجار - ۱۲۳	
پنبک ایروان = پنبک (محل - ۱۰۰/۱۶۱)	
۲۳۹/۱۹۰/۱۸۳/۱۷۶	
پیک کندی (محل - ۱۷۶)	
پیمان موقت = معاہدة موقت - ۱۳/۱۴/۱۶	
ت	
تاریخ ایران (دوره قاجاریه) - ۴۹	پادنا (محل - ۵۱)
تاریخ جهان آرا - ۳۴ تا ۴۱/۴۱/۳۶	پاریس - ۱۷۱
تاریخ عضدی - ۱۳۷/۱۳۶	پروس (رودخانه - ۶۵)
ناشکند - ۸	پاشا حق (محل - ۱۸۸/۱۸۶)
تالین (قلعه - ۱۱۲/۱۲۶/۱۲۷/۱۲۷)	پامیر (کوه - ۸)
تامس = توماس - ۱۸۷/۱۸۸	پالطف (رودخانه - ۶)
تاوندان قراقلى خان (طایفه - ۱۸۷)	پاول = پل اول - ۷۴/۲۹/۱۶/۱۱/۱۰
تبریز (قلعه - ۲۶۴)	پروس - ۶۸
	پشت ساری (محل - ۱۲۵/۱۲۵/۱۳۳/۱۳۳)
	پشقاویچ = پیشچوف = پاسکویچ - ۱۹۹
	تا ۲۰۲/۲۰۳/۲۰۴ تا ۲۵۵/۲۵۳/۲۴۸/۲۱۱/۲۰۳
	تا ۲۶۰/۲۶۲/۲۶۴ تا ۲۶۶/۲۶۹ تا ۲۷۱/۲۷۱

تنگ کوت (محل - ۴۹	/ ۱۴۳/۱۴۱/۱۳۷/۱۳۴/۱۹/۱۴ تبریز-
توان میرزا - ۱۹۰ تا ۱۸۷	/ ۲۵۰/۲۲۹/۲۲۶/۲۰۸/۲۰۳/۲۰۱
توران (طایفه - ۲۰۳	تا ۲۶۹/۲۶۴/۲۵۸/۲۵۶/۲۵۵/۲۵۳
تونس - ۴۲	تا ۲۹۷/۲۹۵/۲۸۸/۲۷۸ تا ۲۷۶/۲۷۱
تورج - ۷۱/۷۰	۲۹۹
تهران - ۱۷۱/۱۵۴/۱۳۷/۱۰۲/۵۱/۲۴	تخت جمشید - ۱۵۶/۱۵
/ ۲۹۳/۲۹۱/۲۹۰/۲۷۸/۱۸۶/۱۷۳	/ ۱۱۲/۱۱۱/۱۰۹ تخت طاووس (محل -
۲۹۶	۱۱۶
تیرو (محل - ۱۹۵	۱۲۷/۱۱۸ تر تر (محل -
تیشر (قلعه - ۱۸۸	تر کان عثمانی - ۲۷
تیلیست (معاهده - ۲۵/۱۶/۱۳	ترکستان - ۸
تیمورخان شاهسون - ۸۶	ترکمانچای = معاهده = قریب - ۲۰/۱۷
تیموریان = تیموری = تیمورخان = تیمور	/ ۲۸۳/۲۷۹/۱۹۹/۵۶/۳۰/۲۵
گورکانی - ۶۲/۶۱/۲۷	۳۰۲/۲۹۸ تا ۲۹۶/۲۹۰/۲۸۹/۲۸۵
ج	ترناوت (قلعه - ۱۱۱
جان مالکولم = سرجان ملکم = جان ملکم -	تزاد = تزادی - ۲۵/۱۶/۸
۱۸۱/۱۷۵/۱۷۲/۱۶ تا ۱۲/۱۰/۹	تستر (رودخانه - ۱۱۶
۱۸۲	تسویج (محل - ۲۰۱
جان محمدخان دلو - ۱۹۴	تفلیس - ۱۹/۱۹/۲۹/۷۳/۷۲/۵۴/۳۵/۲۹ تا ۱۰۲
جان مک دونالد = جان مک دانلد = مک دانلد -	/ ۱۳۲/۱۲۷/۱۱۴/۱۰۸/۱۰۷/۱۰۵
۳۰۱/۳۲۷/۲۳۴	/ ۱۶۵/۱۶۲/۱۶۰/۱۵۳/۱۴۹/۱۴۵
جامیش وان = جامیش تپه - ۱۸۱/۱۸۰	/ ۱۹۱/۱۸۶/۱۷۸ تا ۱۷۶/۱۷۲/۱۷۱
- ۲۱۰	/ ۲۱۲/۲۱۱/۲۰۵ تا ۲۰۳/۱۹۶/۱۹۵
جبیریلو (طایفه - ۲۵۲/۱۹۶/۱۹۵/۱۰۸	/ ۲۲۴/۲۲۳ تا ۲۲۸/۲۲۵/۲۲۳
جعفر قلیخان اولادزاد - ۱۹۶	/ ۲۵۸/۲۵۶/۲۵۳ تا ۲۵۱/۲۴۸/۲۴۷
	۲۹۶/۲۹۴/۲۹۳/۲۶۷/۲۶۵/۲۶۰
	تل = قلعه تل - ۱۹۲

<p>ج</p> <p>چشمہ شاهی (محل - ۲۶۴)</p> <p>چلدو (محل - ۲۰۳)</p> <p>چمن اوچان (محل - ۱۰۹ / ۱۰۸ / ۱۰۳)</p> <p>چمن حمزه = حمزه چمن (محل - ۲۳۹)</p> <p>چمن سامان (محل - ۲۲۰)</p> <p>چمن سلطانیه = چمن سلطان (محل - ۸۳)</p> <p>چمن فرخ بлаг (محل - ۱۰۰ / ۹۱)</p> <p>چمن صائن (محل - ۲۲۰)</p> <p>چمن گلستان (محل - ۲۱۲)</p> <p>چمن مهربان (محل - ۲۵۹ / ۲۶۱)</p> <p>چنگیزخان = چنگیزی - ۲۱۹ / ۶۱</p> <p>چورس (محل - منزل - ۲۶۱ / ۲۵۹ / ۱۶۵)</p> <p>چهرق (کوه - ۱۱۱)</p>	<p>چعفر قلیخان ایروانی = چعفر قلیخان جوانشیر / ۱۰۷ تا ۱۰۵ / ۸۲ = چعفر قلیخان - ۱۲۷ تا ۱۳۰ / ۹۶</p> <p>چعفر قلیخان دنبلي = چعفر قلیخان - ۹۷ / ۸۲ تا ۹۹</p> <p>چعفر قلیخان مقدم - ۲۶۷</p> <p>چعفر قلیخان مقصودلوئی - ۲۶۱</p> <p>چعفر قلیخان هزاره‌ای - ۲۱۰</p> <p>چگیر (بلندی - ۲۸۱)</p> <p>جلفا (محل - ۲۶۸)</p> <p>جناقچی (جاده - ۱۹۰)</p> <p>جنزال = نیارال = جنرآل = ڈنرال - ۷۸ / ۱۱۴ تا ۱۴۱ / ۱۴۵ تا ۱۴۸ / ۱۴۱ / ۱۵۴</p> <p>جوادخان زیادلوئی = جوادخان - ۸۰ / ۴۹ تا ۸۲</p> <p>جوادخان قاجار - ۴۹</p> <p>جوچیخان - ۲۱۹ / ۶۲ / ۶۱</p> <p>جولکای - ۱۱۹</p> <p>جهانگیرمیرزا - ۲۶۸ / ۲۵۹</p> <p>جیحون - ۴۲ / ۳۷</p> <p>جیمز سوریه = سوریه - ۲۰۳ / ۱۴ / ۱۳ / ۲۰۴ تا ۲۱۴ / ۲۱۶ / ۲۱۷ / ۲۲۵</p>
<p>ح</p> <p>حاج آقا بزرگ منجم باشی = منجم باشی - ۲۲۵</p> <p>حاج آقا لرییک قراباغی - ۲۴۰</p> <p>حاج بابا (کتاب - ۲۱۷)</p>	

حسینخان بادکوبه‌ای - ۱۸۳	حاج حمزه‌لو (محل - ۲۰۸)
حسینخان قاجار قزوینی - ۱۴۷	حاج سلیمان خان کاشانی - ۳۴
حسینخان یوزباشی - ۲۵۲	حاج قرا (محل - ۱۹۱)
حسینقلیخان افشار = حسینقلیخان - ۲۷ / ۱۳۹ / ۱۳۸	حاج طرخان (محل - ۲۱۹)
حسینقلیخان ایروانی - ۱۳۲ / ۹۱	حاج محمدحسین خان = امین الدوله اصفهانی - ۲۲۶ / ۳۳
حسینقلیخان دولو - ۱۲۴ / ۱۲۳ / ۱۱۱	حاج ملا باقر سلماسی - ۱۷۲
حسینقلیخان سردار = حسینخان سردار - ۱۶۲ / ۱۵۳ / ۱۵۱ / ۱۵۰ / ۱۳۳ / ۱۲۹	حاج ملک اصفهانی - ۵۱
۱۶۲ / ۱۵۳ / ۱۵۱ / ۱۵۰ / ۱۳۳ / ۱۲۹	حاج میرزا آقاسی - ۳۰
۱۶۷ / ۱۷۶ / ۱۸۸ تا ۲۳۷ / ۲۲۷ / ۱۹۲ / ۱۸۸ تا ۱۷۶	حاجی ابراهیم - ۱۵۶
۲۸۲ / ۲۶۱ / ۲۵۴ / ۲۳۹	حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله = اعتماد
حسینقلیخان = حاکم بادکوبه - ۱۲۲ / ۱۲۱	الدوله - ۱۷۵
۱۸۳ / ۱۳۹ / ۱۲۴	حالت افندی - ۱۸۴
حسینقلیخان شاهسون = حسینقلیخان - ۱۸۶	حاملو (محل - ۱۷۶)
۱۲۲ / ۱۲۱ / ۹۱	
حکیم صاحب - ۲۷۸ / ۲۷۷	حریر (محل - ۱۹۵ / ۱۹۳)
حلب - ۲۰۰	حسن خان بسطامی = حسن خان - ۱۶۵ تا ۱۶۷
حمزه‌خان رباطی - ۲۶۷	۲۱۰
حیرت افندی = حیرت - ۱۹۳	حسن خان ساری اصلاح = ساری اصلاح -
خ	۱۶۵ تا ۲۳۹ / ۲۲۷ / ۲۲۸
خارگ - ۱۴	۲۵۸ تا ۲۵۱ / ۲۴۴ / ۲۳۹ تا ۲۴۲
خاقانی - ۳۵	۲۶۱ / ۲۶۳ تا ۲۶۷ / ۲۶۶ / ۲۶۴ / ۲۶۷
خالد پاشا - ۲۰۰ / ۱۹۴ / ۱۹۳	حسن خان سردار - ۱۶۵ تا ۲۲۸
خاندان زند - ۲۶	حسن خان سرهنگ؟ - ۲۶۴
خانقین (روذخانه) - ۲۰۱	حسن علیخان قاجار قوللر آقاسی - ۱۰۵ / ۹۷
	حسن علی میرزا شجاع السلطنه - ۲۷۵ / ۲۷۳
	حسین آذر = محسرد - ۱۷ / ۲۱ / ۳۳ / ۱۰۱
	۲۰۳ / ۱۹۴ / ۱۱۳ / ۶۹ / ۵۶۵۳

داستیان - ۱۵۰	خان یاغی (محل - ۲۴۳)
داغستان - ۱۲۱ / ۱۰۹ / ۷۵ / ۷۱ / ۷۰ / ۲۹ / ۲۱۷ / ۲۱۴ / ۱۷۲ / ۱۴۹ / ۱۴۶ / ۱۴۳ ۱۶۱ / ۲۵۱ / ۲۲۳	خدا آفرین (پل - ۲۵۴ / ۱۰۸) خداابنده (پل - ۲۵۴)
دالقورگی - ۲۹۶	خراسان - ۲۷۳ / ۱۰۱ / ۵۴ / ۴۹ / ۳۸ / ۳۲
دجله - ۲۰۲ / ۴۲	خسرومیرزا - ۲۹۶
دده فال - ۷۹ / ۷۸ / ۷۲	خفر (محل - ۵۱)
دربند (محل - ۱۲۱ / ۱۲۰ / ۵۹ / ۲۳ / ۲۱ / ۱۸۳ / ۱۶۹ / ۱۶۶ / ۱۴۲ / ۱۴۱ / ۱۳۹ ۲۰۱ / ۲۰۰)	خليج فارس - ۱۴
دره سنگ (رودخانه - ۱۴۵)	خمسه (طايفه - ۲۷۳ / ۱۶۴)
دریانی بلوف = پاپف - ۲۰۲	خمین - ۱۵۵
دریای محیط - ۵۹	خواجهوند عبدالملکی = خواجهوند (طايفه - ۲۴۸ / ۲۴۶ / ۲۱۱ / ۸۸ / ۸۷)
دریای منجمد - ۵۹ / ۲۲	خوارزم - ۲۲۳ / ۲۲۲
دزفول - ۲۱۷	خوزستان - ۲۸۵ / ۲۳۳ / ۲۱۷
دزگرگر (دره - ۲۶۸)	خورشید خانم - ۱۳۷
دشت ترکمان - ۲۱۱	خوک (قلعه - ۲۶۳)
دشت مغان - ۲۵۱	خوى (قلعه - ۲۵۹)
دلاغارده - ۲۰۵ / ۲۰۴	خوى (محل - ۱۶۴ / ۱۱۴ / ۱۱۲ / ۱۰۲) ۲۶۸ / ۲۶۶ / ۱۶۸ / ۱۶۵
دوآب مراغه = رحمت آباد - ۲۷۲ دوریشچوف = رویچف - ۲۱۱ / ۲۰۲ ۲۱۲ دوویچ - ۲۵۵ تا ۲۵۳	دارابگود (محل - ۱۵) دارالسلام (محل - ۱۸۴) دارسى = کلنل دارسى - ۱۵

رئیسالکتاب	- ۱۸۵/۱۸۴/۱۹۳
دازوق	- ۲۷۳
ز	
زگن (منزل	- ۲۴۳
زمانشاه	= ۱۰۹
زنجان	- ۱۰۳/۱۱۱/۱۲۰/۱۲۸
زنگمار (رودخانه	- ۲۸۱
зорآباد (محل	- ۲۲۳
زوند (محل	- ۲۸۲/۲۸۱
زيادلو (محل	- ۴۹
ذینتالمدایع (كتاب	- ۳۶۳/۳۶
ذکیم (محل	- ۱۸۸
ذوالفقارخان	= دفالقفارخان -
ذهب = سرهل ذهب	- ۱۹۴/۱۹۳
ر	
رحمتالخان سرتیپ	- ۲۵۲
رحمتالخان فراهانی	- ۲۶۸
رشت	- ۶۶
رضا شاه	- ۲۸۴
رضاقلیخان دولو	- ۱۰۰/۸۲
رضاقلیخان ساوهای	- ۲۱۱
رکنالدوله = علیقلیخان = علیقلیمیرزا	-
دیزج (محل	- ۲۰۰
دینلواز (طايفه	- ۹۲
دیمیتری	- ۶۲
ذ	
روس = روسی = روسیه = روسیان	- ۹۷/۹۶
روباف	- ۷۴/۷۳
روبن	- ۸۱
رودریک	- ۶۱
روسید	- ۷۴/۶۸/۶۷
رسنگی (رودخانه	- ۸۴
دهخوارقان	= دهخوارقان - ۲۷۶/۲۷۵/۲۷۲

سرور = شرور (محل - ۲۸۰ / ۱۶۵)	ز
سرهنج فوج قشقائی - ۲۲۱	
سرهنج قاسم خان تبریزی - ۲۶۱	
سرهنج قاسم خان فندرسکی = قاسم خان	
فندرسکی = سرهنج فندرسکی = سرهنج	
قاسم خان - ۱۹ / ۱۷ / ۱۹۰ / ۵۳ / ۴۸ / ۳۸ / ۳۳ / ۱۹	
۱۹۱ / ۱۹۰ / ۵۵	
سز گل طبیب = سز گل - ۲۰۳	
سعدی - ۴۱	
سلجوقیان - ۲۷	
سلطان (محل - ۱۹۷)	سابق - ۷۸
سلطان سلیم - ۱۵۶ / ۱۵۵	
سلطان محمد خداوند گار = سلطان محمد	
خدا پنده - ۲۲۰ / ۲۱۹ / ۱۹۳ / ۶۹	
سلطان محمد فاتح - ۶۹	
سلطان محمد میرزا سیف الدوله = سیف الدوله -	
۲۲۱	
سلطان مصطفی پاشا = مصطفی پاشا = سلطان -	
۱۵۹ / ۱۵۶	
سلمان - ۲۷۲ / ۲۶۸	
سلمان پاشا = سلمان ۱۸۸ تا ۱۸۳ / ۱۸۳	
سلیمان پاشا = سلیمان - ۱۸۴ / ۱۵۹ / ۱۵۵	
۱۸۵	
سلمان فارسی - ۳۸	
سلمان خان قوانلو = سلیمان خان - ۸۷ / ۸۲	
سلیم پاشا = سلیم - ۲۰۳ / ۱۵۲	

درزف - ۱۰۵ تا ۱۰۳ / ۱۰۰ / ۹۹ / ۹۷ / ۹۳	ز
۱۲۷ / ۱۲۰ / ۱۱۰ / ۱۰۸ / ۱۰۷	
زوبر = موسیو زوبر - ۱۵۳	
س	
ساری سو (رودخانه - ۲۸۱)	
ساری سوباسارا (محل - ۲۸۱)	
ساری قمیش (رودخانه - ۲۸۱)	
ساسائی - ۲۷	
ساپک - ۷۸	
مالیان = سالیانی (محل - ۱۴۳ / ۱۱۵)	
۲۶۱ / ۲۵۹ / ۲۴۸ / ۲۴۱ / ۱۴۵	
ساوجبلاغ - ۱۹۴ / ۱۵۹	
سبحان الله خان - ۲۵۸	
سبحان علیخان فرونی - ۲۳۸	
سبک شناسی (کتاب - ۳۷ / ۳۶)	
سراب (منزل - ۲۶۴ / ۱۷۷)	
سراکرز = سراکن = سراکوز = ۹۴ / ۹۲	
سرخای خان لزگی = سرخای خان - ۱۱۲ / ۱۲۱	
۲۲۶ / ۱۲۲	
سردار آباد (قلعه - ۱۲۶ / ۲۶۳ / ۲۵۴ / ۸۳)	
۲۶۷	
سردشت (قلعه - ۱۹۵ / ۱۹۴)	
سرکیس - ۱۸۷	

شاه عباس کبیر - ۴۹/۲۷	سلیم خان شکی = سلیم خان - ۱۰۸/۱۰۶ ۱۸۳/۱۴۳/۱۴۲
شاه قیس - ۷۳	
شاهرخ خان کمره‌ای - ۸۳	
شاہسون (طایفه - ۸۸/۹۶/۹۷/۱۱۶)	سماند روویج - ۱۶۹/۱۶۳
۱۷۷/۱۷۶/۱۱۷	
شاہمیرخان ارمنی - ۲۲۸/۲۲۵	سواحل عمان - ۳۴
شبستر - ۲۶۸/۲۰۱	سوئد = سوئدی = سوئار (قوم - ۶۵) سوادکوهی (طایفه - ۲۵۲) سوره‌ی رعد - آیه‌ی ۱۷-۲۱
شرکت بھامی نفت انگلیس واپران - ۵۲	سوغانلق (منزل - ۱۷۸/۱۷۶) سولدوز (محل - ۴۹)
شرکت هند شرقی = کمپانی هند شرقی - ۱۷۲/۱۵/۱۴/۱۲/۸/۷	سویدوف = سوداف - ۱۵۱/۸۰/۷۸/۷۷ ۱۵۹/۱۵۸/۱۵۲
شريف پاشا - ۱۸۹/۱۸۸	سوخته‌لن - ۲۹۸
شفت - ۱۱۴ تا ۱۱۶/۱۱۶ تا ۱۲۱/۱۲۰/۱۲۳ تا ۱۲۳	
۱۳۳/۱۲۵	سهرا بخان گرجی - ۲۶۱
شکی (قلعه - ۱۹۷/۱۸۳/۱۴۸/۱۴۲) ۲۵۳ تا ۲۵۱/۲۴۴-۲۴۰	سیبری = سیبریه - ۶۰/۵۹
شمکور (محل - ۱۱۷)	سیدعلی پاشا = علی پاشا - ۱۵۹/۱۵۸/۱۵۲
شوره گل (محل - ۲۳۹/۱۷۶/۱۵۸/۸۳) شوش = شوش دانیال - ۲۱۷/۱۲۹/۱۵	سید محمد مجتبهد اصفهانی = سید محمد مجتبهد = سید - ۲۵۱/۲۵۰
شوشتار - ۲۱۷	سیدی عقبه (مسجد جامع - ۴۲)
شوشی = قلعه‌ی شوش = شوش = پناه‌آباد	ش
شوشی = پناه‌آباد - ۱۳۲/۱۱۰/۱۰۹	شا زند - ۱۵۴
۲۲۷ تا ۲۴۲/۲۴۰/۱۷۷/۱۳۴	شاه اسماعیل - ۱۵۶
شهرزور - ۲۰۱/۲۰۰/۱۹۴/۱۹۳/۱۶۴	شاه جهان مرد - ۳۳
شیراز - ۱۷۵/۱۷۲/۱۷۱/۵۱/۱۵/۱۰	شاه سلطان حسین - ۶۶
۲۱۴	شاه صفی = شیخ صفی - ۲۹۹/۲۹۸ شاه طهماسب - ۶۶

صفوی = صفویه = خاندان صفوی - ۲۷	Shirwan = شیروانات - ۱۰۹/۴۲/۳۲/۲۹
۲۹۹/۲۹۸/۲۴۰/۱۵۶/۶۶/۲۸	۱۹۷/۱۴۸/۱۴۴/۱۴۳/۱۲۳/۱۲۲
صوفیان (قلعه - ۲۷۰/۲۶۸)	۲۴۵/۲۴۴/۲۴۳/۲۴۰/۲۳۲/۲۱۴ ۲۹۴/۲۷۳/۲۵۶/۲۵۲/۲۵۱
ط	شیرینلو (محل - ۲۸۱) شیکور (محل - ۲۴۷/۲۴۳)
طالش = طوالش - ۱۲۷/۱۲۵/۱۱۲/۷۹	شیخ آویز (قلعه - ۱۹۱)
۱/۱۷۸/۱۷۷/۱۴۸/۱۴۴/۱۳۴/۱۳۳	شیخ علیخان لرگی = شیخ علیخان - ۱۲۱
۱/۲۳۷/۲۲۷/۲۲۵/۲۱۵/۲۰۹/۱۸۰	۱۸۳/۱۶۹/۱۴۱ تا ۱۳۹/۱۲۲
۲۸۱/۲۷۳/۲۴۱/۲۳۸	شیخ علیخان لنگرلو - ۲۶۰/۲۵۹
طورمسوف = تورمسف - ۱۸۶/۱۷۸/۱۷۶	شیخ علی میرزا صاحب اختیار = شیخ علی میرزا - ۲۷۳/۲۵۱/۲۴۴
تا ۱۸۸	شیخ محمد جعفر نجفی - ۲۰۲/۱۷۲
طولیه شاهی (رودخانه - ۲۵۰/۲۴۴)	شیم عباسی (کتاب - ۳۵)
طهماسب قلیخان پدرجانی - ۲۶۴	
طهورث میرزا - ۸۷/۸۲/۸۰	
ظ	
ظل السلطان - ۵۱	صائن قلعه افشار (قلعه - ۲۷۰/۲۶۹ ۲۷۶)
ع	صاحب اختیار = عبدالله میرزا - ۲۷۳/۲۵۳ صادقخان شفاقی - ۳۰ صادقخان عزالدینلوی قاجار = صادقخان ارومی = صادقخان قاجار - ۱۶۵/۱۱۰ ۲۱۰
عبدین عابس = عابدین کشیش = عابس = عابدین - ۱۰۳/۱۰۴/۱۰۸ تا ۱۰۲/۱۲۷	صدرالتواریخ (کتاب - ۳۷/۳۶) صدرالدین تبریزی - ۱۷۲ صدرک (محل - ۹۴)
۱۹۲	
عباس؟ - ۹۷	
عباس آباد (قلعه - ۲۵۶ تا ۲۶۱/۲۵۹)	
۲۸۴/۲۸۰/۲۶۹/۲۶۷/۲۶۴	

عسکران (محل - ۱۱۰)	جباس آباد (محل - ۲۶۱ / ۲۵۴)
عسکرخان افشار ارومی = عسکرخان افشار =	عباس خان؟ - ۲۵۸ تا ۲۵۶
عسکرخان ارومی - ۱۷۰ / ۱۲۲ / ۱۲۱ /	عباسقلیخان - ۸۲
۲۲۰ / ۱۹۹	عباس میرزا = ولیعهد = نایب السلطنه =
علی پاشا - ۱۵۹	نواب عباس میرزا - ۳۴ / ۳۰ / ۱۹ / ۱۷
علیخان افشار - ۲۰۶	۹۰ / ۵۶ / ۴۱ / ۳۸ و تقریباً
علیخان سپانلوی قاجار - ۱۶۷	همهی صفحات .
علیخان [حاکم سالیان] - ۱۴۵ تا ۱۴۳	عبدالله پاشا - ۲۰۲ / ۲۰۱ / ۲۰۰ / ۱۸۵
علیقلی آقا - ۲۴۲	عبدالرحمن پاشا = عبدالرحمن افندی -
علیقلیخان شاهسون علیقلیخان = ۱۸۷ / ۸۲	۲۰۲ / ۱۸۵ / ۱۸۲ تا ۱۹۵ تا ۱۹۹ / ۱۹۲
۱۰۲ / ۱۰۱ / ۹۰ / ۸۹	عبدالمخان ارجمندی - ۲۶۴
علیخان قراگوزلو - ۲۶۴	عبدالمخان امین الدوله - ۲۵۱ / ۱۳۷ / ۱۳۶
علیخان قوانلو - ۱۶۸ / ۱۱۰ / ۱۰۰ / ۸۲	۲۲۶
۱۶۹	عبدالله خان دماوندی - ۲۴۳
علیقلی میرزا رکن الدوله - ۲۶۳ تا ۲۶۱	عبدالمخان فیروز کوهی - ۲۵۹ / ۱۷۶
۲۹۶ / ۲۹۵	عبدالمخان قاجار - ۱۹۸
علینقیخان نخجوانی = علیخان = نخجوانی -	عبدالله میرزا - ۲۷۳
۱۷۶ / ۱۴۳ / ۱۰۲ / ۸۹ / ۸۲	عبدالملکی (طایفه - ۲۲۸ / ۲۲۶)
علیقلیخان فندرسکی = میرزا علیقلیخان -	عبدالوهاب افندی = عبدالوهاب - ۱۹۳ تا ۱۹۵
۱۹۰ / ۱۸۹ / ۱۶۷	۱۹۵
علیمرادخان افشار خمسه‌ای = علیمرادخان -	عثمان پاشا - ۱۵۹
۲۰۶ / ۱۷۶	عثمانی = روم = رومی - ۱۶ / ۲۶ / ۲۷ / ۲۷
علیمرادخان افغان - ۲۱۱	۱۴۸ / ۸۳ / ۶۹ / ۶۴ / ۳۸ / ۳۰
غ	۱۵۰ تا ۱۵۶ تا ۱۵۲ تا ۱۹۹ / ۱۹۵ تا ۱۹۲ / ۱۸۴ / ۱۵۶ تا ۱۵۴
غلامحسین خان سپهبدار - ۲۷۴ / ۲۷۳	۲۸۰ / ۲۲۴ / ۲۲۳ / ۲۱۲ / ۲۰۱
	عراق - ۱۵۹ / ۱۵۵ / ۱۵۴ / ۱۰۱
	عرب و عجم - ۴۲

<p style="text-align: center;">ف</p> <table border="0"> <tr><td>۲۱۱/۲۰۱</td><td></td></tr> <tr><td>فرج‌اله خان پوستچی باشی = فرج‌اله لاهیجی</td><td></td></tr> <tr><td>lahijji - ۱۸۱ تا ۱۷۷</td><td></td></tr> <tr><td>فرج‌اله خان شاهسون = فرج‌اله خان - ۱۲۹ /</td><td></td></tr> <tr><td>۲۱۰/۱۷۸</td><td></td></tr> <tr><td>فسا - ۱۵</td><td></td></tr> <tr><td>فضعلیخان قوانلوئی = فضلعلیخان - ۲۵۸</td><td></td></tr> <tr><td>فندرسک (محل - ۵۳)</td><td></td></tr> <tr><td>فنلاند - ۶۰</td><td></td></tr> <tr><td>فیروز؟ - ۱۰۸</td><td></td></tr> <tr><td>فیروزآباد - ۱۵</td><td></td></tr> <tr><td>فیقان = کلمل فیقان = افریقان - ۴۰۲</td><td></td></tr> <tr><td>فیودور ایوان - ۶۴/۶۲</td><td></td></tr> <tr><td>فیودوریچ میکائیل - ۶۳/۶۲</td><td></td></tr> <tr><td>فین‌کن اشتاین (معاهده - ۱۶/۱۳/۱۱)</td><td></td></tr> </table> <p style="text-align: center;">ق</p> <table border="0"> <tr><td>قائم مقام اول = میرزا بزرگ فراهانی</td><td></td></tr> <tr><td>میرزا بزرگ قائم مقام = میرزا عیسی</td><td></td></tr> <tr><td>فراهانی - ۱۷۲/۱۲۶/۱۰۳/۳۶/۳۰</td><td></td></tr> <tr><td>۲۶۸/۲۶۶/۲۲۰/۱۸۱/۱۷۳</td><td></td></tr> <tr><td>قائم مقام دوم = میرزا ابوالقاسم فراهانی</td><td></td></tr> <tr><td>میرزا ابوالقاسم قائم مقام = قائم مقام</td><td></td></tr> <tr><td>فراهانی - ۱۷/۲۱/۳۰/۳۶/۳۴/۳۰</td><td></td></tr> <tr><td>۱۹۸/۱۹۷/۱۸۵/۱۰۳/۵۴/۴۸</td><td></td></tr> <tr><td>۲۹۶/۲۹۵/۲۹۳/۲۷۸/۲۷۲</td><td></td></tr> </table>	۲۱۱/۲۰۱		فرج‌اله خان پوستچی باشی = فرج‌اله لاهیجی		lahijji - ۱۸۱ تا ۱۷۷		فرج‌اله خان شاهسون = فرج‌اله خان - ۱۲۹ /		۲۱۰/۱۷۸		فسا - ۱۵		فضعلیخان قوانلوئی = فضلعلیخان - ۲۵۸		فندرسک (محل - ۵۳)		فنلاند - ۶۰		فیروز؟ - ۱۰۸		فیروزآباد - ۱۵		فیقان = کلمل فیقان = افریقان - ۴۰۲		فیودور ایوان - ۶۴/۶۲		فیودوریچ میکائیل - ۶۳/۶۲		فین‌کن اشتاین (معاهده - ۱۶/۱۳/۱۱)		قائم مقام اول = میرزا بزرگ فراهانی		میرزا بزرگ قائم مقام = میرزا عیسی		فراهانی - ۱۷۲/۱۲۶/۱۰۳/۳۶/۳۰		۲۶۸/۲۶۶/۲۲۰/۱۸۱/۱۷۳		قائم مقام دوم = میرزا ابوالقاسم فراهانی		میرزا ابوالقاسم قائم مقام = قائم مقام		فراهانی - ۱۷/۲۱/۳۰/۳۶/۳۴/۳۰		۱۹۸/۱۹۷/۱۸۵/۱۰۳/۵۴/۴۸		۲۹۶/۲۹۵/۲۹۳/۲۷۸/۲۷۲		<table border="0"> <tr><td>فارس - ۲۲۲</td><td></td></tr> <tr><td>فارسی و عربی (کتابهای - ۳۰۰)</td><td></td></tr> <tr><td>فت (کوه - ۱۴۵)</td><td></td></tr> <tr><td>فتحعلیخان رئیس - ۲۷۱/۲۶۸</td><td></td></tr> <tr><td>فتحعلیخان رشتی - ۲۷۲/۲۷۱/۲۲۲/۱۵۰</td><td></td></tr> <tr><td>فتحعلیخان [ساوه‌ای] - ۲۲۳</td><td></td></tr> <tr><td>فتحعلیشاه قاجار = باخان = فتحعلیشاه =</td><td></td></tr> <tr><td>خاقان - ۳۱/۳۰/۲۰/۱۶/۱۳/۹</td><td></td></tr> <tr><td>۲۷۲/۲۵۹/۵۳/۴۲/۳۶ تا ۸۱/۷۵۷۲/۵۹/۵۳/۴۲/۳۶</td><td></td></tr> <tr><td>/۱۲۵/۱۲۰/۱۰۸/۱۰۲/۹۵/۸۳</td><td></td></tr> <tr><td>/۱۶۲/۱۶۰/۱۵۹/۱۵۵ تا ۱۵۳/۱۴۹</td><td></td></tr> <tr><td>/۱۸۸/۱۸۴/۱۷۷ تا ۱۷۵/۱۷۳/۱۷۲</td><td></td></tr> <tr><td>/۲۴۲/۲۳۱/۲۲۵/۲۲۱ تا ۲۱۹/۲۱۰</td><td></td></tr> <tr><td>۳۰۱/۲۷۷/۲۷۴/۲۶۴/۲۶۱</td><td></td></tr> <tr><td>فتحنامه - ۱۹۸</td><td></td></tr> <tr><td>فخرالدوله - ۳۴</td><td></td></tr> <tr><td>فرات (رودخانه - ۳۷)</td><td></td></tr> <tr><td>فرائل (محل - ۱۹۲)</td><td></td></tr> <tr><td>فرالین - ۶۲</td><td></td></tr> <tr><td>فرانسه = فرانسوی = فرانسویان - ۱۳۹ تا ۹۱</td><td></td></tr> <tr><td>/۱۵۶/۱۵۴/۱۵۳/۶۵/۳۱/۳۰/۱۶</td><td></td></tr> <tr><td>/۱۷۲ تا ۱۷۰/۱۶۹/۱۶۵/۱۶۲</td><td></td></tr> <tr><td>۲۷۷/۲۱۴/۲۱۱/۱۹۲</td><td></td></tr> <tr><td>فراهانی (طایفه - ۱۱۰)</td><td></td></tr> <tr><td>فرج‌اله خان افشار - ۱۹۴/۱۶۵/۱۶۴</td><td></td></tr> </table>	فارس - ۲۲۲		فارسی و عربی (کتابهای - ۳۰۰)		فت (کوه - ۱۴۵)		فتحعلیخان رئیس - ۲۷۱/۲۶۸		فتحعلیخان رشتی - ۲۷۲/۲۷۱/۲۲۲/۱۵۰		فتحعلیخان [ساوه‌ای] - ۲۲۳		فتحعلیشاه قاجار = باخان = فتحعلیشاه =		خاقان - ۳۱/۳۰/۲۰/۱۶/۱۳/۹		۲۷۲/۲۵۹/۵۳/۴۲/۳۶ تا ۸۱/۷۵۷۲/۵۹/۵۳/۴۲/۳۶		/۱۲۵/۱۲۰/۱۰۸/۱۰۲/۹۵/۸۳		/۱۶۲/۱۶۰/۱۵۹/۱۵۵ تا ۱۵۳/۱۴۹		/۱۸۸/۱۸۴/۱۷۷ تا ۱۷۵/۱۷۳/۱۷۲		/۲۴۲/۲۳۱/۲۲۵/۲۲۱ تا ۲۱۹/۲۱۰		۳۰۱/۲۷۷/۲۷۴/۲۶۴/۲۶۱		فتحنامه - ۱۹۸		فخرالدوله - ۳۴		فرات (رودخانه - ۳۷)		فرائل (محل - ۱۹۲)		فرالین - ۶۲		فرانسه = فرانسوی = فرانسویان - ۱۳۹ تا ۹۱		/۱۵۶/۱۵۴/۱۵۳/۶۵/۳۱/۳۰/۱۶		/۱۷۲ تا ۱۷۰/۱۶۹/۱۶۵/۱۶۲		۲۷۷/۲۱۴/۲۱۱/۱۹۲		فراهانی (طایفه - ۱۱۰)		فرج‌اله خان افشار - ۱۹۴/۱۶۵/۱۶۴	
۲۱۱/۲۰۱																																																																																																			
فرج‌اله خان پوستچی باشی = فرج‌اله لاهیجی																																																																																																			
lahijji - ۱۸۱ تا ۱۷۷																																																																																																			
فرج‌اله خان شاهسون = فرج‌اله خان - ۱۲۹ /																																																																																																			
۲۱۰/۱۷۸																																																																																																			
فسا - ۱۵																																																																																																			
فضعلیخان قوانلوئی = فضلعلیخان - ۲۵۸																																																																																																			
فندرسک (محل - ۵۳)																																																																																																			
فنلاند - ۶۰																																																																																																			
فیروز؟ - ۱۰۸																																																																																																			
فیروزآباد - ۱۵																																																																																																			
فیقان = کلمل فیقان = افریقان - ۴۰۲																																																																																																			
فیودور ایوان - ۶۴/۶۲																																																																																																			
فیودوریچ میکائیل - ۶۳/۶۲																																																																																																			
فین‌کن اشتاین (معاهده - ۱۶/۱۳/۱۱)																																																																																																			
قائم مقام اول = میرزا بزرگ فراهانی																																																																																																			
میرزا بزرگ قائم مقام = میرزا عیسی																																																																																																			
فراهانی - ۱۷۲/۱۲۶/۱۰۳/۳۶/۳۰																																																																																																			
۲۶۸/۲۶۶/۲۲۰/۱۸۱/۱۷۳																																																																																																			
قائم مقام دوم = میرزا ابوالقاسم فراهانی																																																																																																			
میرزا ابوالقاسم قائم مقام = قائم مقام																																																																																																			
فراهانی - ۱۷/۲۱/۳۰/۳۶/۳۴/۳۰																																																																																																			
۱۹۸/۱۹۷/۱۸۵/۱۰۳/۵۴/۴۸																																																																																																			
۲۹۶/۲۹۵/۲۹۳/۲۷۸/۲۷۲																																																																																																			
فارس - ۲۲۲																																																																																																			
فارسی و عربی (کتابهای - ۳۰۰)																																																																																																			
فت (کوه - ۱۴۵)																																																																																																			
فتحعلیخان رئیس - ۲۷۱/۲۶۸																																																																																																			
فتحعلیخان رشتی - ۲۷۲/۲۷۱/۲۲۲/۱۵۰																																																																																																			
فتحعلیخان [ساوه‌ای] - ۲۲۳																																																																																																			
فتحعلیشاه قاجار = باخان = فتحعلیشاه =																																																																																																			
خاقان - ۳۱/۳۰/۲۰/۱۶/۱۳/۹																																																																																																			
۲۷۲/۲۵۹/۵۳/۴۲/۳۶ تا ۸۱/۷۵۷۲/۵۹/۵۳/۴۲/۳۶																																																																																																			
/۱۲۵/۱۲۰/۱۰۸/۱۰۲/۹۵/۸۳																																																																																																			
/۱۶۲/۱۶۰/۱۵۹/۱۵۵ تا ۱۵۳/۱۴۹																																																																																																			
/۱۸۸/۱۸۴/۱۷۷ تا ۱۷۵/۱۷۳/۱۷۲																																																																																																			
/۲۴۲/۲۳۱/۲۲۵/۲۲۱ تا ۲۱۹/۲۱۰																																																																																																			
۳۰۱/۲۷۷/۲۷۴/۲۶۴/۲۶۱																																																																																																			
فتحنامه - ۱۹۸																																																																																																			
فخرالدوله - ۳۴																																																																																																			
فرات (رودخانه - ۳۷)																																																																																																			
فرائل (محل - ۱۹۲)																																																																																																			
فرالین - ۶۲																																																																																																			
فرانسه = فرانسوی = فرانسویان - ۱۳۹ تا ۹۱																																																																																																			
/۱۵۶/۱۵۴/۱۵۳/۶۵/۳۱/۳۰/۱۶																																																																																																			
/۱۷۲ تا ۱۷۰/۱۶۹/۱۶۵/۱۶۲																																																																																																			
۲۷۷/۲۱۴/۲۱۱/۱۹۲																																																																																																			
فراهانی (طایفه - ۱۱۰)																																																																																																			
فرج‌اله خان افشار - ۱۹۴/۱۶۵/۱۶۴																																																																																																			

فزل ایاغ - ۷۳	فاجار = فاجاریه = فاجاری - ۱۱۷/۱۴
شقائی (طايفه - ۲۰۸/۲۰۷	/۱۶۸/۵۳/۵۰/۲۹/۲۱/۳۶/۳۵/۳۳ /۲۷۲/۲۶۰/۲۴۲/۲۴۰/۱۳۴/۸۲
فقااز = فقاازی = فقازیه - ۱۶/۲۶ تا ۲۸	۲۷۳
/۱۴۹/۱۴۸/۷۵/۷۲/۴۲/۳۵/۳۰	قارص - ۱۰۳/۱۵۲/۱۵۱/۱۴۸/۱۰۳ تا ۱۵۷
۳۰۱/۲۸۲/۲۱۹	۱۹۳/۱۵۹
قلعه ضامن (قلعه - ۱۹۹	قاسم خان؟ - ۲۵۲ فافلانکوه - ۱۲۰
قم - ۱۷۲/۳۴	قبان (طايفه - ۱۹۵
قوچان - ۱۷۳	قرابت = قارابت - ۲۶۷
قواعد الملوك (كتاب - ۳۴	قراتپه - ۲۰۱
قوانلو (طايفه - ۴۹	قرage داغ = قره چه داغ - ۱۹۵/۱۳۱ ۲۹۴/۲۵۱/۲۴۸
قیروان (محل - ۴۲	قراسوی پائین (رودخانه - ۲۸۰
ک	قره باغ = قراباغ - ۱۰۲/۸۱/۴۹/۲۹ تا ۱۱۶/۱۱۱ /۱۴۸/۱۲۹/۱۲۰/۱۲۷ تا ۱۹۵/۱۹۲/۱۹۱/۱۷۶/۱۶۰ ۲۵۱/۲۴۰/۲۳۲/۲۱۴/۲۱۲/۲۰۸ ۲۷۹/۲۷۳/۲۶۱/۲۵۳
کاپستان - ۱۶۸	قره کلیسا = قراکلیسا - ۲۴۴/۲۳۹
کاپیتو لاسیون - ۲۸۸/۲۸۴	قره گوزلو (طايفه - ۲۶۰
کاترین دوم = کتراین ثانی = کترا بن = الیزابت پتروفا = خورشید کلاه - ۲۸	قزاق = قزاقها - ۲۴۲/۱۴۰/۱۱۰ قزاق شمس الدینلو (طايفه - ۱۰۹/۹۳
۲۱۶ تا ۲۱۴/۷۴۶ تا ۶۷۴/۲۹	۲۴۲/۱۷۶/۱۳۲
کاشان - ۱۷۲/۳۴	قزل رباط (محل - ۲۰۱
کورا = کورا (رودخانه - ۱۸۳	قزوین - ۲۱۰/۲۱۱/۲۲۵/۲۳۵/۲۷۶
کربلا - ۲۲۵	۲۹۲
کرخ وارمن - ۱۰۰	
کردستان - ۱۶۴/۳۸	

<p>سی</p> <p>گارانوف - ۶۲ گاردان = غابدان خان = خاردان - ۱۱ / ۱۲ / ۱۱ / ۱۴۳ / ۱۴۲ / ۲۰۱ / ۲۰۰ / ۱۸۵ کارمان - ۸۳ / ۲۸ کرمانشاه - ۲۹۳ / ۲۹۲ / ۲۰۱ / ۲۰۰ / ۱۸۵ کرملو (محل) - ۲۵۲ کرمی (قلعه) - ۲۴۰ کرنی چای (محل) - ۹۵ کریم خان زند - ۲۸۴ / ۱۷۵ کریم خان [حاکم نخجوان] - ۲۸۴</p> <p>گرج = گرجستان = گرجی - ۱۶ / ۲۰ / ۲۶ / ۹۳ / ۹۲ / ۸۷ / ۸۱ / ۸۰ / ۷۸۷ / ۷۰ / ۲۹ / ۱۴۸ / ۱۴۶ / ۱۴۳ / ۱۴۱ / ۱۳۸ / ۱۰۲ / ۱۶۸ / ۱۶۱ / ۱۵۹ / ۱۵۴ / ۱۵۳ / ۱۲۹ / ۱۹۶ / ۱۸۷ / ۱۸۶ / ۱۷۸ / ۱۷۷ / ۱۷۲ / ۲۲۰ / ۲۱۹ / ۲۱۷ / ۲۱۵ / ۲۰۴ / ۲۰۳ / ۲۵۵ / ۲۵۳ / ۲۴۴ / ۲۳۹ / ۲۲۵ / ۲۲۳ ۲۹۲ گرگان - ۵۳ گروس (محل) - ۲۷۸ / ۲۷۶ / ۲۴۰ گرگین خان = گرگین - ۷۵ / ۸۰ / ۸۲ / ۱۰۲ گرنت واتسون - ۴۹ گلستان (چمن) - ۲۱۲ گلستان (محل) - ۲۰ / ۲۵ / ۳۰ / ۱۹۹ / ۲۱۲ / ۱۱۱ / ۱۱۰ / ۹۶ / ۱۵۵ / ۲۷۹ / ۲۳۸ / ۲۲۸ / ۲۲۷ / ۲۲۱ / ۲۱۳ ۳۰۱ / ۲۸۰ گلستان (معاهده) - ۱۹۹ / ۲۱۱ / ۲۱۲ / ۲۱۴ / ۱۱۱ / ۱۰۳ / ۸۲۶ / ۸۰ / ۵۰ / ۲۹ ۳۰۱ / ۲۲۶ / ۲۲۸ / ۲۲۷ گنج - ۱۱۶ / ۱۱۸ / ۱۲۰ / ۱۲۷ / ۱۲۲ / ۱۲۴ / ۱۱۳ / ۱۹۸ / ۱۹۶ / ۱۷۸ / ۱۲۶ / ۱۶۰</p>	<p>کرکوک - ۱۸۵ / ۱۸۴ / ۱۳۰ کرمان - ۸۳ / ۲۸ کرمانشاه - ۲۹۳ / ۲۹۲ / ۲۰۱ / ۲۰۰ / ۱۸۵ کرملو (محل) - ۲۵۲ کرمی (قلعه) - ۲۴۰ کرنی چای (محل) - ۹۵ کریم خان زند - ۲۸۴ / ۱۷۵ کریم خان [حاکم نخجوان] - ۲۸۴</p> <p>کوه سن (قلعه) - ۱۲۳ کراز = کرازی - ۱۱۰ / ۱۷۶ / ۱۵۵ / ۱۹۷ / ۱۷۶ ۲۳۷</p> <p>کشاط (محل) - ۲۴۰ کشف معدن (کتاب) - ۲۱۷ کلش (قلعه) - ۱۶۰</p> <p>کلک (قلعه) - ۱۵۱ / ۱۵۳ تا ۱۵۱ کله بن (قلعه) - ۱۲۳ کلوبوتی = کاتوپو (کوه) - ۲۸۲</p> <p>کمرهای (طایفه) - ۲۳۷ / ۱۹۷ / ۱۷۶ کمرقوئی (کوه) - ۲۸۱ کمونیست - ۶۲</p> <p>کوکلان (طایفه) - ۱۰۳</p> <p>کیتراسکی = کتاروسکی = کتاویسکی - ۲۱۰ / ۲۰۹ / ۲۰۷ / ۲۰۳ / ۱۱۰</p>
--	---

لکورا = دختر ارمنی - ۱۰۴	/ ۱۰۹ / ۱۰۷
	۱۳۲ / ۱۳۱ / ۱۲۹
لیمینوف = لیمینوف - ۲	/ ۲۳۲ / ۲۳۰
لندن -	/ ۱۸۱ / ۱۷۶
	۱۲۴ / ۱۵ / ۱۲ / ۸
لنگران (محل - ۲۴۱ / ۲۱۰ / ۲۰۹ / ۱۷۹	۲۲۶ / ۲۲۵ / ۲۱۷ / ۲۱۲
لنگرلو (محل - ۲۵۲ - ۸۲	۲۵۲ - ۸۲
لنگرلو (طایفه - ۱۸۵	لو (بندر - ۹۲
لوکونوک = لوکونوف - ۱۱۱ / ۱۱۰	لورودن -
	۱۶۸ / ۱۶۱ / ۱۱۶
لیری (محل - ۲۷۵	لیری (محل - ۲۴۴
لیون = لیون - ۲۰۸	لیون = لیون - ۲۷۵
لین = مستر لین - ۲۰۷ / ۲۰۳ / ۱۹۷	لین = مستر لین - ۲۰۷ / ۲۰۳ / ۱۹۷
۳- اسامی متفرقه‌ی اماکن و اشخاص و کتابها	
مازندران = مازندرانی - ۹	/ ۱۵۴ / ۶۶ / ۹
	۲۴۸ / ۱۷۷
مازوراستون - ۱۵	مازور استون - ۱۵
ماڈور = میجر = ماپور - ۱۰۱	/ ۱۰۸ / ۱۰۱
	/ ۱۶۸ / ۱۴۳ / ۱۴۱ / ۱۳۰ / ۱۲۰ / ۱۱۲
	۲۶۴ / ۲۲۴ / ۲۱۰ / ۱۹۸ / ۱۹۷
مجک (دره - ۲۳۹	

گودوبیج = گداویج = فراف فراویج =	/ ۲۲۵ / ۲۲۳ / ۲۱۹ / ۲۱۷ / ۲۱۴ / ۲۰۳
فراف گدویج - ۱۲۸ / ۲۲ / ۷۳ / ۲۹	/ ۲۲۸ / ۲۲۷ / ۲۲۴ تا ۲۴۲ / ۲۳۹ / ۲۳۲
گور اوزلی = سرگور اوزلی - ۱۵۲	/ ۲۹۲ / ۲۷۳ / ۲۶۸ / ۲۵۵ / ۲۵۳

گور اوزلی = سرگور اوزلی - ۱۵	/ ۲۰۲ / ۱۵
	۲۲۷ / ۲۲۴
گوردون = مستر گوردون - ۱۵	
گوی (محل - ۱۹۳	
گولبرت میتو = لرد میتو = فرماندار کل هندوستان - ۱۴	
گیورگ - ۲۴۷ تا ۲۴۵	
گیلان - ۱۷۷ / ۱۲۲ / ۱۲۱ / ۱۱۶ / ۱۱۴	
	۲۲۵ / ۲۲۲

ل

لارکه (طایفه - ۱۵۲	
لادوگا - اوونه گا (دریاچه - ۶۰	
لامی = موسیو لامی - ۱۷۰	
لرستان - ۲۷۳	
لزگی (طایفه - ۱۶۹	
لطفعلیخان ملایری - ۲۶۱	

معصومه قم - ۱۷۵/۱۷۲	محال (محل - ۵۹
مقان (محل - ۱۹۶/۱۹۵	محلات - ۱۵۵
منقول = منقولی = منقول نژاد - ۸/۲۷/۲۹/۴۹	محکم (محل - ۲۶۳
۶۸/۶۱	محمد عباسی - ۴۷
متغیری (محل - ۲۴۰	محمود چاله‌سی (دریاچه - ۲۸۱
مقاد (محل - ۲۴۰/۱۹۵	مخاج (قلمه - ۷۰
ملسوف = نایب قنسول - ۲۹۵/۲۹۳	مدوف = گری بايدوف = بایدوف - ۲۴۷ تا /۲۸۴/۲۶۲/۲۶۰/۲۵۳/۲۵۲/۲۴۹
ملک الشعراي بهار - ۳۶	۲۹۱/۲۹۰
منتشرات قائم مقام (کتاب - ۱۷/۳۶/۳۷	مراغه - ۲۷۲/۱۹۹/۱۹۵/۱۹۴/۸۲
۱۸۵/۱۰۳/۴۸/۳۹	۲۷۶
منصور خلیفة عباسی - ۱۸۴	مرشد آباد دکن - ۱۷۵
منکروف = مفخروف = بنکندهوف - ۲۲۵	مرکز - ۱۹۹/۱۹۷
۲۲۶	مرند - ۲۶۹
موصل - ۲۰۰/۱۸۴	مرود - ۴۹
مولوتف یرلوف = یرمولوف - ۲۱۹/۲۲۰	مریم - تاج الدوله - ۱۳۷/۱۳۶/۱۳۴
۲۵۳/۲۳۰/۲۲۹	مسجد سپهسالار - ۴۱
میانج (محل - ۲۷۳	مسجد سلیمان - ۵۶/۵۵/۵۱
میانه - ۱۲۰	مسکو = مسفو - ۱۶۹/۶۵/۶۱/۶۰/۵۹
میخائیل رومانف = نیکلای دوم - ۶۳/۶۲	۱۳۳/۷۰
۶۶/۶۵	مسیح = مسیحی = ترسا - ۱۰۵/۷۵ تا ۱۰۷
میزان (محل - ۲۵۲	۳۰۰/۲۸۹/۲۴۶/۲۱۹/۱۴۲/۱۲۰
میکائیل - ۱۰۹/۸۱	مشهد - ۲۲۹/۲۲۸/۱۷۳/۳۴
	مشکین (محل - ۲۵۲

محمد خان زنگنه = امیر نظام - ۲۹۶ محمد خان مقصودلو - ۲۶۷ محمد خان هزاره‌ای - ۱۸۰ محمد حسین خان امین‌الدوله - ۱۷۶/۱۷۵ محمد حسین خان شکی - ۲۵۲/۲۵۱/۲۴۳ محمد حسین خان قوانلو - ۱۰۹/۱۰۸/۱۰۲ محمد صالح خان بسطامی - ۱۷۶ محمد علی خان شامیاتی - ۱۷۶/۱۱۸/۱۰۲ محمد علی خان قوانلو - ۲۱۱ محمد علی میرزا = نواب محمد علی میرزا - ۱۷۶ تا ۱۷۹ ۲۵۴/۲۴۷/۲۴۶/۲۰۲ محمد قاسم خان ظهیرالدوله - ۲۰۱/۱۹۴ محمد قلی میرزا ملک آرا - ۲۷۳ محمد قلی خان قاجار - ۲۴۶ محمد میرزا - ۴۶۱ محمد نظرخان - ۱۷۹/۱۷۶ محمد ولی خان افشار ارومی - ۲۴۲ محمود افندی = محمود - ۱۹۳/۱۵۰ محمود خان دیلمی امیر کبیر؟ - ۲۲۱ محمود میرزا - ۲۱۱	سرداران جنگ محمد امین خان دولوی قاجار = محمد امین - ۲۵۶ محمد امین خان قوانلوئی - ۱۵۸ محمد بیک افشار = قجر - ۱۹۱/۱۹۰ محمد پاشا = حاکم قارص = محمد - ۱۵۸ ۱۵۹ محمد تقی خان بزچلوئی - ۲۳۹ محمد تقی خان حسام‌السلطنه - ۲۷۳/۲۱۱ محمد رضاخان سرهنگ؟ - ۲۵۳ محمد رضا فزوینی = میرزا محمد رضا خان فزوینی - ۱۹۲/۱۷۰/۱۵۳ محمد حسن خان اعتماد‌السلطنه - ۳۶ محمد حسن خان خمسه‌ای - ۱۱۱/۱۰۰/۸۲ محمد حسن خان دولسو = محمد حسن خان - ۲۱۱/۱۹۴/۱۰۹/۱۰۸ محمد حسن خان طالشی - ۲۵۲ محمد حسن خان قراگوزلو - ۱۱۲/۱۱۹ ۲۴۰ محمد خان ابرانی = محمد خان - ۱۸۵ تا ۸۲ ۹۰/۸۹ محمد خان دولوی قاجار = محمد خان دولو = محمد خان قاجار - ۱۲۴۰/۲۳۸/۲۳۷ ۲۶۸/۲۵۹/۲۵۱/۲۴۳
---	--

مهدیقلیخان قوانلو - ۸۴/۸۲ تا ۹۵/۸۷	۱۲۷/۹۵/۸۷/۸۵/۸۴/۸۲	مرتضی قلیخان - ۶۹/۲۹
میر باقر خان - ۱۴۵/۱۴۴	۱۱۰	مصطفی خان جوانشیر - ۲۴۳/۲۴۶
میر حسن خان طالشی - ۲۵۲/۲۴۱		مصطفی خان شیروانی - ۱۳۳/۱۳۱/۱۳۰
میر فتح = ملا زاده - ۲۷۰/۲۶۹/۲۵۳		/ ۲۵۱/۲۴۳/۱۸۳/۱۴۵/۱۴۴/۱۳۵
میرزا ابوالقاسم مستوفی - ۲۳۵	۲۹۹ تا ۲۹۷	مصطفی خان طالشی = مصطفی خان - ۱۲۲
میرزا احمد حکیم باشی اصفهانی - ۲۲۵		۱۷۸/۱۷۶/۱۴۵ تا ۱۴۳/۱۲۶/۱۲۵
میرزا ابوالحسن خان شیرازی = ابوالحسن -		۲۵۴
خان شیرازی = ابوالحسن خان ایلچی =		
ایلچی کبیر = وزیر امور خارجه - ۱۴		۲۱۰/۱۸۰
۱۳۷/۱۳۵/۵۴/۵۳/۲۲/۱۷/۱۵		مصطفی قلیخان - ۱۴۳
۱۸۲/۱۸۱/۱۷۳/۱۶۰/۱۴۹		مطلوب خان - ۱۷۶
۱۸۲/۱۸۱/۱۷۳/۱۶۰/۱۴۹		ملا احمد نراقی - ۱۷۳
۲۲۶/۲۲۴/۲۱۸ تا ۲۱۶/۲۱۴ تا ۲۱۲		ملا باقر سلاماسی - ۱۷۲
۲۷۹/۲۷۸/۲۷۶/۲۷۵/۲۳۶/۲۲۸	۲۸۵	ملا حسین کاشفی - ۱۵۶
میرزا جعفر وقایع نگار - ۳۶		ملا رضا خوئی = ملا رضا - ۲۳۳
میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله = نشاط اصفهانی		ملا علی اکبر اصفهانی - ۱۷۳
= ملک الشعرا - ۱۹۶/۲۳۶		ملا محمد چهارمحالی - ۱۲۰
میرزا علی - ۳۶		ملا محمدحسین سلطان العلماء - ۱۷۳
میرزا علی آشتیانی - ۲۲۸		منصور بیک - ۱۹۱
میرزا علی مرحوم؟ - ۳۶		مهراب خان افشار - ۱۸۲
میرزا محمد تقی دولت آبادی - ۲۷۴		مهدیخان کلهر - ۲۰۱
میرزا محمد آشتیانی = مستوفی - ۲۲۵		مهدیخان مازندرانی = گیلانی - ۲۱۰/۱۷۶
میرزا محمد تقی علی آبادی - ۲۷۳		مهدیعلیخان - ۹
میرزا محمدخان لارجانی - ۱۷۶		مهدیقلیخان جوانشیر = مهدیقلیخان - ۱۳۰
میرزا محمد شفیع وزیر - ۱۸۹/۸۶/۸۲		۲۵۱/۲۴۷/۲۴۰/۲۲۶/۱۴۵
		مهدیقلیخان دولسوی قاجار = مهدیقلیخان -

نخجوان (قلعه) - ۲۵۶	۱۹۳/۱۶۰/۱۵۳/۱۴۹/۱۴۷/۱۳۷
نخجوان - ۱۶۸/۱۶۴/۱۶۳/۱۰۲/۸۲ تا ۲۶۰/۲۵۹/۲۵۶/۲۰۷/۱۹۵/۱۷۰	۲۲۵/۲۲۱/۲۱۲
۲۸۴/۲۸۰/۲۷۱/۲۶۶/۲۶۳	میرزا محمد علی - ۱۷۵
نخچوز سعد؟ - ۲۳۹	میرزا محمدصادق و قایع نگار مروزی = محمدصادق و قایع نگار = میرزا صادق و قایع نگار = همامروزی = حبیر-
نرگیه (طایفه) - ۱۸۳	۳۷/۳۵ تا ۱۹/۱۷/۱۶/۱۴
نصرالهخان قراگوزلو - ۱۹۴	۱۵۹/۵۴/۵۳/۵۰/۴۸/۴۳/۴۱/۳۹
نصیب بیک شمس الدینلو - ۱۳۲/۴۹	۱۱۴۹/۱۳۴/۹۰/۸۴/۶۷/۶۶/۶۰
نظاره (قلعه) - ۲۶۰/۲۵۹	۱۲۱۲/۲۰۹/۱۹۴/۱۸۵/۱۸۴/۱۸۲
نظر علیخان مرندی = نظر علیخان - ۲۲۶/۷۹	۲۹۶/۲۹۵/۲۹۱/۲۳۲ تا ۲۲۹
تا ۲۴۸	میرزا موسی منجم باشی = لاهیجی - ۱۱۵
نفت = نفت - ۱۶۷/۹	میرزا مهدی - ۳۹
نمسا - ۶۸	میرزا یوسف مجتبد - ۲۶۹
نوا (رودخانه) - ۶۰	ن
نوح بیک - ۱۲۲	ناپلشون بناپارت = بناپارت = امپراتور فرانسه = بناپارت ناپلشون - ۱۶/۹
نوروزخان شهنازی - ۲۴۳	۱۶۹/۱۵۴/۱۵۳/۱۴۹/۱۴۸/۲۵
نوروزخان عزالدینلوی قاجار - ۱۹۵/۱۹۴	۳۰۱/۲۷۷/۲۱۴/۲۱۱/۱۹۲/۱۷۱
نیاسینی = نبلسین - ۱۴۲ تا ۱۴۵	نادرشاه افشار = نادرقلی = نادر - ۱۶۷/۶۶
۱۱۴۸/۱۶۳	۲۲۳
نیکی مسلمان (طایفه) - ۲۰۹/۱۹۸	ناسخ التواریخ (كتاب - ۴۹/۴۸)
نیکلای پاویچ = نیکلای دوم - ۲۳۵/۶۲	نجف = نجف اشرف - ۱۲۳۲/۲۰۲/۳۴
	۲۳۳
	نجفقلیخان سیانلو - ۸۲
	نجفقلیخان گروسی - ۱۰۹/۸۷/۸۲

<p>هزارجریبی (طاپه - ۲۷۳)</p> <p>همایونخان لرگی = همایخان - ۱۰۶ همایون میرزا = همایونفر - ۲۲۵/۲۲۶</p> <p>هندی = هندوستان - ۷ تا / ۱۴۶/۲۲/۱۶ ۲۴۰/۲۳۲/۱۸۲</p> <p>هنری ولک - ۲۳۳</p> <p>ی</p> <p>یحیی خان میرآخور - ۲۶۲ یعقوب ارمی - ۲۹۴ تا ۲۹۲</p> <p>یکانلو (طاپه - ۲۶۸ یموت (طاپه - ۱۰۳</p> <p>یوسف پاشا - ۱۴۸ / ۱۵۲ / ۱۵۱ / ۱۴۸ ۱۸۴ / ۱۵۹</p> <p>یوسفخان سپهبدار - ۲۱۱ / ۲۰۱</p> <p>یوسفخان گرجی - ۲۶۱</p> <p>یوسفخان مازندرانی - ۱۱۴</p> <p>یونان = یونانی - ۲۷۷ / ۶۴</p> <p>يهود = یهودی - ۷۵</p>	<p>و</p> <p>واسبان (محل - ۲۳۹)</p> <p>وان (محل - ۱۵۰)</p> <p>وحید مازندرانی - ۴۹</p> <p>والخسکی - ۲۷۷ / ۲۷۵</p> <p>ولیلیام اوزلی - ۲۶۴</p> <p>ولیخان تکابانی - ۲۶۴</p> <p>ولیدمیر = ولادیمیر - ۶۱</p> <p>ولیکچ (محل - ۲۸۲ / ۲۸)</p> <p>ولیتری ایوان سلویچ = ایوان سلویچ = ایوان پنجم - ۶۶ / ۶۲ / ۶۱</p> <p>ه</p> <p>هارفورد جونز = سرهارفورد جونز = سر - جنس - ۱۲ تا / ۱۷۵ / ۱۷۴ / ۱۷۱ / ۱۵</p> <p>هرات - ۲۲۳ / ۳۷</p>
--	--

ز من را کنار نکت با فرستنک و محروسه جهان را به شنک با هنک را می هند و خان
ترکش فردا ن پیش روی دامیر اطوار روش عقیدت کشتر از اول چیون نهسته
عمان و از میدا در حلہ ما نسمای ازان عرض صاد طولا در زیر گذشت از ناجیه شما ن تعظیه
جنوب و از حدود خاوران نازد احی فیروزان عجم و حضور صاد عربه فیو مارسل آشاده
دیو مارسل اینمان در خلیل شاد روان بیان پاک ترکش ملکت عرب و مجئش سخنگوی هند
و ترکش از نعال مرکب مرکب نیرو زیر جهان از عدهش آیا و جهان بیان از عدهش
در ای ای پیش فاق علی الانفاق عزیز و فتحه و نصره و اسعا و اوز و همراه و همیلان
الاعظم و کافان الکرم سولی هرکت العرب و العجم مفتیت الاسلام المؤید و ملطیف
المصصوم صاحب اکتفی المفویس هوا هب الملکت الغفور جائز المأثر الملکیة و ملکیة
الذی ادعیت لادا همه و نزد اهله اکبر کات الفلکیة لیت الیونیا غیث الندی و اج
معاشر الاعانی شمشیر ای المعالی او رعیت الملک و اعد لهم و ابرع الصناید و ای
اسهان بن سلطان بن سلطان و نحافان بن نحافان بن نحافان ابوالنصر و فتح
والظفر فتحعلی شاپا جاوه لازالت ریاض الممالک البسطیمه مهریه بعنواوی ای فاصمه و هیا
طل حسانه و قلوب ای دادالدین مرویته بسیر رکابه و عطف عنانه ما فاج فی المیا
العود الغاری و نایح للمحابس علی العود الغاری فتح شاه اکمر شاپس کار رشی

در شستان ضمیر پسر عقل که میگیرد بی نظر نزد شادوت با خنده فرود آمد لشکر کسماها
در حاضر محظوظ بود برباط تماش را با خنده راهنمی صهره مقصود را آشید چهرت
بین نقش دلکش از تردی صور بشست نمود که عمر بیت با بر لطع ضمیر هر طایم
کار را پیدا آند شاهزاده و بسیاری فرزین فکرت نرس خیال دشیب و فراز
آندر شهای دور در از خاطر جهان زده که شاید بالصفه از پیمان میل خواست را باز
داده روزی پیش از آن در ربع نهاده حرف بخشت بدراشنه مانی غافی مانی
کرده آیینه کل نقش این تماش تخته آند شاهزاده صورت حصول پذیر فته است و شاهزاده
با حرف پذیر در پرده و نوع جوابی از لایق ششم کتفه اکبر در آینه ضمیر که مهبط
ملهات عجیب است و ظهر واردات لاری بی صورت چاره این مهتمم آیینه ششم
رسم عابت حقوق دینه که مرعی کردید خواهد بود عقل را دل بر ضراعتمد حیث
آورده تلیپ خاطر را از لیپ لفزن با این خطاب بسته طاهم خطیب فصل آنکه طاب آمد که
با کنون مناسع کران بیهای صهر را در بازار زمانه روایی نبور و مایه آند زان کمال
از سودای سخن از آئی سودای وابستهای حق خطای په مدرکت بتجددی بود و غایی مناسع تمهیز شد
که صهره را با جوهر صهر تعاونی حاصل نبودی و شبهه را با کوهرمه هستاری کامل کمال
و بال بودی و هنر موجب طال فحول سخواران را صهر حموشی بر لب بود

و دانشواران و فتوون را ماهض از حون جکر مرتب همراه با پیوسمانجمنت لالال ما و بخت
و اورکت المجد افصی مانشها عینم مخوا که نهال آمالت یه راید و صهره آاز دست شنیده
جهت بد در انجام مطلب یعنی کار مرم و در حصول مرامت جهدی بسیع کیا آی در مرم ولی درین
دل بیهانه جو که تبعیض و سبط امیریت به بکدر و صنایعی است با پدر رفیل آید و انجام مرام را
کفیل و کرده ورق خیال از نقش مقصود استه مانند کشا بر هدوب نقاب تعطیل از چه زمانی
تا انغاز این باز را انجامی حاصل آمد و انجام مرام را انتف می باشد خوش
کشته از اجرای کذشته با صد کوش هر کس از سر برخیساند هر فی بر زبان او و
وابسخی درینان که عمر است ناها پیر ری سعی تو از هر صدقی کو هر چیزی خواهد
کانی جو هری بدست آورده ها زفر صفت را در خزانه خاطر نخواه و نشانه ام
و گنجینه خیال را با بن ذخیره که مایه ذخیر و شرف این باشته تا چون مناع هنر را
در بازار داشت بهای روی نماید و کوکب بخت هنر و ران را در افق پیش ضمیمه
حصول مقصود را دیگر کما متعمل فابل بر طبق عرض نهاده شود و مفتح شوق قلع
از گنجینه سخن کشاده شا بد که زحمتها عی کشیده را رحمتی پدریار کرده و عالمها
کرده را اجرتی اکنون کشت ای پدر را هنکام حصاد است و دیده بخت را
زمان هماد در رابن این بخش فرار کارت درست بنای اندشهات برچه مصروع رای نجفی تر

از دشی حکم اپکه تو فرمائی شول اکرچه در حقیقت ناشتم روزگار قدره خونی بود پنفار و از جفا
حر بغاون دل آزار سودا بی پیچی بود پرسار آشکنی خوشمه کاهی برانفت آه سزاک
بماه بژند و دمی بموافقت سرثکت خوبین با همی در فنه از شادامی شنبه دنبساط اپکه
در بساطی ندبده وقتی ارشوحی دیده در راه طریخ خوبان کفر فمار بوده وزمانی نیاز خاطر از
نازمه هشان دل از از از ای پرسکن تکلیف عقدرا پی تکلف امکت فبول بر دیده
اطهیان خاطر انجیر می نیان که شد و دکفت سخن پرسان شنوران پیعادت دیده
کفایت اپکه پسر عقل را متفقی می پرساست همان دل صفحه خاطر نقش پذیر مراد را
مشورت نزد دی میت دازین مصلحت نتر دی ولی خامه سورا ای را که از پیا
کار بهای تو دو دش پرساست و آتشش بر جکر موافقت در این قضیه موصوع
کلام است و پنجه این شکل بد و اذ عان دی نصیره می بی فایده و تصدیقی ناتمام
هر کاه خامه شکن خنا مه انجام این هر چشم بود را در عهد که پسر می دنیای بعد از امر را
سبان دزند و مقدمه کار کشوده آید زرگت اندوهه زد و ده مصروع مامه خامه چه از
پشد و بارل چه سر آیده انجام حمله را عنوان این نامه کتاب خامه هر رض
کرد و آمد که ای کشاف نتایج ضمایر دادی نز جان مضمون است سر ای
باله است که مکنونات خاطر را تو محروم اینی و تقویر مانی الضمیر خاطری بی دین